303/5

١٥٢٤٤

١٣٧

تاریخ

ملل شرق و یونان

تألیف

آلبر ماله و ژول ایزاک

با

۱۴ گراور و ۴ نقشه

ترجمهٔ

آقای میرزا عبدالحسین خان هژیر

از نشریات کمیسیون معارف

مطبعهٔ مجلس

تیر ماه ۱۳۰۹

تاریخ

ملل شرق و یونان

تالیف

آلبر ماله و ژول ایزاک

ترجمهٔ

آقای میرزا عبدالحسین خان هژیر

از نشریات کمیسیون معارف

مطبعه [illegible]

[illegible]

قیمت مقطوع ۱۴ قران

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

در اواخر سال ۱۳۰۲ موقعی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه زمامدار امور ریاست وزراء و آقای سلیمان میرزا وزیر معارف بودند برای مساعدت بانشر معارف بامر و اشارهٔ مقام ریاست وزراء هیئتی مرکب از ده نفر باسم کمیسیون معارف از آقایانیکه اسامی آنها در صفحهٔ مقابل ذکر میشود معیّن و منتخب شد تا درین امر تبادل نظر نموده اقدامی را که مفید و لازم میداند بکند هیئت مزبور پس از مطالعات لازمه نظامنامهٔ نوشت که بامضاء مقام ریاست وزراء رسید و اجرا شد.

کمیسیون مقتضی دانست بطوریکه در نظامنامه مقرّر است اعانه هائی جمع آوری کند و آنرا در امور معارفی عام المنفعه بطور الاهم فالاهم بترتیبی که کمیسیون به نسبت وجوه جمع آوری شده مقتضی بداند صرف نماید. برای مقاصد فوق در ابتدای کار مبلغ هشت هزار و نهصد و هفتاد و سه تومان و ده شاهی اعانه جمع آوری گردید و مطابق نظامنامه در بانك گذاشته شد تا در موقع لازم بترتیب مقرّر بمصرف برسد. کمیسیون قبلاً در نظر گرفت وسایل تألیف و ترجمهٔ بعضی از کتب مفید که قابل استفادهٔ محصّلین مدارس و سایرین باشد فراهم و از محل اعانه جمع آوری شده بطبع رسانیده منتشر نماید کتبی که تاکنون از طرف کمیسیون تألیف یا ترجمه شده و بطبع رسیده بقرار ذیل است:

۱ ـ کتاب الفباء تألیف آقای حاج مهدی قلی خان هدایت.

۲ ـ کتاب قرائت برای سال اوّل مدارس » »

۳ ـ کتاب رهنمای آموزگاران » »

٤ ـ کتاب اصول تعلیم و تربیت ترجمه و تألیف آقای میرزا عیسی خان صدیق.

۵ ـ کتاب سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع الزّمان.

بغیر از کتاب هائی که اسم برده شده کمیسیون معارف لوازم ترجمهٔ یك دوره تاریخ عمومی را هم از عهد قدیم تادورهٔ معاصر فراهم نموده واینك جلد اوّل آن که راجع بتاریخ (ملل شرق و یونان) است ازنظر خوانندگان محترم میگذرد بقیّه هم بتدریج طبع و منتشر خواهد شد.

نایب رئیس کمیسیون معارف احمد سعیدی

تیر ماه ۱۳۰۹

اسامی اعضاء اولیّهٔ کمیسیون معارف به ترتیب حروف تهجّی نام خانوادگی آقایان

آقای سلیمان میرزا اسکندری

آقای میرزا احمد خان بَدِرْ (نصیر الدّوله)

آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیر الدّوله)

آقای میرزا حسینخان پیرنیا (مؤتمن الملك)

آقای میرزا سید محمّد خان تدیّن

آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی

آقای میرزا محمودخان علامیر (احتشام السّلطنه)

آقای دکتر محمّدخان مصدّق (مصدّق السّلطنه)

مرحوم میرزا اسمعیلخان مرتضائی (ممتاز الملك)

آقای حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبر السّلطنه)

اسامی اعضاء فعلی کمیسیون معارف به ترتیب فوق

آقای سلیمان میرزا اسکندری

آقای میرزا یوسفخان اعتصامی (اعتصام الملك)

آقای میرزا احمد خان بَدِرْ (نصیر الدّوله)

آقای میرزا حسنخان پیرنیا (مشیر الدّوله)

آقای میرزا سید حسن خان تقی زاده

آقای میرزا ابراهیم خان حکیمی (حکیم الملك)

آقای میرزا احمد خان سعیدی

آقای ارباب کیخسرو شاهرخ

آقای میرزا محمود خان علامیر (احتشام السّلطنه)

آقای حاج مهدیقلیخان هدایت (مخبر السّلطنه)

صفحه	فهرست مندرجات

فهرست مندرجات	صفحه
	٤۳

فهرست مندرجات	صفحه
II	
حکومت . مردم . روحانیّون .	٤٥
فرعون	٤٥
نوکر باب و سرباز	٤٦
کَهَنِه	٤٧
رعایا / دبیران	٤٨
III	
هنر و مذهب	٥٠
معماری	٥١
قبور / معابد	٥٢
معابد مهم	٥٣
مجسّمه	٥٤
نقوش بر جسته و نقّاشی	٥٥
خطّ	٥٦
جواهر سازی / اهمیّت مُدنیّت مصر	٥٧
فصل چهارم	٥٨
کلده وآشور . سلاطین بابل ونینوا	
I	
کشف مدنیّت های قدیم ــ مملکت ومردم	٥٨
روایات قدیمه	٥٨
معرفت باحوال آشور	٥٩
خاك و رود خانه ها	٦١
ممرّ معاش مردم / سکنه	٦٢
لباس و مسکن	٦٣
II	
کلدهٔ قدیم ــ ملوك بابل .	٦٣
تقسیم تاریخ کلده و آشور	٦٣

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه
فصل ششم	۸۶
ملّت یهود شیوخ. موسی. قضاة.	
فصل هفتم	۹۹
داود. سلیمان. انفکاک. پیغمبران.	

فهرست مندرجات	صفحه

فهرست مندرجات	صفحه

فصل چهاردهم ۱۹۱

اسپارت . قوانین لیکورگ

فصل پانزدهم ۲۰۰

آتن ـ اصلاحات سولون وکلیسْتِن

فصل بیست و پنجم ۳۱٤

خاتمهٔ استقلال یونان . غلبهٔ روم

خلاصه ۳۲٥

I

ازمنهٔ ماقبل تاریخ ۳۲٥

II

ملل شرق مردم مصر ۳۲٥

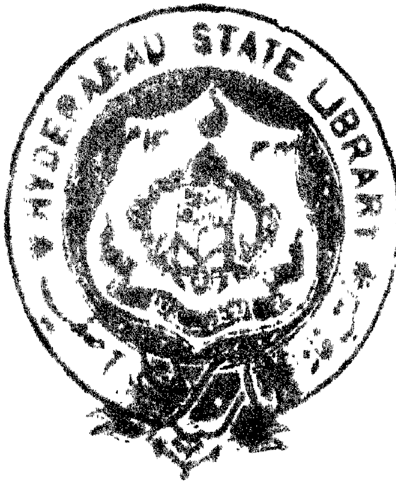
فهرست مندرجات	صفحه

III

فهرست تصاویر و نقشه ها

تاریخ

ملل شرق و یونان



بسمهٔ تعالی

مقدمه

ازمنه ماقبل تاریخ و آغاز تاریخ

درمدّت هزاران سال زمین مسکن مردمانی بوده که ما سرگذشت آنانرا نمیدانیم و از زندگانیشان آگاه نیستیم مگر بواسطهٔ خرد و ریز اسلحه و دست افزارها و استخوانها که از آنها باقی مانده است .

این دورهٔ طولانی که درطیّ آن گروهی چند بآهستگی دست از زندگی وحشیانه کشیده و بعمران و تمدّن رسیده اند ازمنهٔ ماقبل تاریخ نامیده میشود .

ابتدای ازمنهٔ تاریخی موقعی است که استعمال فلزّات واختراع خطّ آغاز ازمنهٔ تاریخی را نشان میدهد . نوع انسان از اوایل دورهٔ ماقبل تاریخ همواره در صدد تغییر منزل ومکان بوده و از این مهاجرتها کشمکشها برخاسته و اختلاط اقوام بظهور آمده و در ازمنهٔ تاریخی تشکیل و تخریب سلطنتها را فراهم کرده است .

I

ازمنهٔ ماقبل تاریخ

موضوع تاریخ نقل وروایت کار های مردمانی است که پیش از ما زندگانی کرده اند . تاریخ شرح وقایع گذشته میباشد . نقل و بیان حوادث گذشته منوط بوجود آثار وعلاماتی است که از آن روی بتوان آنها را شناخت و زمان وقوع را معیّن کرد مثل آثاری که در کتیبهٔ یك بنای قدیم یا درعبارت یك کتاب کهنه موجود باشد کتیبه ها و کتب قدیمه را اسناد کتبی می نامند .

چون بدون اسناد کتبی شناسائی تاریخ میسّر نیست بالضّروره تاریخ بعد از اختراع خطّ وجود یافته است .

با اینهمه پیش از آنکه اصلاً خطّی اختراع شود هزاران سال در روی زمین مردمانی سکنی داشته اند که راه اطّلاع ما بر احوال ایشان منحصر باشیائی چند مانند حربه و افزار و استخوان است که از ایشان باقیمانده و در زیر خاك یا درون غارها مدفون شده وامروز بیرون آمده است . این دورهٔ طولانی که تا شروع ازمنهٔ تاریخی از عمر انسان گذشته است ازمنهٔ ماقبل تاریخ نامیده میشود .

تقسیمات ازمنهٔ ماقبل تاریخ

با وجود پی‌جوئی وکوشش زیادی که بکار رفته آنچه تاکنون از اوضاع ازمنهٔ ماقبل تاریخ معلوم شده بسیار ناچیز است زیرا از تیر و تبر شکسته یا استخوان پوسیده ای که جسته گریخته پیدا شود جز بعضی راهنمائی های مبهم و ناتمام چیزی بدست نمی‌آید .

اغلب مردمانی که در آن ازمنهٔ دیرینه زندگانی میکرده‌اند ازصفحهٔ روزگار محو شده اند در صورتیکه هیچ اثری از خود بیادگار نگذاشته اند . با وجود این یك نکته درهمه‌جا یکسان مشهود افتاده که ازاسلحه وآلات آنچه درسرزمین‌های خیلی قدیمی یافت شده تقریباً همه از سنگ است وکم و بیش تراش دارد . بهمین جهت قدیم ترین دورهٔ ازمنهٔ ماقبل تاریخ را عهد سنگ تراشیده نام نهاده اند . در زمینهای تازه ترعلاوه براشیائی که از سنگ تراشیده ساخته شده اشیاء دیگری

نیز پیدا کرده اند که از سنگ صیقلی است . ازاینجا معلوم میشود که چون عهد سنگ تراشیده سپری شد نوبه بعهد سنگ صیقلی رسید . خاکهائی که بعصر ما نزدیکتر میباشد گذشته ازاشیاء سنگی مقداری اشیاء فلزّیهم دربردارد که از آنها آنچه کهنه تراست ازمس یا مفرغ میباشد و آنچه تازه تراست ازآهن ساخته شده.

بنابراین عصر سنگ چون دور خودرابپایان برد جای خودرا بعصر فلزّ وا گذاشت . عهد فلزّ نیز درجاتی داشته : اوّل عصر مس پس از آن عصر مفرغ وعاقبت عصر آهن بعضی اقوام هنوز عصر مس را بسر نرسانده بودند که خطّ را اختراع کردند.

باین ترتیب ازمنهٔ ما قبل تاریخ اقوام مزبور همین جا خاتمه می پذیرد ودورهٔ تاریخی از این ببعد شروع میشود.

طول مدّت ازمنهٔ ماقبل تاریخ

این نکته را باید خاطر نشان کرد که طول مدّت ازمنهٔ ماقبل تاریخ وادوار مختلف آن بالنّسبه بعموم بشریکسان نبوده است بلکه بعض مردم یا ازآنجهت که خود بنفسه مستعدتر بوده‌اند ویا بعلّت اینکه احوال وکیفیّات باآنها مساعدبوده مراحل ترقّی را بالنّسبه بدیگران کم وبیش زودترپیموده‌اند . ازآنطرف امروز مشتی مردم وحشی درافریقا وآمریکا واسترالیا واوقیانوسیه روزگار میگذرانند که اگر پای اروپائیها بخاکشان باز نشده بود هنوز هم ازطرز زندگانی انسان عهد سنگ تراشیده یا سنگ صیقلی خلاص نشده بودند بدین لحاظ درباب طول مدّت ازمنهٔ ماقبل تاریخ اقوام متمدّنه بقطع چیزی نمیتوان گفت . آنچه محقّق است نیل بسر منزل عمران و تمدّن خیلی کار داشته و بس دیر انجامیده است در میان ادوار مختلفه عهد سنگ تراشیده بمراتب دراز تر بوده تا آنجا که بگمان بعضی از دانشمندان شاید بیش از صد هزارسال طول کشیده باشد ولی ادوار دیگر رفته رفته کوتاه تر شده تند تر گذشته‌است.

آغاز عهد سنگ صیقلی شاید در مشرق زمین بدوازده هزار سال و در اروپا بهفت هزار سال قبل از میلاد مسیح برسد (۱)

---

(۱) ـ سنین ازمنهٔ ما قبل تاریخ همه تخمینی است نه قطعی و بتّی

سرزمینهائی مانند کلده و مصر که درقدمت تمدّن بدیگران سبقت دارد علی الظّاهر باید ازچهار پنج هزارسال قبل ازمیلاد مسیح عهد مس ومفرغ را شروع کرده باشد تاریخ این ممالك نیز از همین عصر شروع میشود .

اوایل عهد سنگ تراشیده

در عصرقدیم ترین مردمی که آثارشان بالفعل در دست میباشد سطح کرهٔ زمین البتّه صورتی غیرازآنچه امروز دارد داشته است . خشکیها ودریاها شکلی دیگر داشته‌اند وآب و هوا هم طور دیگر بوده آب و هوای منطقهٔ معتدله لابد گرم‌تر بوده است زیرا حیواناتی درآنجا زیست میکردند شبیه بحیواناتی که امروز درافریقا دیده میشود ازقبیل فیل وکرگدن و اسب آبی وببرعظیم الجثّه‌ای که دندانهای بلند وبرنده وبشکل تیغهٔ شمشیربرگشته داشته است

مردمان آنروز که محقّقاً هم با یکدیگروهم با انسان امروزی تفاوت داشته اند عموماً وحشی بوده و برای اینکه جان خود را از آسیب نوع خویش یا حیوانات درنده حفظ نمایند یااینکه خوراکی بجهة سدّجوع تدارك کنند پیوسته درجنگ و جدال بوده اند با وجود این دو اختراع مهمّ کرده بودند یکی افروختن آتش که تمام ترقّیات بشربرکت وجود آن صورت پذیرفته ودیگر تراش دادن سنگ وبالخاصّه سنگ چخماق که هرچند خیلی سخت است ولی بآسانی تراش میگیرد وباخطّ الرأسهای تند وبرنده میشکند . یگانه حربهٔ اصلی انسان این عهد سنگ چخماقی است که بشکل بادام تراش بر داشته : از یکسو نوك تیزی دارد . از سوی دیگر مدوّر است و از دو جانب برنده و چون در مشت قرار گیرد برای ضربت بکار میرود .

در اروپای غربی و آسیا و آمریکای شمالی و افریقا و حتّی در صحاری آن از از این گونه سنگها پیدا شده است .

زندگی انسان در غار

چندین هزارسال بهمین منوال گذشت تااینکه آب وهواعوض شد وسرما فرمانروائی یافت . علّت این تغییر معلوم نیست ولی همینقدر میدانیم که یخچالهائی عظیم تر ازآنچه امروزدر کوه‌ها

دیده میشود پدید آمد و دنباله اش دشت و جلگه را نیز فرا گرفت . منطقهٔ معتدله از جنگلهای بزرگ کاج و سرو پوشیده شد . حیوانات تازه در اروپا شروع به نشو و نما کردند از قبیل گاو میش و گوزن و گاو و اسب و خرس وشیر و کفتار و کرگدن وماموت (فیل بلندقد) که پشمی انبوه داشته اند و گوزن شمالی که امروز جز در مناطق قطبی جای دیگر پیدا نمیشود ولی درآن دوره بقدری فراوان بوده که آن عصر را عهد گوزن شمالی خوانده اند .

چون درین دوره انسان ناچار شد ازسرما بغار پناه ببرد وبر سر آن باحیوانات درنده مجادله کند آنرا عهد غار نیز نامیده اند .

این عهد نیز هزاران سال طول کشید و در طیّ آن چندین دسته از نوع بشر که بیشتر استعداد داشتند در راه ترقّی بسی پیش افتادند . سنگ چخماق تراشیده را مثل سابق بکار میبردند ولی رفته رفته آنرا با استادی و مهارت کاملتری تراش میدادند . بعلاوه کار کردن روی استخوان حیوانات و شاخ گوزن ودندان فیل‌را نیز آموختند و بدین ترتیب توانستند هر قسم حربه و آلات و ادوات مانند تبر و نوك تیر ونیزه و تیغه و خنجر وزوبین و افزاری که برای تراشیدن وسوراخ کردن بکار میرود حتّی سوزنهای نازك بسازند و بمورد استعمال بگذارند .

دراواخر این دوره در منطقهٔ معتدله وحدود خاك فرانسه مردمی زندگی میکردند که استعداد فوق‌العاده داشته‌اند وچون آثارشان درغارهای مادلن (۱) وکرمانیون (۲) (دُردُنی) پیدا شده علماء ایشان را مردم ماگدالن (۳) وکرمانیون نام نهاده‌اند .

این اشخاص نیز مانند سایر مردم عهد سنگ تراشیده باصید حیوانات وماهی معیشت میکردند ولی کارگرانی ماهر بوده‌اند ودرفنّ کار روی استخوان وعاج مقام عالی داشته اند حتّی در میانشان بعضی هنرمندان واقعی بوده که ترسیم و نقّاشی و حجّاری را نیکو میدانسته‌اند و درغار های فرانسه و اسپانی آثار زیادی ازکارهای ایشان نمایان است . کلیّه حیوانات عصرخودرا ازقبیل ماموت وکرگدن وگاومیش

---

(۱) - MADELEINE (۲) - CRO--MAGNON (DORDOGNE) (۳) - MAGDALÉNIENS

و خرس واسب و گراز و گرگ وآهو و گوزن فوق العاده دقیق و جاندار کشیده‌اند هنرمندان این قوم در قسمت حرکات حیوانات هیچ دقیقه ای را از مدّ نظر دور نداشته‌ولی در تصویر آدمی هیچگونه هنرو ظرافتی بخرج نداده اند.

عهد سنگ صیقلی

کم کم باز آب و هوا تغییر کرده درمنطقهٔ معتدله ملایم شد و حالت اعتدالی بخود گرفت که تا امروز هم دوام دارد. از عدّهٔ یخچالها کاسته شد. ماموت و گوزن راه نقاط شمالی را درپیش گرفتند. انسان ازغاربیرون آمد وبرای خود کلبه‌ای ترتیب داد درین عصر چه برسر مردم ماگدالن آمده است نمیدانیم.

مردم دیگری که شاید از آسیا آمده بودند در اروپا توّطن اختیار نمودند. این گروه تازه وارد ازحیث هنربپای مردم ماگدالن نمیرسیدند ولی راه بهره بردن از خاك و حیوانات را بهتر میدانستند. بکشت حبوبات و مخصوصاً گندم آشنا بودند وحاصلی را که برمیداشتند خرد کرده آردی مغذّی ترتیب میدادند. کنف میکاشتند و الیاف آنرا بافته پوشاك درست میکردند. سگ و اسب را اهلی کرده بودند. گله های گوسفند و خوك و گاو نگاه میداشتند. خلاصه مردمی برزگر و شبان بودند.

این مردم گذشته از اینکه سنگ چخماق تراشیده را باز بکار میبردندصیقل دادن‌سنگ‌را نیزآموخته‌بودند وبرای این مقصود آنرا بصخره‌ها مالیده میسائیدند.

باین ترتیب حربه هائی که از سنگ تراشیده ساخته میشد کم کم جای خود را به تبرهای سنگی صیقلی داد. صنعت سنگ پیشرفت کلی کرد. محلّی که سنگ چخماق را از آنجا میآوردند درست در حکم معدن درآمد. سنگ تراش متعدّد احداث گردیده بمقدار عمده حربه ودست افزارهای جور بجور تهیّه نمود مثلاًدر گران پرسین یی (۱) (درتورنْ) آثار سنگ تراشی وسیعی دیده شده که‌اختصاص بساختن تیغه های بزرگی از چخماق داشته‌است.

درین دوره صنایع دیگری نیز بوجود آمد مثلاً گل رست را باشکالی چند در

(۱) – GRAND-PRESSIGNY

آورده می بخشند و باین وسیله ظروف سفالین و اسباب آرایش گونا گون ترتیب میدادند .

صنعت چون کارش باینجا کشید مولد تجارت گردید و بعد ها نیز رفته رفته دامنهٔ آنرا وسیع تر کرد چنانکه تیغه های گران پرسین یی در تمام اروپای غربی رواج یافته درنقاط دور دست بفروش میرسید .

شهر در میان آب

ازاین قرار بنی‌نوع انسان چون بعهد سنگ صیقلی قدم گذاشت از حال وحشیگری بدر آمده با گل و سر شاخه های درخت کلبهٔ ساخته در آن مأوی گزیده از مجموع کلبه های خود دهکده ای ترتیب داده گردا گرد آنرا خندق یا حصاری نرده مانند یا دیوار سنگی کشیده بود و علاوه برآن در نقاطی که بدریاچه برخورده باین نظر که جایگاهش مأمون‌تر باشد پایه های چوبی بیشماری در گل و لای فرو برده تنه های درخت را بهم چسبانیده بفاصله یکی دوذرع از سطح آب برآن پایه ها سوار نموده سکوی وسیعی درست کرده آرامگاه خود را برفراز آن قرار داده وبدین ترتیب شهرهائی که شبیه آن امروز در شرق اقصی وجود دارد ساخته بود .

از این قبیل بلاد در حول و حوش کوه های آلپ بسیار بوده است .

دُلْمِنْ و مِنْهیر (۱)

انسان ازمنهٔ ما قبل تاریخ در اوانی که عهد سنگ صیقلی را می پیموده آثاری برافراشته که تا امروز نیز برپا و عبارت از سنگهائیست نتراشیده که بی‌ترتیب جابجا نصب گردیده وچون درخاك بروتانی (۲) بحدّوفور وجود دارد بزبان اهل آن محلّ بنام من هیر و دلمن معروف شده است .

من‌هیر بسنگهای جسیمی اطلاق میشود که مانند ستونی بی شکل بر سر پای ایستاده ومعلوم نیست بچه‌کار میرفته . دلمن یامیز سنگی مقبره بوده وبرای‌ساختن آن چند سنگ را بر پای داشته وچند سنگ مسطّح را برروی آن میخوابانده اند. دلمن و من هیر بالخاّصه در فرانسه و انگلستان بسیار است ولی تقریباً در تمام

(۱) - DOLMENS ET MENHIRS (۲) - BRETAGNE

اروپا و افریقای شمالی و آسیا و حتّی هندوستان و ژاپن نیز پیدا میشود.

فلزّکاری در عصریکه سکنهٔ حوالی فرانسه میز سنگی درست میکردند ومیان آب شهر میساختند در مشرق زمین کشف مهمّی در حال ظهور بود که مقدّمهٔ ایجاد بزرگترین صنایع دست بشر یعنی فنّ فلزّکاری گردید.

کشف فلزّکار مشکلی نبود زیرا مس و طلا اغلب در طبیعت بحال خلوص پیدا میشود و انسان نیزدر وهلهٔ اوّل بوجود همین دوفلزّ پی برده است ولی کشف مهمّ هنگامی بوقوع پیوست که دیدند مس در آتش آب میشود وباین ترتیب بهر شکل مطلوب در میآید.

فنّ بیرون کشیدن فلزّاز سنگهائی که محتوی آن میباشد کاری بود که بعدها بشر آموخت.

طلا که پرتو وجلائی تندتر دارد و فساد نمی پذیرد بزرگری اختصاص یافت و مس برای ساختن حربه بکار رفت لکن از آنجا که مس چنانکه باید در کار دوام نمی آورد بنی نوع انسان بانتظار اختراع تازه نشسته باز حربهٔ سنگی را بر سلاح مسی ترجیح داد تا اینکه معلوم شد که چون مس و قلع را آب کرده باهم ممزوج نمایند فلزّ تازه ای بدست میاید که بمراتب سخت تر است. از زمان کشف این فلزّ جدید که مفرغ نام دارد استعمال حربه و دست افزار فلزّی بنهایت بسط یافت و در واقع عهد فلزّ از آن ببعد شروع شد.

با وجود این کمیابی قلع سبب تنگی دائرهٔ افزارهای مفرغی گردید و بالنّتیجه باز مدّتی گذشت و بازار سنگ تراشیده و صیقلی نشکست ودر واقع صنعت سنگ روزی بکلّی از جاه ومکانت افتاد و رونق خود را بفلزّکاری داد که راه استخراج آهن بدست آمد. سنگ آهن دار بمراتب بیشتر از مس است ولی کار کردن در آن مشکل تر میباشد.

بنا بر این مقدّمات عهد فلزّ بسه دورهٔ ممایز قسمت میشود: عصرمس. عصر مفرغ. عصر آهن.

عهد فلزّ بتحقیق نمیتوان دانست که این چند کشف مهمّ کجا و کی وقوع پیدا کرده . آنچه محقّق شده صنعت مس ومفرغ ابتداء درچهار پنج هزار سال قبل از میلاد درمشرق زمین بظهور پیوسته واز بدو تاریخ کلده و مصر در خاك این دومملکت رواج داشته و بعدها کم کم در تمام سواحل بحر الرّوم انتشار یافته است . درخاك فرانسه آثار آن درحوالی دوهزارسال قبل ازمیلاد پیدا میشود .

صنعت آهن خیلی دیرتر شروع شدباین معنی که ابتداء در شمال ایران و قفقازیه بوجود آمد وبعدها درحدود نهصد قبل ازمیلاد در اروپای مرکزی درممالك واقعه در کنار رود دانوب پدیدار گردید .

از این قرار عهد فلزّ بالنّسبه به بعضی از ملل مشرق مانند مردم کلده و مصر بازمنهٔ تاریخی می افتد وبالنّسبه بدیگران که سکنهٔ فرانسه نیز از آنجمله محسوب اند درازمنهٔ ما قبل تاریخ واقع میشود .

تغییر نشیمن در ازمنهٔ ماقبل تاریخ انتشار اختراعات متوالیهٔ بنی نوع انسان گاه از راه مبادلات تجارتی صورت میگرفت وگاه درنتیجه تغییر مکان که عبارت ازکوچ کردن از یك ناحیه و رحل اقامت افکندن در ناحیهٔ دیگر باشد .

میتوان گفت که کرهٔ خاك از قدیم ترین ازمنهٔ ماقبل تاریخ دائماً معرض تغییر نشیمن مردم بوده وهم بآسانی میتوان حدس زد که این حالرا کدام علّت اصلی پیش آورده است .

مردم عهد سنگ تراشیده که با شکار وصید ماهی معیشت میکردند نشیمن خود را تغییر میدادند تا شکار گاهی پر نعمت و آبی پر ماهی بدست بیاورند و البتّه آب و هوا نیز تغییر مسکن را محرّکی قوی بوده است و امّا درعهد سنگ صیقلی مردم فلاّح وشبان درصدد جستجوی زمین حاصلخیز ومرتع پاکیزه برآمده راه میافتادند.

از یك جا خانمان بر گرفتن و در خانه و مأوای دیگران رخت گستردن البتّه بدون زدوخورد سخت واردین با سابقین صورت نمی بندد وهم بدین لحاظ میتوان

گفت که شاید در ازمنهٔ ما قبل تاریخ بیش از ادوار تاریخی مبارزه و کشت و کشار اتّفاق افتاده باشد . در نتیجهٔ این کشمکشها بسیاری از اقوام منقرض شدند یا طوق بندگی و فرمانبرداری دیگران را بگردن گرفتند ولی عاقبت این زدو خورد ها اغلب باینجا میکشید که غالب ومغلوب باهم مخلوط شده ملّت واحدی میساختند که بیك زبان تکلّم مینمود . از این قرار تاریخ دنبالهٔ سوانحی است که منجرّ باختلاط اقوام بیشماری گردیده و کیفیّت آن امروز کاملاً برما مجهول میباشد .

II

آغاز تاریخ

تغییر نشیمن در ازمنهٔ تاریخی

اقوام مختلفه درازمنهٔ تاریخی نیز دنبالهٔ تغییر نشیمن را ازدست ندادند . این نقل و انتقال سلسله جنبان تموّل و دارائی ملل متمدّنه بود که نمیگذاشت دیگ طمع مردم وحشی آنی از جوش بیفتد .

از بدو ازمنهٔ تاریخی تا میلاد مسیح چهار هزار سال طول کشید و در طیّ این مدّت درمشرق زمین وهم دراروپا پشت سرهم مردم تازه‌ای درصحنهٔ گیتی پدید آمده بخود نمائی پرداخته‌اند ودرنتیجه گاهی شیرازهٔ امپراطوری‌ها را برهم زده‌اند گاهی کاری از پیش نبرده عقب نشسته‌اند یا بنای خلطه وآمیزش را بامردم همان امپراطوریها گذاشته از جنس آنهـا گردیده اند و گاهی هم خودشان شالودهٔ امپراطوری جدیدی ریخته اند .

در میان این ملل اقوامی چند میباشند که چون مفتاح خطّشان بدست آمده ازگذارش احوالشان اطّلاعات وافیه در دست است . این اقوام را از روی بعضی شباهتها که در زبانشان بوده بدو گروه اصلی قسمت کرده اند :

۱ ــ بنی‌حام وبنی‌سام که مقرّشان از اوقیانوس اطلس تا خلیج فارس کشیده

شده وشامل بیابانهای وسیعی بوده که سرزمینهای حاصلخیز مصر و شام و بین النّهرین سر تا سر آنرا فرا گرفته است .

۲ـ اقوام آرین یا هند و اروپائی که دربدو امر در دشت روسیه یعنی بالادست گروه اول قرار داشته اند .

این هر دو گروه ازنژاد سفید بوده اند .

تمدّنهای اصلی

نخستین اقوامی که در مدنیّت دنیا مقام بلندی را احراز نموده اند از بنی سام و بنی حام بوده اندو اُمم آرین نژاد بعد ازایشان نمودار گردیده اند .

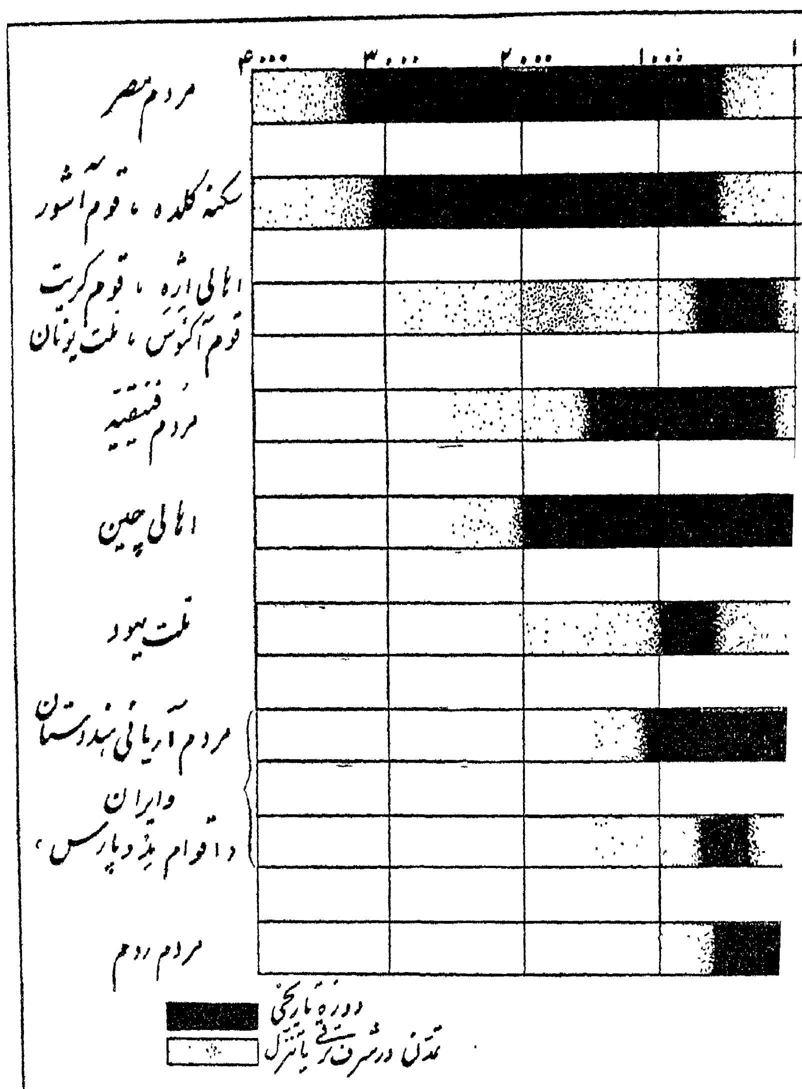
ممالکی که پیش از دیگران امور خود را نظم و ترتیب داده اند شالوده شان در حدود چهارهزار سال قبل از میلاد در مصر و بین النّهرین ریخته شده ودنبالهٔ تاریخشان تقریباً درظرف سی وپنج قرن دوش بدوش آمده وتا حدود پانصد سال قبل از میلاد دوام پیدا کرده و درطیّ این مدّت ازحیث کمال و جلال و استواری تمدّن بر همه سربوده اند . غرض مردم مصر و کلده و آشور است که از نژاد بنی حام و بنی سام بوده و هریك دورانی داشته وامپراطوری نیرومندی تشکیل داده اند .

جزایری که دردریای اِژِه (۱) پراکنده است و همچنین جزیرهٔ کریت (۲) کانون تمدّن بسیار کهنه ای بوده که زمانش تا سه هزارسال قبل ازمیلاد کشیده میشود ولی از تاریخ اقوامی که درین سرزمین سر وسامانی داشته اند هیچکس را اطّلاعی نیست . این سه کانون مدنیّت نظر امم مجاور را بجانب خود متوجّه ساخته منشأ تغییر نشیمن ها و تاخت و تازها وکشمکشهائی گردید که ازبس فراوان بوده ذکرش درینجا نمیگنجد ولی درخلال آن مردم فنیقیّه و ملّت یهود و قوم هِلِنْ و اهالی ایران و مردم روم ظهور کرده نام خودرا در تاریخ تمدّن ثبت نموده اند.ازاین مجموع اهل فنیقیّه و یهودیان از اقوام سامی بوده اند.

اهل فنیقیّه را باحتمال میتوان کسانی دانست که از بین النّهرین رانده شده و درحدود دوهزارو هشتصد سال قبل ازمیلاد بسواحل شامات آمده در آنجارحل

---

(۱) - EGÉE (۲) - CRÊTE



مقایسهٔ ادوار مدنیت و تاریخ معتبرترین اقوام دنیای معلوم تا میلاد مسیح

اقامت افکنده‌اند . ملّت یهود پس ازاینکه مکرّر نشیمن خودرا تغییر داد عاقبت درحدودهزاروچهار صدسال‌قبل‌ازمیلاد ازمصربفلسطین‌آمده‌درآنجا متوّطن گردید .

سکنهٔ یونان وایران وروم از اقوام آرین بوده اند .

ازقرن پانزدهم تاقرن یازدهم قبل ازمیلاد آسیای صغیر واروپای جنوبی‌مکرّر معرض هجوم مللی چند گردید که از آنجمله قوم آکئوس و قوم دُرِ ینْ و قوم ایتالیوت میباشند . سکنهٔ یونان اعقاب دو دستهٔ اوّل بوده اند و سکنه روم اولاد قوم ایتالیوت .

چون مدنیّت اهالی جزایر دریای اژه و جزیرهٔ کریت زوال‌یافت مردم یونان در روی خرابه های آن تمدّنی تازه ایجاد کردند که بر تمدّن عموم ملل قدیمه تفوّق یافت .

درهمین اوان سکنهٔ ایران از فلات خود سرازیر شده تمام خاك مشرق زمین را از آشور تا مصر بزیر نگین آورده بامردم یونان روبرو شدند ولی‌قوم هِلِن پس ازآنکه ایشان را واپس راند ممالکشان را نیز از چنگشان بدر آورد.

چندقرن بمیلاد مسیح مانده بود که‌نوبت بمردم‌روم رسید وفرمان حکمرانی ممالك کنار بحرالرّوم‌بنام ایشان توقیع گردید.

مدنیّت شرق اقصی

تمدّن ملل قدیمهٔ مشرق و یونان وروم از این لحاظ سزاوار است تحت مطالعه ودّقت مخصوص‌قرارگیرد تمدّن امروزبمثابهٔ‌جوانه ایست که کم و بیش مستقیماً ازکنار آن ریشه سر بر آورده و وجوه اساسی‌خود را اغلب از آن اخذ کرده است . لکن نباید گمان‌برد که قبل‌از میلاد مسیح ازاین چندقطعه خاك که بگذریم سرتاسردنیارا ظلمت فرا گرفته‌است‌زیرا درهمان‌ایّام تمدّن قدیمتر دراقطار دوردست مانند چین وهندوستان بسط‌یافته‌بود .

دنبالهٔ تمدّن چین علی‌الظّاهر بسه هزارسال قبل از میلاد میرسد و موجدآن قومی از نژاد زرد بوده که محتمل است در حدود دو هزار و پانصد سال قبل از مسیح از آسیای‌مرکزی بدانجا آمده باشد .

تمدّن هند را از مدنیّت چین تازه تر دانسته اند . بلی این تمدّن مردمی سفید پوست و از نژاد آرین بوده اند که با اهالی ایران قرابت داشته و گویا در حدود ۱۱۰۰ قبل از میلاد از آن خاك بسمت هندوستان سرازیر شده اند .

در قرن ششم و پنجم قبل از میلاد یعنی در زمانی که مردم ایران در مشرق زمین فرمانروائی داشته‌اند ساکیامونی (۱) شاهزادهٔ هندی که‌بنام بودا شهرت یافت مذهبی آورد که در شرق اقصی امروز رواجی کامل دارد و بر سایر مذاهب پیشی گرفته است .

پند و اندرزی که کنفوسیوس (۲) دانشمند چینی آورده هنوز در چین مبنای علوم اخلاقی میباشد .

ضمناً باید گفت که اگر تمدّن ملل قدیمهٔ مشرق ویونان وروم عاقبت‌الامر همه خاموش شده مدنیّت چین و هندوستان تاکنون بر پای مانده وبهمین‌جهت امروز قدیم ترین تمدّن های دنیا شمرده میشود .

فصل اول

کشف مصر قدیم . مملکت و مردم مصر .

در میان تاریخی که از ملل دنیا در دست داریم تاریخ ملّت مصر از همه قدیمتر میباشد زیرا وقایعی را ذکر میکند که درزمانی دورتر از پنجهزار سال پیش واقع شده است . پی بردن بتاریخ مصر منوط بکشف هیروگلیف (۳) یعنی خطّ مردم قدیم آن سر زمین بود و این گره نخستین بار در ۱۸۲۲ بدست شامپولیون (٤) فرانسوی گشوده شد . مصر مملکتی است گرم و خشك مانند صحرای کبیر افریقا منتهی ببرکت طغیان نیل قابل کشت وزرع میگردد .

سکنهٔ قدیم مصر باهالی امروز شباهت داشته اند .

(۱) ـ ÇAKYA-MOUNI (۲) ـ CONFUCIUS (۳) ـ HIÉROGLIPHES (٤) ـ CHAMPOLLION

آ

کشف مصر قدیم

روایات قدیمه درباب مصر

تا مائهٔ نوزدهم از تاریخ مصر کسی چیزی نمیدانست جز آنچه نویسندگان قدیم یونان آورده بودند از قبیل هردت (۱) مورّخ که در مائهٔ پنجم قبل از میلاد میزیسته و دیودُر (۲) مورّخ که از اهل سیسیل بوده و اِسترابُنْ (۳) جغرافی دان کـه در مائهٔ اوّل قبل از میلاد زندگی میکرده است.

هردُت واسترابُن شخصاً مصررا دیده وشروحی که درباب اوضاع آن سرزمین بیادگار گذاشته‌اند باواقع مطابقت‌داشته ومطالعهٔ آن امروز نیز سودمند تواند افتاد.

هردت علاوه بر آنچه خود دیده از روحانیّون مصر نیز هرچه راجع بتاریخ آن مملکت شنیده روایةً بضبط آورده که بسیار دلپسند است ولی اغلب مبهم یا از حقیقت بسیار دور میباشد زیرا درآن مواقع خود مردم مصر نیز درخاطر نداشتند که دو سه هزار سال قبل چه برسر ایشان آمده است مثلاً چنانکه هردت از قول روحانیّون نقل میکند «مِنس (٤) نخستین کسی است که دیهیم واورنگ سلطنت مصراورا مسلّم آمده. بدوران او جزسرزمین تب (٥) تمام‌خاك مصرصورت مرداب داشته و اززمان مِنس تا موقعیکه اریکهٔ پادشاهی نصیب سِطون (٦) نام گردیده یازده هزارو سیصدو چهل سال طول کشیده وهم درطیّ این دورهٔ طولانی مطلع و مغرب خورشید چهارمرتبه تغییر یافته ومن جمله دو بار ازجائی برآمده که امروز در آنجا فرو میرود و دو دفعه در محلّی افول کرده کـه امروز از آنجا سرمیزند. لکن با اینهمه هیچ تغییری درمصر رخ ننموده ودرقوّت خاك و طغیانهای رودنیل خللی راه نیافته و ناخوشی شیوع پیدا نکرده و تلفات زیاد نبوده است.»

باری چنانکه بحقیقت پیوسته چون مصر جمع آوری شده در قلمرو حکومت واحد

---

(۱) - HÉRODOTE (۲) - DIODORE (۳) - STRABON (٤) - MÉNÈS
(٥) - THÈBES (٦) - SÉTHON

قرار گرفت نخستین پادشاهی که درآنجا فرمانروائی یافت منس بود واین نکته نیز مسلّم میباشدکه مصر سفلی مدّتها حال مرداب داشته ولی‌این دوزمان را فاصله ای بس ممتدّ بوده است .

محقّق است که تاریخ مصر از زمان‌سلطنت منس یازده هزارسال طول نکشیده وهم هیچکس باورنخواهد کردکه خورشید گاهی‌ازمغرب سر بر زده یا در مشرق نقاب بر چهره پوشیده باشد .

روایات هردت بهمین منوال اندکی حقیقت است‌که با داستانهای پادشاه پریان ممزوج گردیده است .

کشف هیرگلیف

با این حال ازآنچه سکنهٔ قدیم مصر بر پاداشته و دست زمانه خرابش ساخته بود آثاری باقیمانده بود که باعظمت خودعموم سیّاحان را بحیرت میانداخت و از این مجموع ازهمه معروفتر اهرام ثلاثه است که نزدیك قاهره قرار گرفته و دیگر معابدی که در وادی نیل ساخته شده و چون بسمت چشمهٔ نیل متوّجه شویم خرابه های آن در کنار دو دهکده کَرْنَك و الاُقصَر پدیدار میباشد .

درین خرابه‌ها علاماتی‌مرموز نقر شده بودکه هیروگلیف نامیده میشد واین لغت بزبان یونانی بمعنی « خطّ مقدّس » است .

دقّت کافی در آثار مصرقدیم وکتیبه های‌آن از ۱۷۹۸-۱۷۹۹ یعنی از موقع اردوکشی بوناپارت بآن مملکت شروع شد .

یکی از صاحبمنصبان فرانسوی در نزدیکی شهر رُزِتْ (۱) کتیبه ای یافت که روی آن بسه خطّ چیزی نوشته‌بودند : یکی بخطّ یونانی‌که خواندن آنرا میدانستند ودوتای دیگر بخطّ مصری‌که کسی نمیتوانست بخواند وازآندو یکی هیروگلیف بود . بسیاری ازدانشمندان سعی‌کردند که‌باستعانت از متن یونانی‌هیروگلیف را بخوانند ولی موّفق نشدند . عاقبت شامپولیون نام پروفسور جوان فرانسوی در ۱۸۲۲ مسئله را حل کرد .

(۱) - ROSETTE



خرابه‌ای از ابنیهٔ مصر در کَرْنك که با خطّ هیرگلیف روی سنگهای آن نوشته اند

پیش از او به تشخیص دانشمندان مقرّر شده بود که برروی لوح سنگی بیضی شکلی کلمهٔ «بطلمیوس» نقرشده است . شامپولیون این کلمه را تجزیه کرده معلوم نمود که هریك ازحروف P , T , O , L , M , I , S را با کدام شکل نمایانده اند . سپس بکمك این علامات بکشف کتیبهٔ لوحهای دیگر پرداخت ومتوالیاً کلمات برنیسْ(۱) و کْلئوپاتر (۲)وآلکساندر (۳) را خواند واز این رو الفبائیمقدّماتیترتیب داد لکن اینهمه برای خواندن هیروگلیف کافی نبود زیرا میبایستی معنیکلمات خوانده شده را بدست آورد بنابراین لازم بود کهبعد ازالفباء صرف ونحو وفرهنگیترتیب داد.

شامپولیون در برابر هیچ اشکالی پس نکشید و بعلاوه در عنفوان شباب نیز زبان قبطی را که پاره ای از مردم امروز مصر بدان تکلّم مینمایند آموخته بود . ازاین رو ملتفت شد که این زبان را با زبانی که بخطّ هیروگلیف نوشته شده شباهت کلّی است وبهمین وسیله توانست چندین کتیبه را ترجمه کند وبرای زبان مصر قدیم صرف و نحوی ترتیب بدهد .

شامپولیون که قوای خود را روی اینکار گذاشته بود مفتاح هیروگلیف را پیدا کرد ولی از کثرت زحمت در ۱۸۳۲ بدرود زندگانی گفت . در واقع شالودهٔ معرفت مصر را که علم باحوال آثار قدیمه آن مملکت میباشد این دانشمند هوشیار ریخته است .

کشف مصر قدیم

علم مصر شناسیدرخلال مائهٔ نوزدهم بسط غریبی یافت زیرا همه باین نکته برخوردند که این مملکت گنجینه های گرانبهائی دربردارد که ازهزاران‌سال قبل درشکم خاك خوابیده است . مقابر بیشماری که مردم قدیم مصر بجهة سلاطین و بزرگان خود در میان تخته سنگها ترتیب داده بودند پیدا شد و درین مقابر گاهی علاوه بر اجساد مومیائی شده مقدار زیادی اثاث‌البیت مجلّل نیز بدست میآمد که برای رفع حاجت مرده‌در آنجا گذاشته بودند از قبیل تخت خواب وصندلی وارّابه وظروف ومجسّمه وسلاح

(۱) - BÉRÉNICE (۲) - CLÉOPATRE (۳) - ALEXANDRE

و کتاب و جعبه جواهر و لوازم بزك وحتّی بازیچه . این کشفیّات خارق‌العاده تاامروز دوام دارد چنانکه در ۱۹۲۳ از درون مقبرهٔ یکی از سلاطین اسباب و اثاثیه‌ای بیرون آمد که متجاوز از سه هزار سال دست نخورده مانده بود و چشم بیننده را خیره میکرد

این است مصر قدیم که گوئی در برابر ما زندگی از سر میگیرد .

علمای معرفت مصر

خشت اوّل علم آثار قدیمه مصر را یك فرانسوی گذاشت ولی توسعهٔ آنرا باید بیشتر مرهون خدمات علمای دیگر فرانسوی دانست که جانشینان خلف شامپولیون شمرده میشوند و از این جمله معروفتر از همه ماریت (۱) (۱۸۸۱-۱۸۲۱) میباشد که در کار کاوش بی بدیل بوده و معابد و مقابر بسیاری از زیر خاك بیرون آورده که سراپئوم (۲) یکی از آنهاست و ماسپرو (۳) (۱۹۱۶ - ۱۸۴۶) که حفریّات ماریت را دوام داده و تاریخ بزرگی از ملل قدیمهٔ مشرق نوشته این علماء همه مانند شامپولیون با عزم راسخ دست بکار زده و تمام عمر خود را وقف مطالعهٔ شور انگیز آثار مصر قدیم کرده اند .

شامپولیون در چهارده سالگی که شاگرد مدرسه گرونوبل بود بتحصیل زبان قبطی مشغول گردید و ماسپرو در هفده سالگی که شاگرد مدرسه لوئی لوگران بود خواندن وترجمه کردن هیروگلیف را می آموخت چنانکه یکی از دانشمندان علم مصر شناسی روزی بحال مزاح باو گفت : « یکبار که مرغ هیروگلیف منقار خود را بند کرد تمام عمر شما را کفایت است »

II

مملکت و مردم مصر

مصر و نیل

مصر درشمال‌شرقی‌افریقا ودرمجاورت‌آسیا قرارگرفته وبوسیلهٔ تنگهٔ سویس بآسیا متصل‌میشود . این خاکرا ازشمال ومشرق

---

(۱) - MARIETTE

(۲) - SÉRAPEUM سراپئوم دخمهٔ عظیمی بود که گاو های پیشانی سفید [آپی] را در آنجا بخاك می سپرده اند

(۳) - MASPERO

بحرالرّوم و بحراحمر و از مغرب و جنوب بیابانی خشگ احاطه کرده است .

تقریباً درمصرهیچ بارندگی نمیشود وآسمانش همیشه مانندآئینه صاف ونیلگون میباشد . درآب وهوا بکویر می‌نماید زیرا شبش خنك است وآفتابش تند وسوزنده چنانکه اگر شطّ بزرگ نیل از آن نمی گذشت بواسطهٔ فقدان باران بیابانی بائر و فلاتی وسیع شن زار و قفر بود این فلات را از شمال بجنوب دالانی تنگ وفرو رفته شکافته ودیوارهای سنگی سخت وبلند آن از پائین بشکل دورشته کوه نمودار میگردد . آنچه درجانب مغرب قرارگرفته سلسله لیبی (۱) و آنچه درمشرق است سلسله آرابی (۲) نامیده میشود .

رود نیل از جنوب می آید و پس از اینکه از آبشار های شش گانه (شلاّله) گذشت در این دالان تنگ می افتد .

نیل شطّ بزرگی است که سیزده هزار ذرع مکعّب آب را در هرثانیه می‌غلطاند و از این رو پنج مرتبه از رود سنْ پرآب تر میباشد .

نیل هرسال ازاواسط خرداد تا اواسط آذر ازمجرای خود بیرون آمده‌درروی زمین پهن میشود و بهرجا که برسد خاك را پرحاصل و با برکت میکند بنا برین هردوت بحق گفته است که مصر تحفه ایست که نیل آورده زیرا مصر حاشیه ایست طولانی کـه دردو جانب نیل کشیده شده و تقریباً هزار کیلومتر طول دارد ولی حدّ وسط عرض آن فقط پانزده کیلومتر میباشد .

این دالان باریك چون بحوالی قاهره میرسد وسعت یافته دیواره های آن از یك‌دیگر دور میشود وزاویه‌ای شبیه رقم (V) میسازد . این قسمت سابقاً خلیجی دربحرالرّوم بوده ولی رفته رفته از رسوبات هزاران ساله نیل پرشده وجلگه ای مثلّث مانند بوجود آورده کـه دهانه های نیل و ساحل دریا اضلاع آنرا تشکیل میدهد و بمناسبت شباهت آن بحرف (د) یونانی از قـدیم الایام دلتا (۳) نامیده شده است .

---

(۱) - LIBYQUE (۲) - ARABIQUE (۳) - DELTA Δ

جلگهٔ وسیع دلتا را مصر سفلی و حاشیهٔ تنگ و باریك را مصر علیا (صعید مصر) نام نهاده اند .

طغیان نیل

مردم قدیم مصر از چشمه های نیل و دریاچه های استوائی که فاضل آب آن باین شطّ میریزد بیخبر بودند و نمی دانستند که درنقاط بعیدهٔ جنوب بارانهای وافری مرتّب باریده شعب پرآب نیل‌را بوجود میآورد که از آنجمله در مغرب بحر الغزال است با مردابهائی دور و دراز و در مشرق سبات و نیل ازرق و عَتبره که از کوه های آتشفشانی سر در هم حبشه سرازیر میشود .

بدین لحاظ مردم مصر که می‌دیدند هرسال رودنیل بدون یك قطره باران بالا آمده ازبستر خود سرازیر میشود آنرا معبود خود قرارداده میگفتند اشك چشم ایزیس آلهه (۱) علّت طغیان آن میباشدکه درمرگ شوهرش اُزیریس(۲) میگرید

چون در مائهٔ نوزدهم سرچشمه‌های نیل ومجرای علیای آن کشف شد معمّای طغیان نیز کاملاً حلّ گردید .

هرسال درماه خرداد عرض رودخانه تقریباً نصف میشود و نیل بزحمت خود را در میان گل و لای میکشاند . بر اثر بادی که از جنوب میوزد و رمل همراه میآورد آنچه رستنی است حال سوخته را دارد . امّا از اوایل تیرماه آب نیل رو بفزونی گذاشته‌رنگ نیلی زیبای خود را ازدست داده آبهائی میغلطاند که بسبزی میزند وغیر سالم و ناگوار است . علّت این سبزی لجن و آبهای راکد بحرالغزال میباشد . صد روزی که بر این حال برآمد حجم نیل اخضر افزون میشود و یکبار دیگر رنگ آب بر میگردد و هر چند که مقداری خاك سرخ همراه دارد معذلك بیضرر وگوارا میباشد وچنان مینماید که رودخانه شطّی ازخون است ودرین‌حال نیل احمر خوانده میشود .

در اواخر تیرماه بند وسدّ هائی که رود را نگاهداشته می شکنند آب دردشت افتاده پهن میشود و طبقه خاکی ته نشین مینماید که بزمین قوّت میدهد .

(۱) - ISIS (۲) - OSIRIS

درین موقع درّه ای که میان دورشته کوه قرار گرفته آب گل آلودش دربرابر اشعهٔ خورشید تلألوئی دارد . آبادیها که برفراز بلندیها ساخته‌شده وگردا گردش را نخل گرفته بوسیله راه هائی تیره رنگ بهم وصل گردیده و جزیره مانند برروی آب ایستاده است .

در ماه مرداد و شهریور طغیان نیل باعلی درجه میرسد و از آن پس خرده خرده فروکش کرده تادرماه آذرداخل مجرای‌طبیعی خود میگردد وموقع بذرافشانی پدید میآید و بفاصلهٔ چهارماه هنگام درو میرسد .

ادوار مختلفهٔ زندگی مصررا عمرو (۱) فاتح عرب باین عبارت خلاصه کرده است : « مصر یك روز زمینی پر گردو خاك است یك روز دریائی از آب شیرین و یك روز باغچه‌ای از گل و ریاحین »

طغیان نیل گوئی عید طبیعت است که برقص و طرب در آمده . همینکه آب لبریز شد انسان و حیوان انبساط و انتعاشی حاصل میکنند . زمین و زمان بجنبش میآید . همه چیز زندگی از سر میگیرد .

سرودی کهنه در حمد وثنای نیل بدست آمده که درستایش خیرات و برکات آن چنین میگوید : «سلام باد برتو ای رود نیل که این خاك را بوجود خودآراستی و با قدوم میمنت لزوم خویش حیات را بمصر ارزانی داشتی . توئی که سر تا سر این سرزمین را سیراب میکنی ای خالق حبّه و پروردگار ماهی و خداوندگندم و رویانندهٔ جو . . . . آب نیل چون بفزونی گراید زمین فریاد شعف بر میاورد . مردم بوجد میایند . هرپشتی از خنده تکان میخورد و هر دندانی دندان‌گیر پیدا میکند . نیل اطعمهٔ لذیذ میاورد وهم این خداوند غذای مرغوب و گزیدهٔ ترتیب میدهد . دواب را علوفه می‌بخشد و برای عموم خداوندان قربانی می پرورد . نیل چون مصر علیا و سفلی را فرا میگیرد انبار ها از غلّه پر میشود و مخازن تا سقف میرود و دارائی فقرا فزونی میگیرد و همه کس را فراغ بال نصیب میگردد . اگر

(۱) - AMROU

نیل یکبار خوراك دادن را فراموش کند سعادت خانه ها را ترك میگوید . ضعف و بی‌قوتی پشت زمین را میگیرد . برای نیل هیکل نمی تراشند وهدیه نمی آورند وباعبارات مغلق اورا نمی‌ستایند وجای اوکجاست نمی‌دانند . با اینهمه فرزندان‌تو خلف عن سلف خوشحال اند که تو چون پادشاهی حکومت میکنی که فرمانش در تمام زمین ساری و نافذ است . در چشم کسی اشك نگذاشته و در خوبی و نیکوکاری کار را بافراط رسانیده . »

ممر معاش مردم

اراضی زراعتی و مسکونی مصر من جمیع‌الجهات از سی هزار کیلومتر مربّع تجاوز نمی‌نماید واین مقدار تقریباً همان‌مساحت سطح بلژیك است . درین مختصر خاك که کمتر از وسعت پنج ایالت فرانسه میباشد امروز سیزده ملیون سکنه زندگی میکنند و باین حساب بهر کیلومترمربع چهارصد نفر می افتد در صورتیکه در بلژیك سهم هر کیلومتر مربع ۲۵۰ نفر است .

بیقین میتوان گفت که در اعصار قدیمه جمعیّت مصر از امروز کمتر نبوده ولی عدّه نفوس هرچه‌هم که فزونی داشته ببرکت یك طبقه گل پر قوّتی که در اوان طغیان نیل روی زمین می نشسته مردم معاش خود را بآسانی تحصیل میکرده اند . غالب اوقات زمین را شیار نکرده بذر را کیفما اتّفق می افشاندند و پس از آن چهارپایان را در مزارع رها میکردند تا پای کوبان تخم را بدرون خاك رسوبی فرو برد و باین ترتیب تقریباً بدون احتیاج بهیچگونه زحمتی حاصل بر میداشتند . حاصل مصر گندم و جو و قسمی ارزن و از بقولات لوبیا و باقلا و خلر وعدس بود . هرجا که آب نیل بخودی خود نمیرسید آب دستی میدادند و باغ و بستانهائی سر می انداختند که در آنجا انجیر و زرد آلو رسته سر در کنار تاك میگذاشت .

درخت کمیاب بود و فقط بندرت جمّیز و اقاقیا پیدا میشد ولی نخل همه جا قد بر افراشته سایهٔ مختصری میگسترد .

برکه و مردابهائی که طغیان نیل پس از باز گشت میگذاشت پر از نباتاتی

میشد که آب را خوش دارند و از آنجمله دوتا حائز اهمیّتی خاّص است یکی پاپیروس که بعربی بردی گویند وازپوست ساقه آن کاغذی بسیار محکم میساختند ودیگر لوتوس یا باقلای قبطی که دانه های آنرا میخوردند و گل آنرا هنرپیشگان مصری در تزیینات و نازك کاری سرمشق قرار میدادند .

عدّه حیوانات وحشی که ابتداء این خاك را در قبضهٔ خود داشتند و بعدها اهالی مصر بریگستانشان رانده وبشکارشان میرفتند بسیار بود ازقبیل شیرو پلنگ و کفتار و شغال و مرال و غزال .

کنار نیل جایگاه نهنگ و اسب آبی بود . بعلاوه رود و برکه های اطراف ماهی خوراکی بسیار پرورش میداد . در آبها طیور آبی و مرغ ماهی خوار ویك قسم مرغابی نشوو نما میکرد موسوم به ایبیس که منقاری دراز و پرو بالی سفید و سری سیاه دارد . غاز ومرغابی درخانه ها وفور داشت حیوانات اهلی مصرمنحصر به گاوی بود با شاخهای بلند و گوسفند و بز و سگ و خر . در اوایل امر اسب نداشتند و بعدها هم که ازآسیا آوردند نمونهٔ تشخّص قرار دادند .

مردم مصر

این مردمی که قبل ازهمهٔ اقوام بتمدّنی عالی رسیده اند ازکجا آمده اند ؟ میتوان گفت که این مطلب تقریباً هیچ جواب ندارد . مردم مصر ازقدیم درکنار رود نیل افتاده‌اند ورفته رفته همانجا شالوده تمدّن خود را در ازمنهٔ ماقبل تاریخ ریخته‌اند . این قوم بااینکه رنگشان را خورشید بسرخی برگردانده بود شاخهٔ ازنژادسفید وازاقوامی بوده‌اند که علماء در تحت نام بنی‌حام ذکرشان را آورده اند و اغلب اقوامی هم که در عصر خود ما در افریقای شمالی ونوبه وطوارق وبربر جای گرفته‌اند ازهمین گروه میباشند .

اجساد مومیائی شده و مجسّمه هائی که در مقابر پیدا کرده اند وتصاویری که در نقوش برجسته ابنیهٔ قدیمه کشیده‌اند همه نشان میدهد که مردم قدیم مصرشباهت تاّمی بفلاّحین امروز آن مملکت داشته اند . در ضمن کاوشهای ماریت فرانسوی روزی مجسّمه‌ای بدست آمد که یکی از معروفترین آثار هنرنمائی مصر شناخته شد .

بمحض اینکه چشم کارگران براین مجسّمه افتاد فریاد برآوردند که «اینك شیخ البلد» زیرا بنظر ایشان شباهت کامل بود.

مردم مصر عادةً بلند بالا و از کمر بپائین لاغر اندام بوده اند. کپلی باریك و ساقی دقیق و کتفین کشیده و پُر و پیشانی و بینی کوتاه و چشمان درشت و گشاده و لبهای ضخیم و هیئتی دلپذیر داشته اند.

این قیافهٔ زیبا درسرشت نیکوی ایشان نیز عیناً نمودار بود. مصری عادةً صبور و بردبار و مطیع ارباب و بیقید و آدمی خوب و بسیار سر بخانه بوده است در مصر برخلاف آنچه درشرق رواج کلّی دارد زن را احترام مینمودند زن آزاد بوده و روبند نداشته. احترام مادر و محبّت داشتن بوی نخستین وظیفه مقدّس افراد شمرده میشده دانشمندی مصری به پسر خود میگفت که: «ترا خداوند بمادر کرامت فرمود. و از دقیقه اوّل که متوّلد شدی مادرت به بندگی تو کمر بست. هیچ رنج و زحمتی آن قدر براو گران نیامد که بگوید اینهمه مرارت چه ضرور. در اوانی که بمدرسه میرفتی تا دانش آموزی او نان و آب جو آورده درکنار معلّمت می نشست. اکنون که صاحب خانه وزندگی میشوی مواظبتهائی را که مادرت دربارهٔ تو روا داشته همیشه باید منظور نظر بداری تا او را نرسد که سرزنش تو کند و دستش را بسوی آسمان بلند نماید که خدا دعای مادر را مستجاب میکند.»

زندگانی. بمقتضای آب وهوای مصر که مدام گرم و خشک است عادات و رسوم اهالی آن بسیار ساده میباشد.

مسکن. پوشاك. عوام النّاس بقدر قلیل می ساختند و قوت غالبشان نانی بود که از قسمی ارزن (دوره) ترتیب داده زیر خُلواره می پختند. دراطاقهائی چهارگوش بسر میبردند که ازاثاثیّهٔ خانه چندان چیزی نداشت. ازکاهگل خشت زده و با آن خانه بنا میکردند. سقف را کوتاه میگرفتند و بام را مسطح و از برگ نخل میساختند. منزل متموّلین راحت تر وشبیه بخانه های امروز عرب بود اطاقها جز بحیاط داخلی روزن نداشت.

مردم مصر در پوشاك نیز بقناعت سر میکردند . عوام النّاس ملبّس به لنگی بودند که دور کمر می بستند و کوتاهی آن چنان بود که بسر زانوهم نمیرسید . زنان پیراهنی تنگ وبلند مي پوشیدند که بندآن سرشانه بسته میشد . اطفال اصلاً بی‌لباس بودند و اگر وقتی پاپوشی بپا میکشیدند منحصر بکفشی چرمی بود . دو تسمه‌ای که از آندو یکی دور بند پا میگشت ودیگری ازمیان انگشتان پا میگذشت . توانگران کلاهی بافتگی سر میگذاشتند تا از آفتاب محفوظ بمانند . لباسشان در ازمنهٔ قدیمه منحصر به کمرچین بود ولی بعدها لبّاده ای آستین دار نیز برآن میافزودند یا اینکه لباسی از کتان نازك دربر میکردند .

فصل دوم

تاریخ فراعنه منفیس[۱] و تب[۲]

سلاطین قدیم مصر فرعون لقب داشتند . فراعنهٔ مصر از بیست و شش سلسله بوده و تاریخشان تقریباً سه هزارسال را شامل میشود .

پایتخت مصر گاهی منفیس و زمانی تب بوده . قدرت و عمران این مملکت در عهد سلطنت توتمس[۳] سوّم و رامسس[٤] دوّم که از فراعنهٔ تب بودند باعلا درجه رسید . از آن پس مدّتی متمادی دچار انحطاط شد تا عاقبت بهمّت فراعنهٔ سائیس[٥] باز در مائهٔ هفتم قوامی گرفت لکن در ۵۲۵ قبل از میلاد بضربت ایرانیان از پای درآمد.

تشکیل دولت مصر

اساس تاریخ مصر بر تأثیر نیرومند نیل قرار گرفته‌است . مردم مصر که بصورت قبایلی‌صحرا گرد بدین سرزمین قدم گذاشتند ناچار گردیدند که دربرابر طغیان این رود بدستیاری همدیگر بمدافعه برخیزند ومنازل خود را پهلوی هم روی بلندیها بسازند وبندهای متعدّد

(۱) _ MEMPHIS (۲) _ THÈBES (۳) _ THOUTMÈS III (٤) _ RAMSÈS II (٥) _ SAIS

به بندند . باین ترتیب بکشت و زرع زمین وزندگی اجتماعی واطاعت از سرپرست عادی شدند . خاك مصر بچندین امارت (NOME) منقسم گردید . مردم مصر باسلاف خود میبالیدند ومدّعی بودند که این ممالك را در بدو امر خداوندان اداره مینمودند .

عاقبت الامر باقتضای خاك امارتهای مزبور همه درتحت لوای دودولت درآمد: در شمال مصر سفلی که سلطان آن کلاهی بر سر داشت سرخ رنگ و خوابیده از عقب برگشته و از جلو مزیّن بقلاّبی مار پیچ . در جنوب مصر علیا که پادشاه آن کلاهی بلند و سفید بسر میگذاشت .

سلاطین مصر علیا بکرّات بارقبا جنگیدند تا ایشان را بزیر ربقهٔ اطاعت خود آوردند و مالك الرّقاب تمام مصر گردیدند واز آن ببعد بنام فرعون شناخته شدند .

فراعنهٔ مصر تاج مخصوصی مرکّب ازکلاه سرخ مصر سفلی وکلاه سفید مصر علیا برسر گذاشتند تا علامتی از اجتماع دو دولت باشد .

نخستین فرعون مصر مِنس (۱) نامداشت که شهریار تی نیس (۲) (مصرعلیا) بود. تاریخ این سوانح قدیمه را کسی بتحقیق نمیداند . مردم مصر در حدود چهار هزار سال قبل ازمیلاد مدنیّتی داشته اند . مس را کار میکردند . خطّی اختراع کرده بودند . تقویم داشتند . سلطنت مِنس را میتوان باحتمال در حوالی سال ۳۳۰۰ قبل از میلاد یعنی ۵۲۰۰ سال پیش دانست .

تقسیم تاریخ مصر

از عهد مِنس که بانی سلسلهٔ اوّل بود متناوباً ۲۶ سلسله در مصر سلطنت کرده‌اند . تاریخ ادوار فراعنه را میتوان بچهار دورهٔ اصلی تقسیم نمود :

دولت قدیم بدورهٔ اطلاق میشود که در طیّ آن شهر منفیس واقع درمصر سفلی مرکز سیاست دولت مصر بوده . مشهور ترین سلاطین این دوره کئوپس (۳) وکفرن (٤) ومی کرینوس (٥) میباشند (درحدود ۲۷۰۰ ـ ۲۸۰۰ قبل ازمیلاد)

(۱) _ MÉNÈS (۲) _ THINIS (۳) _ KHÉOPS (٤) _ KHÉPHREN
(٥) _ MYKÉRINOS

که اهرام ثلاثه مصر را بنا کرده اند.

دولت قدیم جای خود را بدولت وسطی داد. درین دوره شاهین فرعنت منفیس را ترک کرده بر کنگرهٔ شهر تب (مصر علیا) قرار داشت. این دولت پس از پانصد سال آبادی و اعتبار درنتیجهٔ هجوم قوم هیکسس (۱) که ازآسیا آمده و چادر نشینانی غارتگر بودند از هم پاشید (در حدود ۱۷۰۰ قبل از میلاد). طولی نکشید که مصر ازتحت سلطهٔ قوم هیکسس بدر آمد و دوباره تب پایتخت گردید. فراعنهٔ این دوره در جنگاوری و کشور گشائی برهمه پیشی داشته ومصر را بمنتهای شوکت خود رسانیده اند. از آن جمله مشهور تر از همه توتمس سوّم (درحدود ۱۵۰۰ قبل ازمیلاد) ورامسس دوّم (درحدود ۱۳۰۰ قبل ازمیلاد) میباشند.

دردورهٔ مابعد بمناسبت جنگهای داخلی وهجومهای متوالی دولت مصر دچار خذلان و تجزیه گردید. فراعنهٔ سلسلهٔ بیست و ششم که درسائیس سلطنت کردند اقتدار آنرا باز گرداندند ولی خیلی دیربود وغلبهٔ ایرانیان در ۵۲۵ قبل ازمیلاد یکسره باستقلال مصر خاتمه بخشید.

دولت قدیم منفیس

منس و دیگر فراعنه دو سلسلهٔ اوّل مقرّ سلطنتشان تی نیس واقع درقرب آبیدُس (۲) (مصرعلیا) بود ولی از سلسلهٔ سوّم ببعد تاج و تخت به سلاطین مصر سفلی که از حیث تموّل و عمران برنواحی دیگر رجحان داشت منتقل گردید و منفیس پایتخت شد. منفیس در ساحل یسار نیل و تقریباً در جنوب قاهره و مجاور دلتا قرار داشت و بنای مستحکمی موسوم به دیوار سفید که میگفتند بفرمان منس ساخته شده برآن مشرف بود ساختمان سدّ بزرگی را هم که شهررا از طغیان نیل مامون میداشت به منس نسبت میدادند. این سدّ هنوز برپاست ولی ازخودشهرمنفیس که وقتی ازبزرگترین و مشهور ترین بلاد دنیا شمرده میشده ویرانه ای هم برجای نمانده.

در منفیس جشن بزرگ مذهبی بسیار میگرفتند و جمع کثیری از اطراف و

(۱) ـ HYKSOS (۲) ـ ABYDOS

اکناف مصر آمده درآن شرکت میکردند . از همه معتبر تر جشنی بود که بافتخار حیوان مقدّسی موسوم به گاو پیشانی سفید (آپی) گرفته میشد.

کهنه درمحوّطه‌ای که جنب معبد فتاه[1] (خداوندمنفیس) واقع شده بود از این گاو نگاهداری میکردند گاو آپی رنگی سیاه و روی پیشانی لکه ای سفید و سه گوش داشت. زبان و اندامش را نیز علائمی خاص بود که بر غیر کهنه مکتوم میماند. تا زنده بود آنرا مانند خدا پرستش میکردند چنانکه هیچ حیوان مقدّسی تا این پایه در مصر قدر و منزلت نداشت. پس از مرگ جسد او را مانند سلاطین حنوط نموده در قبری میگذاشتند و متدّینین باز بستایش او میآمدند.

دخمهٔ گاوهای پیشانی سفیدرا ماریت در ۱۸۵۱ درنزدیکی منفیس پیدا کرده‌است. پرستش گاو آپی که درزمان سلسلهٔ دوّم ایجاد شد تاآخر تاریخ مصر دوام یافت.

اهرام

درمیان فراعنهٔ دولت قدیم مشهورترین آنهاسه پادشاه ازسلسلهٔ چهارم بوده اند موسوم به کِئوپْس و کِفْرِنْ و می کرینوسْ که در حدود مائهٔ ۲۸ قبل ازمیلاد میزیسته اند. از روی ابنیهٔ عظمیهٔ قائم دائمی که سلاطین سه‌گانهٔ مزبور بعنوان خوابگاه ابدی خودساخته اند امروز میتوان قیاس کرد که قدرتشان تاچه پایه میرسیده است. ابنیهٔ مزبوره معروف باهرام ثلثه است که بفاصلهٔ ده‌هزارذرع از شمال منفیس نزدیك قریه جیزه[2] برپای ایستاده از روی تصویر هیچکس نمیتواند عظمت این ابنیه پرهیمنه را پیش خود تصوّر بکند هیچ مسافری قادر نیست که بدانها نظر افکند و خودرا خوار و زبون نشمرد.

ازاین اهرام‌آنکه بلند تراست ـ هرم کِئوپْس ـ ۱۴۶ ذرع ارتفاع داشته (امروز ۱۳۷ ذرع بیشتر ندارد) وطول ضلع مورّب آن به ۲۲۷ ذرع میرسیده.

این هرم عظیم ترین بنای سنگی است که درربع مسکون وجود دارد. هرم کفرن کمی ازآن کوچکتر میباشد و ۱۳۶ ذرع بلندی دارد. هرم می کرینوس خیلی کوچکتر و ارتفاعش به ۶۶ ذرع میرسد.

(۱) ـ PHTAH (۲) ـ GIZEH

سطح خارجی اهرام پوششی از سنگ آهك داشته که در نهایت خوبی بر یکدیگر سوار شده و صیقلی نیز بوده ولی امروز تقریباً بکلّی ریخته است . پوشش مزبور جلوی منافذ دالانهای پیچ در پیچ را کـه بالاخره بمدفن فرعون منتهی میشده میگرفته .

علاوه بر آن زیر پای هریك از اهرام محوّطه وسیعی ترتیب داده و در آنجا اهرامی کوچکتر برای خانواده سلطنت و معبدی که پس ازمرگ فرعون مخصوص پرستش او میشد و بوسیله دالانی سر باز بمحوّطه میرسید برپا میداشتند . برای تکمیل این مجموعه بامر کفرن تخته سنگ جسیمی را حجّاری کردند و در جلگهٔ جنب دالان معبد گذاشتند . این سنگ شکل ابو الهول داشت یعنی شیری با سر انسان که بر روی دوپا نشسته بود .

ابوالهول جیزه کـه تا نصف تنه زیر ریگ رفته بود و بعد بیرون آمد مجسّمه عظیمی است دارای ۲۰ ذرع قدّ پا و ۵۷ ذرع طول و محقّقاً مظهر خود کفرن میباشد .

اگر پیش خود تصویر نمائید که هریك از فراعنه علاوه برآنچه گذشت بجهة خود و درباریان شهری سلطنتی نیز درجوار هرم خود میساخت میتوانید حدس بزنید که در راه این ابنیهٔ پاینده چه زحمتی کشیده است . قسمتی از سنگهائی که درین جا بکار رفته از مقطع های رشته جبال آرابی می آمده ودرقایقها حمل میشد . برای اینکه این احجار را بکف اهرام برسانند راه هائی بزرگ ومایل میساختند و پس از اتمام عمل خراب میکردند . مردم مصر بالتّمام درسر این کار ها مشغول بودند و کئوپس و کفرن محقّقاً در نتیجهٔ همین بیگاریهای پر مشقّتی کـه بمردم تحمیل مینمودند به جبابره معروف شده اندوتنها می کرینوس به دینداری وعدالت شهرت یافت .

دولت وسطی

عاقبت دولت منفیس روبضعف گذاشت . درعهد فراعنهٔ بیحال سلاطین باجگذار استقلالی پیدا کردند و در مصر حکومتی بوضع ملوك الطّوایف برقرار شد شبیه آنچه پس از شارلمانی در فرانسه ظهور کرد .

سلاطین مصر علیا که اصلاً از تب بودند عاقبت الامر سلطنت مصر را تصاحب کردند و یازدهمین سلسلهٔ فراعنه را که آغاز دولت وسطی میباشد ایجاد نمودند (در حدود ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد) تب پایتخت مصر شد و جای منفیس را گرفت . مملکت باز منظّم و آباد و صاحب دولتی محتشم گردید .

فراعنهٔ دولت وسطی برای صیانت حدود و ثغور مملکت استحکاماتی مهمّ برپا کردند . ازجانب مشرق قطعه‌سینا[۱] را که درتنگه‌سویس[۲] قراردارد ازجهت معادن مس آن بحیطهٔ تصرّف آوردند و از سمت جنوب قسمتی از نوبه[۳] را بخیال معادن طلای آن تصاحب نمودند و ازاین گذشته سعی کردند اقتدارخودرا تاشام نیز بسط دهند زیرا درآن سرزمین جنگل فراوان بود وازحیث چوب مصررا مستغنی مینمود.

معذلك چون پانصد سال برعمر آبادی وعمران مصر برآمد فتور تازه ای درکار آن مملکت پدیدار گشت . دسته هائی چند موسوم به هیکسس که ازآسیا راه افتاده بودند مواقع مستحکمهٔ سر حدّ را درهم شکسته خاك مصر را بباد نهب و غارت گرفتند و برجزء اعظم آن مستولی شدند . طرد این طایفه صورت نگرفت مگرپس از محارباتی طولانی که سلاطین تب در راه اعادهٔ استقلال خود بعمل آوردند (در حدود ۱۵۸۰ قبل از میلاد)

دولت تازهٔ تب

تخلیهٔ خاك مصرازاغیارآغازعصرتازه‌ای گردیدکه‌دولت ثانی تب نامیده میشود زیرا دربن دوره نیزاریکهٔ سلطنت سلاطین تب را مسلّم بوده‌که بانی‌طرد واخراج طایفهٔ هیکسس شده‌بودند.

چون دورهٔ بحران موحش بپایان رسید زندگی تازه ای سریع وحیرت انگیز در مصر پدید آمد وبعهد فراعنهٔ سلسله های ۱۸ و ۱۹ باعلا درجه شأن‌وشوکت رسید . فراعنهٔ این دوسلسله حسب‌الرسم دست بساختمان گذاشتند وچون طایفهٔ هیکسس در بسیاری از امکنه معابد خدایان را خراب کرده یا بتاراج داده بودند آنهارا مرمّت نمودند یا ازنو طرح معابدی وسیع تر وشکیل تر ریختند ومخصوصاً

(۱) _ SINAI (۲) _ SUEZ (۳)_ NUBIE

در تب که مقرّ سلطنتشان بود ازاین گونه ابنیه زیاد ساختند. بزرگترین معابدی که شاهکار معماری مصر شناخته شده و تماشای خرابه‌های آن در کرنك والا قصر بیننده را بحیرت میآورد از همین عصر است. فراعنه در ساختمان مقبرهٔ خود نیز اهتمامی جمیل داشتند. مقابر این عصر شکل هرم نداشت بلکه سردابهائی زیرزمینی بود که در درون سنگ میساختند. این مقابر امروز در جایگاهی که موسوم به وادی فراعنه میباشد ونزدیك تب قراردارد بالتّمام کشف شده وبصورت کوهی نموداراست وچون اجساد مومیائی شدهٔ سلاطین نیزبا اینکه خوب پنهان شده بود بدست آمده سیمای فراعنهٔ مقتدری مانند توتمس سوّم وستی (۱) اوّل و رامسس دوّم که بیش از سه هزار قبل میزیسته اند در موزهٔ قاهره در مرئی و منظر عموم قرار دارد.

فتوحات مصر

فراعنهٔ دولت جدید تب بیش ازاسلاف خویش بکشورگشائی پرداخته و درین مهمّ کامرانی حاصل کرده اند. این حال‌را چندین نکته سبب گردید: یکی اینکه مبارزه در راه تحصیل استقلال عزّت نفس ملّت را تحریك کرده و غضب وی را بر ضدّ مردم آسیا بجوش آورده بود و دیگر آنکه مردم مصررا پیشرفتی در فنّ جنگ حاصل شده بودزیرا از دشمنان خود استعمال اسلحهٔ تازه ای آموخته بودند از قبیل ارّابهٔ جنگی که با اسب حرکت میکرد و از این ها گذشته فراعنه گمان میکردند که بهترین وسیلهٔ صیانت مصر از هجوم و حملهٔ اجنبی تسخیر اراضی مجاور تنگهٔ سویس و فلسطین و شام میباشد. ازاین رو فراعنه هم درنوبه گرم جنگ بوده از سمت جنوب مدام بر وسعت خاك خود میافزودند و هم بآسیا اردوهای مفصّل میکشیدند.

توتمس سوّم

درکشورستانی هیچیك ازفراعنهٔ سلسلهٔ هجدهم بپای توتمس سوّم که درمائهٔ هفدهم قبل ازمیلاد (تقریباً از ۱۵۰۰ تا ۱٤۵۰) سلطنت میکرده است نمیرسد.

دیوار های معبد بزرگ کرنك اردو کشیهای او را تمام وکمال شرح میدهد و بیان میکند که چگونه توتمس سوّم را فتحی بزرگ نصیب میآید. چطور دروازه‌های

(۱) - SÉTI Ier

دو قلعهٔ مستحکم فلسطین و شام موسوم به ماژدّو (۱) و کادش (۲) پس از محاصره بروی او گشوده میشود و بچه‌طریق ناهارینا (۳) (قسمت شمال شام) که‌سر چهار راه وفیمابین آسیای صغیر وشام وبین النّهرین قرار دارد ربقهٔ اطاعت او را بگردن میگیرد. توتمس تا کارکمیش (٤) که در قسمت علیای فرات قرار گرفته راند و آنجا را بحیطهٔ تصرّف آورد. شوکتش بآنجا رسید که پادشاهان بزرگ آسیا بجهة او تحف و هدایائی از قبیل جواهروحلی واوانی سیمین و زرّین فرستادند. توتمس چون بازگشت بشکار فیل رفت و چیزی نمانده بود تلف شود که صاحب منصبی جان او را از خطر نجات داد. لوحی از سنگ سماق در کرنك بدست آمده که‌سرودی ظفر نمود برآن منقوش است. این سرود که شرح لشگرکشیهای توتمس سوّم را اززبان آمن (٥) (خداوندگار مصر) در خطاب بشخص فرعون آورده چنین می سراید:

« منشور حکمرانی بر کره خاك و شرق و غرب عالم را بنام تو توقیع کرده ام... تو باکمال جلال و جبروت خود از رود بزرگ ناهارینا گذشتی. مشیّت من چنان بود که سر تا سر گیتی را فتوحات تو بگیرد و اقوام مختلفه با باج و خراج هنگفت آمده مقابل شوکت وحشمت تو سرفرو کنند... من آمدم و زیر بازوی ترا گرفتم تا سلاطین شمال فنیقیّه را پایمال کنی. من آنها را از میان کوهپاره ها بیرون کشیده بپای تو می اندازم. وقتی که تو در نظر شان با طلعت من نمودار میشوی من اعلیحضرتت را چون خداوندگاری بچشم ایشان میآورم که نور از جمالش تتق میکشد. من آمدم و بتو مدد فرمودم تا شهریاران سیلیسی (٦) را که از وحشت میلرزند از پای در آوری. من اعلیحضرتت را در برابر ایشان بسان نهنگی مهیب مجسّم نمودم که آب در قبضهٔ قدرت اواست و هیچکس را آن جرأت نیست که بدونزدیك بشود... من آمدم وترا مشمول موهبت خود نمودم تا براقوام دور دست فرماندهی یابی و مقالید میاه عظیمه را بکف آوری. من اعلیحضرتت را دربرابر ایشان‌مانند شاهینی تیزپر جلوه دادم که درین جوّلایتناهی فرمانرواست

(۱) - MAGEDDO (۲) - KADESH (۳) - NAHARINA (٤) - KARKÉMICH (٥) - AMON
(٦) - CILICIE

و بهرچه میلش بکشد بطرفة العینی میربايد . »

این سرود بهمین منوال کلّیّهٔ اقوامی را که مردم مصر درآسیا ولیبی(1) ونوبه و جزایر بحرالرّوم سراغ داشته‌اند ذکر میکند . شاعری که این‌سرود راساخته‌مسلماً راه اغراق پیموده تا تملّقی از فرعون کرده باشد زیرا درواقع و نفس الامر مصر را در خارج افریقا غیر از شام و فلسطین که تحت الحمایهٔ وی شمرده میشدند چیزی نبود لکن با اینهمه سلاطین آنروز آسیا یا جزایر باولوّیت فرعون اذعان داشتند وباو باج میدادند یا دست اتّحاد بسوی او دراز میکردند .

رامسِس دوم

فراعنهٔ سلسله ۱۹ نیز سلاطین بسیار مقتدر و جنگجویانی مخوف بودند و در میان ایشان آنکه از همه معروفتر میباشد رامسس ثانی است که تقریباً شصت سال سلطنت کرد (۱۲۳٤ ــ ۱۳۰۰ قبل از میلاد) .

هیچ سلطانی باندازهٔ رامسس ثانی معبد نساخته و دیوار معابد را غرق توصیف کار های مهمّی که صورت داده است نکرده .

میتوان گفت که درمصر ونوبه یك خرابه‌هم دیده نمیشود مگراینکه اسم رامسس ثانی برآن نقش شده باشد . گاهی نیزمعماران رامسس با خاطری آسوده نام اسلاف فرعون را حك کرده و اسم خود او را بجای آن نوشته اند . از این رو در میان فراعنه ذکر رامسس بیش از همه در السنه وافواه مانده است . مردم یونان آنچه کار مهمّ درمصر صورت گرفته بود باو نسبت میدادند وروایت میکردند که رامسس تمام آسیا را گرفته و تا هند تاخته است . حقیقت آنکه رامسس ثانی خاك مصر را ازجانب آسیا وسعت داد وبصعوبت حکومت خودرا برفلسطین وشام مستقرساخت لکن قسمت شمالی شام از دستش رفته و ضمیمهٔ خاك دیگری گردید که موسوم به سلطنت هیتیت(2) بود و درآن عصر کرّو فرّی داشت . رامسس با قشون هیتیت مصاف داده در کادش جنگ سختی کرد ولی از این جنگ نتیجه ای نبرد و بهتر

---

(۱) ـ LIBYE (۲) ـ HITTITE

آن دانست که با آنقوم عهدی بگذارد وحتّی دختر پادشاه آن صفحه را نیز بزنی بگیرد .
شرح جنگ و متن معاهده در دیوار های معبد کرنك نقر شده است .

شرح واقعه در نوشته های رسمی چنین آمده : لشگری از قشون مصر درحال حرکت بود که ناگهان نزدیك کادش دچار حمله گردید و باحالتي مشوّش پس نشسته باردو ریخت ضمناً دوهزارو پانصد عرّاده از هیتیت ازدنبال قشون مصر روان بود . خود رامسس نیز که ازجائی خبر نداشت چیزي نمانده بود دستگیرشود ولی قشون هیتیت همینکه وارد اردو شد جز غارتگری خیالی درسر نداشت .

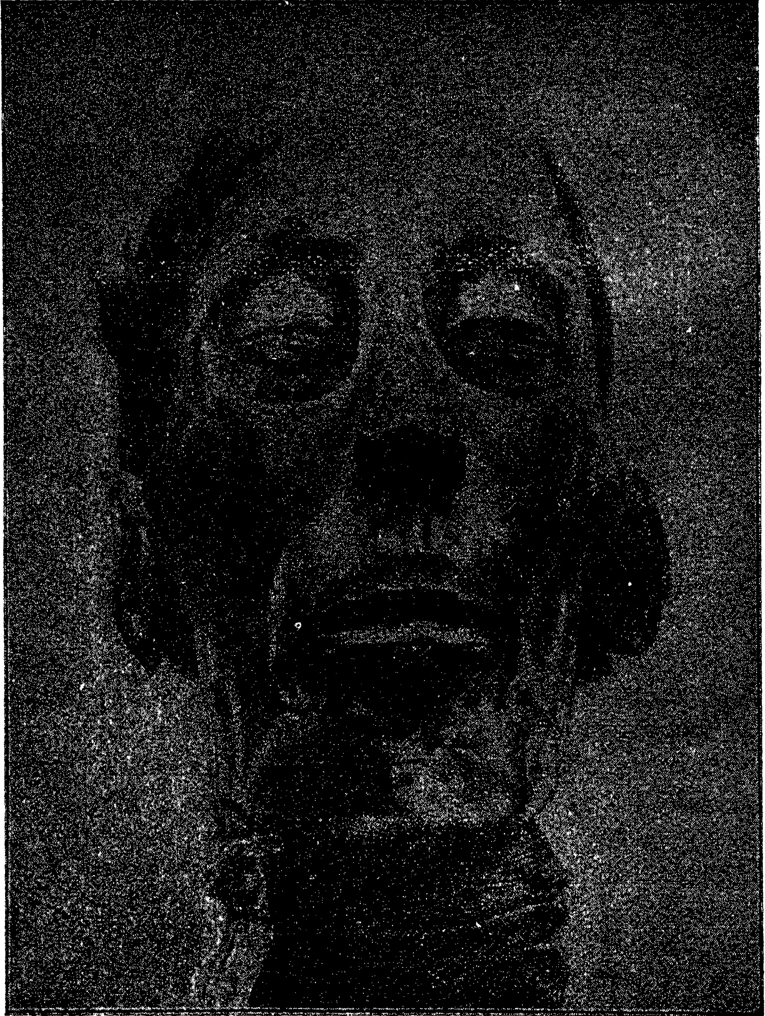
« چون اعلیحضرت این حال بدید برایشان غضب کرد . اسباب حرب برگرفت و زره در پوشید و چنان شد که گوئی بعل (۱) تجلّی کرده است سپس از پی آوردن اسب براه افتاده بچابکی بدست آورد و یکّه و تنها برصف دشمن زد درین موقع اعلیحضرت مانند سوتخون (۲) خداوند بود که در پردلی تالی ندارد . شاه به کشتن و بستن دشمن پرداخت و همه را درهم کرده برود خانه انداخت »
سپس شاه چنین میگوید : « من همان موقعیکه تك و تنها بودم غلبه کردم . سرباز و عرّاده هرچه بود پشت کرده مرا تنها گذاشته بود . بحقیقت لطفی که رَع (۳) در حقّ من دارد قسم یاد میکنم که اعلیحضرت ما آنچه درین باب گفته فی‌الواقع همه را انجام داده و پیاده وعرّاده نیز شاهد واقعه بوده اند » .

معذلك فرعون درین بیانات کمی براه گزاف گوئی رفته زیرا از همان نقوش برجسته این نکته بخوبی بر میآید که دسته های تازه نفس قشون مصر تا خبردار شدند بشتاب دویده هم جان رامسس راخریدند وهم چنان کردند که شکست بفتح مبدّل گردید .

تنزّل مصر

غالباً در تاریخ مشاهده شده که پس از فرمانروائی طولانی و پر افتخار فتوری بر ارکان قویترین سلطنت مستولی میشود و دورهٔ انحطاط میرسد . این حالت بعد از رامسس ثانی بر مصر دست یافت . از ابتدای مائهٔ دوازدهم قبل از میلاد فراعنه آنچه در آسیا

(۱) ـ BAAL (۲) ـ SOUTHEKHON (۳) ـ RA



رامسس دوّم

داشتند از دست دادند و همّشان بدان مقصور شد که حدود و ثغور مملکت را از هجوم تازه در امان دارند . درخود مصر هم اغتشاشاتی بروز کرده مادّهٔ آن رفته رفته غلیظ تر شد تا بالاخره مسخّر به تجزیه گشت . معذلك چنان نبود که تنزّل مصر را پایانی نباشد زیرا آن مملکت را وسیلهٔ خلاصی بسیار بود و از حیث ثروت و صناعت وهنر ونظم ونسق بمراتب بردشمنان خویش مزّیت داشت . بنا براین اگر سلطانی باعزم ظهور میکرد میتوانست باز آبادی وقدرت ازدست رفته را برگرداند . کلّیّةً تاریخ مصر نیست مگر یك سلسله بحران هولناك ونشور ناگهان . مخوف ترین فتوری که درکار مصر دست یافت غلبهٔ قشون آشور برآن ملك بود وناگهان ترین نشور آن قیامی که درمائهٔ هفتم قبل ازمیلاد برای طرد قشون آشور صورت گرفت .

قشون آشور در ۶۷۱ منفیس را بحمله گرفت و در ۶۶۴ تب را بوجهی هولناك بدست چپاول سپرد . ده سال ازاین مقدّمهٔ کمرشکن نگذشته بود که سلطان مصری از سائیس (مصر علیا) طلوع کرده ساخلوهای آشوری را بتاراند وقدرت خود را در تمام مصر بر قرار نمود و منشاء بیست و ششمین سلسلهٔ فراعنه گردید .

نشور سائیس

مصر درعهد سلطنت فراعنه ای که ازسائیس برخاسته بودند بدرجه ای آباد شد که با درخشان ترین اعصار گذشته پهلو به پهلو میرفت . بگفتهٔ هردوت « مصر هرگز ازآن معمور تر وخوشبخت تر نبود . نه هرگز رود نیل تااین درجه برکات خود را شامل زمین مصر میکرد و نه خاك مصر تا این درجه بمردم آن سرزمین حاصل میداد . در آن ایّام مصر بیست هزار شهر مسکون داشت » .

بانی این سلسله پسامتیك (۱) اوّل بالخاصّه مساعی خودرا بدان مصروف مینمود که درخاك مصر هر جا ابنیهٔ مختصّ عبادت باشد احیا و مرمّت نماید مانند دخمهٔ گاو آپی در منفیس .

جانشین او نخائوی (۲) دوّم بود که در مقابل مقاصد و مطالب مهمّه عقب نکشید

(۱) ـ PSAMMÉTIK Ier (۲) ـ NÉCHAO

چنانکه صدوبیست هزارنفررا برای حفر ترعه ای ازنیل به‌دریای احمر بکارگماشت وهم او یك دسته کشتی را مجهّزکرده فرستاد تا دور افریقا بگردد . سر و کلّهٔ این فرعون باز در شام در رأس قشون مصري دیده شد و از آنجا نیز بجلو رانده لوای فتح و ظفر را تا کنار فرات باهتزاز آورد ولی چون به نُبوکُدْنُزُرْ (۱) پادشاه بابل بر خورد و درکارکمیش با وی مصاف داده شکست خورد (۶۰۴) .

آخرین فراعنهٔ بزرگ مائهٔ ششم قبل از میلاد آمازیس (۲) بود که عصیانی کرد و سلطنت را تصاحب نمود و در مدّتی متجاوز از چهل سال با حزم و عقل فرمانروائی داشت (۵۶۹ ـ ۵۲۶) .

اهل یونان در مصر

ازآنجا که پسامتیك اوّل سلطنت را بدستیاری مزدوران یونانی بدست‌آورده بود فراعنهٔ سائیس دوست اهل یونان بوده واز ایشان حمایت میکردند و هم جایگاه ممتازی را در مصر خاص ایشان قرار داده بودند این سیاست گاهی بمقاومتهای شدید برخورد زیرا ملّت مصر که هم بآداب مذهبی خود بسیار علاقه داشت وهم بقدمت تمدّن خویش‌میبالید کلّیّةً هراجنبی‌را ناپاك و وحشی می‌شمرد . اجانب در مصرتقریباً همان مقامیرا داشتند که امروز فرنگیها درچین دارند زیرا اجانب‌را درقصبات یامحلّات مخصوص جای میدادند و همچنانکه امروز در شانگهای قطعه خاکی درامتیاز فرانسوی ها میباشد منفیس نیزیك محلّهٔ یونانی نشین داشت . آمازیس یك شهر تمام را که نوکراتیس (۳) نامداشت و در دهانهٔ غربی دلتا واقع شده بود به اهل یونان داد . درمیان بندرگاه ها نوکراتیس‌را آن امتیاز بود که کشتیهای خارجه را میپذیرفت و بهمین لحاظ در ظرف اندك مدّتی یکی از بزرگترین امکنهٔ تجارت مشرق‌زمین گردید . طولی نکشید که عدّهٔ یونانی مصر نشین فزونی گرفت تا آنجا که مردمی از مصر زبان یونانی آموختند تا ترجمان باشند . پشت سر سربازان و تجّار یونانی مسافرینی آمدند با سواد و کنجکاو مانند هردوت که آثار پایندهٔ مصر را دیده

(۱) ـ NABUCHODONOSOR (۲) ـ AMASIS (۳) ـ NAUCRATIS

و از ذخایر بی پایان چندین صدسالهٔ آن سرزمین بحیرت می‌آمدند . باین ترتیب مصر کهن سال علی رغم آمال خود در حکم مسکن و ماوای قوم تازه کار یونان در آمده بود . این قوم از سعی و نشاط سرشار بود و ولعی داشت تا تموّلی بهم به‌بندد و معلومات کسب کنند .

غلبهٔ ایرانیان

هنگامیکه هردوت درسال ۴۵۰ قبل از میلاد مصر را زیارت کرد سلطنت فراعنه برهم خورده ومصر درتحت فرمان کشور گشائی جدید در آمده بود که پادشاه ایران باشد .

چند ماه پس از مرگ آمازیس که در سال ۵۲۵ قبل از میلاد اتّفاق افتاد قشون ایران بسر پرستی کامبوزیا (۱) پسر کوروش کبیر بدروازهٔ دلتا رسید و در مقابل پلوز (۲) با افواج مصری تلاقی نمود . فرعون پسامتیك سوّم جنگ سختی کرده مغلوب شد و ناچار در منفیس تسلیم گردید .

مصر مکرّر بر ضدّ ایرانیان قیام کرد و حتّی درمائهٔ چهارم استقلال از دست رفتهٔ خود را تحصیل نموده در ظرف مدّت قلیلی نگاهداشت ولی ایرانیان باز در ۳۴۱ آنرا مسخّر ساختند . از آن ببعد تفاوتی که در کارمصر حاصل شد همان بود که صاحب اختیارانش عوض وبدل شدند بدین معنی که‌جای‌ایرانیان را اهل یونان گرفتند و مقام اینان را مردم روم .

مصر تا مدّتی‌از آداب ورسوم قدیم خود دست نکشید ولی عاقبت تمدّن آن که قدیمترین مدنیّتهای عالم بود و بیش از چهار هزار سال دوام کرده بود در قرون اولیّهٔ میلاد مسیح از میان رفت .

---

(۱) ـ CAMBYSE (۲) ـ PÉLUSE

فصل سوم

تمدّن مصر

ملّت مصر که علاقهٔ کاملی بدین داشت مشرك بود. خداوندان متعدّد میپرستید وحیوانات مقدّس را پرستش مینمود وهم باین نظر که جسد اموات حتّی المقدور محفوظ بماند آنرا حنوط میکرد.

مردم مصر فرعون را مانند خدامی پرستیدند. کهنه درمیان مردم نفوذ غریبی داشتند. اشخاص باسواد که اهل قلم ودبیر نامیده میشدند بمقامات عالیه میرسیدند.

مقام خدایان و اموات را از هرچه بتصوّر در آید بالا تر میدانستند.

معماران مصر آثار عظیم خرابی ناپذیر خود را بالخاصّه بجهة خدایان و اموات ساخته اند.

I

اعتقادات مذهبی

مذهب مردم مصر

هردوت میگوید « درمیان نوع بشر مردم مصر از همه بیشتر پا بند دین و مذهب بوده اند ». این مردم درطی دورهٔ تاریخ خود من البدو الی الختم انواع اعتقادات و اعمال مذهبی خود را که فهم آن امروز برای ما صعوبت دارد در مدّتی بیش ازسه هزارسال دو دستی چسبیده رها نکرده اند.

نه چنان بود که مردم همه مصر همه چند خدای مشترك را بپرستند بلکه هر شهری خدایانی جداگانه داشت. معذلك روزگاری رسید که پرستش بعضی خدایان در تمام مصر رواج یافت. هرگاه شهری مهمتر و معتبر تر میشد بر شأن خداوندانش میافزود. چنانکه گاو آپیی که دربدو امر مورد پرستش شهر منفیس بود عاقبت الامر معبود تمام مصر گردید و همچنین چون شاهین فرعنت بر سر سلاطین تب نشست خدای آن شهر موسوم به آمن در تمام مصر قبول عامّه یافت وربّ الارباب قلم رفت.

بدین لحاظ در مصر دو صنف خدا مشهود بود یکی خدایان محلّی که در ناحیه ای خاصّ پرستش میشدند ودیگر خدایان عمومی که در تمام مصر مورد عبادت بودند.

حیواناتی که صاحب مقام الوهیّت شده اند

مردم مصر بعضی ازحیوانات را دارای مقام الوهیّت میشمردند و این صنف خدایان در نظر عامّهٔ ناس مقبول تر از خدایان دیگر بودند. هر شهری خدائی جداگانه داشت مثلاً در بوباستیس (۱) (واقع در دلتای نیل) گربهٔ ماده‌ای معبود مردم بود. در منفیس گاو نری درتب و شدو (۲) نهنگی که در دریاچه مریس (۳) جای داشت در آبیدس (٤) قورباغه ای و در امکنهٔ دیگر خدایانی از ماده شیر و گرگ و شغال و مرغ ایبیس وعقرب وحتّی اسب آبی.

حیوانی که مقام الوهیّت درحقّش قائل میشدند علائمی داشت که کهنه میدانستند و بدان اورا می شناختند چنانکه ذکر آن سابقاً در باب گاو آپی گذشت. در بارهٔ این صنف حیوانات بعینه پرستشی بعمل میآمد که در خور مقام خداست. علاوه برآن هر ناحیه‌ای نوع حیوانی را که صنفی از آن معبود وی شده بود کلّیّةً مقدّس می شمرد و اگر احیاناً کسی یکی از آنهارا می کشت بقتل میرسید. این نوع معبود قدیم ترین خدایان مصر بوده وپرستش آن تامائهٔ اوّل قبل ازمیلاد بطول میانجامد چنانکه درین اوان یك نفر رومی که در اسکندریّه سکنی داشت گربه ای را کشت مردم ازجا کنده شدند و مجازات اعدام را درحقّ قاتل اجرا کردند.

آفتاب پرستی

مردم مصر همهٔ آثار طبیعت‌را می پرستیدند چه آنها که بهره‌ای میرساند وچه آنها که مصیبتی میآورد. از آن میان پرستش خورشید که هرروز درآسمان آینه‌آسای مصر گرم تابندگی است بیشتر رواج داشت در غالب بلاد خدای معتبر همان خورشید بود که هرجا باسمی درمیآمد مظاهر واسامی متعدّد این معبود خدایان معظّم ملّی مصررا ترتیب داد. در میان این جمع بعضی در شهرت بردیگران سربودند مانند هروس (٥) ربّ النّوع

---

(۱) - BUBASTIS (۲) - SHODOU (۳) - MŒRIS (٤) - ABYDOS (٥) - HORUS

خورشید طالع که میبایست مدام با ست (۱) یا طیفون (۲) که عفریت ظلمت باشد بجنگد و اُزیریس (۳) ربّ النّوع خورشید غارب وزنش ایزیس (٤) ربّة النّوع آسمان و ماه و رَع (٥) مظهر جلال و کمال خورشید و خداوندگار آسمان .

مردم مصررا عقیده آن کـه غالب خدایان حتّی آفتاب میل دارند کـه بشکل جانداری ظاهر شوند وبدین لحاظ آنها را اغلب با بدن انسان و سرحیوان مجسّم می نمودند مثلاً هروس سر قرقی داشت و اُزیریس سر ماده گاو .

افسانهٔ اُزیریس

مردم مصر گمان میکردند که خدایان نیز مانند نوع بشر همسر اختیار میکنند وفرزند میآورند . ازاین رو داستانهائی شبیه بسر گذشتهای انسان بجهـة ایشان میساختند کـه باساطیر معروف شده و از آن جمله مشهورتر داستان ازیریس بود .

چنانکه روایت میکردند ازیریس در اوایل امر دروادی نیل سلطنت داشت . چون بنیاد این مملکت را با قوانین بلند پایهٔ خود استوار کرد برآن شد که در دنیا سیاحتی کند وفنون صلح وسلم را به نوع بشر بیاموزد . لکن دشمنش (طیفون) یا (ست) اورا بکشت و بدنش را تکه تکه کرده در وادی بپرا کند . ایزیس زن اُزیریس اشک ریزان بجستجوی شوهر پرداخت وبکمك توت (٦) ربالنّوع مرغ ایبیس وآنوبیس (۷) ربالنّوع شغال اعضاء وجوارح اورا جمع آوری کرده حنوط نمود و هروس پسر ازیریس برسر ست تاخت آورده اورا بگرفت و غلی بر گردن نهاده در برابر ایزیس حاضر ساخت . ایزیس از او در گذشت و هروس نا چار گردید که مدام جنگ با دشمن را ازسر بگیرد . اُزیریس از آن ببعد سلطان اموات شد.

این افسانه را چنین میتوان توجیه کرد که خورشید (اُزیریس) در عرصهٔ آسمان نمودار میشود و روز را به پیمودن آن میگذراند . چون این عرصه بپایان میرسد لشکر ظلمت هجوم آورده سپاه خورشید را ابتداء عقب می نشاند و بعد

(۱) - SETH (۲) - TYPHON (۳) - OSIRIS (٤) - ISIS (٥) - RA

(٦) - THOT (۷) - ANUBIS

معدوم میسازد و زمین را فرا میگیرد . درین‌بین‌ستارهٔ دیگری (ماه‌ایزیس) ظاهر شده نور خود را برسر مردم نثار میکند ولی چنان بنظر میآید که در اوقیانوس شب سرگردان است تا آفتاب (هروس) بدمد و ظلمت بهزیمت برود منتهی جنگی که فیما بین روز وشب در گرفته هیچگاه بریده نخواهد شد .

آمُن رَعْ (۱) **ربّ اعلی**

درمیان خدایان مصر آنکه عاقبت مافوق همه قرار گرفت آمن خدای شهرتب بود. کهنهٔ آمن اورا بارَعْ ربّ النّوع خورشید یکی کرده گفتند آمن رَعْ ربّ علیّ اعلی است و ارباب انواع و بنی‌نوع انسان وموجودات را او آفریده . بافتخار آمن رَع سرود های پرطنطنه میسرودند که ازآنجمله‌یکی این بود : « ای وجود خیّر وپرهیمنه‌ای که از جمالت نور می‌بارد ! چون توتیغ می کشی وبوسط‌السّماء می‌شتابی دشمنانت نابود میشوند . . . ارباب انواع وابناء جنس‌ما ازشادی‌فریاد میکشند. دربرابر خورشید بزانومیافتند و ازنشاط در پوست نمی‌گنجند که رَعْ دشمنان خود را سرنگون ساخته است . . . رَعْ قوی است بیدین ضعیف است . رَعْ عالیجاه است بیدین نکبت گرفته است . رَعْ زنده است بیدین مرده است . رَعْ بزرگست بیدین کوچکست . رَعْ سیر است بیدین گرسنه است . رَعْ سیراب است بیدین تشنه است . رَعْ مقتدراست بیدین عاجز است . . . زمین و سیم و زر و جواهر را او آفریده . علوفهٔ مواشی‌ونباتاتی را که خوراك انسان هست او خلق کرده . ماهی را در آب و مرغ را در هوا او جان داده . . موش را در سوراخ و پرنده را بر شاخ او روزی میدهد . . . مردم از چشمان او بیرون میآیند . . . و همه میگویند سلام و ستایش بتو می برازد که درمیان ما هستی وعبادت ترا سزاست که ما را از نیست‌بهست‌آورده ای . خلایق همه سپاسگذار تو هستند و از فراز آسمان تا فراخنای زمین و قعر دریا همه جا بپرستش تو مشغول اند . خدایان در برابر ذات مقدّس تو سر فرود میآورند . ارواح بحضور در محضر پروردگار خود مسروراند وبتو میگویند : آرام باش ای

(۱) _ AMON-RA

پدر خدایان که آسمان را بر کشیدی و زمین را فراخ گردانیدی . ای خالق هستی وصانع موجودات ! ای خداوندگار اعظم و ربّ الارباب . »

حنوط کردن اموات

مردم مصردربارهٔ اموات خودتیماری بی اندازه روا میداشتند زیرا بر این عقیده بودند که بشر بکلّی نمی میرد بلکه چون دم واپسین فرو رفت و دیگر بر نیامد از مرده دو چیز باقی میماند که روح و مثال باشد . روح که بشکل شاهینی با سرو دست انسان جلوه میکرد بنا باین عقیده از بدن میّت مفارقت مینمود ولی اگر فساد بر جسد راه نمی‌یافت بازممکن بود که به بدن عود نماید . مثال‌حکم تمثال نا مرئی مرده را داشت و مادامیکه بدن‌از هم نپاشیده بود در قبر پهلوی جسد میماند و همین عقاید منشأ آنهمه احتیاطی بود که مردم مصر بکار میبردند تا جسد اموات متلاشی نشود . بهمین جهت اموات را حنوط کرده باجسادی مومیائی شده مبدّل می نمودند . هردوت میگوید : « در هر شهر کسانی هستند که حرفه شان حنوط کردن اموات است . وقتیکه اقوام میّت جنازه را میآورند استادکار نمونه ها را که چوبی مصوّر است نشان میدهد تا هرکدام را بخواهند اختیار نمایند . حنوط سه درجه دارد و هردرجه‌را نرخی مخصوص میباشد . گران ترین نمونه ها شمایل کسی است که من جرأت ندارم‌نام اورابر زبان جاری سازم (ازیریس) وچون اقوام‌میّت قیمت‌راتمام کردند برمیگردند واستاد دست بکار عمل میشود . اگر حنوط درجهٔ اوّل شد قبلاً مغز را بیرون میآورد وراه اینکار چنان است که قسمتی ازمغز را با چنگکی آهنی ازمنخرین پائین میکشد وقسمت دیگر را درمحلولی که در سر میّت تزریق مینماید حلّ میکند . سپس شکافی به پهلو میدهد و از آنجا امعاء را در آورده آنها را در شراب خرما می شوید و با سودهٔ عطرّیات گرد میزند و شکم را از مرّ ودارچین‌و سایر چیز های خوشبو پر میکنند و آنرا دوباره میدوزد و جسد را هفتاد روز در نمك قلیا میگذارد . »

چون این‌مدّت سرآمد جسد خشگیده وتقریباً منحصر باستخوانی‌است که پوستی

روی آن کشیده باشند. آنگاه آنرا با بندهائی از پارچهٔ صمغ آلود بسته در کفنی سه پوسته پیچیده درسرتاسری سرخی میگذارد و با نواری چند از درازی و پهنا محکم میکنند سپس جسد مومیائی شده را درتابوتی چوبی میگذارند که بشکل بدن ساخته شده و در روی آن نقش مرده را انداخته اند.

مقابر اهتمام و مراقبتی که مردم مصر در امر قبور داشتند نیز از همین عقاید برخاسته بود زیرا قبر را «منزل ابدی» میدانستند و میگفتند جسد مومیائی شده بامثال خود درآنجا زندگی میکنند. مقبرهٔ سلاطین و بزرگان درست و حسابی حکم خانه ای داشت که برای اهل قبور ساخته باشند از تمثالهای چوبی یاسنگی مرده که درآنجا میگذاشتند مقصود آن بود که اگر جسد مومیائی شده فاسد گردد هیکل مثالی جای آن نشسته بدرد روح ومثال بخوردمردم مصر باین خیال که مرده نیز مانند زنده بغذا حاجت دارد پهلوی او یك دست اثاث البیت کامل وآذوقه قرار میدادند بلکه باین مقدار هم اکتفا نکرده دیوارهای مقبره رااز تصویرهائی که شرح حال دقیقی ازگذارش روزانهٔ آنمرحوم وخدمتگاران او و هم حکایتی از مشغله و تفریح او بود می پوشاندند مثلاً یك جا کارگذاران او نان درست میکنند یا آب جو و شراب بسبو میریزند. جای دیگر خدمتگاران بُز یا گاو میکشند یا دررودخانه ماهی میگیرند. دیگران گاو میدوشند و آشپزی مینمایند. بنا بر این مرده را همین میپاید که با زنش برسرسفره بنشیند لذا تصاویر دیگر شکل اورا بهمین حال میکشد که باقوّه ای خدائی مشغول خوردن غذاست.

محاکمه وحساب اموات مردم چشم وگوش باز مصر بااینکه مقبره را طوری میساختند که بدرد تغذیه ونگاهداری مثال برود بر این عقیده نیز بودند که روح مرده ازقبر مفارقت کرده در محضر اُزیریس بارحضور می یابد.

روح قبل از اینکه بقلمرو سلطنت اُزیریس (مملکت غرب) برسد بایستی مسافرت پر مهلکه ای را بپایان برساند مثلاً با حیواناتی درنده دست و گریبان

میشود و باسیلهائی ازحمیم مواجه میگردد و در مردابها گیر میکند . میمونهائی بد هیبت میرسند و در راه او دام میگسترند. آنوبیس و توت که ربّ النّوع شغال و مرغ ایبیس و از خداوندان اهل قبور میباشند او را بمحضر احکم الحاکمین اُزیریس رهبری مینمایند و قلب او را در میزان حقیقت می سنجند. روحی که از حساب بری الذّمه و پاك بیرون آید رهسپار مزرعه ای میشود که حدّ بر کتش بوهم نمی گنجد و گندمش تا هفت ذراع قد میکشد .

در کنار اموات نامه ای نیز میگذاشتند که در مسافرت بآن دنیا راهنمای وی باشد بعلاوه این نامه تلقین مانند جملی را نیز شامل بوده که مرده باید در محضر اُزیریس بگوید تا ذمّه اش بری گردد. از این قبیل : « بزرگی بتو می برازد ای خداوند عالیمقام و خداوندگار راستی و عدالت . من در برابر مردم پیرامون تقلّب نگشته ام . . . هیچ بیوه زنی را نیازرده ام . درمحکمه دروغ نگفته ام . برنگ و تزویر آلوده نشده ام . بعمله بیش از آنچه بتوان در یك روز انجام داد تحمیل نکرده ام . در انجام وظیفه تکاهل نورزیده ام . گرد تنبلی نگشته ام . هتك حرمت مقدّسات را روا نداشته ام . ازبنده نزد خداوندش سعایت نکرده ام . نان کسی را نبریده ام . کسی را گریه نینداخته ام . آدم نکشته ام . نوارها و آذوقهٔ اموات را ندزدیده ام . بغصب زمین نبرده ام . با سنگ کم نفروخته ام . شیر از دهان اطفال شیر خوار نگرفته ام . هیچ نهری را قطع نکرده ام . من پاکم . پاکم . پاك . . . ای قضاة امروز که روز حساب است این مرحوم را بخودراه بدهید که گرد گناهی نگشته. دروغ نگفته . بدی نمیداند چیست . در زندگی و معاش جانب حق و انصاف فرو نمی گذارد . کردهٔ او بر سر زبانهای مردم و موجب مرضاة خدایان است . او گرسنگان را نان داده و تشنگان را سیر آب نموده . برهنگان را پوشانده در راه خدا قربان کرده و باموات غذا رسانیده . دهانش پاکست وهر دو دستش نیز پاك . »

از این عبارات بخوبی معلوم میشود که مردم مصر معاصي کبیره و حسنات

مستحبّه را چگونه تشخیص داده بودند.

II

حکومت. مردم. روحانیون.

فرعون خدایگانی که سلطنت مصرسفلی وعلیا او رامسلّم بود فرعون نام داشت. این کلمه از پیرااوتی (۱) آمده که بمعنی « مقام دوگانه » میباشد.

زندگی مصر بدون فرعون نمیگذشت زیرا فرعون در نظر ملّت خود خدائی مرئی بود که هم مظهر هروس (قدیمترین خدای ملّی) وهم پسر رَعْ (ربّ النّوع والا مقام خورشید) شمرده میشد. ازاین جهت فرعون را مانند خدا میپرستیدند و معابدی بر پا داشته او را پرستش مینمودند. تصویر فرعون در آثار پایندهٔ مصر علائمی دارد که ازمقام الوهیّت اوخبر میدهد مثل قرقی که مظهرهروس میباشد و قرص خورشید که در میان دو شاخ قرارگرفته و رَعْ را مجسّم مینماید. هرکس بفرعون نزدیك میشد سجده میگذارد چنانکه گوئی بحضور خدا میرود.

بامدادان چون فرعون برمیخاست همچنانکه خورشید طالع را درود میفرستادند باو نیز تحیّت میگفتند از این قبیل: « طلعت خود را بسوی من باز گردان ای آفتاب طالع که عالم را بنور جمال خود روشن میکنی و ای قرص پر فروغ که ظلمت را از سر تا سر مصر نا بود میسازی. تو پدرت را مانی که در فضای آسمان طلوع کرده است. چون سر بر میداری روشنائی خود را بدنیا بخش میکنی جائی نیست که از جمال طلعت تو محروم بماند که نصیب و قسمت تمام عالم بحوالهٔ تست هنگامی که در قصر خود راحت کرده ای آنچه‌را در اکناف مملکت برزبان خلق میگذرد میشنوی زیرا تو هزاران گوش داری. اگر کسی دامن خودرا به بدی بیالاید چشم‌تو گواه آنست زیرا دردرخشندگی برستارگان آسمان ودربصیرت برخورشید برتری دارد. ای پادشاه رؤف. توئی که بمردم روان می بخشی. »

---

(۱) - PIRAOUI

نوکرباب وسرباز

فرعون را نوکران وسربازانی بود که قدرت او را بکار میبستند و مردم را باطاعت وا میداشتند . صنف نوکرباب همیشه در مصر بسیار بود ولی قشون مخصوصاً از موقعی بسط یافت و تکمیل شد که فرعون بجنگهائی بزرگ اقدام مینمود .

از مستخدم جزء گرفته تا وزیر پر احتشام فرعون کـه ملقّب به « مستشار خاصّه ومحرم اسرار خداوندی » بود صنف نوکرباب بمعمول امروز دنیا درجاتی داشت . گروهی مأمور وصول مالیات وحسن ادارهٔ خزانهٔ دیوان بودند . زمرهٔای صورت مردم ومواشی‌را برمیداشتند . پاره ای امور مهمّهٔ دولتی را تکفّل میکردند و دسته ای برمسند قضا نشسته باحقاق حقّ می پرداختند . از آنجا کـه نوکرباب ازمیان دبیران یعنی نوع مصری باسواد انتخاب میشد هرکس میتوانست که درسایهٔ علم واطّلاع به بالاترین مناصب برسد . قشون مرکّب ازدو صنف بود یکی کسانی که سربازی را حرفه کرده بودند و دیگر سپاهیانی که هنگام ضرورت ازمیان مردم جمع آوری مینمودند .

افراد صنف اوّل هریك ملکی داشتند که فرعون به آنها وا گذاشته بود و در ازای آن میبایستی در نظام خدمت کنند و اگر احیاناً وقتی دعوت دولت را اجابت نمی‌گفتند اموالشان ضبط دیوان اعلی میگردید اولاد این اشخاص نیزعادةً در طریق و مسلك پدران خود حرکت مینمودند . هر وقت فرعون تهیّهٔ جنگی میدید از دهقانان سرباز میگرفت وباین ترتیب عدّهٔ قشون حاضر خدمت خودرا تکمیل مینمود بسیاری ازدهقانان درکوه ها متواری میشدند تا زیر بار نظام نروند بدین‌جهت فراعنه ازاقوام خارجه‌مانند سیاهان سودان ومردم لیبی وساردان(۱) های آسیای صغیر و بعدها اهل یونان سرباز گرفته جیره و مواجب میدادند و این منشأ قشون مزدور مصر گردید . از صاحب منصبان و سربازان هرکه لیاقتی بروز میداد نشان و گردن بند طلا و جواهر سیمین و زرین یا اسلحهٔ افتخاری

(۱) - SHARDANES

مانند خنجر و تبر میگرفت.

کَهَنِه

بس که در مصر خدا فراوان بود طبیعةً کهنه اندازه نداشت کهنه باقتضای شغلی که پیشه کرده بودند در خورد و خوراك وپوشاك میبایستی قواعد معیّنی را مراعات نمایند مثلاً باشیاء ناپاك دست نزنند. لباس کتان بپوشند. سر خود را بتراشند و اغلب باروزه بسر برند.

کهنه در مصر نفوذ غریبی داشتند زیرا مردم سخت پابند دین بودند و از این گذشته چون علوم را منحصر بخود کرده مخفی نگاه میداشتند از این راه نیز برقدر خود می افزودند. تموّلشان نیز پایه قدرت ایشان را بالا میبرد.

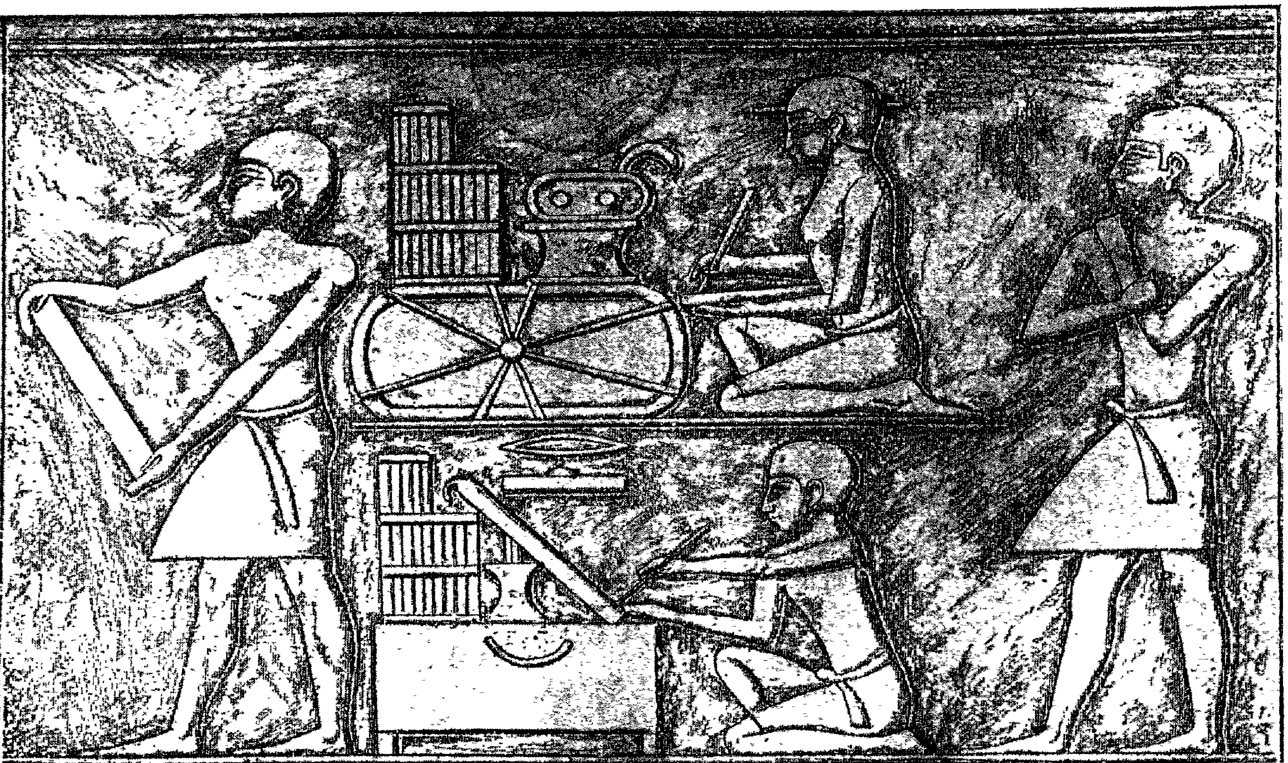
ازآنجا که فرعون ومردم مصر هرروز برموقوفات‌معابد چیزی اضافه میکردند خدایان مالك ثروتهای عظیم میشدند که کهنه مدیر و متولّی آن بودند. درایّام عظمت تب بزرگترین ملاّك مصر آمن بود. کهنه نیز مانند صاحب منصبان و صنف نوکرباب درجاتی داشتند. بالاترین درجهٔ مذهبی درجهٔ پیمبر اوّل بود. در اوان دولت جدید تب پیمبر اوّل آمن بعد از فرعون مقتدر ترین اشخاص گردید و یکی از آنها قدرتش بآنجا رسید که دیهیم سلطنت را بدست آورده و سلسله ای تشکیل داد که مقام سلطنت و روحانیّت را معاً دارا بود. بلاد مصر تجّار وکسبه پرکار وماهر فراوان داشت وهمه صنف ارباب حرف وصنایع درآنجا پیدا میشد مانند جولاه. کفش دوز. سبد باف. نجّار. صندلی ساز. کوره پز. بنّا. آهنگر. اسلحه ساز. کوزه گر. عطرگیر. نقّاش. حجّار. جوهری و غیره صنعتکاران مصر با اینکه افزار وآلاتی بسیار ساده داشتند هنر غریبی‌ازخود بروز میدادند چنانکه شیشه و جواهر و پارچه های کتانی و چرم کار شدهٔ مصر در کلّیّه بازار های عالم قدیم مشهور بود. مصر با ممالك خارج ازقبیل شام وفنیقیّه وجزایر کریت وقبرس وعربستان وحتّی کلده تجارت مهمّی میکرد و از این راه محصولاتی‌بدست میآورد که خود نداشت مانند چوب بنا وچوبهای قیمتی وفلزّات وعاج وکندروعطریّات.

حال تاجر و کاسب مصری بسیار تفاوت داشت. تجّار دسته ای بودند پولدار

ومتموّلا ًّما کسبه دکّهٔ محقّری گرفته خود بشخصه یا با کمك یکی دوشاگرد اشیائی ساخته بفروش میرسانیدند وازاین گذشته مزدورانی هم بودند که عمری بمسکنت میگذاشتند و در ازای زحمت خود جنس یعنی آذوقهٔ یکماه خود را در یافت میداشتند. اغلب قبل ازآنکه ماه تمام شود آذوقه تمام میگشت. درین صورت کارگران برای اینکه اضافه جیره ای بگیرند دست ازکار میکشیدند وگاهی هم اگر عدّه‌شان زیاد بود در مقابل انبار های گندم جمع شده نمایش سختی میدادند.

رعایا عامّهٔ ملّت مصر دهاقینی بودند که بکشت وزرع مزارع وتربیت مواشی اشتغال داشتند. اسباب کار رعایا تعریفی نداشت ولی زمین حاصلخیز و برداشت کامل بود. زمین را با گاوآهن چوبی بی چرخی شیار میکردند که تا امروز نیز دردست فلّاح مصری بهمین حال باقیمانده است وحاصل را با داس میدروئیدند. رعیّت مصری ملکی را که میکاشت چه از ملاّکین بود چه از فرعون چه از خدایان بانواع عوارض و بیگاریها محکوم میشد. گاهی دبیران و مستوفیان دیوان آمده یك قسمت از محصول او را میبردند. گاهی عدّه ای عمله بین قراءِ سرشکن مینمودند که برای بریدن نهری یاکشیدن سدّی یاساختن معبدی بروند. گاهی رقم میآمد که هرقریه بایستی عدّه ای سرباز بدهد. در برابر اینهمه ذ ّلت طبع برد بار وشکیبای رعیّت مصری سرتسلیم داشت معذلك مضایقه نداشتند که اورا بچوب به بندند. درمصر چوب و فلك کاری متعارف و رایج بود.

دبیران درین دستگاه پرکار و بهم ریخته همه جا شخصی دست اندر کار بود موسوم به دبیر که موقعی مهمّ و مشاغلی مختلف داشت. دبیر کسی را میگفتند که سواد پیدا کرده خواندن و نوشتن و حساب نگهداشتن آموخته است. درکلّیّهٔ امور شخصی و دولتی عدّهٔ معتنابهی دبیر بکار می گماشتند که برخی بمشاغل جزئی ازقبیل منشی گری ومحاسبه می پرداختند ودیگران اشغال مهم را عهده دار میشدند. درسایهٔ لیاقت ومراوده و مساعدت اقبال دبیری که در دستگاه خدا یا فرعون وارد میشد میتوانست بدرجات عالیه نایل آید و خزانه‌دار



تصویر دبیران که به نویسندگی مشغول اند

یا کاهن کبیر یا وزیر بشود بدین لحاظ عامّه مردم هرنوع مشقّتی را بجان میخریدند تا فرزندان خویش را در سلك دبیران در آورند و دبیران نیز که بشأن خود پی برده بودند شغل خود را خیلی برتر از پیشه های دیگر میشمردند . گواه ما بیانات دبیری جهاندیده است که میخواهد فرزند خود را متقاعد سازد که شغل نویسندگی بهترین مشاغل دنیاست و هیچ حرفه ای در برابر وی رنگی ندارد :

« آیا زندگی رعیّتی را که کارش کشت و زرع اراضی است پیش خود تصویر نکرده ای ؟ محصّل دیوان در کنار نهر ایستاده عشریّهٔ خرمن را می‌طلبد و جمعی فرّاش یا سیاه که چوب یا الیافی از نخل در دست گرفته‌اند فریاد میکنند زود باشید غلّه بدهید و اگر رعیّت نداشته باشد روی زمینش دراز کرده می بندند و بسوی نهرش میکشند و سرش را زیر آب میکنند . . . »

ارباب حرف نیز خوشبخت تر نیستند « من آهنگر را کنار کورهٔ آهنگری دیده‌ام . انگشتانش مانند چیزی که با پوست نهنگ ساخته باشند چین برمیدارد ... سنگ تراش از طلوع آفتاب دریك نقطه می نشیند تا آنجا که زانو وکمرش میبرد .. سلمانی تاشب در کار تراشیدن است وفقط موقع غذا خوردن میتواند بدستش تکیه کند . . . نمیدانی بنّا چگونه در معرض آفات میباشد زیرا همان وقتی که بالای چوب بستها قرار گرفته ومانند باقلای مصری به‌سر ستونها آویزان شده دستخوش انواع بادهاست . دستهایش از کثرت کار سوده میشود . سرو وضع حسابی ندارد . روزی یکبار بیشتر خود را نمی شوید و چون روزی خود را تحصیل کرد بخانه بر میگردد و فرزندان خود را میزند . . . جولاه از خانه تکان نمیخورد . زانوهایش بمحاذات شکمش قراردارد واگر یك روز از مقداریکه معیّن شده کمتر به بافد مثل لوتوس مردابها دست و پای اورا می بندند . چاپار که عازم ممالك خارجه است از ترس حیوانات درّنده و دشمن باید وصیّت خود را بنویسد و برفرض اینکه بمصر برگردد هنوز پایش به خانه نرسیده باید باز گردد . . .

دست رنگرز بوی ماهی گندیده میدهد . . . نانوا باید سر را در تنور بکند و

پسرش پای اورا نگاهدارد تا نان‌را بچسباند و اگر دست پسرش باز بشود دروسط شعله می‌افتد! »

شاید شغل صاحب منصب سربازان ترا بفریبد « بیا تابرای تو شمّه‌ای ازطالع صاحب منصب پیاده نظام بیان کنم. هنوزبچّه است که اورا بسربازخانه آورده در آنجا نگاه میدارند و چیزی نمیگذرد که روی شکمش وبالای ابروانش شکاف برمیدارد و تمام سرش جراحت میکند. اورا دراز کرده مثل لوله پاپیروس ضربت میزنند. حالا میخواهی برای تو نقل کنم که اردو را چگونه بشام میبرد و چطور روانهٔ ممالك دور دست میشود؟ نان‌وآب خودرا مانند خر بدوش میکشد. مفاصل کمرش می‌شکنند. آب ناگوار می نوشد. باید لاینقطع کشیك بدهد. چون با دشمن رو برو میشود مثل جوجه میلرزد و چون‌بمصر برگردد مانند چوب مانده ایست که آنرا کرم خورده باشد. »

پس از آن دبیر مزبور باین نتیجه میرسد: « من هرچه نظر انداختم جزمشقّت چیزی ندیده‌ام و بهمین جهت میخواهم قلب ترا به نویسندگی مایل سازم. من همهٔ کارهای دستی را سنجیده‌ام و فی الواقع مافوق نویسندگی کاری نجسته‌ام.... بدین لحاظ من ادبیّات را که بجای مادر تست محبوب تو قرار داده‌ام. ذهن ترا بمحاسن آن متوجّه کرده‌ام که از کلّیّه مشاغل مهمتراست. آنکه راه کامیابی از ادب را از کودکی آموخته نزد همه کس محترم و سرافراز است. »

III

هنر و مذهب

چون تمدّنی از میان برود از روی آثاری که مظهر هنر نمائی آن بوده و تا کنون باقیمانده است عظمت‌آنرا میتوان دریافت و چون این آثار درواقع مانند تمثالی دقیق ما را بکم و کیف تمدّن مزبور واقف می‌نماید میتوان گفت که آن تمدّن بکلّی نمرده است.

مصر درطول مدّت تاریخ خود هیچگاه ازهنرمندان ومعماران وحجّاران ونقّاشان خالی نبوده و این اشخاص نیزعموماً پرکار بوده وآثار بسیاری بوجود آورده‌اند.

در هیچ مملکتی خرابه‌ای نیست که ازحیث اهمّیت بپای خرابه‌های مصر برسد. تمام موزه‌های عالم بالخاصّه موزهٔ قاهره و موزهٔ لوور(۱) پاریس از آثار قدیمهٔ مصر پر شده است.

خاصیّت اساسی صناعت و هنر مصر این بوده که دنبال اوامر دین را گرفته و رفته است و همین خود منشأ سایر خصوصیّات وی میباشد.

بدستور مذهب اهتمام ومراقبت صناعت مصر تمام صرف اینکارمیشد که ابنیه‌ای استوار و پایدار برای خدایان و اهل قبور تهیّه نمایند. از این رو مهمترین و استوارترین ابنیهٔ برجای ماندهٔ مصرمعابد وقبورمیباشد. ابنیهٔ مزبور مطلقاً جسیم ساخته شده تا دربرابر انقلابات دهر بهتر بایستد و دوام ابدی آن چنانکه اقتضای دین بود تأمین شود.

معماری

مصر قدیم و اروپا در قرون وسطی توجّه مخصوصی بمعماری داشتند و صناعات دیگر را از قبیل حجّاری و نقّاشی برای تکمیل بنّائی میخواستند. معماران مصر آثاری بوجود آورده اند که نه فقط از حیث عظمت و جلال بلکه از نظر کمال فنّی نیز دیدن دارد و تا کنون هیچ ملّتی بر آن پیشی نگرفته است. معماران مصر ازعهد دولت قدیم درین هنر کامل بودند که سنگها را جمع کنند. سوار کردن آنها را بوجهی شایسته بحساب بیاورند و با دقّتی هر چه کاملتر زیر کار ببرند. این مهارت با خشکی آب وهوا دست بهم داده ابنیهٔ قدیمهٔ مصر را تا امروز سر پا نگاه داشته است.

منشأ همهٔ این ابنیه مذهب بوده زیرا در ساختمان قصور وخانه ها که مسکن موقّتی زندگان است بکوتاهی پرداخته و بآجر وچوب و گل قناعت کرده اند چنانکه میتوان گفت هیچگونه اثری از آنها باقی نمانده ولی معابد و قبور که خانهٔ خدایان و اموات است با سنگهای سخت و آهکی و ریگ و سنگ سماق قرمز یا آبی کوه ها ساخته شده است. گاه نیز معابد وقبور را دربدنهٔ سنگ تراشیده‌اند.

(۱) - LOUVRE

این نوع ابنیه HYPOGÉE نام دارد که مشتقّ ازکلمه ایست یونانی یعنی زیر زمینی .

معماران مصر راه طاق زدن رابزودی آموخته اند ولی بمناسبت استحکام سقف مسطّح را بر آن ترجیح میداده اند . سقف را برروی ستونها و قوائمی که اشکال مختلف داشت زده‌اند . اشکال مزبور را ازنباتات مملکت خودمخصوصاً نخل وباقلای قبطی و پاپیروس بر داشته اند .

قبور

قدیمترین ابنیهٔ پاینده مصر که خرابه اش تا کنون پا بر جای مانده‌قبوراست‌زیرا مردم مصرقبررامنزل‌ابدی‌خودمیدانستند و تا توانسته اند آنرا محکم ساخته اند . معماران مصر قبور را مدّتها بشکل بنائی جسیم و مستطیل می ساختند که سطوحی مورّب داشت این قبور را مصطبه نامیده اند که مأخوذ از عربی وبمعنی نیمکت است زیرا بشکل نیمکت های عظیم سنگی بوده‌است . دراوایل امر قبور فراعنه نیزمصطبه‌ای بیش نبود منتهی‌بزرگتر ولی بعد بصورت بنائی چند طبقه در آمد که‌چند مصطبه داشت . از آن پس هرم پیدا شد با قاعده مربّع وسطوح مثلث مانند . اهرام عظیم جیزه (۱) که شرح آن سبق ذکر یافت مشهور ترین آثار پاینده ایست که از عهد دولت قدیم باقیمانده . در عهد دولت جدید مقابر غالباً زیر زمینی شد و در آن میان تماشائی تر از همه قبوریست که نزدیك تب در وادی سلاطین قرار دارد و بجهة خود فراعنه در بدن سنگ کنده شده است . طول دالان زیر زمینی یکی از این قبور که باطاق های مرده منتهی میشود ۲۱۵ ذرع طول داشته . مقبره ستی اول تقریباً صد ذرع درازا دارد و شامل هشت اطاق تو در تو یا جدا و پلّکانها وکفش کنهائی است که همه شاهانه تزیین شده .

معابد

معابدی که خرابه اش باقی مانده تقریباً تمام از عهد دولت جدید یا دورهٔ متأخّر بر آن است . در آنموقع معبد ملك خانهٔ خدا محسوب میشده ومحوّطه وسیعی داشته که خدمه وسدنه درآن میزیسته‌اند

(۱) ـ GIZEH

منزل کهنه و خدمتکاران کارخانه و انبار و سرطویله و جایگاه حیوانات قربانی همه در داخل آن محوطه قرار داشت و از مجموع این ابنیه شهر کوچکی تشکیل مییافت شبیه به بعضی دیرهای بزرگ اروپا در قرون وسطی. در وسط این محوّطه فضائی مخصوص عبادت بود و خیابانی سنگ فرش با دوردهٔابو الهول بدانجا منتهی میشد. در مدخل معبد(PYLONE) دری بود وازدو جانب آن دوبرج بزرگ بشکل هرم ناقص و مستور از صور بر جسته و کتیبه. در جلوی مدخل معبد دو میل طویلی از سنگ سماق یك پارچه سر بآسمان میکشید که مسلّه نامیده میشود. مجسّمه های قوی هیکل فرعونی که بانی معبد بوده در مدخل معبد از دوسو گذاشته میشد. دیگر از اسباب زینت سردر معبد ستون هائی بلند بود که پرده های بیرق در نوك آن حرکت میکرد. چون ازمدخل معبد میگذشتند بحیاط اندرونی وارد میشدند که دالانهائی ستون دار داشت ومراسم روحانی را درآنجا بعمل میآوردند. پس ازآن تالارهای بزرگی پیدا میشد که چندین رج ستون سقف آنرا نگاه میداشت. این تالارها منشأ عمارات چهل ستون گردیده است.

مراسم مهمّه مذهبی درین تالارها اجرا میشده وهمدرآنجا خداوند در نهایت هیمنه و طمطراق بر روی تختی کشتی مانند در نظر مؤمنین تجلّی مینموده است. هرچه بیشتر به اندرون معبد نزدیك میشدند ازعدّهٔ کسانیکه حقّ جلو رفتن داشتند کاسته میشد وبهمین نسبت برغلظت ظلمت میافزود تاآنکه بخلوتگاه راز میرسیدند که درآنجا هیکل خداوند آرام داشت و سیم و زر نگاری های آن پرتو میانداخت درین تالار کسی را حقّ دخول نبود جز کهنهٔ عالیمقام که از « اسرار ملکوت و ناسوت و دنیای دیگر » چیزی برایشان مکتوم نبود.

معابد مهم زیباترین خرابه هائی که باقیمانده از معابد کرنك و الاقصر (درمحل شهرتب) و معابد زیرزمینی ایپسامبول (۱) (فیمابین دوشلاّله اولی) ومعابد جزیرهٔ فیله(۲) (محاذی شلاّله اوّل) میباشد. شایدخرابه‌های

(۱) – IPSAMBOUL (۲) – PHILA

کرنك و الا قصر عظیم ترین خرابه های دنیا باشد. چهل ستون معبد آمن در کرنك ۱۰۰ ذرع عرض و ۵۰ ذرع طول دارد چنانکه تقریباً کلیسای نوتردام دوپاری (۱) یك پارچه در آن جا میگیرد. این تالار را ۱۴۴ ستون به ۱۶ ردیف نگاه میداشته. ستونهای دو ردیف اوّل که ازسایرین بلندتر است ۲۴ ذرع ارتفاع و ۱۰ ذرع دوره داشته. قطر هر یك از آنها باندازهٔ ستون واندُم (۲) پاریس بوده.

معبد زیر زمینی ایپسامبول نیز مانند خرابه های کرنك والا قصر دراوان شرکت و اقتدار تب ساخته شده و بانی آن رامسس ثانی بوده. چهار مجسّمهٔ عظیم الجثّهٔ رامسس ثانی که بیست ذرع قدّ پا دارد و در سنگ تراشیده شده مدخل معبد را زینت میکند. تمثالهای دیگری ازرامسس ثانی که بشکل اُزیریس درآمده به ستونهای تالار بزرگ زیر زمینی تکیه کرده است.

امّامعابد جزیرهٔ فیله اغلب دراوان سلطهٔ یونان وروم ساخته شده ولی دنباله سنن محکم مصر قدیم را رها نکرده است. این معابد آخرین شاهکارهای هنرنمائی مصر شمرده میشود.

مجسّمه هم در معابد و هم در قبور مصر مجسّمهٔ بسیاری پیدا کرده‌اند که از چوب یا از سنگ و گاهی از سنگهای سخت از قبیل سماق وغیره ساخته شده است. مردم مصر ازهمان بدو کار در صنعت سنگ تراشی استاد و با سر رشته شدند چنانکه هم معمار قابل و هم حجّار ماهر بوده اند.

بسیاری از مجسّمه های مصری محاسن زیادی دارد معذلك حالت اغلب آنها یکسان و بیجان بنظر میآید مثلاً هر کس را ساخته اند چه ایستاده و چه نشسته همیشه تمام رخ کامل بوده و دستش به بدن چسبیده. آنکه ایستاده تنه را روی نوك پا انداخته و آنکه راه میرود همیشه پای چپ را جلو داده است. این نقص از آنجا ناشی شده که چون حجّاران نیز مانند معماران سعی داشته اند در راه مذهب خدمتی کنند وآثار پایندهٔ بسازند پیروی ازهوس خود نکرده اند بلکه

(۱)-NOTRE-DAME (۲) - VENDOME

سنّتی مقدّس را که کهنه مقرر داشته بودند سرمشق قرار داده تخلّف از آنرا جائز ندیده اند.

مجسّمه های مصری را میتوان بدو دسته قسمت کرد: مجسّمه هائی که برای زینت بوده و مجسّمه هائی که بکار پس از مرگ میرفته است.

قسم اوّل که بکار نصب درمعابد میرفته فراعنه یاخدایان را باخصوصیّات خود بوضعی تقدّس آمیز مجسّم مینماید. حجّار متعمّد بود که حالتی از علوّ و احتشام بآنها بدهد بعضی از این مجسّمه ها هیکلی عظیم داشته مانند مجسّمه های رامسس ثانی در ایپسامبول ومجسّمه های فرعون دیگری که بمجسّمه های ممنن (۱) معروف شده و ۲۱ ذرع قدّپا دارد.

قسم دوّم را درمقابر میگذاشتند تامثال مرده‌را بکار آید وباینجهت شمایلی است که گاهی از حیث تجسّم و تشابه با اصل بی‌نظیر میباشد و یکی از معروفترین آنها مجسّمهٔ دبیر نشسته میباشد که درموزهٔ لوور جای دارد. این مجسّمه از سنگ آهك و ملوّن برنگ قرمز تیره میباشد. برای تکمیل شباهت حجّار حدقه را از سنگ سفید ساخته ومردمك را از فلزّ کوهی وبؤبؤ را از فلزّ و پلك ومژه را ازمفرغ. مخفی نماند که این مجسّمه نیز مانند بسیاری مجسّمه های دیدنی دیگر از عهد دولت قدیم بیادگار مانده بنا براین بهترین شاهکارهای حجّاری مصر دردورهٔ قدیم بوجود آمده است.

نقوش برجسته و نقّاشی

دیوارها و ستونهای معابد و دیوارهای مقابر بالتّمام ازاشکال و صوری مستور میشده که حجّاران یا نقّاشان یا هردو با هم رسم مینمودند. صور مزبور حاکی ازوقایع زندگی‌خداوندان یا سلاطین یاخود اموات بوده و چنانکه پیش گذشت در حقّ این صور و اشکال قائل به قوّه ای غیبی بوده اند.

صور حجّاری شده یانقوش برجسته اقسامی چند دارد بدین معنی که گاه‌فقط

(۱) ـ MEMNON

طرحی در سنگ انداخته اند گاه صورت را مانند مهر اسم گود در آورده اند گاه شمایلی برجسته ساخته و جزئیّات صورت و لباس را کشیده اند و گاه تصاویر را حجّاری ننموده اند بلکه فقط روی سنگ منقّش کرده‌اند. ازاین رو نقّاش برخلاف آنچه امروز معمولست در مصر چیز جداگانه محسوب نمیشده و فقط بکار رنگ آمیزی آثار پاینده مانند مجسّمه و تصاویر وقایع زندگی میرفته است. درباب نقوش برجسته و نقّاشی نیز همان حکمی که راجع بمجسّمه کردیم جاریست بدین معنی که صنعتکاران در حین عمل همیشه از اصولی متابعت میکردند که از قدیم مانده بود و امروز بنظر ما خیلی غریب میآید مثلاً آنچه ساخته اند بحال نیمرخ است ولی چشمها رو برو نگاه میکند. شانه ازرو برو قرار گرفته ولی پا ازپهلو نمایش داده شده. آنکه بیشتر منظور نظر بوده از حیث قدّ و قواره هیچ تناسبی با دیگران ندارد. از این گذشته صور یك پرده همه روی یك زمینه کشیده شده و اشخاص یااشیائی که‌درخارج پهلوی یکدیگر بوده اند‌درنقش زیرهم‌قرار گرفته‌اند معذلك صنعتکاران مصر چون نهایت مهارت وچیره‌دستی را بخرج‌داده‌ریزه‌کاری را ازنظر محو ننموده‌اند صور برجسته و نقوش بسیاری از خود گذاشته اند که از حیث جانداری و شباهت کمتر نظیر دارد. رنگ آمیزی مصری خیلی تند است و جلای آن اغلب تر و تازه مانده است.

خطّ دیگر ازتزئینات آثار پاینده مصر کتیبه های بیشمار هیرگلیف میباشد زیرا این خطّ فی‌الواقع‌جنبهٔ زینتی دارد. اوّلین‌علائم و اماراتی که در مصر بکار میرفته اشکالی بوده کنایه از خدایان یا سلاطین یا موجودات دیگر یا خیالی که معنای واضحی داشته است. مثلاً وقتی میخواستند کلمهٔ «خدا» یا کلمهٔ «سلطان» را برسانند مظهر ویرا که قرقی بوده میکشیده اند. بجهت نمایاندن کلمهٔ «گاو» شکل آن حیوان را رسم میکرده اند و برای رساندن «مبارزه» صورت آدمی را که مشغول زدن است. پس از چندی مردم مصر کشف مهمّی کردند باین معنی که فهمیدند لهجهٔ بشر از اصوات معیّنه ترکیب یافته تغییر

نمی پذیرد . درین موقع برای هر صوتی علامت مخصوص قراردادند واین ابتدای اختراع خطّ بود .

درین خطّ که هیرگلیف نامیده می شود هر صوتی تصویری داشت بشکلی از اشکال و حالتی از حالات اشیاء یا حیوانات یا انسان و بدین لحاظ وضع بسیار شکیلی پیدامیکرد نهایت درنوشتن طولانی میشد و در خواندن صعوبت بهم میرسانید زیرا علامات آن گاه نمایندهٔ حرفی بود و گاه مبیّن تقطیعی .

مردم مصر در امورجاری خویش رفته رفته علائم هیرگلیف را ساده ترکرده خطّ تازه‌ای اختراع نمودند که بزبان فرنگیها ـ هیراتیك (۱) نامیده میشود یعنی خطّ کهنه . مردم فنیقیّه سهولتی در خطّ اخیر بکاربرده الفبای خویش را از آن گرفتند . غیر ازاین دوخطّ ثالثی نیز درمصر رواج یافت که دِمُوتیك (۲) خوانده میشد یعنی خطّ عامّه .

جواهرسازی — مردم مصر که کار تزیینات رابظرافت انجام میدادند درصنایع وحرف نیز از قبیل زرگری و جواهر سازی مقام بلندی را حائز شده اند . در مقابر مصر اشیای ظریف بسیاری ازطلاو نقره مانند سینه‌ریز و گردن بند و دست بند و تاج و جعبه و آینه و عطردان و غیره بدست آمده که دانه نشان یا میناکاری شده است . مهارتی که درساخت آنها بخرج داده‌اند بیننده را بشگفت میآورد و اشکالی که بآنها داده‌اند غالباً از روی لوتوس یا پاپیروس برداشته اند یا سوسك را سرمشق قرار داده اند زیرا این حشره درنظرمردم مصر اسباب خوشبختی شمرده میشده . جواهرات مزبور از بس خوب از کار در آمده امروز هم مورد تقلید صنعتکاران دنیا میباشد .

اهمیّت مدنیّت مصر — بنا برآنچه گذشت مصر درقدیم ترین عصر تاریخی دنیا صاحب مدنیّتی کامل بوده ومهمترین خصوصیّات آن اعتبار امورمذهبی واخلاقی ومهارت معجزه آمیزی میباشد که در کلّیّهٔ رشته‌های هنر و صنعت بمنصّهٔ ظهور رسانیده است. پایندگی تمدّن مصر هم بجائی رسیده که

(۱) - HIÉRATIQUE (۲) - DÉMOTIQUE

جز کلده و چین هیچ مملکتی را با وی قدرت همسری نمیباشد زیرا مدّت چهار هزار سال دوام یافته است .

مسلّم است که تمدّنی باین قدمت و با آن آثار نمایان درخشان اثر مهمّی در ترقّی سایر اقوام کنار بحر الرّوم داشته تا آنجا که میتوان گفت مصر آموزگار آنها بوده است .

یکی از مأمورین مصر جملهٔ ذیل را از قول سلطان شام نقل میکند : « آمن قدرت خود را در تمام عالم بسط میدهد ... ولی دربدو امر تنها درمصر فرمانروائی داشته . بنا براین عمران ومعرفت ازآن خاك سربر زده بقلمرو من قدم گذاشته است ... »

فصل چهارم

کلده و آشور . سلاطین بابل و نینوا

دربین النّهرین یعنی سواحل دجله وفرات امروز آثار تمدّنی ظهور کرده است که از حیث قدمت و شکوه تقریباً همپایهٔ تمدّن مصر میباشد .

اقوامی که دربن خاك سکونت داشته اند برقابت برخاسته مدام بجان یکدیگر افتاده کشت و کشتار بسیاری راه انداخته اند .

نخستین دولت این سرزمین را پادشاهی بابلی موسوم به حمورابی (۱) تشکیل داد که بقدرت وکیاست معروف است . بعدها شهریاران آشور قشون مهیبی ترتیب داده بر تمام خاك مشرق دست یافتند . این مردم درنده ترین و خون آشام ترین فاتحین دنیا بوده اند .

I

کشف مدنیت های قدیم ـ مملکت و مردم

روایات قدیمه

بسط تمدّن درسرزمین کلده (سواحل دو شطّ بزرگ دجله و فرات) در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد یعنی در

(۱) ـ HAMMOURABI

همان اوانی صورت گرفته که مصر نیز رو بتعالی میرفته است.

تا مائهٔ نوزدهم میلادی ازتاریخ کلده ومملکت همسایهٔ وی آشور باندازهٔ مصر هم اطّلاعی دردست نبود . آنچه درین باب میدانستند بنهایت مختصر و منحصر بروایات نویسندگان قدیم یونان و توریة بود که بموجب آن چند نفر اسمی پیدا کرده بودند از قبیل نمرود (۱) که در شکار دستی داشته و نینوس (۲) که از آشور برخاسته و نینوا را بنا نهاده و ملکه سمیرامیس (۳) که در جنگاوری و مسافرت چیزها بوی نسبت میدادند که بعقل راست نمیآید وتزیین شهر بابل را نیزباو نسبت میدادند و سارداناپال (٤) آن شاه فاسدالاخلاق که چون درنینوا محصورشد آتشی عظیم بر افروخت و با بستگان و ذخایر و نفایسی که داشت در میان شعله قرار گرفته تلف شد ولی اینها بیشتر به موضوع افسانه شباهت می یافت تا به کسانی که در تاریخ ذکرشان میآید .

امّا پایتخت های این سلاطین با عزّو تمکین گمان میرفت بکلّی بر روی هم خوابیده وهیچ آثاری هم ازخود نگذاشته است زیرا فی‌الواقع نه در کلده ونه در آشور خرابهٔ بزرگی از آن قبیل که در مصر وجود داشت دیده نمیشد . محلّ آشور وبابل را بتقریب نشان میدادند ولی درآنجا جزتپه‌های عظیم گل رستی چیزدیگری بنظر نمی رسید .

معرفت باحوال آشور

پیشرفتی که درمائهٔ نوزدهم درامر حفریّات مصر بظهور آمد علماء را شایق نمود که درکلده وآشور نیزدست بکارکاوشهائی نظیر آن بشوند بُتا (۵) نام فرانسوی‌در ۱۸٤۲ بسمت‌قنسول رهسپار شهر موصل واقع در کنار دجله گردیده به پیدا کردن نینوا کمر بست . چندین تپه را داد کاوش کردند و عاقبت در یکی از آنها واقع در خُرساباد (٦) مجسّمه های عظیم الجثّهٔ گاو بالدار بیرون آمد .

این خرابه از نینوا نبود بلکه بقایای قصر سارگن (۷) پادشاه آشور بود که‌در

(۱) _ NEMROD (۲) _ NINUS (۳) _ SÉMIRAMIS (٤) _ SARDANAPALE
(۵) _ BOTTA (٦) _ KHORSABAD (۷) _ SARGON

همسایگی نینوا قرار داشت . نقوش برجسته و مجسّمه ها وقسمت تحتانی قصر بالتّمام درزیر طبقهٔ ضخیمی از خاك بخوبی محفوظ مانده بود .

از این ببعد دیگران نیز بجستجو پرداخته از روی هرتپه ای که تصوّر میرفت پایتختهای قدیم در زیر آن خوابیده باشد خاك را بر گرفتند و عاقبت الامر خرابه های نینوا بدست لایارد (۱) انگلیسی بیرون آمد و کتابخانهٔ آسور بانی پال (۲) با هزاران الواح آجری ظاهر شد . این الواح را حروفی پر کرده بود که با هیرگلیف مصری بسیار متفاوت و به میخ یا زوایای سه گوشی که بجهات مختلف قرار داده باشند شباهت داشت و از اینجهت این خطّ را در فارسی میخی و در زبان فرانسه زاویه مانند نام نهاده اند .

این خطوط را با قلم حکّاکی در گل نخشگیده نوشته وبعد درکوره می پختند قبل از اکتشافات بُتا و لایارد نیز خطّ میخی از روی کتیبه های ایرانیان قدیم معروف بود ولی خواندن آن بدرجهٔ هیرگلیف مشکل می نمود و علی الظّاهر بر خود اهل خطّ نیز مشکل بوده زیرا کتب لغت متعدّدی بکار میبرده اند که در ضمن حفرّیات بدست آمده و راهنمای علمائی گردیده که در راه خواندن آن زحمت میکشیده اند . متجاوز از پنجاه سال کار میخواست تا نتیجهٔ مطلوبه حاصل شود یعنی بالاخره در ۱۸۵۷ بسیاری ازعلماء که ازآن جمله را لنسن (۳) انگلیسی و اُپِر (٤) فرانسوی بوده اند توانستند یکی از الواح مهم آشوری را بخوانند و کاملاً ترجمه کنند . باین ترتیب بعدازعلم معرفت باحوال مصرعلم تازه ای تأسیس شد که معرفت باحوال آشور نام گرفت زیرا کشفیّاتی که تا آنروز شده بود تنها بدرد کشف تاریخ قوم آشور میخورد .

از آن ببعد نیز اکتشافات تازه ای انجام گرفته مبرهن نمود که در کلده مدنیّتی وجود داشته بمراتب قدیم تر از آنکه آثارش در آشور بدست آمده بود و امروز موضوع معرفت باحوال آشور آثارقدیمهٔ کلده و آشور هر دو میباشد .

---

(۱) ـ LAYARD (۲) ـ ASSOURBANIPAL (۳) ـ RAWLINSON (٤) ـ OPPERT

خاك و رود خانه ها

کلده و آشور دو قسمت از یك ناحیهٔ بزرگی میباشد که اهل یونان بین النّهرین نامیده اند باین نظر که در میان دو رود واقع شده .

خاك کلده در جنوب در قسمت سفلای دجله و فرات و آشور در شمال در قسمت وسطای دجله قرار گرفته.

فرات ۲۸۰۰ کیلومتر طول دارد (تقریباً سه برابر طول رودلوآر[1] فرانسه) و دجله ۲۰۰۰ کیلومتر.

این هر دو رود از گردنه های تنگ و گود فلات مرتفع ارمنستان سرازیر شده یکی بجانب بحرالرّوم و شام متوجّه میشود و دیگری راه ایران را در پیش میگیرد ولی بعد راه خود را کج کرده بهم نزدیك میشوند و دردشت وسیعی تقریباً بموازات یکدیگر سیر می نمایند.

دجله پر آب تر و سریع تر است ولی فرات آرام تر و کم آب تر و ساحلش پست‌تر میباشد. این دو رود عاقبت بهم ملحق شده شطّ العرب را میسازد وبخلیج فارس میریزد ولي سابقاً هر یك مصبّی جدا گانه داشته است وحدّ فاصل بین آندو ناحیه‌ای مردابی بوده چنانکه حساب کرده اند از قدیمترین ازمنهٔ کلده تا کنون دریا تقریباً دویست کیلومتر عقب نشسته است.

هر سال در ماه فروردین واردیبهشت که برفها آب می شود دجله وفرات آبی فراوان دارد ومانند نیل آبشان سرریز میشود منتهی طغیان اینها ازنیل شدیدتر و نا گهان تر است و بر خلاف نیل در دالانی طبیعی میریزد و بهمین جهت اغلب خسارت وارد میآورد و مردم برای استفادهٔ از آن نا گزیر شده اند که زحمتی بیشتر کشیده سدّ بسازند و بر عدّهٔ نهر های شرب اراضی بیفزایند و هرجا که اینکارها انجام نگرفته مردابهائی پر از نی‌های بلند کشیده شده . آب وهوا نیز سخت تر و متغیّرتر از مصر است. در تابستان گرما تاب و توان شخص را میبرد ولی زمستان

(۱) - LOIRE

سرد میشود بالخاصّه درآشور که ازفلات ارمنستان بادی مثل گلوله یخ بدانجا میوزد. دراواسط واواخر پائیز بارانهای وافر می‌بارد.

ممرّ معاش مردم

بین‌النّهرین که امروز تقریباً لم‌یزرع افتاده سابقاً هزاران‌هزار نفر را نان میداده است. این خاك فی الواقع حاصلخیز است ولی‌بشرط آنکه بسزا آبیاری شود. گندم وجو خودرو بعمل میآورد و گاه میشد که یکساله سه حاصل میداده است. مو وانجیر وانار درباغها فراوان و پیاز خیلی متداول بوده. درخت درین جا نیز مانند مصر بندرت پیدا میشده باستثنای نخیلات که بهمه دردی میخورده شطّ ها و برکه ها ماهی بسیار داشته. حیوانات اهلی و وحشی تقریباً نظیر حیوانات مصربوده ومردم بخصوص بشکار شیر وپلنگ یا گورخر و گاومیش میرفته‌اند.

سکنه

دشتهای دجله و فرات نیز مثل وادی نیل چادر نشینانی را که در بیابانهای مجاور به بیابان گردی بسر میبردند بسوی خود جلب نموده تخته قاپو کرده وبزراعت وا داشته ودرامر آبیاری خبره گردانیده است. لکن از آنجا که بین النّهرین برخلاف مصر گوشه نیفتاده دست یافتن بر آن از هرجانب آسان است مگر ازجنوب غربی که صحرای شام ازآنسو بسط مییابد.

بنا براین مردمی که‌از بدوامر درین خاك سکنی داشتند برخلاف مصر ازیك ملّت نبودند بلکه چندین قوم مختلف بوده و اغلب نیز با یکدیگر جنگ و جدال داشته اند بعلاوه این خاك غالباً در معرض هجوم قبایل و اقوام تازه قرار گرفته و نورسیدگان با اقوام قدیمی مخلوط شده اند. علیهذا تاریخ کلده و آشور بیشتر از مصر بهم ریخته و با خونریزی توأم است.

در میان این اقوام آنها که از حیث عدّه بیشتر بوده و کوس دولت غالباً بنام ایشان زده شده از بنی‌سام وخویشاوند نزدیك بنی‌حام بوده‌اند که درافریقای شمالی سکنی داشتند. این مردم اغلب پرمو و ریشو بوده اند بعض آنها (مانند مردم آشور) بینی تیز ولبان ضخیم وسروریش مجعّد داشته اند امّا اقوام دیگری (مانند

قوم شومیر کلده) که از بنی‌سام نبوده اند کلّه‌ای بزرگ و مدوّر و از ته تراشیده داشته اند و بینی برجسته ای که درست در امتداد پیشانی قرار گرفته بود . معذلك همهٔ این اقوام متوسّط الخلقه و نیرومند و پرقوّه بوده و گوش پیچیده داشته اند .

لباس و مسکن

پوشاك مردم این مملکت پیش لباس اهالی مصر گرم‌تر و پررنگ‌تر بوده و انواعی چند داشته از قبیل قبا و لبّادهٔ آستین کوتاه و جامهٔ دراز سر تاسری . این لباسها را اغلب بچند رنگ می بافتند و دست دوزی میکردند و ریشه میدادند ولی لباس اصلی شال پشمی ریشه داری بوده که در بدو امر مانند لنگ دور کمر می پیچیدند ولی بعد ها آن را بزرگتر کرده تمام بدن را می پوشیدند لکن اغلب شانه و بازوی راست را بیرون میگذاشتند . کفش مردم کلده و آشور پاپوشی بوده که با تسمه بپا می بستند و کلاهشان دستار یا کلاه نوك تیز نمدی . زر وزیور و عطریّات و روغن بزك پیش مرد و زن قربی داشته است . مساکنشان اغلب بناهائی بوده از خشت خام مربّع یا مستطیل که در قسمت فوقانی آن مهتابی مانندی ترتیب داده برجهای کوچك گنبدداری برفرازآن میساختند. پنجره کم داشت وروشنائی اغلب ازدرنفوذمیکرد .

II

کلدهٔ قدیم - ملوك بابل

تقسیم تاریخ کلده و آشور

در تاریخ کلده و آشور انقراض دولتی و تأسیس دولت دیگر مکرّر دیده میشود .

سلطنتی تشکیل شده چندی بزرگ میشود ولی چیزی نمیگذرد که سرنگون گردیده جای خود را بدیگری میدهد. اقوام مختلفه هریك چند روزی بیش حکمروائی نداشته‌اند . مرکز قدرت ومدنیّت ازجنوب بشمال رفته بدین معنی که ابتداء در کلده بوده و بعد بآشور منتقل گردیده‌است .

۱ - در قدیم ترین دورهٔ تاریخی یعنی در حدود سه هزارسال قبل از مسیح کلده بدو ناحیهٔ شومیر (۱) و اکّد (۲) منقسم شده بود که گاه مجتمعاً در تحت

(۱) - SUMER (۲) - ACCAD

لوای واحد رفته و گاه منفرداً هریك سیرخویش داشته اند. عدّه پایتختهای این دو ناحیه بیازده میرسیده و این بلاد یازده گانه همیشه بر سر حکومت مطلقه با یکدیگر در زدو خورد بوده اند.

۲ ـ عاقبت قدرت و حشمت بابل را مسلّم آمد. تقسیمات قدیمه از بین رفت و در حدود ۲۱۰۰ قبل از میلاد حورابی پادشاه بابل بر مملکت وسیعی سلطنت یافته قوانینی محکم گذاشته تأسیساتی منظّم بر پا کرد.

۳ ـ دولت بابل درنتیجهٔ هجومهای متوالی رو بضعف گذاشته شوکت واقتدار در حدود ۱۲۵۰ سال قبل از میلاد به ملوك آشور رسید. سناخریب (۱) و آسوربانی پال که در مائهٔ هشتم وهفتم قبل ازمیلاد میزیسته اند و مقرّ سلطنتشان نینوا بوده مقتدر ترین شهریاران این مملکت شمرده میشوند.

٤ ـ باز اقبال یکبار دیگر به کلده رو کرد. نینوا خراب شد (۶۱۲) قبل از میلاد بابل پایتخت و درعهد نُبوکَدْنُزُرْ دولتی عظیمِ الشّأن گردید ولی در ۵۳۹ قبل از میلاد بدست کوروش شهریار کشورستان ایرانی افتاد.

شومیر و اکّد تقریباً پنجهزار سال پیش یعنی در حدود سه هزار سال قبل ازمیلاد کلده هم مانند مصر مملکتی متمدّن بود. این سرزمین بدو ناحیه (شومیر در جنوب و اکّد در شمال) قسمت میشده و در هر یك ازاین دو قومی مخصوص سکنی داشتند مردم اکّد از بنی‌سام ولی اهالی شومیراز نژادی دیگر بوده اند. معلوم نیست کدام یك از این دو قوم قبلاً در کلده بساط اقامت گسترده و زود تر بتمدّن رسیده اند. هر دو ناحیه بلادی متعدّد ساخته و نهرهائی جدا کرده‌آب برده بودند. درمیان این‌بلادیازده شهررا پایتخت سلطنتی دانسته اند که ازهمه معروفتر در اکّد آگاده(۲)و درشومیر اُور(۳) و اوروك(٤) بوده است.

ملوك این بلاد درجنگهائی که باهم میکردند گاه فایق آمده بررقبا غالب میشدند

---

(۱) - SENNACHÉRIB (۲) - AGADÉ (۳) - OUR (٤) - OUROUK

وگاه مغلوب شده ربقهٔ اطاعت بگردن می گرفتند و علی‌الظّاهر درین گیرودار چندتن نیز پیدا شدند که شأنی داشتند و بر تمام خاك شومیر و اکّد فرمانروائی یافته اند . سارگن که پادشاه آگاده بوده ودر ۲۸۵۰ سال قبل ازمیلاد سلطنت مینموده نامی بزرگ از خودگذاشته ودر مقرّخودآگادهدرباری مجلّل و متجاوز از پنج هزارنفر آدم داشته است .

خاصیّت دولت قدیم

ملوك اکّدوشومیر بایستی همه چکیدهٔ جنگ باشند تا بتوانند اقتدار و سلطهٔ خود را از دست اندازی دیگران مصون نگاه دارند زیرا ناچار بودندکه بافرماندهان بلاد دیگرا کّدوشومیر یا با اقوام دیگری مانند مردم عیلام که خاکی بود در مشرق دجله درحاشیهٔ فلات ایران مدام در زدو خورد باشند .

ملوك اکّد وشومیرپیشوای مذهبی نیزبوده خودرا قائم مقام وکاهن اعظم خداوند شهر خویش میخواندند و بیشتر دارائی خودرا صرف ساختن معابد وی میکردند و تا میتوانستند عبادتگاه را بزرگ و شکیل میساختند .

در تِلّو (۱) مجسّمه هائی از گودئا (۲) (ملکی از شومیر) پیدا کرده اند که نشسته و نقشهٔ معبدی را که برای خداوند خود نین گیرسو (۳) ساخته روی زانو گذاشته و در خطاب بخدا میگوید : « ای خداوندگار من . ای نین گیرسو . ای خداوندی که امواج خشمناك را لجام میزنی . ای خدائی که گفته‌ات میدرخشد . ای پسرا َنلیل (٤) . ای رزم‌آزما . من میخواهم اوامرترا ازجان ودل انجام بدهم . ای نین گیرسو . من معبد ترا ساختم و باشعفی هرچه تمامتر میخواهم ترا دردرون آن جای بدهم . این است معبدی که چون کوهی بلند سر بآسمان کشیده و صیت رونق و شکوه پرسطوتش در تمام مملکت پیچیده و در انظار با حشمت نین گیرسو جلوه کرده . بیا و این منّت را برآن بگذار واکنون که تمام شده این افتخار را از آن دریغ مدار . » بر کتیبهٔ نوشته شده که چون معبدرا افتتاح کردند هفت روز و هفت شب جشن گرفتند و در ظرف این مدّت تساوی کامل در شهر برقرار بود چنانکه «خدمتکار باخانم خود همسری میکرد. نوکر باخداوندگار خویش همعنان

---

(۱) - TELLO (۲) - GOUDÉA (۳) - NIN-GIRSOU (٤) - ENLIL

میرفت . در شهر من ضعیف با قوی پهلو به پهلو میزد و مردم بدزبان جز بکلام خوش دهان نگشودند . . . »

دولت قدیم بابل

دردورهٔ ما بعد از دوهزارو پانصد تا دوهزارسال قبل ازمیلاد میان ملوك کلده وعیلام و آشور جنگهای سخت اتّفاق افتاد ومردم شومیر بکلّی مضمحل شدند وازجانب مغرب جنگاورانی از بنی‌سام آمده دربابل بنای دولت جدیدی را گذاشتند . بابل بمعنی « باب خدا » است و درقدیم باندازهٔ شهر معظم منفیس شهرت داشته و با اینکه مکرّر بمحاصره افتاد و بغارت رفت باز تا مدّتی متمادی نام خود را ازدست نداد . ذکر این شهر درافسانه ها بسیار آمده و باسرای عیش و عشرت مترادف گردیده است . بابل از بلاد خیلی قدیم کلده نیست بلکه در ۲۷۰۰ قبل از میلاد ساخته شده و اقبالی که بوی رو کرده در نتیجهٔ موقع مناسب آن بود : بدین معنی که درناحیهٔ سفلای فرات در محلّی که این رود بیش ازهمه‌جا بدجله نزدیك میشود ساخته شده وباین ترتیب فیمابین آشور و کلده و مصر و ارمنستان و ایران وفی‌الواقع سرچهار راهی قرار داشته است علیهذا چیزی نگذشت که بازار مهمّی شد ومرکز مبادلهٔ عموم ممالك مشرق گردید . ملوك بابل در بیست و دو مائهٔ قبل از میلاد توانستند شهر خودرا پایتخت سیاسی و مذهبی تمام کلده بکنند .

حمورابی

دولت قدیم بابل درعهد سلطنت حمورابی (درحدود ۲۱۰۰ قبل ازمیلاد) بمنتهای شوکت خود رسید . این شهریاریکجا بزور شمشیردولتی نیرومند تشکیل داده ویکجا بدرایت وکیاست باداره آن‌پرداخت . فرانسویها حمورابی را به شارلمانی تشبیه کرده اند که در جهانگیری وجهانداری هر دو دست داشته است .

حمورابی بامردم عیلام دست بکار جنگ گردید زیرا آن مملکت قسمتی ازخاك کلده را تصاحب کرده بود و درنتیجه نه‌تنها دست عیلام را ازکلده کوتاه کرد بلکه آن مملکت را نیز بتصرف آورده خاك بابل را از شام تا ایران بسط داد . حمورابی

چنان کرد که تمام سکنهٔ کلده خدای بابل مـاردوك (۱) را رب‌الارباب خود شناختند. حمورابی در اموری که نفع عام دارد و بر تموّل مملکت می افزاید اهتمامی بلیغ داشت مثلاً نهر بزرگی از فرات تا خلیج فارس گذرانده اسم خود را بر آن گذاشت و بالنّتیجه جلگهٔ کلده چون بخوبی مشروب شد حاصل بسیاری داد چنانکه شاه در کتیبه ای چنین میگوید: «من نهر حمورابی را حفر کردم که اسباب شوکت مردم است زیرا به شومیرواکّد آب فراوان میدهد و سواحل لم‌یزرع خود را بمزارع وکشت زار بدل میکند و غلاّت را جمع میآورد وآبی بمردم شومیرواکّد میدهد که هیچوقت نخواهد خشکید.» آثار نهر بزرگ حمورابی تا امروز نیز باقی مانده است.

شهرت حمورابی بیشتر بواسطه مجموعهٔ قوانینی میباشد که تنظیم کرده و صورتی از آن که روی تخته سنگ سیاهی نقر شده بدست آمده است. بالای تخته سنگ تصویر شمش(۲) ربّ‌النّوع عدالت دیده میشود حمورابی جلوی او ایستاده وقوانین را بتلقین او ترتیب میدهد مجموعهٔ مزبور سزاوار دقّت و مطالعه است زیرا بخوبی میرساند که در آن ایّام حقّ و عدالت را چگونه تشخیص میدادند و پایهٔ خانواده و مالکیّت و کار و تجارت و خدمت نظام را بر چه اصولی استوار نموده اند. بجهة نمونه چند فقره از متن آنرا میآوریم: «هرگاه کسی در استحکام سدّ خود تکاهل ورزد اگر رخنه‌ای پیدا شود وقریه را آب بگیرد مقصّر مأخوذ بتأدیهٔ مقدار گندمی است که بتقصیر او از مال مردم ده تلف شده درصورتیکه قادر نباشدخود واموالش بفروش میرسد ومتضرّرین وجوه حاصله را فیمابین خود قسمت میکنند. هرگاه کسی مزرعه ای را بباغبانی بسپارد که در آنجا باغی بسازد و آباد کند اگر باغبان درظرف چهار سال باغ را مواظبت کرد سال پنجم باغ فیمابین مالك وباغبان بالسّویه قسمت میشود و مالك میتواند هریك ازدو حصّه را که بخواهد بجهة خود بردارد. هرگاه کسی گاوی یاخری رااباجاره گرفته درصورتیکه شیری حیوان را در

(۱) - MARDOUK (۲) - SHAMASH

مزرعه بدرد از کیسهٔ مالك رفته. هرگاه پسری پدر خودرا بزند دستش‌را خواهند برید. هرگاه کسی چشم آزاد مردی را بکند بقصاص خواهد رسید. هرگاه طبیبی دربارهٔ آزادمردی که زخم‌سختی‌برداشته بعمل‌یدی‌توسّل جوید اگرمریض را بکشد دستهایش را می برند. هرگاه معماری برای غیر خانه ای ساخت که چنانکه باید محکم نبود اگر خانه خراب شود و صاحب خانه را زیر بگیرد معمار مستحقّ اعدام است و اگر پسر صاحب خانه را زیربگیرد پسر معمار کشته خواهد شد و اگر اثاث البیت تلف شود معمار ملزم است که قیمت اثاثیّه را بپردازد و خانه را نیز بخرج خود بسازد. صاحبمنصب وسربازی که بقشون دعوت شد ونرفت ولو اینکه دیگری را اجیرکرده بجای خود روانه نماید محکوم بمرگ‌است وخانهٔ او از آن کسی خواهد بود که جای او را در قشون میگیرد...»

هجوم بخاك کلده

دولتی که شالودهٔ آنرا حمورابی ریخته بود دویست سال دوام کرد و عاقبت در نتیجهٔ حملهٔ اقوام کاسیت و هیتیت که از شمال آمده بودند مضمحل گردید. قوم هیتیت در ۱۹۲۵ بابل را گرفته بتاراج داد و سپس غنائم خود را بر داشته بآسیای صغیر بر گشت. بعد از چندی مقارن زمانی که قوم هیکسس مصررا مسخّر کرد قوم کاسیت ببابل تاخته آن شهر را تصاحب نموده پایتخت خود قرار داد. اسب سواری را این قوم در بین النّهرین معمول کرد و هم باقتضای حکم کلّی چون نیمه وحشی بود مدنیّت مغلوب شدگان را پذیرفت.

شأن ملوك کاسیت که دربابل مقام‌کردندبشوکت حمورابی نمیرسید مثلاً هنگامی که فراعنه بآسیا حمله کردند صلاح را در آن ندیدند که بر سرشام با مصر دربیفتند و بهتر چنان دانستند که روابط حسنه را با ایشان قائم نمایند. در الواح آجری مکاتیبی از پانزده و چهارده مائهٔ قبل از میلاد دیده اند که در طیّ آنها ملکی از بابل دختر فرعون را بزنی میخواهد و شهریار دیگری تحف و هدایائی گرانبها که من‌جمله پنج اسب و پنج دستگاه ارّابه بوده بجهة فرعون فرستاده و در ازای آن ازفرعون «طلای زیاد» می طلبد. فیما بین‌کلده و مصر بوسیلهٔ کاروان تجارتی کلان در جریان بوده است.

III
کشورگشایان آشور ـ دولت جدید کلده

ظهور قدرت آشور

ملك بابل در نامهٔ خود خطاب بفرعون چنین می نوشت :
« شهریار آشور خراجگذار من است . اگر با من دوستی هیچ عهد و پیمانی میان شما نباید ردّ و بدل شود . او را از خودت دور کن.»

مردم آشور فی الواقع مدّتی طولانی خود را خراجگذار ملك بابل میشمردند و در عهد حمورابی افواج بابل در پایتخت آن خطّه آشور ساخلو بودند امّا رفته رفته برقدرت ایشان میافزود تا روزی رسید که توانستند از ضعف کلّیهٔ رقبای خود (اقوام هیتیت و کاسیت) استفاده کرده شیرازهٔ سلطنت بابل را از هم پاشیده ملك آنجا را غل بگردن نهاده بآشور آوردند (در حدود ۱۲۵۰ قبل از میلاد) و از آن ببعد سلاطین آشور ملك الملوك مشرق زمین گردیدند .

مردم آشور که در کوهستان بسر میبردند بسیار قوی البنیه بودند و پشت کار داشتند ولی خونریزی و درندگی را برخود مخمّر کرده بودند و همان سبعیّت امروز هم در سرشت کُردهائی که در سر زمین آشور قدیم مسکن دارند پدیدار است و قتل عامی که در عصر ما مکرّر در بارهٔ ارامنهٔ آن صفحات بوقوع پیوست نمونه ای از کشت و کشتار خونخوارانهٔ سکنهٔ قدیم آشور و نینوا میباشد .

بموجب روایات یونان و توریة و کتیبه ها و نقوش برجسته و اسناد و مدارك سلاطین آشور خونخوارانی مستبد و بیرحم بوده و جز جنگ بچیزی اقبال نداشته اند.

قشون آشور

بدین لحاظ کشورگشایان آشور مخصوصاً در راه بسط مؤسسات جنگی بذل همّت کردند چنانکه قشون آشوری بهترین قشونهای دنیا گردید و کار تنسیق آن بدانجا رسید که نه فقط میتوانست باحریف روبرو شده محاربه کند بلکه بغفلت گرفتن خصم و هم تصرّف قلاعی را که دشمن در آن حصاری میشد نیکو میدانست.

قوم آشور کسانی هستند که نخستین بار سواره نظام واقعی ترتیب دادند و فنّ محاصره

را کامل نمودند . پیاده نظام آشور مرکّب از نیزه‌دار و کماندار بود که هردو شمشیر کوتاهی نیز داشتند . سربازان قبائی چرمین و بلند در بر میکردند یا اینکه زره می‌پوشیدند و شلوارشان چسبیده به بدن بود و کفشها با بند بسته میشد . مغفر نوك تیزی بسر میگذاشتند و سپرهاي بزرگ بدوش میکشیدند . قشون آشور یك دسته نیز پیاده نظام سبك اسلحه داشت که درحرکت چست وچابك تر بودند . این دسته جوشن نداشت و جز سپر چیزی دردست نمی‌گرفت . هرسپاهی سبك اسلحه مشکی پرباد کرده برمیداشت که هنگام عبور از آب بکار برد . سواره نظام در بدو کار کمتر بکار میرفت ولی عاقبت اهمیّت بسیاری کسب کرد . سوار براسبهای کوچك چابك و محکم می نشست و دو قسمت بود کماندار ونیزه دار . سوار نه تنها درجنگ شرکت میکرد بلکه بکار سروگوش آب دادن و تاخت‌و تاز دور و دراز نیزمیرفت. فیمابین قوای خصم تفرقه می‌انداخت. کشت‌و زرع دشمن‌را ببادفنا میداد وخلاصه آنکه قبل از رسیدن اصل قشون وحشت و هراس در دل مردم میکاشت . بعضی اوقات در اردوکشیها سواره نظام سربازان پیادهٔ سبك اسلحه را ترك خود نشانده میبرد وباین ترتیب چون بنقاط دور دست لشگر میکشیدند سوار خیلی بدردمیخورد و سواره نظام فرنگ امروزه نظیر این عمل‌را انجام میدهد . قشون آشورعرّاده سوار نیز داشت و در هر عرّادهٔ جنگی سه نفر قرار میگرفت و همچنین یکدسته قشون که مخصوص قلاع و استحکامات بوده و بکار گرفتن بلاد میرفته است . دستهٔ اخیر الذّکر در خندق کندن و نقب زدن عـامل بوده بوسیلهٔ اسبابی که شکل ماده خوك یا قوچ داشته درحصار رخنه وارد میکرده بجهة حمله برج متحرّك میساخته وبرج وباروی بلادرا با انداختن تیر وسنگ سوراخ مینموده و با نردبان از دیوار بالا میرفته است .

کشور گشایان آشور

نخستین پادشاه کشورستان آشور تِگلات فالازار (۱) اوّل بود که در حدود ۱۱۰۰ قبل از میلاد سلطنت داشت . او قوم هیتیت را مغلوب کرده قلعهٔ کارکمیش را از آنها بستد.

(۱) - TEGLATHPHALAZAR 1er

از کوهستانهای شام بگذشت وبه بحرالرّوم رسید. در کتیبه ای که نوشته بخود میبالد که چهل و دو ملّت را با سلاطین آنها مقهور گردانیده است تا آنجا که فرعون هم بقصد جلب نظر لطف او هدایائی چند (یك نهنگ ویك اسب آبی) بجهة وی فرستاد.

دولت آشور در زمان حکمرانی سلسلهٔ سارگن (۶۱۰ ـ ۷۲۲ قبل از میلاد) باعلي درجهٔ شوکت رسید. شهسواران دوگانهٔ این سلسله سنّاخریب وآسوربانیپال میباشند که پایتختشان شهر نینوا بود.

سنّاخریب پسر سارگن (۶۸۱ ـ ۷۰۵) بابل را گرفت و قوّه بحری بزرگی ترتیب داد که تمام اقوام کنار خلیج فارس را مطیع و منقاد سازد. باستثنای شهر صور تمام فنیقیّه را بتصرّف درآورد وفلسطین را دست نشاندهٔ خودکرد وبیت المقدّس را هم گرفت ازآن پس راه مصر درپیش گرفت زیرا فراعنه ازقدرت آشور مضطرب شده کینهٔ آنرا بدل برداشته بودند. مصر چارهٔ دفع این هجوم نداشت ولی طالع بلند مدد کرده بلائی عمومی برقشون آشور نازل شده آنرا نابود ساخت (۶۹۰). چون بیست سال براین واقعه برآمد مردم آشور بکینه کشی برخاسته بقهر و غلبه وارد منفیس شدند. درمیان شهریاران آشور حشمت وشوکت آسوربانی پال مانند نداشت (۶۲۶ـ۶۶۹). او است که مصر وکلده و عیلام را مسخّر نمود و در اضرار بآن ممالك هر چه از دستش بر آمد فروگذار نکرد. پایتخت آنها را چه تب چه بابل چه شوش بتاراج داد و ثروت آنها را در نینوا جمع آورده آن شهر را عروس بلاد مشرق گردانید. درین زمان حدود مملکت آشور از جانبی فلات ایران وازجانب دیگر نوبه بود و این چنین وسعتی هیچگاه بخود ندیده بود. معامله ای که با مردم بلاد مفتوحه میشد درالواحی که بدست آمده بشرح وبسط مضبوط میباشد. ما حصل لشگر کشی ها و تاریخ قوم آشور سلسلهٔ طولانی از قتل و نهب و غارت است که فصلاً در کتیبه ها آمده و حتّی باعث انضجار و ملالت خاطر خواننده میشود.

قشون آشور چون غلبه مینمود بهیچوجه بکسی رحم نمیکرد. این است یکی از کتیبه های سال ۸۸۴ که آسورنازیربال (۱) در طیّ آن یکی از لشگر کشیهائی را

(۱) ـ ASSOURNAZIRABAL

که برضدّ یاغیان کرده شرح میدهد : « بفرمودهٔ آشور وایستار (۱) خدایان بزرگ و حامیان من لشکریان وعرّاده های جنگی خودرا جمع آوری نمودم . . . از کوه‌ها گذشتم و بجانب کینابو (۲) قلعهٔ هولائی (۳) (رئیس عصاة) روان شدم . . . بشهر حمله آوردم و بیك ضرب شست متهوّرانه آنرا تسخیر نمودم . ششصد نفر از جنگیان دشمن را ازدم شمشیر گذراندم . سه‌هزاربندی‌را طعمهٔ آتش ساختم ویکی را نیز زنده نگذاشتم تا بکار گروکان برود . امّا هولائی‌را بدست خود گرفتم وزنده پوست کندم وپوستش را بدیوارشهرآویختم . . . ازکینابو بسوی تِلا (٤) روان شدم شهر بخوبی مستحکم شده بود وسه بارو داشت مردم که بحصار مستحکم و عدد بیشمار جنگیان خود دلگرم بودند از درعجز و الحاح درنیامدند . بجنگ پرداختم و خونها ریختم و بشهر یورش بردم و آنرا بگشادم . سه هزار نفر سرباز را از دم تیغ گذراندم . . . بسیاری‌را درآتش انداختم واسرای زیادی زنده گرفته پاره ای را دست و انگشت بریدم و دیگران را گوش و بینی . بسیاری را از دیده محروم نمودم . از زندگان و از سرها پشته ساختم و سرها را به تاکهای‌بیرون شهرآویختم جوانان و دختران‌را درآتش‌انداختم . » فنّ نهب وغارت‌را نیز مردم آشور بکمال رسانیدند . مملکتی را که میگرفتند مرتّباً بتاراج میدادند . درختها را می بریدند حاصلهارا خراب میکردند . شهرهارا باخاك یکسان میکردند . چارپایانرا میبردند و هر که از قتل عام جانی بدر برده بود مانند گلّه گوسفند جلو انداخته بآشور روانه میکردند تا در ساختمان قصور سلطنتی بکار بکمارند . آسور بانی پال میگوید : « شوش را متصرّف شدم و از سر خزائن وذخائر سلاطین عیلام که ازقدیم رویهم انباشته شده بود مهر برگرفتم . . . غنائم جنگی که بآشور بردم عبارت بود از سیم و زر وجواهر و زیورهای خاندان سلطنت و البسهٔقیمتی و اسلحهٔ روز جنگ و روز سان و تمام اثاثیّه قصور و ظروفی کــه بکار خوردن وآشامیدن و عطر زدن میرود و عرّاده ها و ارّابه ها و اسبها و استرهای بزرگ سردهنه طلا . . . سی‌ودو

(۱) - ISHTAR (۲) - KINABOU (۳) - HULAI (٤) - TÉLA

مجسّمهٔ سلاطین را که ازسیم وزر ومفرغ وسنگ بود بآشور فرستادم . معابدعیلامرا ازبیخ و بن برانداختم . ارباب انواع را بباد دادم ... درمسافت یکماه و بیست و پنج روز راه آن سرزمین را خراب و منهدم نمودم و شوره و خار در آنجا پاشیدم و غنائمی بتفصیل ذیل بآشور آوردم : پسران و خواهران سلاطین و تمام خانوادهٔ سلطنت و حکّام و صاحب منصبان کماندار و ارّابه رانها و سواران و اسلحه سازان، وارباب حرفه‌را ازوزن ومرد واغنام واحشام که بر روی هم بیش از ابری از ملخ میشدند ... خلاصه سرعیلام را کوبیدم و فریادهای خوشحالیرا در درو دشت آن خطّه بریدم وآنرا جایگاه گورخر وآهو ودد ودام ساختم ... »

عادات و اخلاق سلاطین آشور

سلاطین جنگاور آشور درعمارت نیزدستی داشتند ودرواقع همّ اساسی‌ایشان منحصر بهمین‌بود که‌شهر وقصری‌بجهة خودبسازند چنانکه فرعون اهتمام داشت‌مقبره‌ای بجهة خویش‌برپا نماید . اغلب چنان اتّفاق میافتاد که‌هرپادشاهی شهری را که خود در آن سکنی داشت برگردانده تزیین مینمود و باین ترتیب هرچندی در آشور شهر تازه‌ای پایتخت میشد مانند آشوروکالاه (۱) و دورسارگن (۲) (خُرساباد) ونینوا که سنّا خریب مرمّت نمود .

در فاصلهٔ بین دو لشگر کشی شهریار آشور اوقات خود را مخصوصاً بشکار میگذرانید و با دسته سگان شکاری خود شیر وگورخر و گاو وحشی صید میکرد و درضمن جشن ها وضیافتهای شاهانه ای که درقصر خود ترتیب میداد باتیر میزد و درین کار لذّتی میبرد . نقوش برجسته پادشاه آشور را باین وضع نشان میدهدکه جامه ای زردوزی شده در بر وکلاهی بلند و جواهرنشان برسر درمیان درباریان و غلامان و زنانی که گوش برفرمان او ایستاده اند قرار گرفته‌است . مشکل است باور کرد که این همان سلطان رزم آزمای خشن میباشد که خود را بوجهی که در خور زنان‌است آراسته وزیر چتر شاهی آرام یافته . بسا میشد که این شهریاران

(۱) ـ KALAH (۲) ـ DUR–SHARROUKIN

در نتیجهٔ عیش وعشرت به تن‌پروری عادت میکردند وهمین فقره باعث فنا وزوال دولتشان گردید.

بی ثباتی دولت آشور

هریك از پادشاهان آشور چون براریکهٔ شاهی جلوس میکرد لشگرکشیهای اسلاف خودرا از سرمیگرفت مثلاً فتح نامه های تکلاتْ فالازارْ و سنّا خریب تقریباً ذکر اقوام واحدی را میاورد. این مطلب را علّت آن است که بلاد مفتوحه مدام درحال طغیان بودند و سلاطین آشور دائماً درکار تدمیر واسکات شورشیان. دولت آشور پس از غلبه هیچگونه نظم ونسقی در امور بلاد مغلوب نمی‌آورد. بوضع ادارهٔ آن نواحی دست نمیزد و پادشاه آنجا را نیز سرکار خود میگذاشت فقط خراج مرتّبی ازاو مطالبه مینمود مقهورین چون مزهٔ تلخی را که از شکست چشیده بودند از یاد میبردند یا میدیدند که شهریار را جنگهای دیگری مشغول داشته دو باره سربلند میکردند و از پرداخت باج سرباز میزدند تاآزادی از دست رفته را باز ستانند و پادشاه آشور مجبور میشد که ازنو برای تنکیل عاصیان لشگر بکشد. شاهزادگان آشور نیز که بحکومت ناحیه‌ای منصوب میشدند اغلب بر ضدّ خداوندگار خود بر میخاستند تابلکه قدرت اورا صاحب شوند. علاوه برهمهٔ این مطالب باید گفت که ازاندرون خاندان سلطنت نیز انقلابی برمیخاست وچه بسا سلاطینی که روانه دیار عدم شده و قتل ایشان موجب عصیان تازه میگردید. بعلاوه ازآنجا که بنیان دولت آشور بروحشت و هراس قرار گرفته بود عموم مردم از آن نفرت داشتند وفی‌الواقع حقّ با توریة است که این دولت را بحیوان عظیم الجثّه ای تشبیه کرده که پایش ازگل ساخته شده باشد بهمین جهت مقهورین متّصل دست بیکی کرده رایت طغیان برمی افراشتند و دولت آشور از بس جنگید بنیه اش بکلّی تحلیل رفت چنانکه ازمرگ آسور بانی پال بفاصلهٔ چند سال قوم تازه ای معروف به سیت (۱) از اروپا راه افتاده شام را بباد تطاول داد. مدی و بابل این سانحه را غنیمت دانسته به آشور

(۱) - SCYTHE

تاخته نینوا پایتخت را گرفته با خاك یکسان کردند ودولت آشوررا منقرض نمودند (۶۱۲ قبل از میلاد)

نشور بابل — شهریاران بابل قسمت اعظم متصرّفات آشور را تصاحب نمودند ولی دوران تسلّط آنها دیر نپائید وبیك مائه نکشید. معذلك یکی ازایشان موسوم به نَبوکُدُ نزُرْ (۶۰۴ تا ۵۶۱) قدرتش با قدرت آسور بانی پال پادشاه آشور همسری میکرد. نبوکد نزر نخائو (۱) فرعون مصر را از شام بیرون کرد بیت‌المقدّس را گرفت و سکنهٔ آنرا باسارت ببابل برد و بجانب صور روان شده چنانکه میگویند پس از سیزده سال محاصره آنرا تصرّف نمود و این مهمّ را که بدست سنّا خریب اجرا نشده بود انجام داد. اسراء را بکار مرمّت بابل گماشت و این شهررا باز «ملکه آسیا» ومعظم ترین بلاد مشرق‌زمین گردانید. گرداگرد شهر بابل را محوّطه ای مربّع که ۴۵ کیلومتر وسعت داشت احاطه میکرد و این جمله کمی از فضای پاریس بیشتر میباشد. حصار شهر که از آجر وقیر اندود بود ۹۵ ذرع ارتفاع و۲۵ ذرع عرض داشت. ۱۵۰ برج مربّع برروی آن ساخته و صد دروازهٔ مفرغی در آن‌کار گذاشته بودند. فرات از وسط شهر میگذشت وجسری‌سنگی دوطرف رود را بهم متّصل مینمود. خیابانهای شهر بشکل عمودی با یکدیگر تقاطع کرده به قصر شاه منتهی میشد. خرابهٔ این قصر شامل ۱۴ هکتار زمین است یعنی تقریباً دو برابر میدان کُنکُرْد (۲) پاریس. نزدیك قصرحدائق معلّقه قرار داشت‌که یکی ازعجائب سبعهٔ عالم محسوب وعبارت از سطحه هائی بود که بستون تکیه داشت و روی آن بامخارج گزاف ازدرختهای بلند نا یاب باغها سرانداخته بودند. معابد هشت گانهٔ مجلّلی هم که نبوکد نزر ساخت بر زینت شهر میافزود. ثروتی که در بابل انباشته شد بجائی رسید که نبوکدنزر برای حراست آن‌ازدستبرد مهاجمین جلگه فرات‌را درپناه حصارحصینی قرار داد.

غلبهٔ ایران — محکم کاریهای نبوکدنزر نتوانست بابل را از زوال نگهدارد چنانکه در برابر قشون خصم ناچار سر تمکین فرود آورد و

(۱) - NÉCHAO (۲) - CONCORDE

از آن پس هیچگاه کمر راست نکرد . خلاصه کوروش پادشاه کشورستان ایران که ازجانب مشرق آمده بود درسال ۵۳۹ قبل ازمیلاد بابل را مسخّر کرد واین سال انقراض تاریخ کلده شد .

هرچند بساط دولت بابل برچیده شد ولی خود شهرآسیبی نیافت وشکوه آثار پایندهٔ آن با زیبائی تجمّلات تا مدّتی متمادی در انظار جلوه گر بود .

فصل پنجم

تمدن کلده

مذهب . علوم . صنایع .

مردم کلده خاصةً بغیب گوئی پرداخته و میکوشیدند تا خودرا از طالع بد مصون نگاهدارند . کلده سرزمین غیب گویان وعلماء علم احکام و جادوگران بود . مراقبت در امور عالم و پیروی از عقل معاش و اصول ثابته در سرشت مردم کلده وجود داشته‌است . مردم‌کلده درامر محاسبه ورصد ستارگان مهارتی بخرج داده‌اند . ابنیهٔ آجری پاینده‌ای که دربین‌النّهرین ساخته شده تودهٔ عظیمی‌است که اشکال‌هندسی دارد . صنعتگران وهنرمندان آشور درتصویر وتزیین قصور بمقام بلندی رسیده‌اند .

I

مذهب و علوم

خصوصیّات تمدّن کلده

سکنهٔ بین النّهرین چه مردم کلده و چه قوم آشور خلقاً و خُلقاً بامردم مصرتفاوت کلّی داشته‌اند زیرا ازیکسوتنومندتر و پر گوشت تر و خشن تر و بیرحم تر بوده اند و از جانب دیگر کمتر دنبال تخیّل رفته و در اتخاذ روشی درزندگی و عقل معاش جلو تر بوده و همّ خود را بیشتر مصروف منفعت و آسایش خویش نموده اند .

خصوصیّات اصلی تمدّن بین‌النّهرین نیز درست باخصایل خلقی ایشان مطابقت

میکند. مذهب کلده مذهبی بوده که مبنای آن بر منفعت قرار داشته زیرا مردم کلده خدایا فرشته‌ای را میپرستیده اند که ایشان را درپناه خود میگرفته. ضمناً درجستجوی کشف آتیه نیز بودند تا خود را از شرّشیاطین محافظت نمایند. شیاطین مزبور را در آلامی میدیدند که بدیشان عارض میگردید. ابداعات اصلی مردم کلده همه نکته ای دارد که بکار زندگی روز گذر میرود و از آنجمله مخصوصاً فنّ محاسبه و مقیاس گرفتن بحدّ کمال رسیده است.

مهمترین آثار پاینده‌ای که برپا داشته‌اند قصور سلطنتی است واز این رو مردم بین النّهرین در ساختمانهای خود زندگان را در نظر داشته اند نه اهل قبور را.

حقّ اینست که این تمدّن را تمدّن کلده بنامیم زیرا ازابتداء درکلده بسط یافته‌است و مردم آشور جز تکمیل فنّ جنگ و تزیین قصور سلطنتی بکار دیگر نپرداخته‌اند.

مذهب کلده دراوایل امردرکلده نیز مانند مصرهرشهری خدائی مخصوص بخود داشت. پس از تشکیل دول معظم پرستش خدایان بلاد مختلفه عموم یافت وخدای پایتخت ربّ الارباب شد. بدین لحاظ بروزگار حمورابی چون بابل پایتخت کلده بود خدای این شهر که ماردوك نام داشت ربّ الارباب کلده شناخته شد. ازآنجا که پایتحت دولت آشور درابتداء شهرآشور بود وخدای آن شهر نیز آشور نام داشت آشور ربّ‌الارباب مردم آشور گردید.

خدایانی که از حیث شأن و منزلت بعد از ماردوك و آشور میآمدند درکلده وآشورعبارت بودند از اِ آ (۱) ربّ‌النّوع آب که کوزه گر لقب‌داشت زیرا میگفتند اوست که گلی سرشته و آدم ابوالبشررا ساخته. سین (۲) ربّ‌النّوع ماه که موکّل زمان وفرزندان دوگانۀ اوبوده. شمش (۳) ربّ‌النّوع خورشید که‌خداوندعدالت شمرده میشده و ایستار (٤) ربّ النّوع زهره که خداوندی جنگ و عشق را نیز داشته‌است.

خدایان بسیاری این خداوندان معتبررا کمك بوده‌اند و ضمناً فرشتگانی مردم

(۱) - EA (۲) - SIN (۳) - CHAMASH (٤) - ISHTAR

را در امان خود نگاه میداشته اند .

مردم کلده و آشوررا عادت چنان بود که خدایان خویش را با پیکر انسان میساخته اند ولی گاه نیز بسان مردم مصر هیکلی نیمه انسان ونیمه حیوان بایشان میداده اند مثلاً اِآ بشکل ماهی بود و ایستار بدن کبوتر داشت . فرشتگانی که شمایلشان را دم در قصور میگذاشتند گاه مجسّمهٔ عظیم انسانی با پرهای بلند بود و گاه شیری یا گاوی بالدار با سر انسان .

خواصّ خدایان

درنظر مردم کلده وآشور خدا فعّال مایرید وخواستار اطاعت مطلق بندگان بود . از خدایان میترسیدند و برای اینکه بر سر لطفشان بیاورند غذا بدیشان نیاز میکردند وقربانی تقدیم مینمودند . برّه یا بزغالهٔ قربانی را برهمه چیز رجحان میدادند و عقیده داشتند که اگر در اقامهٔ این مراسم غفلت نمایند ارباب انواع این ملّت را درزیرشهپر حمایت خود میگیرد و اقوام دیگر را دشمن میدارند و ازلطف خود محروم مینمایند . اگر ازجنگی فیروز بیرون آمده غنیمت میآوردند میگفتند چون درخدمتگذاری خداوندان صدیق بوده اند باجری رسیده اند و اگر شکست میخورند آنرا مجازاتی از جانب خدایان می پنداشتند . پادشاه بهرجنگی که اقدام میکرد عنوانش این بود که بنام خداوندان و برای انتقام از دشمنان ایشان عازم میدان است .

آسور بانی پال در یکی از کتیبه ها چنین می نویسد : « کسانی که دهانشان را برخلاف آشور ربّ الارباب و برضد من بکنکاش آلوده بودند زبانشان کنده شد . من آنها را در گودالی انداخته اعضاء آنها را بریده و بدنشان را خوراك سگها کردم ... وباجرای این مهمّ قلب خداوندان معظم خودراشاد ومسرور گردانیدم . »

اساطیر کلده

مردم کلده نیز مانند مصر سرگذشت های جور بجور برای خدایان خویش ساخته بودند . از جملهٔ اساطیر مشهوره شرح مسافرتهای ژیلْگامِش (۱) یکی از سلاطین قدیم اوروك میباشد که در حقّ او

(۱) - GILGAMESH

مقام الوهیّت قائل شده بودند و قصّه اش شبیه به نمرودی است که توریة آورده وهِرکولی(۱) که پهلوان یونان بوده . بقراریکه میگفتند این شخص شکارچی پرکار و پهلوانی بود که در زیبائی و قوّت معجز کرده بود مثلاً میتوانست شیری را در بغل بگیرد و خفه کند . مصاحب وفادار این پهلوان گاوی بود موسوم به اِآبانی (۲) که سرانسان داشت . از آنجا که ژیل گامش وقعی به ربّة النّوع ایستار نگذاشته بود ربّة النّوع کنیهٔ او را بدل گرفته و برای انتقام خود جانورانی چند برضدّ این دو رفیق برانگیخت و بلیّاتی بر ایشان نازل کرد . ژیل گامش از همهٔ این بند ها مظفّر و منصور بیرون جست ولی رفیقش تلف شد . ژیل گامش از مرگ مصاحب بی‌نهایت اندوهگین گردید وهیچ آرام نیافت . بااحترام زیاد اورا برداشته بخاك سپرد پس از آن خود را بپای نرگال (۳) ربّ النّوع مرگ افکنده بنای تضّرع و زاریرا گذاشت که قبر اِآبانی را بگشاید . ژیل گامش با حالت انکسار چنین میگفت : « این گور را بشکاف وخاك را ازهم بدران که روح اِآبانی بسان باد بدر آید . نرگال چون این عجز ولابه بدید فی‌الفور گور را ازهم باز کرده خاك را بشکافت و روح اِآبانی را چون باد از آنجا بدر آورد » .

آنگاه ژیل گامش بنا بشعری که یکی از شعرای کلده ساخته با غم و اندوه بیشمار درباب اینکه پس ازمرگ چه برسرانسان می‌آید شروع بپرسش کرده گفت :

« ای دوست باز گو . دوست من باز گو . زمین را بگشا هرچه می بینی بگو .

ـ ای دوست نمیتوانم چیزی بتو بگویم . اگرزمین‌را دربرابرتو بگشایم . اگر هرچه دیده‌ام بتوبگویم‌وحشتت‌میگیرد . زار وزارت میکند . دیدگانت اشکبار خواهدشد .

ـ اگروحشتم میگیرد . اگر زارو زارم میکند . اگردیدگانم اشکبار میشودبگو . »

اِآبانی در نتیجهٔ التماس و درخواست رفیق خود تسلیم شده سر نوشت کم و بیش سخت مردگان‌را برای او چنین شرح میدهد :

« آنکه درجنگ کشته شده‌بود روی‌تخت‌خوابی درازکشیده آب‌صافی مینوشد .

---

(۱) ـ HERCULE (۲) ـ EABANI (۳) ـ NERGAL

ـ آیا تو خود اورا دیدی .

ـ من خود اورا دیدم . پدر و مادرش سر اورا نگاه میدارند و زنش با آه و ناله بربالین او خم میشود . امّا آنکه جسدش در میدان جنگ فراموش شده...

ـ تو خود اورا دیدی .

ـ من خود اورا دیدم . روحش در زمین روی راحت نمی بیند وکسیرا ندارد که بغم و تیمار او برخیزد . . .

ـ تو خود اورا دیدی .

ـ من خود اورادیدم . خوراك اوته‌ماندهٔ آشربه وته سفره وریزه هائی‌است که بکوچه برده روی زباله ها میریزند . »

از این شرح معلوم میشود که مردم کلده از مرگ و از آن دنیا تاچه حدّ در هراس بوده اند. مردم کلده مثل اهالی مصر نبودند که بکوشند تاجسد مرده‌الی‌الابد باقی بماندولی کفن ودفن‌میّت راوظیفهٔ مقدّس وازواجبات میدانستند . سخت‌ترین مجازاتی که در بارهٔ کسی ممکن بود روا دانست محروم داشتن از تدفین بود .

شیاطین و جادوگری

مردم کلـده اموات را حرمت میکردند و باینکار علاقه ای داشتند زیرا بگمان ایشان ارواح مردگان میتواند بزمین برگشته زندگان را آزار کنند بدین لحاظ از ارواح نامرئی میترسیدند وازاین گذشته معتقدبودند که عدّه زیادی اجنّهٔ بدکار وشیاطین نامرئی روی زمین درکمین نشسته و مردم را اذّیت میکنند . شیاطین را با صورتهای زشت تصویر مینمودند و بایشان تنهٔ انسان و سرو پای حیوان میدادند .

یك کتاب آشوری شیاطین را اینطور وصف میکند : « آنجا زوزه میکشند . این جا در کمین نشسته اند . کرمهای بزرگی هستند که آسمان سر داده است . بسیار مهیب اند . زوزشان شهررا میگیرد و زاد وولدشان از درون خاك بیرون میریزد . بشکل تاج دورتیرهای بلند وعریض مي‌پیچند . از خانه ای بخانهٔ دیگر میروند زیرا هیچ دری مانع ورود ایشان نمیشود و هیچ میله ای آنها را عقب نمیزنند بلکه

چون مار از زیر در میخزند و چون هوا از درز در نفوذ میکنند . »

مردم کلده برای اینکه ازاین دشمنان نادیده خود را محافظت کنند بجادوگران وسحره متوسّل میشوند . سحره مردمانی مخوف ومقتدر بودند زیرا این قوّه نیز در ایشان بود که زنجیر از گردن شیاطین بر گیرند و طالع بد را وبال گردن مردم سازند . راه طرد شیطان اذکار و اوراد و پاشیدن آب متبرّك و جوشاندن علفهای جادو بود . بوسیله نوارهائی که باشکال متبرّکه دست دوزی میشد و طلسمات و تعویذاتی که اسباب سفید بختی میگردید خود را از شرّ شیطان محافظت مینمودند. استعمال طلسم و تعویذ و علفهای جادو و اوراد را که بکار رفع و دفع سیاه بختی میرفت مردم کلده در سرتاسر دنیای قدیم منتشر کرده اند و این عادت که ناشی از اوهام میباشد هنوزهم بکلّی از میان نرفته است .

علم احکام

پیش گذشت که مردم کلده جایگاه بزرگترین خدایان خود را درمهمّترین ستارگان آسمان یعنی خورشید وماه وسیّارات قرار داده بودند . عموماً در آسمان کلده ستاره پر تو تندی دارد و مردم این سر زمین هرستاره را مظهر یکی از صفات ربوبیّت دانسته مفسّر و ترجمان ارادهٔ خداوندان پنداشتند و گمان میکردند که اگر ستارگان را رصد کنند میتوانند بمشیّت الهی پی ببرند و ازحرکت آنها حدس بزنند که چه اتّفاقاتی در زمین روی خواهد داد . از این قرار کهنه غیب گوئی هم میکردند و مخصوصاً درپیشگوئی آتیهٔ مردم یدطولائی داشتند. بنظر ایشان طالع هر کس منوط بجائی است که در موقع توّلد او ستارگان بالنّسبه بیکدیگر داشته اند . بنا براین هر که بدنیا میآید ممکن است ستاره اش بد باشد یا خوب . این نوع غیب گوئی را مردم یونان زائیجه کشی نام داده اند و دّقتی را که بقصد کشف اوضاع آینده در احوال ستارگان بعمل آید علم احکام گفته اند . پس علم احکام شاخه ای از غیب گوئی بوده است . کهنهٔ کلده راه های دیگری نیز برای پیشگوئی داشته اند که ازآنجمله یکی تعبیر خواب بوده و دیگر کیفیّت دل و اندرونه و بخصوص در حین امتحان

امعاء و احشاء حیوانات قربانی و خصوصاً جگر آنها و دیگر اشکالی که یك قطره روغن چون در آب میافتاد بخود میگرفت.

علم مردم کلده

مردم کلده که درآسمان دقّت میکردند تااسرار آتیه رادریابند در ضمن بمطالب دیگری نیز پی برده اند که جنبهٔ علمی داشته مثلاً سیّارات را ازثوابت فرق گذاشته اند. صور مختلفهٔ آسمان را رسم کرده اند. محلّ آنها و فواصلشان را معیّن نموده‌اند. تغییر جای صور آسمانی را در نظرآورده اند. خسوف و کسوف را حساب کرده اند. از این رو علم احکام منتج علم حقیقی گردید که نجوم باشد. از آنجا که مردم کلده علاوه بر نظر داشتن درامور عالم بحساب کردن نیز ذوقی داشتندعلم نجوم بسط یافت. در کتابخانهٔ آسور بانی پال جدولهای متعدّدی از ضرب و تقسیم و انواع و اقسام مقائیس پیدا کرده اند. مقیاس زمان و طول و وزن را علمای کلده اختراع کردند و بتمام اقوام ازمنهٔ قدیمه منتقل نمودند و قسمتی از آن تا امروز نیز متداول است مانند تقسیم سال بدوازده ماه قمری و هفته به هفت روز (بعدد سیّارات) و روز به ۲۴ ساعت و ساعت به ۶۰ دقیقه و دقیقه به ۶۰ ثانیه.

II

قصور آشور

کار کردن آجر

چون در دشت بین‌النّهرین نه سنگ وجود داشت نه فلزّ جای آنرا خاك رست گرفت وکارکردن آجر درساختمانها بی‌اندازه در کلده رواج یافت از خاك دو نوع مصالح بنائی میساختند یکی خشت خام که بکار ساختن باطن حصار میرفت و دیگر آجر پخته که در روکار مصرف میشد تمام آجرهای ابنیهٔ سلطنتی نقش خاتم سلطان عصررا دارا بود. دولت آشور چون برناحیه ای دست می یافت و بلاد آنرا خراب میکرد اسرا را بآشور فرستاده بخشت زنی وآجر پزی میگماشت. کتابخانه هم مصرف آجر داشت باین معنی که درآشور اوراق کتب سفالهای پهنی بود که مطالب را باقلم روی آن نقر میکردند

و چون آجررا در کوره می‌پختند از آفتاب مصون میماند. عقود بیع و شری ونکاح و عهودرا نیز روی الواح پخته نگاه میداشتند و با اینکه اینکار مشکل و پرمشقّت بود از این گونه مدارك و اسناد دست نخورده درخرابه ها بسیار دیده میشود.

آثار پاینده

یادگاریهای پاینده ای که از کلده و آشور برجای مانده همه با آجراست واساس معماری کلده وآشور ازهمین نکته برخاسته. اگر رصد خانه های معابد را کنار بگذاریم آثار کلده وآشور تماماً بشکلی یك پارچه ساخته شده و محدود بدیوارهای ضخیمی میباشد وازاین حیث بر آثار پایندهٔ مصر نیز پیشی دارد. ضخامت دیوارتنها برای مزید استحکام نبود بلکه این نظر هم در کار میآید که بنارا از سورت گرما مأمون بدارند.

آثار پایندهٔ کلده و آشور همیشه برطبق نقشه وبا اشکال هندسی بوده ومعماران کلده در ساختمان بلاد نیز خطّ مستقیم را ترجیح میدادند و نمایندهٔ سبك بنـای کلده و آشور همین فقره میباشد چنانکه خیابانهای این دو مملکت مانند امریکا همه عموداً یا بموازات یکدیگر سیر میکرد. در کلده و آشور بیش از مصر سقف های طاقی و ضربی معمول گردید این سبك بنا آنقدر محکم نبود که درمقابل همه چیز بایستد ولی درین سرزمین برخلاف مصر سازندگان‌را آن نظر نبود که هرچه میسازند الی‌الابد باقی بماند.

قصور سلطنتی

قصر پادشاه کلده یا آشور خود حکم شهر کوچکی را داشت مانند شهرامپراطور دردل پکن یاقصر کرملن (۱) درمسکو. قصر پادشاه برهمه جا مشرف بود و روی سطحهٔ آجری وسیع و بلندی ساخته میشد. برای ورود بقصر از جادّهٔ کم نشیبی بالا میرفتند. دیوار شهر باروی حسابی بود وکنگرهٔ قائم‌الزّوایا وبروج متعدّد داشت.مساحت قصر سارگن که درخرساباد پیدا شده تقریباً به ده هکتار میرسد.سطحهٔ قصرچهارده ذرع از سطح جلگه ارتفاع دارد. ثخن دیوار به ۲٤ ذرع میرسد.(۱٦۷)برج

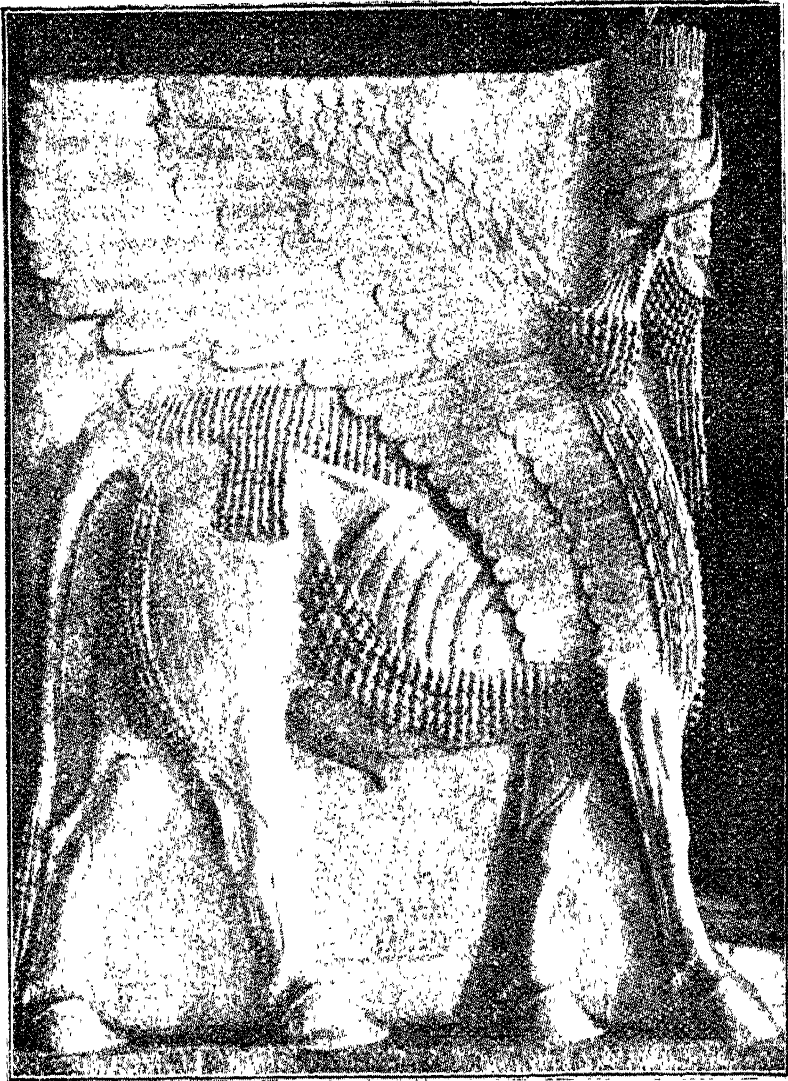
(۱) ـ KREMLIN

در طول آن ساخته شده. درهای شهر بسیار محکم بوده و پای دیوار گاوهای بالدار داشته است. این ساختمان عظیم که طبقه طبقه نبوده و پنجره نداشته بر رویهم یك پارچه آجر بنظر میآمد که در درون آن چندین حیاط تراشیده باشند. باطاقها و تالارها فقط ازدرهای بزرگی که رو بحیاط بازمیشد روشنائی می تابید. عدهٔ درهای بزرگ قصر بدویست میرسیده است. قصرسه قسمت اصلی داشت یکی قسمت عمومی و انبار و آشپزخانه وطویله وغیره. دوم جایگاه سلطنت و تالارهای مجلل واندرون و دفترخانه. سوم معبد (۱) داخل عمارت وبخصوص جایگاه سلطنت بسیارمزین بود. کف اطاقرا با مرمر گرانبها و قالی مفروش و دیواررا از کاشی زیبامستور نموده اند. درصفحه های گچی ابزارکاری کرده صور برجسته درآورده رنگی تندی زده اند. درهای اصلی را طلاکوب و نقره کوب نموده عاج در آن کار کرده اند. بعضی ستونهارا از چوب ارز و ازمفرغ مطلا مستور بود.

معابد معابد نیز مانند قصور ابنیه‌ای وسیع و متوازی الاضلاع بوده و برفراز سطحه ها ساخته میشده. بجهة کهنه و سدنه حیاط و انبار و تالار فراوان داشته و حرمی نیز در آن میساخته اند که از طلا وجواهر میدرخشیده و جایگاه خداوند بوده و تنها سلطان و کهنه میتوانستند داخل آن شوند بعلاوه هرمعبدی برجی چهارگوش وهفت طبقه داشته وهرطبقه خود سکوئی جداگانه بوده که بوسیلهٔ جاده ای سراشیب بطبقهٔ زیرین متصل میشده و هرچه پائین میرفته از ارتفاع خود میکاسته است. هرطبقه مخصوص یکی از سیارات بوده ورنگ مخصوص ویرا داشته‌است ازاین قرار: سفید. سیاه. ارغوانی. آبی. سرخ. نقره‌ای. طلائی.

درعرشهٔ معبد حرمی میساختند و گاهی بجای آن چند مجسمه قرار میدادند این بروج چند طبقه و رنگارنگ درخاك کلده وآشور بر تمام شهر مشرف بوده‌است چنانکه برج خرساباد چهل و دو ذرع از جلوخان قصر ارتفاع داشته. بلند ترین

(۱)ـ هرقصری معبد علیحده داشت بانضمام برجی چند طبقه که بکار رصد میرفت.



گاو بالداری که از قصر سارگن آورده درموزهٔ لوور قرارداده‌اند

بروج آن بود که نبوکدنزر در بابل ساخت و بیش از صد ذرع بلندی داشت .

حجّاری مردم آشور از کوهستانهای آن حوالی سنگ نرم آهکی آورده مجسّمه‌های عظیمی میتراشیدند وزیب قصورسلطنتی مینمودند . مجسّمه های مزبور که پهلوی در یا گوشهٔ دالان قرار داشت گاو بالدار یا سلاطین یا ارواح نامرئیرا ظاهر مینمود که به هیکل انسان بودند . برای گاو بالدار پنج پا میگذاشتند که از رو برو فقط دو پا دیده میشد و از پهلو چهار پا . گاو بالداررا درسنگ می تراشیدند ولی ارواح نامرئی نقشی بود که مختصر برجستگی داشت . گاوهای بالدار قصر سارگن درموزهٔ لوور قرار دارد و هر که بدانها نظر افکند طبعاً در خود اثری از قدرت و عظمت حس ّ میکند . تزییناتی که بشکل بر جسته حجّاری شده سعی بلیغ وریزه‌کاری دقیقی‌را میرساند ووقایع زندگی سلاطین و آداب مذهبی و جنگ و شکار را مینماید .

مهارت حجّاران آشور از حجّاران مصر کمتر نبوده و در تصویر حیوانات شاهکارهائی بیادگار گذاشته‌اند که کسی ماورای آن قدم نگذاشته است .

شکیل ترین نقوش برجسته ای که از هنرمندان آشور بیادگار مانده و در خرابه های نینوا بدست آمده صورت شکار آسور بانی‌پال میباشد .

تزیینات در بلاد بزرگ کلده و آشور که مقرّ سلطنت و دربار و خانهٔ اغنیا گردیده و ذوق بکمال ظرافت خود رسیده تمام شعب صنایع تجمّلی بسط یافت و استادان مهارت غریبی بخرج میدادند چنانکه تا امروز نیز همان سبك در کاشیهای ایران وسلاح دمشق و دست دوزی و قالیهای مشرق زمین پدیدار است . مردم کلده مخصوصاً در کنده‌کاری و زرگری و دست دوزی و کوزه‌گری شهرهٔ آفاق بودند . طلا ونقره کار کلده واسلحه‌ای که بظرافت درآن نقش میانداختند در تمام مشرق زمین فروش داشت و همچنین پارچه هائی که باستادی دست‌دوزی شده بود واهل یونان نقّاشی با سوزن نامیده‌اند . کوزه‌گران کلده بتمام رموز کار لعاب دادن پی برده بودند و در تزیینات ابنیهٔ کاشی موقع مهمّی داشت .

در های قصور یا دیوار های معابد چند طبقه را با کاشیهای یکسره که رنگی تند نشان میداد مزّین مینمودند واغلب بایك رشته کاشی یك پرده حسابی میکشیدند باین ترتیب که هریك تکّۀ آن قسمتی از مجموع را شامل بود .

اهمّیت مدنیّت کلده

مدنیّت کلده که از حیث قدمت وطول مدّت و رونق باتمدّن مصر همسری میکند بالنّسبه باقوام همسایه سمت مربّی داشته و در تمدّن کلّیّه امم قدیمه دارای نفوذ مهمّی بوده ولی این نفوذ همه جا راه خیر ننموده بدین معنی که مردم کلده و آشور علم قوانین را تکمیل کرده اند ولی فنّ جنك و نهب و آدم کشی و ویران کردن آبادی را نیز بکمال رسانیده اند . علم نجوم و ریاضی را ترّقی داده اند لکن بیم از اوهام و هواجس نفسانی وفنّ سوء استفاده ازاین نقص را نیز درعالم رواج داده‌اند . قصور مجلّل ساخته زینت کرده اند امّا درعیش و عشرت هم که مقدّمهٔ تن پروری است سرمشق گردیده اند .

فصل ششم

ملت یهود

شیوخ . موسی . قضاة .

ملّت کوچك یهود یا بنی اسرائیل کار بزرگی انجام نداده معذلك بعلّت مذهبی که آورده در تاریخ موقع مهمّی را احراز نموده است .

ملّت یهود مدّتی متمادی به بیابان گردی روزگار میگذراند تا عاقبت الامر در مصر اقامت گزید و چون درآن سرزمین دچار مشقّت شد برهنمونی موسی از آنجا بگریخت .

موسی بجهة ایشان قوانین دنیوی و اخروی آورد و آنهارا تا فلسطین که ارض میعاد نامیده میشود رسانید . از آن پس فیمابین ملّت یهود و سایر اقوامی

که درآن حدود سکنی داشتند بناچار کشمکشی درگرفت. مخوف ترین دشمنان یهود فلسطینیان بودند.

فلسطین

ملّت یهود که در بدو امر سرگردان میگشت عاقبت درخاکی رحل اقامت افکند که درحاشیهٔ بحرالرّوم فیمابین شام ومصر کشیده شده و فلسطین نام دارد.

وسعت خاك فلسطین به ۲۵۰۰۰ کیلومترمربّع میرسدواین مجموع تقریباً با مساحت سطح چهار ایالت فرانسه مساویست.

این خطّه را میتوان بسه ناحیه قسمت نمود: حاشیهٔ دریا. فلات درهٔ اردن (۱). دماغهٔ کوه کارمل (۲) که دردریا پیش آمده وحدّ فلسطین شمرده میشود.

درهٔ اردن تماشائی است. نهر اردن که ۲۱۵ کیلومتر (۳) طول دارد از کوه حرمون (٤) واقع در آنتی‌لیبان (٥) سرازیر گردیده از شمال بجنوب در فلات شام و فلسطین در بستر شکاف مانندی جاری شده در درّه ای میافتد که شبیه بورطه است و الگور (گور (٦)) نام‌دارد. این رود از چند دریاچه میگذرد که معروفترین آنها ـگنزرت (۷) میباشد وعاقبت به بحرالمیّت میریزد. بحرالمیّت چهار صد ذرع ازسطح بحرالرّوم پائین تراست وچون آبهایش نمك وقیر دارد سواحلش غیر مسکون ومتروك افتاده.

ملّت یهود که ازبیابان رسیده بود درفلات یا مملکت کنعان افتاد امروز این ناحیه فلاتی شن زار وقفر است ولی سابقاً در قلل جبال آن جنگل ودر دامنهٔ آن مو و زیتون و انجیر و مراتع خوب پیدا میشده و مسیل های متعدّد آن در بهار غلاّت فراوانی میآورده. بنابراین ملّت یهود چون این خاك را با آن بیابانهای لم‌یزرع می سنجید آنرا خیلی حاصلخیز میدید و ارض میعاد می‌شمرد.

موسی به قوم خود میگوید: « حضرت ربّ العزّة شما را بسر زمینی هدایت

---

(۱)ـ JOURDAIN (۲) ـ CARMEL

(۳) ـ این مقدار ثلث طول رود سِن فرانسه میباشد

(٤)ـ HERMON (٥)ـ ANTI-LIBAN (٦) ـ GHOR (۷) ـ GÉNÉZARETH

میکند که پر از جویبار و چشمه سار است . آب فراوان خود را در دشتها وطول کوهستانها پخش میکند . مملکتی است که گندم و جو و مو میآورد و انجیر و انار و زیتون در آن میروید . مملکت روغن و انگبین است . در آنجا شما رزق خود را میخورید و از قحط نمیترسید و چیزی نقص نخواهید داشت . . . »

ملّت یهود

ملّت یهود قوم کوچکی از بنی‌سام بوده و اصلاً از کلده آمده قبایل آن‌مدّتها دربیابانهائی که فیمابین بین‌النّهرین وفلسطین و مصر واقع شده بحالت چادر نشینی عمری بسر آورده بودند و بهمان وضع چادر نشینان صحرای افریقا زندگی میکرده اند باین معنی که در درّه های پر آب و علف میافتادند و چون مراتع آن‌رو بتمامی میگذاشت تغییر جا میدادند و مخصوصاً در اطراف فلسطین و مصر میگشتند زیرا زمین پر برکت آن صفحات‌پسندخاطرشان افتاده بود . موقعی‌هم که درفلسطین‌جایگیر شدند باز بقبایل منقسم بودند و فقط در حدود هزار سال قبل از میلاد سلطانی برخود بر گزیدند. بنا براین ملّت یهود خیلی دیرکارش بآنجا رسید که دولتی بسازد وتنها امتیازی که در میان اقوام یافته از نظر مذهبی است که آورده . در اوانی که اقوام دنیا مشرك و بت پرست بودند و خدایان خود را بشکل حیوان یا انسان میساختند ملّت یهود خدای واحدی داشت که یهوّه (۱) اش مینامید وسرمد و قادر متعالش میگفت . در راه او بذل قربان میکرد و او را جسم نمیدانست. درمیان یهود بت پرستی گناهی بودکه عقوبت سخت داشت . هروقت که غیرت مذهبی یهود غباری میگرفت مردی که پیغمبر نامیده میشد ظهورکرده ودر نتیجه الهام خداوندی پیشگوئیهای پرآتشی نموده‌غبار را میزدود . قوانین الهی را محترم داشتن وبالنّسبه به بت‌پرستی اغیار کینه ورزیدن نتیجه‌وعظ پیغمبران بود . پیغمبران این نکته را بملّت‌یهود تذکارمیدادند که خدا با آنها عهدی بسته و آنها ملّت برگزیدهٔ خدا میباشند .

توریة

تاریخ ملّت یهود درکتاب مقدّس آمده ودر قسمت اوّل‌توریة که‌عهد قدیم نام دارد مضبوطست . عهد قدیم بسه قسمت اصلی

(۱) ـ JAHVEH یا JÉHOVAH

منقسم میشود : قانون . پیغمبران و نویسندگان مقدّس .

عهد قدیم‌هم تاریخ است‌هم‌منظومه هم‌مجموعهٔ قوانین هم‌مجموعه ای ازغیب‌گوئی پیغمبران هم سرود های مذهبی . عهد قدیم شامل داستانهای دورهٔ بداوت و قانون الهی وتاریخ فلسطین و سرود های دلپذیر میباشد وجهت جامعه عموم این قسمتها اعتقاد بخداوند . ذات سرمد موضوع تمام مطالبی است که در تورية مذکور افتاده . اواست که ضعیف را دل میدهد و زور در بازوی اقویا می نهد . مشیّت‌او سوانح و اعمال مردم را اداره میکند . قدرت کاملهٔ او را حدّ و نهایت نیست .

عهد قدیم که درمائهٔ سوّم قبل از میلاد بیونانی ترجمه شد و بعد ها بزبان لاتین درآمد ازمائهٔ چهارم بعد ازمیلاد بسعی سن ژرم(۱) یکی از کتب مقدّسهٔ مذهب مسیح شناخته شد زیرا مسیحیّت نژاد و نتیجهٔ مذهب یهود است . بدین لحاظ مندرجات تورية درسرتاسر عالم‌مسیحیّت مشهور شده ودروجود شعرا وهنرمندان همیشه مصدر الهام بوده است . بنا بر این نه تنها از نظر مذهب بلکه از نظر هنر و ادب نیز حائز اهمیّت اساسی میباشد .

شیوخ

در ازمنهٔ قدیم ملّت یهود بقبایلی چند منشعب بوده بهدایت شیوخ زندگی میکرد . شیوخ رئیس طایفه بوده و همچنانکه در اوایل امر در میان سایر اقوام نیز معمول بوده است بکهانت و قضا هر دو میپرداخته ودر جنگ فرماندهی داشته وصاحب قدرت مطلقه بوده اند . تاریخ شیوخ در کتاب اوّل تورية موسوم به سفر تکوین آمده . سفر تکوین می نویسد که ابراهیم یکی ازشیوخ یهود وازشهراور (۲) کلده بوده ودرزمان پادشاه‌آمرافل(۳) (شاید مقصود حمورابی باشد) زندگی مینموده . بعدها بامر خداوند راه افتاده‌در کنعان که خاك فلسطین است مسکن گزید . پسرش اسحق جانشین او گردید . یعقوب پسر کوچك اسحق جای پدر نشست وازآنجا که یعقوب اسرائیلی لقب‌داشت ملّت اورا بنی اسرائیل گفتند .

بسیاری ازحوادث مشهور درتورية آمده وازآنجمله یکی قربانی اسحق‌میباشد

(۱) - JÉROME (۲) - OUR (۳) - AMRAPHEL

که قسمتهای مهمّ آن از این قرار است :

خداوند که میخواست ابراهیم را بیازماید باو گفت : « یگانه فرزندت را که عزیز میداری بکوهی که بتو نشان میدهم ببر و در راه من قربان کن » ابراهیم پیش از آفتاب برخاسته خر خودرا پالان کرده اسحق را برداشت وبقدر حاجت هیزم فراهم کرده بجانبی که خدا فرمان داده بود رو براه نهاد . روزسوّم بمقصدرسید هیزم را برپشت اسحق گذاشت آتش و کاردرا نیز خود میبرد . آنگاه اسحق از پدر پرسید که اینك آتش و هیزم پس قربانی کجاست . ابراهیم در پاسخ گفت که خدا خواهد رسانید . عاقبت بجائی که خدا فرموده بود رسیدند . ابراهیم هیزم‌را بر رویهم گذاشته مذبحی ترتیب داد و سپس فرزند خود اسحق را بسته بالای هیزم گذاشته دست بالا زد و کارد برداشت تااورا قربان کند . . . آنوقت ازآسمان ندائی‌رسید که « ابراهیم دست ازاین بچه بدار وباو بدی روا مدار . اکنون دانستم که تو از خدا میترسی زیرا برای اطاعت او از دادن یگانه فرزندت دریغ نکردی » ابراهیم برگشت و قوچی دید که شاخش در بوته ای گیر کرده اورا بگرفت وبجای اسحق درراه خدا قربان کرد . وحی الهی رسید که « چون اطاعت مراکردی برکات خودرا شامل حال تو خواهم کرد و اعقابت را بعدد ستارگان آسمان و رمل دریا زیاد خواهم نمود . برکت من بوسیلهٔ اعقاب تو بر تمام اقوام دنیا نازل خواهد شد زیرا تو ندای مرا اطاعت کردی »

بنی اسرائیل در مصر

بنی اسرائیل پس از اینکه مدّتی در کنعان زندگی کردند بمصرآمده درآنجا جای گرفتند . شاید این مهاجرت درموقعی صورت گرفته باشد که‌سلاطین هیکسس بزورقوائی که‌ازآسیا آورده بودند زمام امور مملکت مصر را در دست خود داشتند . بنا بروایت توریة استقرار بنی‌اسرائیل در مصر بواسطهٔ یوسف یکی از پسران یعقوب انجام یافت .

یعقوب دوازده پسر داشت که اسباط اثنی عشر بنی اسرائیل ازنسل ایشان بوده‌اند . درمیان اولاد دوازده‌گانه یوسف فرزند محبوب پدر بود . برادران دیگر

براو رشگ بردند و بخیال کشتن اورا در چاهی بیفکندند ولی بعد او را به تجّاری که عازم مصر بودند بفروختند. باین ترتیب یوسف در سلك غلامان پوتیفار (۱) نام از صاحب منصبان معروف فرعون درآمد و چون هنری درتعبیر خواب بروز داد معتمد و پیشکار در خانهٔ او گردید ولی بخت بد گریبان گیر او شده زن پوتیفار تهمتی براوبسته بحبسش انداخت. بالجمله درین موقع فرعون بدین مضمون خوابی دید که هفت ماده گاو فربه پدیدار شد و متعاقب آن هفت ماده گاو لاغر بیرون آمده فی‌الفور ایشان‌را بلعید. فرعون از این خواب سخت وحشت کرد و ازعموم معبّرین تعبیر آنرا خواست ولی همه در ماندند. درین اثنا کسی پیدا شد و از هنر نمائی یوسف فرعون‌را خبردار کرد فرعون باحضار او فرمان داد. یوسف بدین طرز خواب را تعبیر کرد که مملکت هفت سال درخصب‌وفراوانی خواهد گذراند و متعاقب آن هفت سال قحطی و بیحاصلی دست خواهد داد و برای رهائی ازشرّ این مصیبت گزیری نخواهد بود جز اینکه غلّهٔ بسیاری انبار نمایند. فرعون ازاین جواب پر مغز بعجب آمده اورا صدراعظم خود قرار داد.

عاقبت قحطی و تنگی در رسید. از آنجا که وزیر مآل بین مصر تمام انبارهای شاهی‌را ازغلّه انباشته بود همه‌کس‌ازاطراف واکناف برای خرید‌گندم بمصرمیآمد و از آنجمله پسران یعقوب بودند. یوسف ابتدا کاری کرد که آنها بدست و پا افتادند ولی بعد خودرا شناساند و بخشایش طلبید و آنها را باپدر پیرش یعقوب بمصر آورد و نزدیك تنگهٔ سویس در ولایت گوشن (۲) نشانید و خود درسنّ صدو ده سالگی در نهایت افتخار و سرافرازی وفات نمود.

خروج بنی اسرائیل از مصر

بنی اسرائیل دراراضی حاصلخیز مصرسفلی روبفزونی گذاشتند ولی عاقبت حالشان دگرگون گشت. احتمال میرود که چون فراعنهٔ تب قوم هیکسس را ازمصر راندند وضع بنی‌اسرائیل نیز درمصر عوض شده باشد باقبایل آسیائی که درمصر اقامت داشتند بسختی رفتار میشد و آنهارا بسخت ترین مشقّات وا میداشتند بالاخره‌کار

(۱) - PUTIP
(۲) - GESSEN

این عذاب وشکنجه‌بآنجا کشید که بنی اسرائیل یکسره‌فرار اختیار کردند ودوباره درصحاری شبه جزیرهٔ سینا به بیابان گردی مشغول شدند (در حدود ۱٤۰۰ یا ۱۲۰۰ قبل از میلاد) .

خروج بنی‌اسرائیل از مصر در تحت ریاست مردی صورت گرفت موسی نام که ازطرف خدا باو وحی میرسید .

سفر دوّم تورية که در ذیل عنوان « خروج » آمده تاریخ موسی و خروج بنی‌اسرائیل را از مصر چنین نقل میکند که فرعون فرمان داده بود مولود اوّل خانواده های بنی اسرائیل رابقتل برسانند . درین موقع خدا برملّت خود رحمت آورد و پسری‌را که باید منجی قوم بشود از مرگ نجات داد . مادر موسی بقصد آنکه فرزند خویش را ازمرگ بدر ببرد اورا در سبدی قیراندود گذاشته در نیزار های کنار نیل انداخت . دختر فرعون که بشست و شو میرفت اورا دید و از آب گرفت و موسی‌نام نهاد یعنی « نجات یافته از آب » موسی در دربار فرعون تربیت شد و تمام علوم کهنه را فرا گرفت و زیرك و نیرومند گردید . روزی میگذشت دید مردی مصری یکی‌ازبنی اسرائیل‌را میزند بکمك یهودی برخاسته مصری‌را بکشت ولی چون ازعقوبت ترسید بصحرا گریخت و شبانی اختیار کرد . در آنجا خداوند بدو ظاهر شده گفت : « من مصیبت قوم خود را که در مصر اقامت دارد دیدم و فریادهای دردآلود آنها را شنیدم نزدفرعون برو و قوم بنی اسرائیل را ازمصر بیرون ببر » .

موسی برگشته نزد فرعون رفت ولی فرعون بخروج بنی‌اسرائیل‌رضایت نداد. آنوقت خداوند بلیّاتی سخت برمصر نازل کرد چنانکه ازآسمان غوك‌وملخ میبارید. ازملخ ابری پدید میآمد . آبها خون شد . طاعون ظهورکرد . تگرگ آمد . ظلمت های غلیظ دست داد . مولود اوّل حیوانات مردند . این بلیّات آیات ده گانه نامیده میشود .

فرعون بوحشت افتاد واجازهٔ خروج داد ولی دوباره‌عقیده‌اش برگشته قشون

فرستاد تافراریان را دنبال کنندا ّما آب دریای احمر که بحکم موسی منشقّ شده برای حرکت بنی اسرائیل راه داده بود دوباره بهم آمد و فرستادگان فرعون را فرو برد .

موسی و گوسالهٔ زر

تشکیلات ملّت یهود از موقعی شروع شد که آنقوم از مصر خارج گردید. موسی علاوه برآنکه پیغمبر وطرف وحی‌خدا وپیشروخروج ازمصر بود در وضع قوانین محکم نیزدستی داشت .

هنگام مهاجرت ازمصر بنی‌اسرائیل را چیزی جز اعتقاد به‌یهوّه نبود . موسی باعتبار این اصل قوانینی گذاشت و بنی‌اسرائیل را فی الواقع ملّت خدا گردانید ولی حصول این نتیجه بی‌زد و خورد دست نداد و چنانکه از تاریخ گوساله زر مستفاد میشود نا چار بود که مقاومت بنی اسرائیل را با زور بشکند. در توریة آمده که خدا موسی را بطور سینا خواست واحکام خود را درضمن رعدباوالقاءِ کرد . معذلك چون موسی چهل روز وچهل شب در روی کوه ماند اعتماد مردم از وی سلب شده در صدد افتادند بتی بپرستند و هارون برادر موسی زر و زیور زنان را خواسته گوساله زری ساخت . بافتخار خدای تازه جشن بزرگی برپا کردند . « موسی چون بچادرها نزدیك شد و گوسالهٔ زر و رقص بنی اسرائیل را بدید غیظ کرد و الواح سنگی را که در دست داشت بر زمین کوبیده و همان پای کوه شکست . گوسالهٔ زری را که ساخته بودند گرفته در آتش انداخت وخاکستر کرد . خاکستر آنرا در آب ریخته بخورد بنی اسرائیل داد . . پس از آن جلو چادر ها ایستاده گفت هر که خود را ازخدا میداند نزد من آید . . هر کس باید شمشیر خود را بردارد ودر چادر ها از این‌سرتا آنسر بگردد وبکشد وهیچ رحم نیاورد » باین ترتیب ریشهٔ بت پرستان کنده شد .

قوانین موسی

اصول‌مذهب‌واخلاق وعبادات بنی اسرائیل‌را موسی آورده است واین مجموع دراحکام عشره که بر الواح سنگی نقر شده بود خلاصه‌شده . عبادت در بنی اسرائیل عبارت از نذورات

وقربانی‌است . بعلاوه قانون‌مذهبی احکام بسیار دیگری نیز آورده که مؤیّد تندرستی است . مثلاً گوشت حیوانات ناپاك حرام شده . اعیاد اصلی قوم یهود یکی یوم السّبت است که در هفته یکروز وروز استراحت میباشد دیگر عید فصح (۱) و پانته کوت (۲) وتابرْناکل (۳) که عید خروج از مصر و دریافت احکام وورود بصحرا بود. موسی معبدی دستی درست کرد تا مراسم عبادت را در جشنها در آنجا بعمل آورند معبد را پرده دست دوزی شده که رنگی تند داشت وتا برناکل نامیده میشد می پوشانید و بسه قسمت میشد : پروی که مخصوص قربانی بود . محراب که هدایا و نذورات را در آنجا می آوردند . حرم الاحرام که صندوق عهد را آنجا میگذاشتند. صندوق عهد از چوب ارز طلاکوب شده و حاوی الواح قوانین بود .

قوانین موسی نیز مانند مجموعهٔ حمورابی شامل مطالبی بود راجع به مالکیّت و خانواده و حقوق افراد و گناهان و عقوبت . مبنای عقوبات قاعدهٔ قصاص بود باین معنی که خاطی هر کس باشد هرچه کرده باید همانرا بچشد . بعضی از قواعدیرا که در امر اخلاق و عدالت موسی بجهت بنی اسرائیل ترتیب داده می آوریم :

«پروردگار . خدای خودرا تا میتوانی درسویدای قلب واز جان ودل دوست بدار . پدر ومادر را محترم بدار تا درزمینی که خداوند بتو عطا خواهد کرد عمرت طولانی شود. دربرابر کسانی که مویشان سفید شده فروتنی پیشه کن و پیرمردان را احترام نما ـ دنبال کینه کشی مرو و اگر بدی از کسی دیده ای بدست فراموشی بسپار ـ در حکم دادن و نظامات و اوزان و مقادیر هیچگاه بر خلاف انصاف قدمی مگذار. شهادت دروغ دربارهٔ همسایهٔ خود مده . پیرامون آزار بیوه و یتیم مگرد . اگر غریبی در میان شما زندگی میکند اورا سرزنش مکنید ودوست بدارید زیرا شما خودتان هم در مصر غربت کشیده اید . هنگامی که درو میکنی آنچه روئیده تا دم خاك مبر و خوشه هائی را که می افتد برمچین . در تاکستان خود اگر خوشه ای ماند یا حبّه ای مگیر تا قسمت فقرا و غربا باشد . هرگاه از بنی اسرائیل زر خریدی داشتی

(۱) - PAQUE (۲) - PENTECOTE (۳) - TABERNACLE

چون شش سال خدمت تو کرد سال هفتمین آزاد است سر خود میگیرد و چیزی بتو نمی‌پردازد. اگر زن دارد زنش نیز با او میرود ولی اگر مولای وی او را زن داده و فرزندان آورده زن و فرزند از آن مولی خواهد بود. اگر کسی بچشم زر خرید یا کنیز خود ضربتی وارد آورد که از حلیهٔ بصر عاری شود در عوض آن زرخرید یا کنیز را آزاد خواهد کرد. شاهد نگذرانده آدم کش مجازات نمیشود مگر پس از شهادت شهود. هیچکس را بشهادت یکنفر نمیتوان محکوم دانست. آنکه پدر یا مادرش را بزند جزایش قتل است. آنکه یکی از همشهریان خود را مجروح کند مستحقّ همان رفتاری است که از خود او سر زده. شکستگی به شکستگی. العین بالعین. السّن بالسّن. »

ورود بارض میعاد

موسی بنی اسرائیل را تا حدود کنعان رسانید و این همان ارضی است که خداوند وعده داده بود.

بنی‌اسرائیل برهنمائی سائس دیگری موسوم به یوشع (۱) وارد آن خاك گردیدند امّا برای اینکه درآن سرزمین جایگیر شوند بااقوامی که در آنموقع فلسطین را در تصرّف داشتند دائم مشغول جنگ بودند. اقوام مزبور در جنوب عمالقه (۲) و مَدینی (۳) ها بودند. روی فلات کنعانیها. درمشرق نزدیك صحاری قبایل آمون (٤) و موآب (٥). در کنار ساحل فلسطیان.

بنی اسرائیل در اوایل امر تحت فرمان یوشع غلبه کردند و شهر یریحو (٦) را گرفتند ولی عاقبت چون دیگر سائسی درکار نبود و قبایل از یکدیگر جدا شده بودند پیاپی شکست خوردند. معهذا هروقت خطری صعب روی مینمود امررا به قضاة وا میگذاشتند که وظیفهٔ مهمّشان فرماندهی قشون بود. عادةً قاضی بعموم قوم اسرائیل فرمان نمیداد بلکه تنها برقبیله‌ای که مورد مهاجمه شده بود ریاست داشت. این طرز حکومت مدّتی باقیماند ولی چون قبایل بخطری که از تجزیهٔ آنها ناشی شده بود پی بردند عزم کردند که پادشاهی بجهة خود اختیار نمایند و در تحت

---

(۱) - YOSUE (۲) - AMALÉCITE (۳) - MADIANITE (٤) - AMMONITE (٥) - MOABITE
(٦) - YÉRICHE

حکومت او مدام باهم مع باشند.

گدعون[۱] و یفتاح[۲]

یکی از اسفار توریة منحصر باحوال قضاة است که درمیان آنها گدعون و یفتاح و شمشون و شموئیل بمناسبت کار هائی که کرده اند آوازهٔ شهرتشان بیشتر پیچیده است.

گدعون کسی است که با مدینیها درافتاده و بر آنها فایق آمده است. مدینیها هر سال خودی بکشت بنی اسرائیل زده آنرا بباد غارت میگرفتند تا اینکه ذات لایزال گدعون نامی را از قبیلهٔ منسّه (۳) باخراج ایشان برانگیخت. گدعون مردان جنگی قبایل مجاور را دعوت نمود ولی چون عدّهٔ اجابت کنندگان بنظر خداوند زیاد آمد گدعون ایشان را بمعرض امتحان آورده خواست تا هریك جرعه ای از آب چشمه بنوشد چنانکه زانو هایش خم نشود. بدین ترتیب سیصد تن زبده بر گزید و مشعل و شیپور بایشان داد. چون شب در آمد جنگیان باردوی دشمن شبیخون زده شیپور کشیدند و مشعلها را بجولان آوردند. مدینیهارا ترس گرفت و رو بفرار نهادند وهمه بهم ریختند ودر این اثناء بنی‌اسرائیل بآسانی تا توانستند از ایشان کشتند.

در جنگ باعمونیان قرعهٔ فیروزی بنام یفتاح درآمد که از خانهٔ پدر مطرودو دربیابان براهزنی مشغول بود. عمونیان ناگهان برسر همولایتی‌های یفتاح تاختند. ایشان از او خواهش کردند که بیاید و بمدافعه ایشان پردازد. یفتاح قبول نمود. قبل از وقوع جنگ یفتاح با خدا عهد کرد که اگر از محاربه مظفّر بیرون آید از جملهٔ متعلّقان آنرا که نخست ازخانه‌اش بیرون بیاید درراه او قربان کند. یفتاح غلبه کرد و خرّم و خوشحال باز گشت ولی در راه دختر خودرا دید که باستقبال او می‌آید. یفتاح جز این یك دختر نداشت که رقص کنان با تار و طنبور سوی وی می شتافت از دیدار دختر جامه بر تن درید و از بد بختی خود نالیده

(۱) - JÉDÉON (۲) - JEPHTÉ (۳) - MANASSÉ

خروشی برآورد که « دخترك من رشتهٔ امید مرا بریدی زیرا با پروردگار خود عهدی کرده ام که نکول از آن نمیتوانم کرد » . دختر در جواب گفت که « ای پدر بعهدی که با خدا کرده ای وفا کن . . . فقط این خواهش مرا بپذیر وبگذار که دوماه بکوهستان بروم و با رفقای خویش بحال جوانی خود زاری کنم » . یفتاح دختر را تا دوماه آزاد کرد . . . چون این مدّت بسر آمد برگشت وپدر عهد خودرا انجام داد. از آنجا این رسم درمیان دختران بنی اسرائیل مقرّر آمد که سالی یك بار گرد هم می نشینند و چهار روز برای دختر یفتاح گریه میکنند .

شَمْشون و فلسطیان

مخوف ترین دشمنان بنی اسرائیل فلسطیان بودند که قومی جنگجو بوده و از شمال آمده در آنجا متوّطن شده بودند . فلسطیان دربدو امر بخیال تسخیر مصر براه افتاده بودند (در حدود ۱۲۰۰ قبل ازمیلاد) ولی‌چون مردم مصر بایشان رخنه ندادند درسواحل فلسطین افتادند ودرچند شهر مستحکم مانند عزّاه (۱) وآسکالون (۲) قرار گرفتند . بنی اسرائیل را مکرّر شکست دادند و ربقهٔ اطاعت را بگردن ایشان گذاشتند .

پهلوانی که درجنگ با فلسطیان فارس میدان گردید شمشون بود بقراریکه در تورية آمده از بدو توّلد فرشته ای شمشون را منجی آینده بنی اسرائیل خوانده بود ولی شمشون نمی بایستی سر خود را بتراشد که قوّت خود را از دست خواهد داد . شمشون هنوز جوان بود که شیری را خفه کرد . روزی در دست فلسطیان گرفتار آمد بند ها را از هم گسیخت و هزار نفر از دشمن را با یك چانهٔ الاغ از پا انداخت. باردیگر که درشهر عزّاه دورش کرده بودند دولنگه دروچوبه های دروازه را کنده بدوش خود گرفت وبکوهستان برد ولی بالاخره‌در دام عشق‌زنی مسمّاة‌به دلیلا(۳) گرفتار گردید و سرّ قوّت خود را بروز داد . این زن نیز جنایتی کرده در موقع‌خواب سراورا تراشید و اورا بدست‌فلسطیان داد. فلسطیان چشمان شمشون را در آوردند و زنجیرش کرده به عزّاه بردند و بگرداندن آسیا واداشتند ولی بحول

(۱) - GAZA (۲) - ASCALON (۳) - DALILA

و قوّهٔ الهی شمشون توانست قبل از مرگ انتقام خود را از فلسطیان بگیرد .

« روزی امرای فلسطیان محفل بزرگی ترتیب داده و برای خدای خود اژدها جشنی برپاداشته بودند درین موقع موهای شمشون بازبلند شده بود . . . پس از ضیافت شمشون را خواستند و او را در میان دو ستون ایستاده نگاهداشتند . شمشون بجوانی که دست او را گرفته بود گفت « دست مرا بگذار به ستون برسد که بر آن تکیه کنم و کمی استراحت نمایم » درین موقع تالار پر از مرد و زن بود وقطعاً سه هزار نفر در آنجا حضور داشتند به شمشون نظاره مینمودند . امرای فلسطیان نیز همه درآنجا بودند شمشون خدا را خوانده گفت «خدایا . پروردگارا مرا یادبیار . خدایا زور مرا باز گردان تا بیك ضرب از دشمنانی که مرا نابینا کرده اند انتقام بکشم » چون دو ستون را با دو دست راست و چپ بگرفت گفت « من هم باید با فلسطیان بمیرم » وچنان بسختی ستونها را کشید که عمارت خراب شده تمام امراء ومردم را زیر گرفت و باین ترتیب درحین مرگ بیش از آنچه در مدّت عمر کشته بود از دشمنان تلف کرد »

شموئیل و سلطنت

در جنگ دیگری که با فلسطیان کردند بنی اسرائیل بالکلّ منهزم گشتند و چارهٔ ندیدند جز اینکه شرایط سخت خصم را بگردن بگیرند و چون بیست سال باین وضع گذراندند بوسیلهٔ شموئیل نجات یافتند .

شموئیل تمام ملّت اسرائیل را به عید صفا خواند زیرا بسیاری از آنها کم کم به پرستش خداوندان غیر مشغول شده بودند . فلسطیان که از این خبر بوحشت افتادند دوباره بسر وقت بنی اسرائیل تاختند ولی مقهور شدند و بنی اسرائیل آنها را تاخاك خودشان تعاقب نمودند . تمام قبایل شموئیل را که فرمانده منجی قوم شده بودند حامی خود شناختند . شموئیل مورد اکرام عموم گردید و مدّتی متمادی قدرتش دوام یافت ولی چون پیرشد وازکارافتاد بنی‌اسرائیل ازاوخواستند که پادشاهی برایشان بگمارد . شموئیل هرچه سعی کرد بدیشان بفهماند که تعیین

پادشاه با فقدان آزادی قوم برابراست فایده نبخشید . بامر خداوند عاقبت باین کار رضا داد و شاعول (۱) را که از قبیلهٔ بنیامین و بخوش اندامی و بلندی قامت از دیگران ممتاز بود بسلطنت برگزید . این امرآغاز دورهٔ تازه‌ای در تاریخ بنی‌اسرائیل گردید که دورهٔ سلطنت باشد .

فصل هفتم

داود . سلیمان .
انفکاك . پیغمبران .

دراوان سلطنت داود وسلیمان مملکت بنی‌اسرائیل باندازهٔ خود دولتی مقتدر شد و صاحب نظم و نسق گردید . معبدی که سلیمان در اورشلیم بنا نهاد مرکز عبادت بود ولی درموقع مرگ سلیمان بنی‌اسرائیل تجزیه شدند ودومملکت ساختند که اسرائیل و یهود باشد . این هردو دولت دربرابر هجوم کشور گشایان آشورو کلده فرو ریخت بعلاوه مذهب نیز داشت ازراه راست منحرف میشد لکن غیب گوئیهای پرهیجان پیغمبران که معروفترین آنها اشعیا (۲) و یرمیاه(۳) وحزقیل(٤) میباشند آنرا مصفّی نمود .

اوایل سلطنت

بنی‌اسرائیل از آنجهت شاه میخواستند که در جنگهای خود با اقوام مختلفه ومخصوصاً بافلسطیان امور ایشان را بهتراداره کنند . بنابراین سلطنت دراوایل امر فرماندهی نظامی بود و شاعول و داود که دو پادشاه اوّل ایشان گردیدند مقام فرماندهی جنگ داشتند و تسلّط و شأنی که پیدا کردند تنها بواسطهٔ فتوحاتی بود که انجام دادند . روایات تورية اوایل دورهٔ سلطنت را مغشوش و پرمخمصه نشان میدهد . نقاضت در کار و عصیان وجنگ خانگی درجریان بود مثلاً شاعول میخواست اززیر اطاعت شموئیل

(۱) - SAUL (۲) - ISAIE (۳) - JÉRÉMIE (٤) - EZÉSHIEL

بیرون رود در صورتیکه شموئیل مایل نبود قدرت خود را از دست بدهد بدین لحاظ شموئیل دیگر بشاعول کمك نکرد ودرخفا چوپانی داود نام‌را از قبیلهٔ یهودا بسلطنت معیّن نمود . داود بدواً صاحبجمع شاعول بود ونظر بمهارتی که درنواختن بربط داشت اورا مسرور مینمود و ضمناً چون از مبارزهٔ با گلیاث (۱) دیوپیکر غالب بیرون آمد محبوب عامّه نیز شد .

چنانکه توریة می نویسد باز نائرهٔ جنگ در میان بنی اسرائیل و فلسطیان مشتعل گردید . مردی گلیاث نام از اردوی فلسطیان بیرون‌آمد با شش ذراع قد. کلاه خودی از برنج برسر . جوشنی برنجی سیزده منه دربر . چکمهٔ برنجی درپا و سپر برنجی برشانه داشت . دستهٔ نیزه اش مانند چوبهای بزرگی بود که‌مسّاحان بکار میبرند . سنگینی آهن نیزه اش به یك من و نیم میرسید . این مرد در برابر افواج بنی اسرائیل ایستاده فریاد برآورد که « محاربه چه ضرور یکی‌را از میان خود انتخاب کنید که بیاید و با من مبارزهٔ تن به تن کند . اگر با من جرأت مقابله یافت و مرا کشت ما غلام شما خواهیم شد ولی اگر من غالب شوم و اورا بکشم شما غلام خواهید گردید . . . » . از بنی اسرائیل هر که چشمش به گلیاث میافتاد بر خود میلرزید . تنها داود پای جسارت پیش گذاشت وجلوآمد . چوب خودرا بدست گرفت و پنج قطعه سنگ صیقلی نیز از نهر برداشت و با فلاخن خود قصد پهلوان فلسطیان کرد . گلیاث چون داود را باین حال دید گفت آیا مرا سگ پنداشته‌ای که باچوب بملاقات من آمده ای . . . داود جوابداد که « تو باشمشیر ونیزه وسپر بامن مقابل شده‌ای ومن‌بنام بزرگ خدای اسرائیل که‌امروز دشنام داده‌ای» پهلوان‌فلسطیان جلوآمده بسمت‌داود روان شد،چون‌نزدیك گردید داود سنگی درفلاخن گذاشت وبجانب او پرتاب کرد. . . سنگ بپیشانی گلیاث خورد و او از رو بزمین‌افتاد. . . چون‌داودخودشمشیر نداشت شمشیر گلیاث‌را برداشته سراو را برید. . . چون‌داودغلبه کرد شاعول براوحسد برد تا آنجا که داود ناچار شده به

---

(۱) - GOLIATH

فلسطیان پناهنده شد . شاعول در جنگی شکست خورد و مرد بعد از او مردم قبیلهٔ یهودا داود را بسلطنت برداشتند ولی قبایل شمالی زیر این بار نرفته پسر شاعول را بجای پدر نشاندند. این امر منشأ جنك خانگی شد و عاقبت بغلبهٔ داود خاتمه‌پذیرفت‌وازآن ببعد تمام قبایل بنی اسرائیل بقدرت او گردن نهادند.

داود در اورشلیم

داود بانی‌سلطنت بنی اسرائیل شمرده‌میشود. بواسطهٔصباحت ورشادت و ترحّم وطبع شعر واستعداد موسیقی‌طرف‌توجّه عموم گردیده قدرت نظامی شاعول و اقتدار مذهبی شموئیل را در وجود خود جمع کرد هم سلحشور بود و هم سمت پیغمبری داشت. داود قوم کوهستان نشین و صحرا گرد یهود را نظم آموخت و حکومت خود رابشکل سلطنت مطلقه‌درآورد. پایتخت معیّن و قشون دائم و دست نشاندگان خراج گذار داشت.

پایتخت داود اورشلیم بود . این شهر یکی از استحکامات کنعانیها بوده ژبوس (۱) نام‌داشت داود آنرا بگرفت و مقرّ سلطنت قرار داد. اورشلیم راموقعی بسیارمناسب بود. کوه صهیون(۲) که ارگ‌دولتی در بالای آن قرار داشت درحکم لانهٔ عقاب و برآخرین رشته های آنتی لیبان مشرف بود. بعلاوه محلّ شهر سر چهار راهی است که از بحرالرّوم به اردن یا از مصر بشام میرود. داود دراورشلیم که می‌نشست هم مواظب رعایای خود میبود و هم میتوانست از جانب بحرالمیّت و شام و بحرالرّوم بردشمنی بتازد. صندوق عهد را با تجمّل و طنطنهٔ کامل‌بارگ انتقال داده اورشلیم‌را پایتخت سیاسی ومذهبی‌گردانید.

قشون و جنگ

داود در آغاز سلطنت فوج مخصوصی بجهت خود ترتیب داده مرکّب از داوطلبان یهودی‌و مزدوران فلسطیانی . این افواج اساس قشون دائم و منظّم یهود گردید. داود بعوض اینکه در مواقع قشون زیادی بگیرد یك عدّه قشون ثابت ۲۴ هزار نفری ازقبایل

---

(۱) ـ JÉBUS (۲) ـ SION

میآورد که بدسته های دوهزارنفری قسمت شده و هر کدام یك‌ماه در تحت‌فرمان پادشاه بودند .

داود با این قوّه دست بکار قلع و قمع کلّیّهٔ اقوامی گردید که تا آنوقت با بنی‌اسرائیل جنگیده بودند و باین‌ترتیب متوالیاً فلسطیان‌وقبایل موآب و ایدومه و عمالقه و شامیها را دست نشاندهٔ خود گردانید و دولتش از فرات تا دریای احمر بسط یافت . جنگهای داود نیز مانند جنگهای سلاطین آشور چیزی برای مغلوبین نمیگذاشت و از کسانی‌که طعمهٔ شمشیر نشده بودند خراجی گزاف میگرفت . در سفر سلاطین چنین آمدهٔ : « داود پس از جنگی که بامردم موآب کرد ایشان را بخاك نشاند و ریسمانی آورده آنها را دو قسمت کرد قسمتی را محکوم باعدام نمود و قسمتی را حیات بخشید » با عمالقه نیز سخت رفتار کرده « ارّه و آلات آهنی و تبر بر سرشان گذاشت و بکوره های آجر پزیشان انداخت » .

طغیان اَبیشالُوم (۱)

داود در ایّام کهولت با توطئه ها و جنگهای خانگی مصادف گردید و حتّی ناچار شد که با یکی از پسران خود موسوم به ابیشالوم نیز بجنگد افواج مخصوص او بر حریف غلبه کردند و ابیشالوم را تعاقب نموده برخلاف امرداود که بر فرزند عاصی نیز مهربان بود او را کشتند .

داود که درین هنگام خیلی پیر بود مراثی سوزناکی خوانده از سوز دل از خدا استغاثه مینماید .

داودسلیمان رابجانشینی‌خود تعیین کرده پس ازچهل‌سال سلطنت وفات نمود .

سلیمان و سلطنت

در بدو سلطنت سلیمان قتل عامی واقع شد باین معنی که سلیمان چون از جاه طلبي برادر خود آدُنیاه (۲) درهراس‌بود برادر و تمام هوا خواهان معتبر اورا بکشت وچون این مهمّ بانجام رسید بلامنازع بسلطنت پرداخت . سلیمان سلطانی صلح طلب ومدبر بود .

---

(۱) - ABSALON (۱) - ADONIAH

تجارت را بسط داد و پایتخت خود را تزئین کرد و معبد اورشلیم را ساخت.

بسط تجارت

عوایدی که خاصّ مقام سلطنت بود وخراجی که باجگذاران می‌پرداختند برای مخارج سلطانی که باتجمّل زندگانی میکرد کافی نبود لذا سلیمان درصدد برآمد که ازراه تجارت‌عوایدی بدست‌آورد باین‌نظر روابط یگانگی ودوستی‌را باسایر سلاطین مستقر نموده دختریکی‌از فراعنه را تزویج کرد وبا هیرام (۱) سلطان صور وملکهٔ سبا(۲)(عربستان)عهدنامه بست وملکهٔ سبا برای ملاقات سلیمان باورشلیم‌آمد. درنتیجهٔ استقرار این روابط و هم آرامشی که سلیمان بتر دستی بر قرار کرد طولی نکشید که تجارت بسط یافت. ازآنجا که اورشلیم برسر چهارراه تجارت قرار داشت سلیمان ازکاروانها راهداری خواست و خودش نیز در کاروان راه انداختن دست اندر کار شد. حقّ خرید کنف وارّابه و اسب را در مصر بخویشتن انحصار داده بود و این امتعه را بسلاطین شام میفروخت. سلیمان بکمك مردم فنیقیّه بندر ازیون‌گاس (۳) را در انتهای خلیج فعلی عقبه (دریای احمر) بساخت وکشتیهایش بسمت‌مملکت اُفیر(٤) که علی‌الظّاهر باید هندیا افریقای جنوبی باشد روانه شدند وبا طلاوعاج واحجار کریمه و حیوانات نایابِ مانند میمون و طاوس برگشتند.

معبد اورشلیم (مسجد اقصی)

سلیمان ثروتی را که از راه تجارت پیدا میکرد در اموری مصرف مینمود که نفع عموم را در برداشت. درین کار مردم فنیقیّه با او مساعدت‌کردند زیرا بنی اسرائیل فقط چوپان و برزگر بوده ازحرف و صنایع خبر نداشتند.

سلیمان قصری مجلّل بجهت خود ترتیب داد ولی قبلاً دنبالهٔ کار داود را گرفته معبدی در اورشلیم ساخت و آنرا شهرمقدّس قوم یهود نمود معماران صور که مأمور ساختن عبادتگاه بودند از کار های آشور و مصر سرمشق گرفتند و بتقلید ابنیهٔ آشورمعبد را برروی سطحه‌ای بنا نمودند. برای رسیدن بمحراب از

(۱) - HIRAM (۲) - SABA (۳) - EZIONGABER (٤) - OPHIR

دو حیاط ردّ میشدند که دیوار کوتاهی در آن میان حائل بود و هم نرده ای از چوبِ ارژ داشت مردم همه وقت بحیاط بیرونی دسترس داشتند و درحیاط درونی که پروی هم نامیده میشد قربانی میکردند . درین حیاط مذبحی و طشتی برنجی و حوضهای دیگری بود مخصوص شستن تکّه های قربان و سایر لوازم قربانی . خود معبد بنائی بود به پهنای ده ذرع و درازی ۳۰ ذرع و بلندی ۱۵ ذرع . دیوار ها از سنگ بود و ستونها از چوب ارز طلا کوب شده . دو ستون منقّش مفرغی در مدخل آن بر پا کرده بودند . اندرون عبارت از دو اطاق بود اطاق حرم که کهنه در آن مراسم عبادت را بجا میآوردند و روشنائی آن از شمعدان هفت شاخه میآمد و حرم حرمها که صندوق عهد در آن بود و کسی حقّ دخول در آن نداشت جز کاهن بزرگ آنهم سالی یکبار . چون کارساختمان معبدبپایان رسید سلیمان خواست تمام اعیاد مقدّس در اورشلیم بعمل آید و نماز خانه ومحرابهای قدیم متروک گردد لذا تمام کسانی که بخدمت خدا اشتغال داشتند باورشلیم احضار شدنددسته ای روحانی تشکیل یافت که درتحت ریاست کاهن اعظم بودند . باین ترتیب امور مذهبی ملّت یهود در اورشلیم و در معبد آن جمع آمد .

اشتهار سلیمان بعدالت و تجمّل

سلیمان در تالار بزرگ قصر خود روی تختی که از طلاو عاج ساخته شده ودو شیرطلا را نیز زیب آن قرارداده بودندنشسته شخصاً باحقاق حقّ میپرداخت . این تشریفات در ملّت یهود اثر زیادی داشت زیرا این قوم به قضاتی عادت داشتند که دم دروازهٔ قری نشسته احکام خود را جاری میساختند .

سلیمان که بعلم وعقل وعدالت مشهور گردید به تجمّل نیز رغبتی تمام داشت . قصر باشکوهی ساخته درباریان بسیاری نگاه میداشت . تمام اوانی وظروفی که بکارخوردن و آشامیدن وی میرفت از زر ناب بود . سلیمان درسال آخر سلطنت خود کمر ملّت را زیربار مالیات بشکست وراهرا نیز برای رواج مراسم عبادات اغیار بازگذاشت . از این جهت باز طغیان شروع شد وچون سلیمان مُرد کار دولت سخت بمخاطره افتاد (۹۳۰ قبل از میلاد) .

انفکاك نتیجهٔ مرگ سلیمان تجزیهٔ سلطنت یهود گردید . قبایل شمالی زیربار رحبعام که پسر سلیمان وجانشین قانونی او بود نرفتند و یك نفر یاغی را که یربعام نام داشت بسلطنت بر داشتند زیرا سلطنتی را که از خاندان بنیامین ویهودا بود بطیب خاطر نپذیرفته بودند واورشلیم را نیز پایتخت نمیخواسته چون تفوّق یهودا را میرسانید از آن ببعد دو دولت یهود تشکیل شد . دولت اسرائیل درشمال که ده قبیلهٔ شمالی را شامل میشد ودولت یهودا درجنوب که دو قبیلهٔ یهودا و بنیامین را در بر داشت . مهمّترین قبایل شمالی افرایم (۱) بود . شهر اورشلیم پایتخت دولت یهودا ودو دولت یهود ازیکدیگر منفك گردید . دولت اسرائیل تقریباً دویست سال دوام کرد و دولت یهودا سیصد و پنجاه سال . هردو دولت مدام گرفتار اغتشاش و مخمصه بودند ونه فقط جنگ دست ازسرآنها بر نمیداشت بلکه انقلابات نظامی و مذهبی و هجومهای مردم مصر و قوم مهیب آشور نیز دائماً گریبان‌گیر آنها میشد .

دولت اسرائیل این دولت از حیث وسعت و قدرت بر دولت یهود فائق بود ولی پایتخت و معبدی که بپای اورشلیم و مسجد اقصی برسد نداشت . سلاطین آن درحکم غاصب بودند زیرا نفوذ مذهبی را دارا نگردیدند . بدین لحاظ اغتشاشی بروز کرد وخون ریزی شروع شده‌مملکت و مذهب را در مهلکه انداخت . مکرّر رؤسای قشون سلاطین را سرنگون کردند و جای آنها نشستند مانند اومری (۲) کـه ساماری (۳) را ساخته پایتخت دولت اسرائیل قرار داد . بعضی سلاطین با بیگانگان مزاوجت نمودند و عبادت خدایان فنیقی یا مصری را در مملکت خود داخل کردند . دولت اسرائیل که در نتیجهٔ مناقشات مذهبی وجنگ بادولت یهودا ضعیف گردید دربرابر دشمنان خود مدّت متمادی مقاومت نتوانست . قشون آشور بعد ازمحاصره سه ساله ساماری‌را بتصرّف آورد و مردم آنرا به بندگی برد (۷۲۲ قبل از میلاد)

(۱) - EPHRAIM (۲) - OMRI (۳) - SAMARIE

دولت

یهودا

یهودا دولتی کوچك بود ولی بااین امتیاز که اورشلیم و مسجد اقصی را داشت و سلاطینش نیز از نسل داود بودند.

بعضی از پادشاهان یهودا مانند حزقیاه به‌تدّین معروف گردیدند ولی برخی دیگر باکی نداشتند که عبادات غیررا در اورشلیم معمول نمایند. دولت یهودا را ابتداء مصر تهدید مینمود. اورشلیم یکبار در ۹۲۵ قبل ازمیلاد بغارت رفته یهودیه میدان جنگ قشون مصر و آشور گردید. قشون آشور وارد اورشلیم شده و سلاطین آنرا مجبور بدادن خراج کرد. خرابی نینوا نیز اسباب نجات اورشلیم نشد زیرا نبوکدنزر پادشاه بابل اورشلیم‌را گرفته خراب نمود (۵۸۶ قبل از میلاد) و یهودیهارا باسارت ببابل برد. یهودیها هفتاد سال درآنجا ماندند تا کوروش پادشاه ایران بآنها اجازه داد به اورشلیم برگردند و معبد خودرا ازنو بسازند. یهودیها در مدّت اسارت خود افسوسها میخوردند وشکایتها داشتند چنان که درین منظومه بیان شده: «ما در کنار بابل نشسته ایم. چون بفکر صهیون افتادیم گریه کردیم. بربط های ما به بیدهای ساحل آویخته بود. کسانیکه ما را آورده بودند میگفتند بعضی ازسرود های صهیون‌را برای‌ما بخوانید. امّا چگونه میتوان سرود های پروردگار را در سرزمین اغیار خواند. ای اورشلیم اگر من ترا از یاد ببرم دست من مرا فراموش کند و زبانم بکامم بچسبد اگر از فکر تو بیرون بروم یا اگرتونابود شده باشی ای اورشلیم که یگانه موضوع سرورمن‌هستی... خراب شوی ای بابل! مبارك باد دستی کـه آنچه بر سر دیگران آوردی بر سرت آورده تلافی کند. فرزندانت را بگیرد و سر آنها را به سنگ کوبیده بشکنند».

سلاطین و کهنهٔ اعظم

در دورهٔ رفض و اعتزال هجوم مراسم عبادت اغیار مذهب را سخت بمخاطره انداخت. بعض سلاطین عبادات خارجی را ترویج میکردند تااززیربار تبعیّت کهنهٔ بزرگ که‌اغلب قدرتی مافوق اقتدار سلاطین داشتند بیرون بیایند. یکی ازمشهور ترین سوانح این‌مبارزه تاریخ عثلیاه (۱) است. عثلیاه دختر ایزبل (۲) فنیقی و در حبالهٔ نکاح یورام (۳)

(۱) – ATHALIE (۲) – JÉZABEL (۳) – JORAM

پادشاه یهودا درآمده بود. پس از مرگ یورام و پسرش اخزیاه (۱) عثلیاه ملکه شد و تمام شاهزادگان یهودا را بکشت وبقصد استواری مقام خویش از فنیقیّه یك فوج مخصوص فنیقی و یك دسته کهنهٔ بعل خدای فنیقیّه را بپایتخت خود آورد لکن کاهن اعظم یکی از پسرهای کوچك اخزیاه را ازقتل عام دربرده ونام یواش (۲) بر او نهاده سرّاً در معبد نگاهداری کرد. همینکه یواش هفت ساله شد او را با تشریفات به کهنه و سربازانی که نسبت به یهوّه وفادار مانده بودند معرّفی کرد. مردم که گمان میکردند از نژاد داود کسی نمانده این خبر را چون معجزهٔ تلقّی کرده بر ضدّ ملکهٔ فنیقی شوریده او را با قراولان و کهنهٔ فنیقی کشتند.

پیغمبران با اینهمه منجیان حقیقی مذهب کهنه بزرگ نبودند زیرا ایشان درمخالفت بارواج عبادات بیگانه بخصوص حفظ قدرت خود را در نظر داشتند بلکه نجات دهندگان مذهب پیغمبران بودند که بمناسبت اعتقادی راسخ وحی خدا برایشان نازل شده مأمور میشدند که غضب الهی را بمردم و سلاطین برسانند.

پیغمبران اغلب مردمی بی بضاعت بودند که درگوشهٔ انزوائی در بیابان یا کوهستان بسر میبردند وچون روح خدا درایشان دمیده میشد درقبایل میگشتند و مردم را بتوبه میخواندند. وقایع عظیم را پیشگوئی میکردند و قدرت متعالی خداوند را اعلام مینمودند و به بت پرستی میتاختند. مؤمنین را یاد آور میشدند که اعتقاد حقیقی بازدیاد قربانی نیست بلکه باید تقوی و حقگذاری پیشه کرد. ضمناً وعده میدادند که خداوند برای نجات قوم رسولی خواهد فرستاد (مسیح) و اورشلیم از نو آباد خواهد شد.

از آنجا که این خطبای فصیح و مجذوب کلام خود را بدون ترس و واهمه و بنام خداوند بیان میکردند مردم همه تسلیم بودند ولی سلاطین از این جسارت و آنهمه ملامت غضبناك شده پیغمبران را اغلب شکنجه کرده تلف مینمودند.

(۱) - OCHOSIAS (۲) - JOAS

فصیح ترین پیغمبران اشعیا و یرمیاه بودند که خرابی‌ساماری واورشلیم را اعلام نمودند حزقیل و دانیال خبر دادند که باز غلبه با ذات سرمد وقوم او خواهد بود و باین وسیله جانی در روحهای افسرده و مأیوس دمیدند. اشعیا چنین میگفت : « خداوند میفرماید اینهمه قربانی برای چیست من از قربانی قوچ و چربی گلّه‌های شما سیرم . من از خون گاومیش وبرّه و بز لذّت نمی برم . . . کی این قربانیها را از شما خواسته است . من از بخور و جشن شما کراهت دارم . . . . وقتی هم که زیاد استغاثه میکنید من گوش نمیدهم زیرا دستهای شما پر از خون است . خود را بشوئید و پاك کنید . افکار بد خود را از نظر من دور نمائید . از بدی دست بکشید . خیر رسانیدن بیاموزید . دنبال حقّ بروید . مظلومین را حمایت کنید . حقّ یتیم را فرو مگذارید . بیوه زنان را درظلّ عنایت خودبگیرید. آنوقت نزد من بیائید و از خود تان بگوئید. درین صورت اگر گناهان شما مانند شنجرف قرمز باشد مانند برف سفید خواهد شد . . . » ظلم و جور مردم رحمت خدا را بستوه آورده عنقریب غضب او بر اقوام نازل خواهد شد . بدواً ساماری بکیفر خود خواهد رسید : « بدا بحال تاج مغرور باده گساران اُفریم . به بینید آن دست قوی که خدایش فرستاده میرسد و مانند گرد بادی از تگرگ و دیو بادی مهیب وطوفانی موحش‌آن تاج را سرنگون میسازد . ای تاج مغرور پایمال خواهی شد . . . و آن گل شکفته که در آن درهٔ پرمایهٔجای دارددرحکم انجیرپیش‌رسی‌است که چشم هر کس بر آن بیفتد فی‌الفور برداشته در دهان میگذارد . . . » آشور هم که اسباب کار خداوند است بنوبت خود تنبیه میشود و اورشلیم نیز بکیفر گناهانی که کرده بهمین عذاب معذّب خواهد بود . امّا روزگار بهتری میرسد : « پروردگار خدای سپاه چنین میفرماید : ای ملّت من که در صهیونی از آشور مترس اوترا با چوب خواهد زد چنانکه سابقاً مصر زد ولی کمی تأمل داشته باش او هم بکیفر جنایاتی که کرده غضب مرا خواهد چشید . . . آنوقت شما از باری که بردوش دارید نجات می یابید . . . شیپور پرهمهمه بصدا درمیآید . آنها که در خاك

آشور پراکنده گردیده یا به مصر تبعید شده بودند بر میگردند تا در کوه مقدّس (اورشلیم) بپرستش پروردگار بپردازند... » آنوقت « از تنهٔ داود شاخه ای بیرون میآید و از پهلوی ریشهٔ او نهالی بیرون میزند و روح خدا با او خواهد بود... او در بارهٔ فقرا نیز میزان عدل را از دست نمیدهد و با یك دم از لبهای خود بدکاران را نابود میسازد » عاقبت تمام اقوام با یکدیگر راه آشتی می پیمایند و خداوند بر همه حکومت میکند. « تعلیمات و کلام خداوندی از صهیون میآید. صهیون درمیان ملل حکم خواهد بود واحکام خود را بآنها تحمیل خواهدکرد. دیگرهیچ ملّتی بروی دیگری شمشیر نمیکشد وکسی ازجنگ خبر نخواهد داشت. »

دین یهود و دین عیسی وقتیکه کوروش بنی اسرائیل را از اسارت خلاص کرد و از بابل روانه نمود جزملّتی کوچك وخراجگذار نمانده و بعدها نیز هیچگونه اهمیّت سیـاسی پیدا نکرد ولی مذهب یهود به برکت وجود پیغمبران باقی ماند بلـکه تصفیه هم شد. اورشلیم که ازحالت خرابی بدر آمد بازکانون مذهبی عظیمیگردید و در دورهٔ ما بعد مذهب عیسی را بوجود آورده منشأ حوادث مهمّی شد.

فصل هشتم

مردم فنیقیه (۱). صیدا (۲). صور (۳). کارتاژ (۴).

مردم فنیقیّه قومیبوده اند کارآزموده دربحرپیمائی جسور ودر دزدی دریائی بی باك. درسواحل بحر الرّوم آبادی بسیاری کرده اند.

بلاد معتبر فنیقیّه که هم جنبهٔ صنعتی داشته هم تجارتی صور وصیدا میباشد درساحل شامات وکارتاژ که آباد کردهٔ شهرصور بود ودرساحل افریقا قرارداشت.

مردم فنیقیّه در سایهٔ تجارت و آبادیهائی که کردند مدنیّت را در تمام حوزهٔ بحر الرّوم منتشر ساختند. الفباء نیز از ابداعات ایشان است.

(۱) - PHÉNICIEN (۲) - SIDON (۳) - TYR (۴) - CARTHAGE

فنیقیّه

فنیقیّه حاشیه ایست ازشام که درکنار ودنبالهٔ ساحل فلسطین قرار گرفته. حدّ آن از پیش آمدگی کوه کارمل ببالاست.

این سرزمین حاشیهٔ تنگی است که به سلسلهٔ لیبان تکیه کرده وپیش آمدگیهای تخته سنگی زیادی دارد که در دریا جلو رفته وساحل را بچندین ناحیهٔ مجزّاقسمت میکنند. هر یك از این نواحی لنگرگاه خوبی است چنانکه رفت و آمد فیما بین دو بندر ازراه دریا آسان تر ازراه خشکی است. ازاین جهت سکنهٔ این سرزمین بزودی دریا نوردی آموختند و جنگلهای ارزهم که در آن ایّام کوه‌های لیبان را مستور مینمود چوب وافری در دسترس ایشان میگذاشت.

معلوم نیست که نخستین سکنهٔ این سرزمین چه قومی بوده. همینقدر میدانیم که‌مردم فنیقی قومی بوده‌اند از بنی‌سام و مانند ملّت یهود درنتیجهٔ تغییر نشیمنهائی که در ازمنهٔ خیلی قدیم داده اند (درحدود ۲۸۰۰ قبل از میلاد) و بدرستی اطلاّعی از آن در دست نیست درین خاك متوطّن گشته‌اند مردم فنیقیّه هیچوقت در تحت لوای دولت واحد نرفتند بلکه باقتضای‌طبیعت ساحل بچندین شهر مستقل منقسم شدند که از شمال بجنوب بترتیب از این قرار بود: آرادْ (۱). بیبْلُسْ (۲). بیروت (۳). صیدا. صور. آکر (٤)

هر یك از این بلاد بندری بود که درانتهای جلگهٔ حاصلخیزی روی دماغه یا جزیره ای قرار داشت.

تاریخ فنیقیّه

تاریخ فنیقیّه کماهو حقّه روشن نیست زیرا ازکتب فنیقی‌چیزی بدست نیامده و کتیبه های فنیقی نیز بنهایت نادر میباشد. بیشتر اطّلاعاتی که در باب فنیقیّه وجود دارد از تورية و کتیبه های مصر و آشور و نویسندگان یونان و روم اخذ گردیده است.

شهرهای فنیقیّه گاه دردست سلاطین بود گاه دردست رؤسائی که سوفت(٥) نامیده میشوند.

(۱) ـ ARAD (۲) ـ BYBLOS (۳) ـ BEYROUTH (٤) ـ ACRE (٥) ـ SUFFÈTE

بنا بروایت توریة یکی از سلاطین صور که هیرام نام داشته با داود و سلیمان دست وداد داده بود. در صور و عموماً در کلّیهٔ بلاد فنیقیّه فیمابین اشراف که متموّل ترین خانواده ها را تشکیل میدادند و عوام النّاس که از قبیل ملّاح و سرباز مزدور و کارگر و مردمی آزاد و فقیر بودند مبارزات سختی درکار بود.

کلّیةً هر جا شهری صنعتی و تجارتی دیده میشد اینگونه جنگهای سیاسی و اجتماعی دوام داشت. جاه طلبان عوام النّاس را تکیه گاه خود قرار میدادند تا قدرت را بدست بگیرند. از این کار انقلاب برمیخاست و چون یکی از فریقین مغلوب میشد مهاجرت میکرد. باین ترتیب در اواخر مائه نهم قبل از میلاد مردمی که از اشراف صور بودند شهر خود را ترك گفته بساحل افریقا رفتند و کارتاژ را بنا نهادند. بلاد فنیقی که بالخاصّه مشغول منافع تجارتی خود بودند علی العموم ازشرکت در مناقشات همسایگان خود پرهیز داشتند و اصلح چنان میدانستند که باج بدهند تا بجهة حفظ استقلال خویش بجنگ متوسّل شوند فقط یك بار صور بر آشور عصیان ورزید ولی این امر برخلاف عادت بود و نتیجهٔ آن نیز خرابی وی گردید.

تاریخ حقیقی فنیقیّه تاریخ تجارت و آبادیهائی است که بنا کرده اند این تاریخ را میتوان بسه دوره منقسم نمود: دورهٔ صیدا. دورهٔ صور. دورهٔ کارتاژ.

دورهٔ صیدا صیدا پیش از سایر اقران خود ترقّی کرد و از مائهٔ ۱۵ تا مائهٔ ۱۳ قبل از میلاد اهمیّتی داشت. فراعنهٔ مصر به تجّار صیدا اجازه داده بودند که در محلّات مخصوص شهرهای مختلفه دلتا بجهة خویش انبار بسازند. مهمترین انبار های مزبور در خود منفیس بود.

اهالی صیدا مخصوصاً در حوزهٔ شرقی بحر الرّوم بدریا نوردی و تجارت عمر میگذاشتند و چون در مقابل قبرس که مس فراوانی دارد قرار گرفته بودند این جزیره را بتصرّف آورده شهر ها در آن ساختند. از آنجا بسواحل آسیای صغیر

رفتند ودر آنجاهم دار التّجاره‌های مهم برپا نمودند. شهر ردس (۱) را نیز گرفتند ونام فنیقی بدان گذاشتند. پس از آن نوبه بجزایر بحر اژه رسیده از هریك بهره‌ای بردند مثلا از پارُس (۲) مرمر از مِلُس (۳) گوگرد و زاج. از تازس (٤) طلا واز سیتر (٥) ارغوان میآوردند. بعدها قدری قدم را بالا تر نهاده معادن لِمنوس (٦) و ساموتراس (۷) و تازوس را نیز بکار انداختند و پس از چندی دل بدریا زده از بغاز ها هم گذشتند و به بحر سیاه رسیدند. بقفقاز و ممالك بعیدهٔ آن صفحات راه یافته فلزّات قیمتی و برده آوردند. در تمام سواحل یونان بتجارت مشغول گردیدند چنانکه بموجب روایات قدیمه یونان شهر تب را یکنفر از اهل فنیقیّه موسوم به کادموس (۸) در بئوسی (۹) ساخته است.

ابتدا اسلحه و پارچه و جواهر و مجسّمه های خدایان مشرق زمین را بجهة مردم یونان میبردند ولی چیزی نگذشت که یونان خود حریف ورقیب اهالی فنیقیّه گردید. از جانب دیگر چون تموّل صیدا طمع اقوام مجاور را بحرکت آورده بود فلسطیان در مائهٔ ۱۲ قبل از میلاد بر آن حمله بردند شهر بعد ها خرابی خود را مرمّت نمود ولی بحال اوّل برنگشت و مقام درجهٔ دوّم بیش نداشت.

دورهٔ صور

صور که بسیاری از مردم صیدا بدانجا پناهنده شده بودند جانشین صیدا گردید. از مائه ۱۰ تا ٦ قبل از میلاد اینشهر بزرگترین بازار تجارت مشرق و بحر الرّوم بود.

مردم صیدا بالخاصّه درمشرق بحر الرّوم کار میکردند امّا اهالی صور سعی خویش را متوجّه حوزهٔ غربی آن دریا نمودند و میان افریقا و اسپانی رفت‌وآمد داشتند. معذلك درینجا نیز مانند مردم صیدا با رقابت یونان مصادف گردیدند.

در سیسیل جنب آبادیهای یونانی اهل فنیقیّه هم چند عمارت کردند که از آن جمله پالِرْم است (۱۰) ملاّحان صور جزایر ساردنی (۱۱) و بالهآرْ (۱۲) را کشف کرده ازآن بهره‌ها بردند ودرساحل گُل (۱۳) چنددارالتّجاره باز نمودند که پرواندر (۱٤)

(۱) - RHODES (۲) - PAROS (۳) - MÉLOS (٤) - THASOS
(٥) - CYTHÈRE (٦) - LEMNOS (۷) - SAMOTHRACE (۸) - KADMOS
(۹) - BÉOTIE (۱۰) - PALERME (۱۱) - SARDAIGNE (۱۲) - BALÉARE
(۱۳) - GAULE (۱٤) - PORT-VENDRE

یکی از آنهاست . در ساحل تونس سخت ریشه دواندند . شهرهای درست وحسابی از قبیل اوتیك (۱) و کارتاژ ساختند . تمام ساحل افریقارا پیموده به تنگهٔ جبل طارق رسیدند و ماوراء آن بمملکت تارسیس (۲) (اندلس کنونی) دست یافته آنرا بسیار حاصلخیز و پرمعدن دیدند واز آنجا گندم وروغن و پشم ونقرهٔوافری آوردند .

مرکز متملّکات فنیقی در اسپانی قادس (۳) بود که موقع بسیار مناسبی دارد و چیزی نگذشت که مراودهٔ فیمابین صور و قادس بقدری سهل شد که حکم قبرس و فنیقیّه را پیدا کرد .

دورهٔ کارتاژ صور چون به تموّل خود می‌بالید برضدّ دولت آشور طغیان کرد . سلاطین نینوا و بابل آنرا محاصره نمودند و همین مطلب از مائه ششم ببعد باعث تنزّل وی گردید .

قدرت صور در بحرالرّوم بشهری رسید که ساختهٔ دست مردم خود صور بود و کارتاژ نام داشت . کارتاژ درمقابل سیسیل و موقع مهمّی دارد زیرا دربحرالرّوم مرکز تقاطع راه های آمدو شد میباشد . کارتاژ از مردم فنیقیّه هر کس را که در افریقا وسیسیل واسپانی مقیم بود درتحت سلطهٔ خودآورده دولت مقتدری ترتیب داد که بدولت پونیك معروف میباشد این دولت در رقابت تجارتی بر یونان و اتروسك (٤) فایق آمد ولی عاقبت در مائه دوّم قبل از میلاد گرفتار حملهٔ روم گردید و پس از مقاومت مردانه منقرض گردید .

بحریّه فنیقیّه دریا نوردی زادهٔ فکر مردم فنیقیّه نبوده بلکه پیش ازایشان اقوام دیگری از قبیل مردم کریت در بحرالرّوم بحر پیمائی میکردند نهایت آنکه مردم فنیقیّه بحریّه خودرا بکار زده دریا نوردی را بر اساس متینی استوار نمودند . و درطیّ چندین مائه دربن کار جسارت بخرج میداده گوی شهرت را ربودند سلاطین خارجی که درصدد تربیت بحریّه

(۱) - UTIQUE (۲) - THARSIS (۳) - GADÈS--CADIX (٤) - ETRUSQUE

برمیامدند اغلب با مردم فنیقیّه قرار و مدار میگذاشتند از قبیل سلیمان که کشتی هائی بدریای احمر انداخت وسنّاخریب که در خلیج فارس بمسافرت بحری اقدام کرد. کشتی فنیقی پلی داشته و در حکم کرجی بزرگی بوده با جنبین مدّور و دو انتهای برآمده. بپارو و شراع حرکت میکرده. در جلو کشتی جنگی تیزی تعبیه میشده که در بدنهٔ کشتی دشمن رخنه وارد آورد. از آنجا که احتیاط مقتضی نبود که با چنین کشتی از وسط دریا حرکت کنند صلاح در آن میدیدند که روز ها از کنار ساحل عبور نمایند و شب در خلیجی لنگر بیندازند یا کشتی را روی رمل کشیده در خشکی اطراق نمایند و فردا دوباره راه بیفتند و از دماغه ای بدماغهٔ دیگر بروند بهمین وضع بحرالرّوم را سیاحت کرده اند.

مسافرتهای طولانی ملاّحان فنیقی هر چند در فنّ بحر پیمائی چندان پیشرفتی نکرده بودند ولی سفر دور و درازی کرده ازبحرالرّوم گذشته بدریا های بعید و خوفناك مانند اوقیانوس اطلس و هند رفته اند.

این گونه سفرها را دور زدن دریا نامیده‌اند وازآنجمله دومسافرت معروفست. سفر اوّل در حوالی ششصد قبل از میلاد و بامر نخائو فرعون مصر انجام گرفته و شرح آنرا هردوت نقل میکند که ملاّحان فنیقی ازبحراحمر عازم شدند و در ظرف سه سال دور افریقا را گشتند.

هرودت میگوید: «نخائو ملاّحان فنیقی را با کشتیهای خود روانه نمود تا از طریق جبل طارق و بحرالرّوم بمصر مراجعت نمایند. باین ترتیب ملاّحان فنیقی در بحراحمر بکشتی نشستند و از بحرّالروم برگشتند. هرسال چون پائیز درمیرسید بساحل میآمدند وگندم میکاشتند وبانتظار درو می‌نشستند. پس ازبرداشت محصول دو باره راه دریا پیش می گرفتند. چون دو سال بهمین منوال مسافرت کردند سال سوّم ازتنگهٔ جبل‌طارق گذشتند وبمصر بازآمدند. درمراجعت روایت میکردند که در موقع حرکت دیده اند آفتاب ازجانب راست ایشان برمیامد. بنظر من این نکته باور کردنی نمی‌آید ولی شاید دیگران باور کنند. این نخستین بار بود که افریقا شناخته شد.»

سفر دوّم را هانون (۱) در مائهٔ ششم از جهت مخالف راه مزبور پیش گرفت. هانون که یك دسته کشتی ازکارتاژ گرفته بود مأمورشدساحل غربی افریقارا ازپشت جبل طارق سیاحت کند و آبادی چندی در آن سمت دائر نماید و علی الظّاهر تا نواحی خلیج گینه(۲) رفته است.

ترجمه ای از شروح هانون بزبان یونانی باقیمانده که بعضی از تکّه های آن از این قرار است:

هانون روایت میکند که چون مدّتی ممتدّ دریا پیمود ازشطّی بالارفته «بدریاچهٔ بزرگی که کوههای بلندی برآن مشرف بود رسید. درین کوهها وحشیانی میزیستند که پوست حیوانات در بر کرده بودند و با انداختن سنگ ما را ازپیاده شدن مانع میشدند» از آنجا برود دیگری گذشتند که بزرگ و وسیع و پر از نهنگ و اسب آبی بود و پس از آن در خلیجی که کنارجزیره ای واقع بود ایستادند «آنجاپیاده شدیم تا روز بود جز جنگل چیزی بنظرنرسید ولی چون شب در آمد آتش فراوانی دیدیم و صدای سرنا و صنج و طنبور وهیاهوی مهیبی شنیدیم ما را ترس گرفت. غیب گویان نیزامردادند که بگریزیم. لذا ما دوباره براه افتادیم وازکنار سرزمینی که یکپارچه آتش بود و بوی خوش آن دماغ را معطّر مینمود ردّ شدیم. درین نقطه سیلابهای سوزان بدریا میریخت. زمین بقدری گرم بود که پاي ما نمیتوانست تاب بیاورد...» قدری دور تر بجزیره ای رسیده و «چون بدان نزدیك شدیم دیدیم که مشتی وحشی در آن سکنی دارند. عدّهٔ زنان برمردان میچربید و بدنشان از پشم ومو مستور بود و ترجمانان ما ایشان را میمون میگفتند. ما شروع بتعاقب کردیم ولی بمردها نرسیدیم زیرا از بلندی خوب بالا میرفتند و با انداختن سنگ دفاع میکردند. هرطور بود سه زن را گرفتیم ولی چون کسان مارا بشدّت دندان گرفتند ناگزیر آنهارا کشتیم. پوستشان را کندیم وبکارتاژ آوردیم ودیگرجلوتر نرفتیم چون آذوقه نداشتیم.»

(۱) - HANNON (۲) - GUINÉE

دریانوردان دیگری از اهل فنیقی در دریاهای شمال بحر پیمائی کرده مجمع الجزایر انگلیس را کشف کردند و معادن قلع جزایر کاسی ترید (۱) (جزایر قلع) را بکار انداختند. شاید این جزیره همان سیلی باشد که در انتهای شبه جزیره کُرْنوآی (۲) واقع شده است. ملاّحان فنیقی تا دریای شمال و دریای بالطیك هم رفته اند.

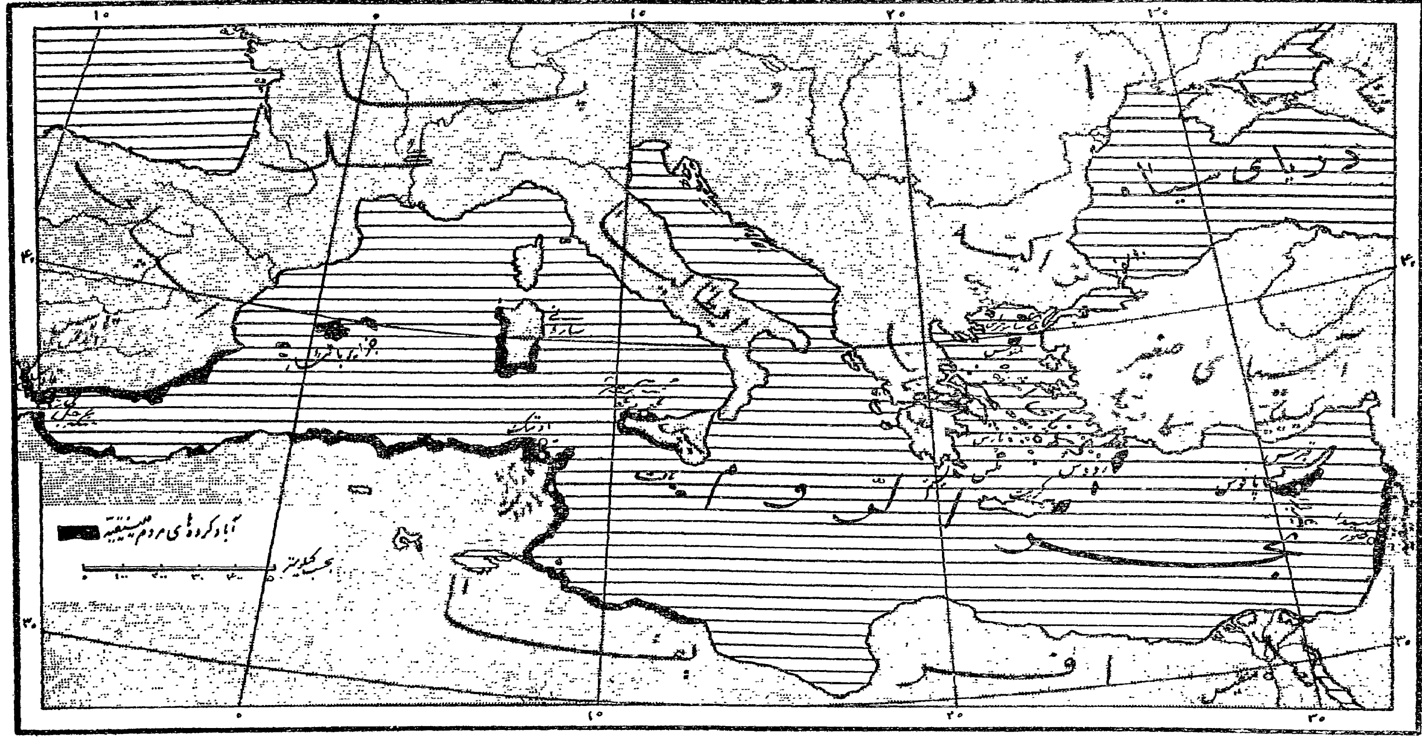
خصوصیّات دریانوردی مردم فنیقیّه

دریانوردان فنیقی بسیاحت و تجارت و دزدی دریائی هر سه می‌پرداختند اجناس خودرا برداشته حرکت میکردند وچون از کشتی پیاده میشدند متاع خود را می‌گستردند و با حاصل آن محلّ مبادله میکردند پس از آن جلوتر میرفتند تاعملیّات خودرا از سر بگیرند. این مسافرتها اغلب خیلی طولانی بود و چندین سال طول میکشید تا بعض تجّار باز روی وطن به بینند.منافع دزدی دریائی را نیز برتجارت میافزودند و اغلب در سرزمین وحشیان چون محلّی را بی‌مستحفظ میدیدند بغارت میگرفتند. بعضی اوقات نیز بومیان ومخصوصاً زنان‌را که بتماشای‌اسباب بزك‌میآمدند بکشتی کشیده ووسط معامله غفلتاً لنگر برمیگرفتند. ناخدای کشتی نهایت‌مواظب بود که راه خودرا مخفی بدارد. ملاّحان فنیقی نه امکنه ای که بدانجا رفت و آمد داشتند بروز میدادند و نه‌راهی که پیش گرفته بودند و همین ترسی که از رقیب داشتند سبب میشد که کار ناکرده بکنند مثلاً بعضی از ملاّحان فنیقی برای اینکه کسی براه و روش آنها پی نبرد با اینکه کشتی خودرا در معرض تلف دیده اند دم بر نیاورده اند.

آبادکردهای ملاّحان فنیقیّه

ملاّحان فنیقی هر جا که میتوانستند آبادی درست میکردند چنانکه عدّه‌آبادیهای بحرالرّوم ایشان بچندین‌صد میرسیدولی مخفی نماند که درتحت این عنوان سه قسم مؤسّسه متمایز قرار دارد: درمصر و ممالك متمدّنه مردم فنیقیّه بدین مقدار اقتصار میکردند که‌امتیازی بگیرند شبیه به‌آنچه امروز فرنگیها در چین دارند. این امتیازات عبارت بود از

(۱) - KASSITÉRIDE (۲) - CORNOUAILLE



نقشه آبادیهای مردم فینیقیه

آنچه در مشرق است از صیدا و آنچه در مغرب از صور میباشد

محلاّتی مجزّا ازشهر که درآنجا آزادانه مغازهٔ وبازار دائر مینمودند. محلاّت‌مزبور در بعضی ازشهرها مانند منفیس اهمیّت مخصوصی‌میگرفت ومرکز تجارت‌بین‌المللی میشد امّا در ممالك وحشی دارالتّجاره ترتیب میدادند باین معنی که‌جزیرهٔ کوچك یا دماغه ای که دفاع آن اشکالی نداشت اختیار کرده درآنجا انبار ومخزن وکارخانه و معبد میساختند و این مجموع را بوسیلهٔ قلعه‌ای حمایت میکردند و این همان کاری است که پرتغالیها درمائهٔ شانزدهم درسواحل افریقا وهندوستان کردند. مردم آن همسایگی بدارالتّجاره که حکم بازار مکّارهٔ حسابی داشت میامدند و امتعهٔ خود را مبادله میکردند.

سکنهٔ این دارالتّجاره ها از ملاّح وتاجر معیّن ومحدود نبود بلکه مدام تغییر میکرد در بعضی نقاط مردم فنیقیّه واقعاً محلّ را عمارت میکردند بترتیبی که‌فرانسه درالجزیره معمول میدارد بدین معنی که شهرها میساختند بومیهارا مطیع میکردند و مملکت را اداره مینمودند و از این جمله مهمّتر از همه شمال افریقا و جنوب اسپانی بود.

تجارت فنیقی

تجارت فنیقی در تمام عالم قدیم بسط یافت زیرا هم از خشکی صورت میگرفت هم از دریا. درتمام بلاد آسیا مردمی ازفنیقیّه پیدا میشدند که امتعهٔ صور و صیدا را بفروش میرسانیدند. فنیقیّه یك رشته کاروان ترتیب داده بود که بحر خزر و خلیج فارس را با بحرالرّوم مربوط میساخت وباین ترتیب ازخشکی یاازدریا باکشتی یاباشترمحصولات تمام دنیا را درصور وصیدا جمع می‌آورد.

از عربستان کندر و مُرّ و عقیق میآوردند. از هندوستان احجار کریمه و ادویه عاج و چوبهای قیمتی. از مصر اسب و کنف و پارچه های پنبه ای. از اسپانی گندم ونقره. ازجزایر یونان مس ومرمر وصدف ارغوان. ازممالك شمال قلع وعنبر. از بین النّهرین پارچه های گرانبها وقالی وعطروخرما. از قفقاز فلزّات و برده.

برده فروشي از تجارتهای پرمنفعت مردم فنیقیّه بود. در مملکتی که ازجنگ

مظفّر و پیروز بیرون آمده غلام و کنیز فراوان و ارزان بود در صورتیکه نقاط دیگر باقتضای تجمّل آن ایّام زرخرید زیاد لازم داشت و پول گزاف میداد. دیری نگذشت که شهر صور سیاهان حبشی و سفید پوستانی را که از یونان و ایطالی و قفقاز بودند دربازار خودجمع آورد زیرا مردم آن شهر میدانستند که اسرای جنگ را کجابخرند ویا مردم کدام محلّ اطفال خود رادرازای اشیای بی‌قیمت میفروشند. باین ترتیب زرخریدان را جمع کرده بدربارهای ممالك مشرق میفروختند.

صنعت فنیقی

مردم فنیقی تنها تاجر نبودند بلکه درحرفه و راه انداختن کارخانه نیزدستی داشتند. رونق تجارت فنیقی را صنعت معتبر مردم آن سبب شده بود. در آن اوقات ملل مشرق ارباب حرفی مانند نسّاج و اسلحه ساز و جواهر فروش داشتند که یکی دو کمك بیش نمی گرفتند امّا مردم فنیقیّه مانند کسانی که امروز بصنعت دست میزنند کارخانه های حسابی داشتند و کارگران بسیاری را دور هم جمع مینمودند و باین وسیله امتعه ای را که برای صدور بخارجه خوب بود بمقدار زیاد و ارزان تهیّه میکردند. امتعهٔ مزبور عبارت بود از ظروف و جواهر و پارچه و اصنام.

مردم فنیقیّه طریقهٔ پارچه‌بافی مصری را تکمیل کردند. باهالی حوزه بحرالرّوم توری و پارچهٔ دست دوزی شدهٔ مرغوب میرساندند. گوشواره وجواهروگردن‌بند و دستبند وحلقه و سنجاق و مجسّمه های کوچکی ازبلور یاگل لعاب داده باهل یونان و اتروسك میفروختند. همین امتعه بعدها سر مشق اقوام اروپا گردید. البتّه این اجناس چیزی نبود که در آن هنری بخرج داده باشند بلکه از این نظر که بجهة فروش میساختند. بمقدار زیاد تهیّه میکردند و چندان هم سر آن دقّت نمینمودند و اغلب تقلیدی از مصنوعات مصر یا کلده بود.

هر چیز که بسیار و بشتاب ساخته شود قهراً نقصی دارد. این نقص در کلّیّه مصنوعات فنیقی بوضوح نمایان میشد زیرا مردم فنیقیّه بتجارت بیش از صنعت علاقه داشتند و بدین لحاظ درفکر شکل تازه یا زیبا نبودند بلکه بساختن یا تقلید

متاعی که متداول میشد قناعت میکردند تا پول جمع آوری نمایند.

صناعت خاص فنیقیّه شیشهٔ شفّاف و رنگ ارغوان بود. موادّی را که برای اینکار لازم داشتند ازساحل بدست میآوردند. رمل سفید دریا بکارشیشه و مورکس بکار رنگ میرفت. مورکس صدفی است که از دوسر آن آب سرخ رنگی موسوم به ارغوان میگیرند. این صدف چند قسم است آن که ازفنیقیّه بود سرخی بنفش رنگ میدادکه خیلی قیمت داشت وارغوانی شاهوار نامیده میشد. مورکس یونان برنگ بنفش بود ومورکس اوقیانوس اطلس برنگی تقریباً سیاه. چون پشم اسپانی بصور و صیدا وارد شد پارچهٔ ارغوانی رنگ رونق عمده گرفت و بقیمت گزاف بفروش رفت و در همهٔ دنیای قدیم طالب پیدا کرد زیرا مورکس کمیاب بود و پارچه را نیز دومرتبه رنگ میکردند این شهرت تا انقراض امپراطوری روم باقی مانده‌است.

الفباء

مردم‌فنیقیّه بسهولتی‌درکارخواندن ونوشتن وحساب نگهداشتن محتاج بودند تاتجارت خود را درتحت نظم نگاه دارند. کتابت و حساب را از سایر ملل متمدّنه ـ مردم مصر و کلده یاجزیره کریت ـ آموختند وبعد ها هوش عملی خود را بکار انداخته باختراع الفباء نائل آمدند. نقص عمدهٔ علامات خطّ مصر و کلده این بود که برخی تقطیعات را میرسانید و بعضی کلمات تمام را وپاره ای فقط حروف را. اغلب‌هم میشدکه برای یك صدا چندین علامت وجود داشت. مردم فنیقیّه از این جمله بیست و دو علامت انتخاب نمودند و باین ترتیب آن طرز مشکل را آسان‌و ساده کردند. محتمل است که بیست و دو علامت مزبور از علامات خطّ ثانوی مصر که ملخّص هیروگلیف بود مشتق شده باشد.

این بیست و دو علامت نماینده تقطیعات و کلمات نبود بلکه فقط حروف را از صامته و مصوّته میرسانید و با این حروف کتابت کلّیّهٔ اصوات ممازج زبان فنیقی وسایر السنه ممکن گردید. باین ترتیب در حوالي ۱۱۰۰ قبل از میلاد صورت نخستین الفبای عملی بسته شد ومردم یونان وقوم لاتن نیز بعدها ازآن تقلیدنمودند.

مذهب مردم فنیقیّه

این ملّت تاجر که باستفاده و کامرانی از زندگی سرگرم بود از خود مذهبی نداشت . و خدایانش بخداوندان کلده شباهت میداد و مانند ایشان خصایصی از پرمدّعائی و درندگی نشان میداد . مراسم مذهبی فنیقیّه بیشتر از کلده با خونخواری توأم بود زیرا درین جا انسان قربان میکردند .

هر یك از بلاد فنیقیّه بعلی (ربّ الارباب) مخصوص بخود داشت و بعل را اسامی مختلف بود : آدُنیس (۱) در بیبلس . ملکارت (۲) در صور .

علاوه بر بعل آلهه ای را نیز میپرستیدند موسوم به آستارته (۳) که خداوند عشق وشبیه ایستار آلههٔ کلده بود . بعضی اوقات بزرگان شهر وخود پادشاه میبایستی فرزندان خویش را بجهة فرو نشاندن غضب بعل در راه او قربان کنند . قربانی را زنده وبا شیپور وکرنا در برابر بت خدا میسوزاندند . مادر طفل نیز بایستی حضور داشته باشد وضمناً خود را باید بقسمی آراسته باشد که گوئی بعیدی دعوت دارد . مشهورترین مراسم مذهبی دربیبلس بافتخار آدُنیس گرفته میشد . این مراسم درهم و برهم بود و متناوباً حزن و شادی را با شدّتی عدیم النّظیر ظاهر مینمود .

دراوقات تحوّل صیفی وموقعیکه آفتاب بهار را میکشد . درعزای مرگ آدُنیس ماتم میگرفتند زیرا میگفتند گرازی بد هیولا آدُنیس را کشته است . زنانی گیسو پریشان کرده درشهر و ده میگشتند . صورت خودرا با ناخن میخراشیدند وضجّه میکشیدند . در پائیز هم عزا از نو شروع شده هفت روز طول میکشید امّا روز هشتم کهنه خبر میدادند که آدُنیس زنده شد . آنگاه نوبه باعیاد میرسید و با وجد و طرب بپایان میآمد . ازدحام جشن از عزا بیشتر و بی نظم تر بود .

مقام مردم فنیقیّه

مدنیّت فنیقیّه هیچگونه خصوصیّتی نداشته و بطوری هم از بین رفته که تقریباً هیچ نوع اثری از خود نگذاشته است . معذلك سمتی را که این قوم دارا بوده ازمقام سایر اقوام پائین تر

(۱) - ADONIS (۲) - MELKART (۳) - ASTARTÉ



تصویر بعل که از گل پخته ساخته شده است

نیست زیرا مردم فنیقیّه که دریا نوردی و تجارت را پیشه کردند میان اقوام قدیم مدام در گشت و گذار بودند. بنا بر این اگر از خود چیزی نیاورده اند بانتشار تمدّن سایر اقوام و بالخاصّه تمدّن مصر و کلده کمك زیادی کرده اند و بدون اینکه خود متوجّه باشند این مدنیّت را همراه عدلهای امتعهٔ خود کرده درسواحل بحرالرّوم پراکنده اند و هم بوسیلهٔ تجارت و آبادیهائی که کرده اند ملل اروپا را ازظلمت وحشیگری بدر آورده تربیت نموده اند.

فصل نهم

مردم ایران . اقوام عیلام و مد و پارس

دامنهٔ غربی فلات ایران یعنی مملکت عیلام کانون مدنیّتی بوده که در قدمت همپایهٔ تمدّن کلده میباشد. شوش پایتخت آن مملکت با بابل همسری مینموده است.

در مائهٔ ششم قبل از میلاد قوم پارس ازفلات ایران سرازیر شده بفرماندهی پادشاه خود کوروش تمام عالم قدیم را مسخّر کرده اند.مملکت ایران‌را داریوش نظم ونسق بخشید. بجای استیلای آشور که مبتنی بهراس ووحشت بود قوم پارس امنیّت و آرامش و ادارهٔ منظّم در مشرق زمین مستقر نموده اند.

I

دولت عیلام . شاهنشاهی ایران

فلات ایران

ایران فلاتی است وسیع . رشته کوه های بلندی که ازبحرخزر تا خلیج فارس و از جلگهٔ دجله تا درهٔ سند کشیده می شود این فلات را احاطه کرده . وسعت این خاك بیك ملیون کیلو متر مربّع میرسد و این مقدار تقریباً سه برابر خاك فرانسه میباشد. قسمت عمدهٔ این فلات را بیابانی گرفته که موقع سرما یخ میزند و هنگام گرما میسوزد. بارانرا فقط کوه هائی می بینند که چون حصاری فلات را گرفته . درمیان کوه‌ها درّه‌های حاصلخیزی قراردارد که غلاّت‌وافری می‌آورد. مراتع‌اسبهای خوش‌جنس میپرورد.

تقریباً تمام اشجار میوه دار از قبیل هلو و زردآلو و آلوبالو وانجیر و پسته درین سرزمین میروید و نیز این خطّه گلزاری است که هنوز شهرت خود را از این حیث دارا میباشد. حاصلخیز ترین نقاط آن دامنهٔ کوه های کنار بحر خزر واز آن بیشتر دره هائی است که درسمت مغرب واقعشده و به بین النّهرین کشیده میشود.

مردم عیلام

بدین لحاظ تمدّن بدواً در دامنهٔ غربی ایران بسط یافته است. درین خطّه قومی کوهستانی ونیرومند سکنی داشته اند موسوم به مردم عیلام. این قوم در اوانی متجاوز ازچهار هزارسال قبل ازمیلاد چندین شهر ساخته بودند که مهمّترین آنها شوش بوده. محلّ شوش روی بلندی ولبهٔ کوهی است که بتمام جلگه مشرف میباشد. تاریخ عیلام که مدّتها مستور بود درنتیجهٔ حفریات مسیو دمرگان (۱) در شوش کشف شد.

کاوشهای دمرگان نشان داده که مدنیّت عیلام اگر قدیمتر ازمدنیّت کلده نباشد در قدمت از آن کمتر نیست. تاریخ عیلام یك سلسله زدو خوردی با کلده و آشور میباشد و درین کشمکشها گاه فایق آمده و گاه مغلوب گردیده است.

بعضی اوقات سلاطین عیلام بسیار مقتدر بوده و بر بین النّهرین فرمانروائی داشته اند پایتخت خود شوش را عظمت و اعتبار داده و غنائم جنگی را که از کلده گرفته بودند در آنجا جمع آورده اند. (۲)

مجسّمه های بسیاری از خدایان و پادشاهان که با طلا یا نقره یا مفرغ ساخته شده معابد و قصور شوش را تزیین نموده است. صنعتکاران عیلام در فلزّ کاری ید طولائی داشته اند.

عاقبت آسوربانی پال کشورگشای سفّاك آشور شوش را غارت کرده ویران نمود و تاریخ عیلام را خاتمه داد (٦٤٥) قبل از میلاد.

ولی درست در همین موقع اقوام دیگری (مد و پارس) از ایران قیام کرده دست

(۱) - J.DE MORGAN

(۲) - بهمین جهت بود که ستون نارامسن پادشاه آگاده ومجموعهٔ قوانین حمورابی پادشاه بابل در ضمن حفریّات شوش در این شهر بدست آمد.

بکار انجام اموری مهم شده بودند.

اقوام مد و پارس

اقوام مد و پارس دو ملّت از یك نژاد بوده و قرابت نزدیکی داشته اند. هر دوقوم را پوست سفید و بینی راست وصورت کشیده وموی نرم وریش انبوه بوده و هر دو بزبان آرین تکلّم می نمودند.

این دو قوم که در بدو امر نیمه چادرنشین بوده اند ازشمال یعنی بقولی ازآسیای مرکزی و بقولی از روسیه آمده بودند. قوم مد در شمال ایران نزدیك بحر خزر نشستند و قوم پارس در جنوب قرار گرفته همسایهٔ مردم عیلام گردیدند. ساحل خلیج فارس که قسمت قوم پارس شد کم حاصل تر بود وبدین لحاظ مردم آن بیشتر ازقوم مد بحال کوه نشینی ماندند و به کشت و زرع زمین وگلّه دارای مشغول‌شدند قوم پارس رزم آزما ورشید بوده وبیشتر از غالب ملل مشرق قانون ورسوم آدمیّت را رعایت کرده است. تاریخ این دو قوم بخصوص از روایات مفصّل هردوت معلوم شده. هردوت درمائهٔ پنجم قبل ازمیلاد میزیسته ومعاصر دولت شاهنشاهی ایران بوده. روایات هردوت را بوسیلهٔ کتیبه‌های میخی که درایران پیدا شده وقطعاتی که از کتاب مقدّس پارسیان موسوم به اوستا که آنکتیل دوپرون(۱) فرانسوی درمائهٔ ۱۸ در هند بدست آورده میتوان نقادی نمود.

دولت مد

قوم مد که همسایه و مدّتها خراجگذار آشور بوده زیر دست آن مردم جنگاوری آموخت وقبل از قوم پارس دولتی مقتدر تشکیل داد که پایتخت آن اکباتان(۲) بود. درمائهٔ هفتم قبل ازمیلاد سیاگزار(۳) پادشاه مدی استیلای خود را در ایران بر قرار کرد و سپس بکمك پادشاه بابل نینوا را گرفته خراب نمود (۶۱۲). قلمرو دولت آشور را این دو پادشاه کامکار میان خود قسمت کردند و باین ترتیب حدود مملکت سیاگزار از ایران تا دریای سیاه بسط یافت.

---

(۱) - ANQUETIL - DUPERRON (۲) - ECBATAN (۳) - CYAXARE

تقریباً تمام اشجار میوه دار از قبیل هلو و زرد آلو و آلوبالو وانجیر و پسته درین سرزمین میروید و نیز این خطّه گلزاری است که هنوز شهرت خود را از این حیث دارا میباشد. حاصلخیز ترین نقاط آن دامنهٔ کوه های کنار بحر خزر وازآن بیشتر دره هائی است که درسمت مغرب واقعشده و به بین النّهرین کشیده میشود.

مردم عیلام

بدین لحاظ تمدّن بدواً دردامنهٔ غربی ایران بسط یافته است. درین خطّه قومی کوهستانی ونیرومند سکنی داشته‌اند موسوم به مردم عیلام. این قوم در اوانی متجاوز ازچهار هزارسال قبل ازمیلاد چندین شهر ساخته بودند که مهمّترین آنها شوش بوده. محلّ شوش روی بلندی ولبهٔ کوهی است که بتمام جلگه مشرف میباشد. تاریخ عیلام که‌مدّتها مستور بود درنتیجهٔ حفریّات مسیو دمرگان (۱) در شوش کشف شد.

کاوشهای دمرگان نشان داده که مدنیّت عیلام اگر قدیمتر ازمدنیّت کلده نباشد در قدمت از آن کمتر نیست. تاریخ عیلام یك سلسله زدو خوردی با کلده و آشور میباشد و درین کشمکشها گاه فایق آمده و گاه مغلوب گردیده است.

بعضی اوقات سلاطین عیلام بسیار مقتدر بوده و بر بین النّهرین فرمانروائی داشته اند پایتخت خود شوش را عظمت و اعتبار داده و غنائم جنگی را که از کلده گرفته بودند در آنجا جمع آورده اند. (۲)

مجسّمه های بسیاری از خدایان و پادشاهان که با طلا یا نقره یا مفرغ ساخته شده معابد و قصور شوش را تزیین نموده است. صنعتکاران عیلام در فلزّ کاری ید طولائی داشته اند.

عاقبت آسوربانی پال کشورگشای سفّاك آشور شوش را غارت‌کرده ویران نمود وتاریخ عیلام را خاتمه داد (۶۴۵) قبل از میلاد.

ولی درست در همین موقع اقوام دیگری (مد و پارس) از ایران قیام کرده دست

---

(۱) - J.DE MORGAN

(۲) - بهمین جهت بود که ستون نارامْسَنْ پادشاه آگاده ومجموعهٔ قوانین حمورابی پادشاه بابل در ضمن حفریّات شوش در این شهر بدست آمد.

بکار انجام اموری مهم شده بودند.

اقوام مد و پارس

اقوام مد و پارس دو ملّت از یك نژاد بوده و قرابت نزدیکی داشته اند. هر دوقوم را پوست سفید و بینی راست وصورت کشیده وموی نرم وریش انبوه بوده و هر دو بزبان آرین تکلّم می نمودند.

این دو قوم که در بدوامر نیمه چادرنشین بوده اند از شمال یعنی بقولی ازآسیای مرکزی و بقولی از روسیه آمده بودند. قوم مد در شمال ایران نزدیك بحر خزر نشستند و قوم پارس در جنوب قرار گرفته همسایهٔ مردم عیلام گردیدند. ساحل خلیج فارس که قسمت قوم پارس شد کم حاصل تر بود وبدین لحاظ مردم آن بیشتر ازقوم مد بحال کوه نشینی ماندند و به کشت و زرع زمین وگلّه دارای مشغول‌شدند قوم پارس رزم آزما ورشید بوده وبیشتر از غالب ملل مشرق قانون ورسوم آدمیّت را رعایت کرده است. تاریخ این دو قوم بخصوص از روایات مفصّل هردوت معلوم شده. هردوت درمائهٔ پنجم قبل ازمیلاد میزیسته ومعاصر دولت شاهنشاهی‌ایران بوده. روایات هردوت را بوسیلهٔ کتیبه‌های میخی که درایران پیدا شده وقطعاتی که‌از کتاب‌مقدّس‌پارسیان موسوم به‌اوستا که آنکتیل‌دوپرون[1] فرانسوی درمائهٔ ۱۸ در هند بدست آورده میتوان نقادی نمود.

دولت مد

قوم مد که همسایه و مدّتها خراجگذار آشور بوده زیر دست آن مردم جنگاوری آموخت وقبل از قوم پارس دولتی مقتدر تشکیل داد که پایتخت آن اکباتان[2] بود. درمائهٔ هفتم قبل ازمیلاد سیاگزار[3] پادشاه مدی استیلای خود را در ایران بر قرار کرد و سپس بکمك پادشاه بابل نینوا را گرفته خراب نمود (۶۱۲). قلمرو دولت آشور را این دو پادشاه کامکار میان خود قسمت کردند و باین ترتیب حدود مملکت سیاگزار از ایران تا دریای سیاه بسط یافت.

---

(۱) - ANQUETIL -- DUPERRON (۲) - ECBATAN (۳) - CYAXARE

کوروش کشورستان پارس

استیلای سلاطین مد زیاد طول نکشید. از موقعیکه سیاکزار نینوا را بتصرّف آورد شصت سال بیشتر نگذشته بود که کوروش پادشاه پارس اکباتان را بگرفت (۵۵۰ قبل از میلاد). کوروش که دربدو امر دست نشانده بود بر خداوندگار خود عصیان ورزیده پادشاه مدی وپارس شد وفرماندهی اقوام مد وپارس را بعهده گرفته دست بکار فتح مشرق زمین گردید. درین موقع مقتدرترین سلاطین مشرق فرعون مصر وجانشین نبوکدنزر پادشاه بابل وکرزوس(۱) پادشاه لیدی بودند. مقرّ کرزوس سارد و قلمرو سلطنت او تمام آسیای صغیر بود. کرزوس در تموّل از تمام سلاطین قدیم مشهورتر است. مردم پارس بدول لیدی و بابل و مصر حمله برده وآنها را یکایك مغلوب نموده صاحب اختیار تمام عالم قدیم شدند. کوروش بدواً بقصد لیدی حرکت کرد. خاتمهٔ کار جنك در تابستان معلوم نشد ولی کوروش بر خلاف عادت قدیم در زمستان هم جنك را دوام داد وچون سرزده وارد لیدی گردید کرزوس را بغفلت گرفته مغلوب کرد و در سارد(۲) محصور نمود. شهر پس از چهارده روز محاصره بتصرف در آمد و آسیای صغیر در حیطهٔ اختیار قهرمان پارس قرار گرفت (۵۴۶) آنگاه کوروش بجانب مشرق متوّجه گردید و سکنهٔ باختر(۳) و سغد(٤) و آراشوزی(۵) (ترکستان و افغانستان امروز) را مطیع ومنقاد ساخت (۵٤۵ـ۵٤۰). ازآن پس عنان حمله بجانب کلده بگردانید وبابل را بگشود (۵۳۹). تمام قلمرو دولت کلده بدون جنك ربقهٔ اطاعت کوروش را بگردن گرفت وحدود مملکت ایران از سند تا بحرالرّوم کشیده شد.

کوروش برای تدمیر اقوام سیت نیز که مقیم روسیهٔ جنوبی بودند اردوئی کشید ولی همانجا وفات نمود (۵۲۹) و پسرش کامبوزیا کار اورا حسن ختام داد. باین معنی که پسامتیك را مقهور کرد ومصررا هم برخاك وسیع پدر بیفزود (۵۲۵).

قوم پارس چون غالب میشدند بر حال مغلوبین رحمت میآوردند چنانکه

---

(۱) ـ CRÉSUS (۲) ـ SARDE (۳) ـ BACTRIANE (٤) ـ SOGDIANE (۵) ـ ARACHOSIE



پیاده نظام مِدْ و پارس که در یکی از نقوش برجستهٔ آشوری دیده‌شده است
سرباز اوّل و سوّم ازقوم مِدْ هستند و سرباز دوّم وچهارم از قوم پارس.

متّفق علیه روایات قدیم است که کوروش خوش قلب بود و گذشت داشته است. با قوم مد چون برادر رفتار کرد. از قتل کرزوس چشم پوشید و او را در زمرهٔ مستشاران خود جای داد. مذهب و هم‌شهر بابل را حرمت گذاشت. بنی اسرائیل را مجاز نمود که باورشلیم برگردند.

این سیاست تازه بطوری افکار قدمارا مجذوب ساخت که کوروش را چون شاه مردان قلمداد کرده اند.

افسانهٔ کوروش

مردم پارس باین نظر که مقام قهرمان استقلال خود را بالا ببرند درروایات خود اورا باسلاطین مد قرابت دادند. هرودت که این افسانه های پارسی را جمع آورده نقل میکنند که آستیاژ (۱) پادشاه مدی و جانشین سیاگزار دختر خود ماندان (۲) را بیکی از اعیان پارس شوهر داده ولی چیزی نگذشت که‌درعالم رؤیا دید که‌نواده اش تختش را واژگون کرده است. از این رومنتظر شده چون طفل بدنیا آمد او را ازدختر بستد و برئیس قراولان خود هارپاژ (۳) بسپرد که خونش بریزد لکن هارپاژ را رحم دامنگیرشده پسررانکشت وروی کوهی گذاشت. شبانان اورادیده برداشتند. بچه در ده رشد کرد و چون می خواست سایر اطفال مطیع او باشند جای شبهه نماند که از خاندان سلطنت است. ماوقع را بسمع آستیاژ رسانیدند و حقیقت آشکار گردید. آستیاژ هارپاژ را سخت مجازات داد یعنی پسر اورا در خفا کشته وگوشت اورا بپدر خورانید ولی به کوروش جوان آسیبی نرسانید وبا او بملاطفت رفتار کرده حکومت پارس بوی داد. هارپاژ بخیال انتقام‌خود مدام کوروش را تحریك می کرد. عاقبت کوروش پارس را بعصیان واداشت وآستیاژ را شکست داده از تخت و تاج انداخت. امّا چنانکه از کتیبه ها برمیآید کوروش خود و پدرش پادشاه پارس و ازخانوادهٔ هخامنشی بوده اند. یکی از کتیبه های بابل چنین می نویسد:

«منم کوروش پادشاه افواج. پادشاه عظیم‌الشأن. پادشاه‌مقتدر. پادشاه‌بابل. پادشاه شومیر واکد. پادشاه چهار اقلیم. پسر کامبوزیا. پادشاه عظیم الشأن. پادشاه سوزیان. نوادهٔ کوروش. پادشاه

(۱) ـ ASTYAGE (۲) ـ MANDANE (۳) ـ HARPAGE

عظیم الشأن . پادشاه سوزیان . نتیجهٔ سیسْپیر . (۱) پادشاه عظیم الشأن . پادشاه سوزیان . . . من همهٔ اقوام را جمع آوری کردم و هرکدام را بولایات خودشان فرستادم . خدایان شومیر واکد را بمحلّ خود رسانیدم . امیدوارم خدایانی که نامشان را من زنده کرده ام شفاعت کرده . . . عمر طولانی بجهة من بگیرند . امیدوارم که خیالات خوب مرا توفیق عطا فرمایند و به ماردوك بگویند: دربارهٔ کوروش پادشاه خدمتگذار و هم درباره فرزندش کامبوزیا رؤف باش . . .»

داریوش

کوروش با فتوحاتی که کرد شالودهٔ مملکت پهناور ایران را ریخت . داریوش که از ۵۲۱ تا ۴۸۵ سلطنت کرد این مملکت را بسط داد و مخصوصاً نظم ونسق بخشید . داریوش از خانوادهٔ سلطنت بود ولی تاج و تخت را با انقلاب بدست آورد .

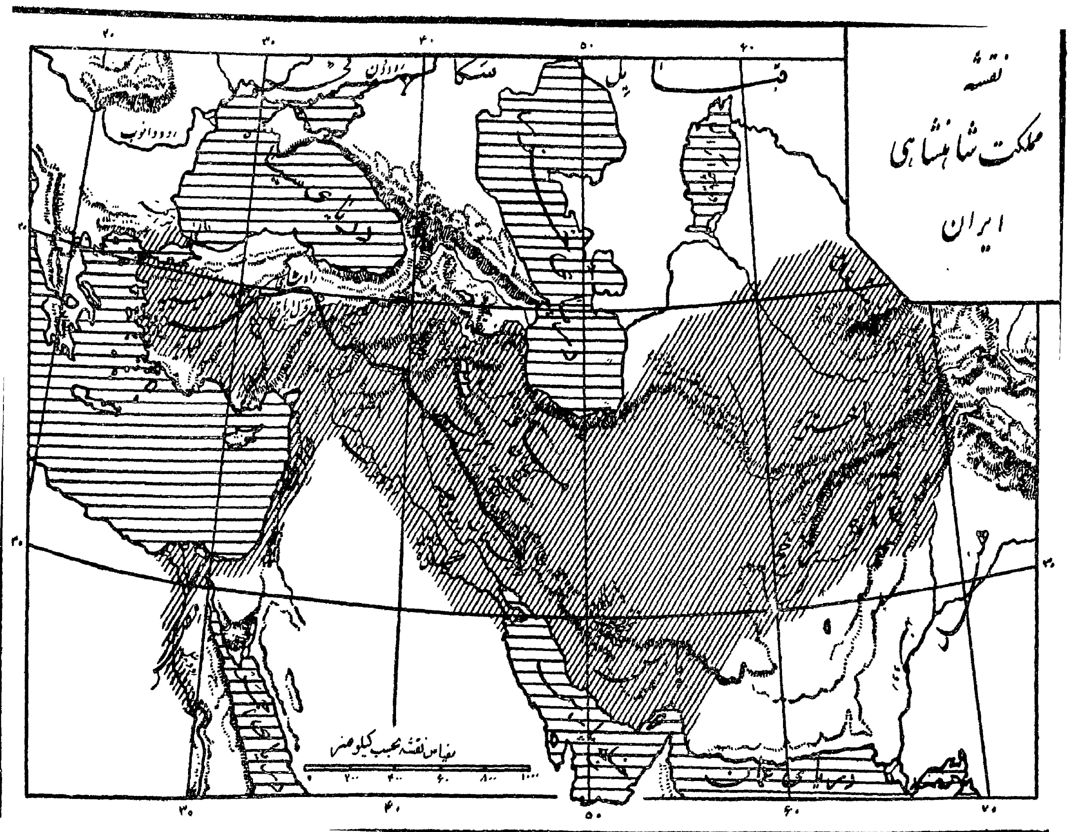
سلطنت کامبوزیا پسر کوروش کوتاه و مغشوش بود . گوماتای (۲) مغ که خود را بدروغ برادر کامبوزیا معرّفی می کرد جای او نشست . داریوش گوماتا را بکشت و خود بسلطنت رسید ولی همین بحرانی که دست داده بود موجب شورشهای متعدّد گردیده داریوش را مجبور نمود که سالهای اوّل سلطنت خود را بخاموش کردن آنها بگذراند . چون سرکوبی عاصیان بانجام رسید داریوش فتوحات کوروش را دنبال کرد . دو راه برای او باز بود یکی راه هند دیگر راه اروپا . داریوش ابتداء متوّجه هند شد و از معابری که بدرّهٔ سند میرود گذر کرده داخل آن مملکت گردید .

چند نفری که از مردم یونان بخدمت گرفته بود بحریّهٔ بجهة وی ساختند که از سند پائین آمده بدریا رسید و به بنادر خلیج فارس و بحر احمر رفت . از آن پس داریوش بجانب اروپا بر گشت و بقصد اقوام سیت (۳) دانوب (۴) و دُن (۵) حرکت کرد .

از اهل یونان آنها که در آسیا بودند بجهة وی کشتی تدارك میدیدند که بکار پل زدن روی بُسفر ودانوب میرفت ولی چون اقوام سیت مدام ازجلوی او میگریختند وقوای داریوش نیزرو بتمامی گذاشت ناچارعقب‌نشینی اختیارکرد وازاین اردوکشی

---

(۱) _ SISPIR (۲) _ GAUMATA (۳) _ SCYTHE (۴) _ DANUBE (۵) _DON



نقشه
مملکت شاهنشاهی
ایران
مقیاس نقشه بحسب کیلومتر
۰ ۲۰۰ ۴۰۰ ۶۰۰ ۸۰۰ ۱۰۰۰
رود دانوب

جز تراس (۱) چیزی برای او نماند . با وجود این نیم شکست مملکت ایران هولناك ترین ممالکی شمرده میشد که تا آنوقت چشم عالم دیده بود زیرا یك قسمت از آسیای مرکزی و تمام آسیای غربی را شامل گردیده بوسیلهٔ مصر بافریقا و بوسیلهٔ تراس باروپا سرازیر شده بود .

قشون ایران

یك چنین مملکت پهناور قوای نظامی مهمّی در اختیار خود داشت . قشون ایران بقدری زیادبود که‌هیچ حریفی را یارای مقاومت با آن نبود واز افواج ملّی و معاونین خارجی متشکّل میگردید . افواج ملّی عبارت بود از یکدسته سرباز نخبهٔ ده هزار نفره که پیاده نظام فنا ناپذیر نام داشت . سربازان نیزه وکمان وخنجر داشتند . نیزه را بدودست میگرفتند . سپر چوبی بزرگی ببازو می انداختند . کلاه های پشمی بر سر داشتند. قبای آستین دار رنگارنك می پوشیدند . جوشنی از فلزّ و ساقین داشتند. سواره نظام و کماندار ایرانیان هردو مشهور بود . سواره‌نظام را عرّاده هائی کمك میکرد که با داس مخصوص مسلّح میشد . افواج معاون مرکّب از کلّیّهٔ ملل دست نشانده بود . هر ملّتی اسلحه و لوازم جنگی ملّی خود را نگاهداشته بود وبعضی روی شتر می‌نشستند . هردوت نقل میکند که کوروش در جنگهائی که با کرزوس نمود در جبههٔ قشون خود یك ردیف شتر گذاشت . اسبهای سواره نظام عالی لیدی از بوی این حیوان رم کرد و بی ترتیب‌عقب نشست.

نظم و نسق درمملکت ایران

مردم‌ایران برخلاف قوم‌آشورتنها بکشورستانی نمیپرداختند . بلکه این نکته را نیز وجههٔ همّت خود قرار دادند که بلاد مفتوحه را سرو سامان بدهند . اوّلین‌دفعه ای که ملل‌مشرق روی صلح و آرامش دیده و مطیع اداره ای منظّم گردیدند وقتی بود که در تحت استیلای ایرانیان‌قرار گرفتند .

نظم و نسق درمملکت ایران بدست داریوش انجام گرفت . داریوش در مملکت خود

(۱) - THRACE

طرز حکومتی برقرار کرد که تحت الحمایگی نامیده میشود و این تقریباً همان حکومت است که فرانسویها در تونس و مراکش دارند. ملل دست نشانده عادات و رسوم و زبان و مذهب و غالباً سلاطین خود را نگاه داشتند ولی تمام مملکت بچندین ساتراپ نشین تقسیم میشد ودر رأس آن ساتراپی قرارداشت که شاه معیّن میکرد. ساتراپها اغلب از میان بزرگان ایران انتخاب میشدند و در قسمت احقاق حقّ ووصول وایصال مالیات اختیارات تامّه داشتند ودرحکم نایب السلطنه بودند. ساتراپ دو نفر کمك داشت یکی رئیس دفتر که از نزدیك مواظب اعمال ساتراپ بود ودیگر سرتیپ که فرماندهی افواج را تکفّل مینمود. غرض ازتقسیم اختیارات آن بود که از طغیان ساتراپها جلوگیری بعمل آید.

بعلاوه مفتّشین شهریاری که چشم و گوش شاهنشاه نامیده میشدند. هر سال درخاك ایران میگشتند وچون اختیار تام داشتند اعمال ساتراپ را تفتیش میکردند و در موقع حاجت او را از شغلش منفصل مینمودند. یك ادارهٔ منظّم چاپار مرتّباً ایالات بعیده را بمقرّ سلطنت مربوط میکرد و اجرای سریع اوامر شاهنشاه را تأمین مینمود.

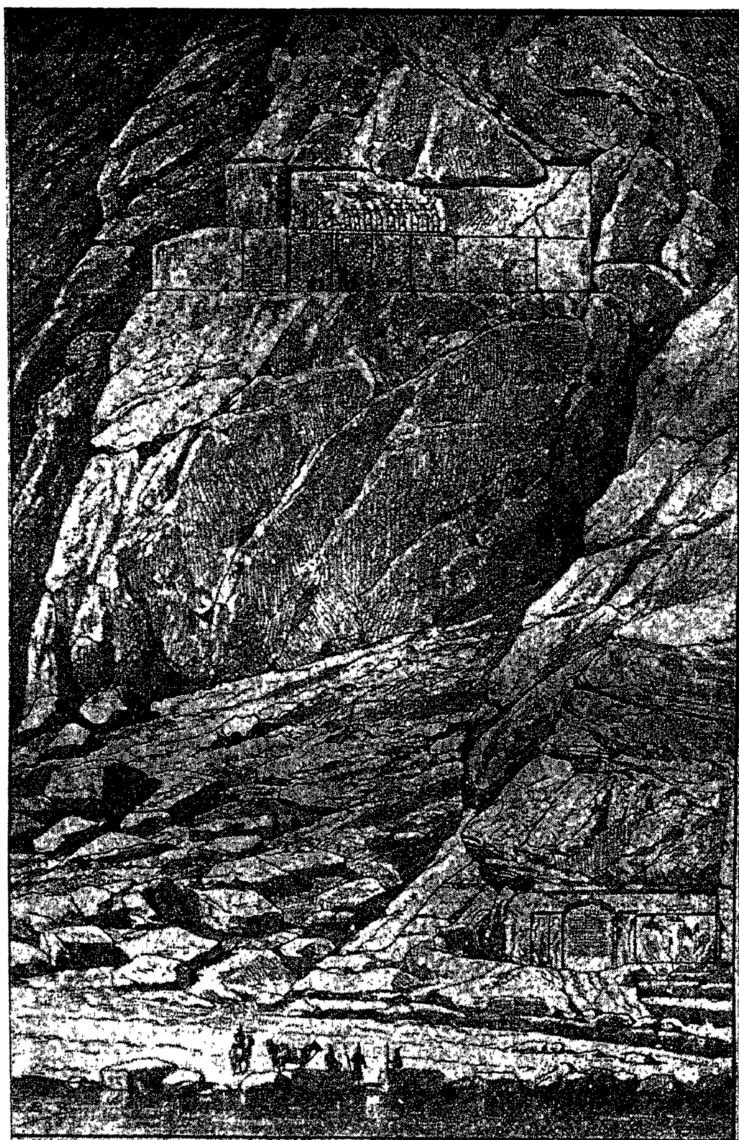
نامه ای از داریوش خطاب بساتراپ آسیای صغیر گاداتس (۱) نام بدست آمده که بخوبی میرساند با چه دقّتی داریوش مواظب ادارهٔ مملکت خود بوده است:

«شاهنشاه داریوش پسر هیستاسپ (۲) بخدمتگذار خود گاداتس چنین میگوید: بمن خبر رسید که تودرکلیّهٔ امورتعلیمات مرا نصب العین خود قرارنمیدهی. بدیهی است که همّ تو مصروف آبادی خاکی است که بمن تعلّق دارد زیرادرختهائی در آسیای سفلی مینشانی که آن سمت فرات میروید. در این باب من نیّت ترا می پسندم و اینکار ترا آنقدر هست که در خاندان سلطنت ذکر تو با افتخار قرین گردد.»

(فی الواقع درقصرشاهی دفتر رسمی بود که اسامی تمام کسانی که بشاهنشاه خدمتی کرده بودند روی آن نوشته میشد خواه ایرانی خواه خارجی)

«امّا از جانب دیگر چون تو عواطف مرابالنّسبه بخدایان منظور نداشته ای اگر رویّه خود را تغییر ندهی قهر و غضبی که از این هتك حرمت بمن دست داده برتو ناگوار خواهد بود. تو

(۱) - GADATÈS (۲) - HYSTASPE



نقوش برجستهٔ بیستون که روی سنگهای بلندی بارتفاع ۴۵۶ ذرع حجّاری شده است .

نقوش مزبور داریوش را مینماید بادشمنان وی که گرفتار زنجیر گشته‌اند

تحمیلی بباغبانان تبرّك شدهٔ آپولون کرده‌ای وبکار درزمین غیرمقدّس وادارشان ساخته‌ای . اینکار در حکم مخالفت احساسات اجداد من است بالنّسبه بخدائی که در بارهٔ ایرانیان گفته است . . .»

انتهای کاغذ بدست نیامده . عبارت آخر آن مدّلل میدارد که سلاطین ایران بخدایان بیگانه با نظر احترام می‌نگریسته اند .

خراج تکلیف عمدهٔ ساتراپ این بود که مالیات را سرشکن کرده وصول و ایصال نماید . تنها قوم پارس ازهرگونه عوارض معاف بودند ولی هردفعه که شاه از آن مملکت رد میشد ناچار میبایستی تحف و هدایائی پیش کش کنند . ملل دیگر خراج نقدی و جنسی میدادند . مجموع خراج نقدی بمبلغ گزافی میرسیده که ارزش آن را مشکل است بتحقیق دانست ولی تقریباً یك میلیارد فرانك طلاقیمت داشته‌است . علاوه براین مصر صدو بیست هزار پیمانه گندم میداده و سیلیسی ۳۶۵ رأس اسب مجلّل (از قرار یك اسب در هرروز) ومدی صدهزار گوسفند و سه هزار اسب وچهار هزار استر وغیره . بعلاوه تدارك مخارج هر ساتراپ و کسان او نیز باسکنهٔ قلمرو وی بوده است .

داریوش برای اینکه کار تأدیه و مبادله را آسان کند از سلاطین لیدی که مخترع پول فلزّی بودند تقلید کرده سکّه هائی با تصویر خودش از طلاونقره ضرب کرد که داریك (۱) نامیده میشود .

شاهنشاه این نظم و نسق چنان اقتدار و تموّلی برای داریوش فراهم کرد که نظیر آن دیده نشده بود هیچیك از سلاطین‌را با او یارای رقابت نبود . از این‌رو شاه ایران را شاهنشاه لقب دادند . شاهنشاه را سه پایتخت بود (تخت جمشید ــ مشهد مرغاب ــ شوش) ومتناوباً درهریك از آنها اقامت مینمود و قصوری باشکوه در آنجا ساخته بود .

شاهنشاه تشریفات سلاطین آشور را اختیار کرد . دربار محتشمی که مرکّب از چند هزار خدمتکار و قراول و نوکر باب بود بجههٔ خویش ترتیب داد . هرکه بشاهنشاه نزدیك میشد میبایست بخاك بیفتد . بدون بار کسی بحضور او نمیرسید .

(۱) ـ DARIQUE

هروقت که اراده میکرد خود را بمردم نشان بدهد روی تختی از طلا می‌نشست و چوگانی از طلا در دست میگرفت و جبّهٔ بلند با آستین گشاد در بر میکرد . تاج مرصّع کیان‌را بسر میگذاشت وکمربند طلامی‌بست . در حضورش بسجده میافتادند و قدرت او مافوق نداشت . تنها اشارهٔ شاهنشاه کافی بود که‌ساتراپ یاصاحبجمع او در اقصی نقاط مملکت کشته شود .

رعیّت نیز درین زندگی تجمّل آمیز صاحب اختیار خود سرمشق گرفت و باین ترتیب‌قوم‌پارس‌خصوصیّات‌نژادی خود را ازدست داد وبا اینکه درمائهٔ ششم باستثنای اقوام سیت تمام ملل مشرق را مغلوب نمود یك مائهٔ بعد از مشتی یونانی شکست خورد.

II

مذهب و صناعت ایران

مذهب ایران

مذهب اقوام مد و پارس بامذاهب اقوام دیگر مشرق بکلّی مباینت داشت . بنابروایات قدیمه دانشمندی موسوم به‌زرتشت واضع قوانین مذهبی این دوقوم بوده است . میگویند زرتشت از خاندان سلطنت بوده وا ّیام جوانی خود را بزدو خورد با شیاطین گذرانده بود. روزی در عالم خلسه هرمز خداوند او را درربود و قانون را بنام زند و اوستا باو بسپرد . از آن ببعد زرتشت کلام مقدّس را بمردم ایران‌تبلیغ نمود .

اساس اعتقادات مذهبی ایرانیان قدیم براین بوده که درعالم خوبی وبدی‌مدام در جنگ اند پروردگار بصیر آهورمزده یا هرمز منشأ خیراست و هر چیز خوب و زیبا ومفید را مانند نور و آتش وآب وخرمن ومیوه وحیوانات اهلی اوآفریده شش ملك مقرّب که میترا (فرشتهٔ آفتاب ـ مهر) نیز یکی ازآنها میباشد باچندین هزار فرشتهٔ کوچکتر باو معاونت‌مینماید.

منشأ بدی و عفریت شرّ اهریمن میباشد که ذات الم وخدای ظلمت و دشمن بشر است که گاه بشکل ماری نمایانده شده . آنچه بد و زشت و بدکار است از

اهریمن میباشد . تمام عیوب و تمام بلایا ازاواست . او است که برعفریتها وشیاطین فرمان میدهد . این هر دودسته ملائکه مدام در کاروبایکدیگر درجنگ وپیکاراند. این کشمکش تا انقراض دنیا طول میکشد ولی عاقبت هرمز غلبه میکند و نور و و زندگی و حقیقت عالمگیر میگردد . کتیبه ای پارسی چنین میگوید :

« زمین را اهور مزده خلق کرده و هم اواست که بشر را آفریده : او خداوند زندگی و پاکی و حقیقت است .»

ایرانیان در تنزیه او چنین میگفتند :

« تسبیح میکنم آهورمزده نورانی و صاحب جلال و جبروت و رؤف و کامل و پرکار و مدرك و جمیل و صافی را که هر نوع علم و لذّت از او میباشند . او است که مارا آفریده و نشؤ و نما داده و خوراك بخشیده است . »

در کتاب مقدّس ایرانیان چنین آمده که چون آهورمزده عالمرا خلق کرد ذات بدی مانند مگس زهر آلود بر آن فرود آمد و تمام عالم را بیالود زمین را از هوام موذیه و حیوانات گزنده وزهر آگین و مار و عقرب و غوك پر کرد تا آنجا که سر سوزنی بر جای نماند مگر اینکه از این وجود آلوده باشد . خود را به نباتات زده خشگانید . . . بالای شعله گرفته دود و تاریکی را پدید آورد . سیّارات با شیاطینی لاتعدّ ولاتحصی به سقف آسمان برخوردند وبا ستارگان جنگیدند . جهان در ظلمت فرو رفت چنانکه گوئی فضائی را آتش با دود خود تیره کرده است .

پرستش آتش

هرمز معبد نداشت بلکه پرستش او را دربارهٔ شعله آتش که مظهر صفاست معمول میداشتند و این رسم هنوز درسواحل بحر خزر ودرهند نزد گبرها وپارسیان وجود دارد . قوم پارس برای تسبیح خداوند محرابهائی از سنگ روی بلندیها میساختند وآنرا آتشکده میگفتند و بر فراز آن کنده های هیزم معطّر میسوختند . بعضی اوقات کهنه که مؤبد و مغ نام داشتند لباس سفید درازی در بر کرده تاج بلندی بر سر گذاشته شاخه ای از درخت شورگز در دست گرفته دست جمع بآتشکده میرفتند . حیوانی بجهة قربانی تهیّه مینمودند و دعا میخواندند و چنانکه در آداب مذهبی مقرّر شده بود مایعی بزمین نثار میکردند و شربتی هوم نام که عصیر مصفّای علفی بود بحضار

می‌پیمودند. پس از آن اسب یا گاو یا بز یا میش را ذبح نموده پاره پاره میکردند ولی پاره ها را نمی سوزاندند تا صفای آتش مکدّر نشود بلکه آنرا در برابر آتشکده میگذاشتند و با تشریفات سفره ای میچیدند و سرود مذهبی میخواندند. در میان اقوام مد وپارس مؤبدان احترام واقتدار بسیاری داشتند ودر اواخر کار از آداب و رسوم کلده نیز چیزی اخذ کرده به تشریفات ملّی خود افزودند و مانند کهنهٔ کلده از آتیه نیز خبر میدادند.

اخلاق ایران

مؤبدان بمردم چنین تعلیم میدادند که هر کس را فرشته‌ای در کنف حمایت خود دارد و انسان هر موقعی که مشغول‌کار خیراست چنان باشد که بپرستش کردگار اشتغال دارد بنابراین در ایران مذهب و عبادت با اخلاق یکی بود و صفا مبنای اخلاق شمرده میشد انسان باید مواظب خوبی ظاهر و باطن خودباشد تا لطف اهورمزده شامل حال وی گردد باید پرهیزکاری پیشه نماید و بهرمز کمك کند تا خیر عالم گیر شود. بشخم اراضی پردازد وخانواده تشکیل بدهد و مخلوقات سودمند بالخاصّه سگ را درپناه خود نگاهدارد و سعی کند که نیّت پاك و رفتار خوب داشته باشد. برای اینکه صفای‌بدن‌محفوظ‌بماند باشیای ناپاك‌مانند جسدبیروح وجسم جذام‌گرفته دست‌نزند. کلّیّةً هر مرده ای نجس است و انسان باید تا میتواند از آن اجتناب نماید. اگر کسی مرتکب گناهی شد بوسیلهٔ هدایا و قربانی بصفای خود بر نمی‌گردد بلکه راه صفا یافتن انابه و پشیمانی‌است. زرتشت میگوید:

« مرا مقدّس کسی است که درین دنیای دنی جایگاهی بسازد و آتش و مواشی و زن و فرزند و گلّه های خوب در آن نگاهدارد. هرکه گندم بعمل میآورد و در اراضی درخت میوه می نشاند او است که تخم صفا کاشته وبقدر صد قربانی دین هرمز را بسط داده است.... »

درستی ایرانیان را که بموجب اخلاق و مذهب مقرّر شده بود خود مردم یونان نیز تصدیق داشته اند هردوت می نویسد:

« ایرانیان هیچ چیز را بقدر دروغ موجب شرمساری نمی‌دانند وبعد ازدروغ قرض گرفتن را زیرا میگفتند آنکه قرض دارد ناچار دروغ هم میگوید. »

تدفین و حساب

مبنای تدفین در ایران اصل صفا و پاکیزگی بود بدین معنی که جسد مرده را نمی‌سوزاندند و دفن نمیکردند و برود خانه نمی‌افکندند زیرا نتیجهٔ این کار را آلودگی آتش یا خاك یا آب می پنداشتند. بنا بر این جسد مرده را قبل از دفن موم اندود میکردند و اغلب آنرا دربرجهای مدوّروسر گشاده گذاشته طعمهٔ طیور گوشتخوار مینمودند. این طرز تدفین هنوز هم در هندوستان در میان پارسیان که یگانه معتقدین بمذهب هرمز میباشند معمولست. مؤبدان میگفتند روح سه روز پس‌ازمرگ نزد هرمز حاضر میشود وپس ازآن ازصراط میگذرد. اگرپاك بوده بآسانی رد شده درسلك متعلّقان هرمز قرار میگیرد و ببازماندگان خود خبر میرساند و الاّ در گودال زیر صراط افتاده طعمهٔ شیاطین میشود.

عادات و رسوم ایرانیان

بنا بگفتهٔ هردوت تربیت اطفال بسیار ساده و یگانه غرض آن این بود که مردمانی درست و سربازانی قابل پرورش دهد. بچه تا پنج سالگی جلوی چشم پدر نمی‌آمد و پیش زنان‌بود. تا بیست سالگی جز اسب سواری‌و تیر اندازی وراست گوئی چیزی نمی آموخت. بعضی از مردم یونان این طرز تربیت را بسیار پسندیده اند چنانکه گزنفون (۱) نویسندهٔ معروف درضمن افسانه ای که در تحت عنوان « تربیت کوروش » نوشته آنرا بطور سرمشق ذکر کرده است. ایرانیان‌مقام پدر را بیش از هر چیز محترم میداشتند. اعیاد خانوادگی در نزد ایشان اهمیّت خاّصی داشت. روز میلاد را با ضیافتهای بزرگ جشن میگرفتند. زیاد میخوردند وزیاد مینوشیدند. درسرسفره برسرمطالب جدّی بحث میکردند. بسیار مبادی آداب بودند. مغزی باز داشتند. بدرك عادات و رسوم بیگانگان رغبتی نشان داده و بسهولت آن را قبول میکردند. هردوت میگوید « قوم پارس لباس مدرا اخذ کرد زیرا بگمان خویش آنرا ازمال خود زیباتر میدانست » لباس مزبور عبارت بود از قبای بلند ریشه داری که اغلب

(۱) - XÉNOPHON

گل و بوته و نقش در آن میانداختند.

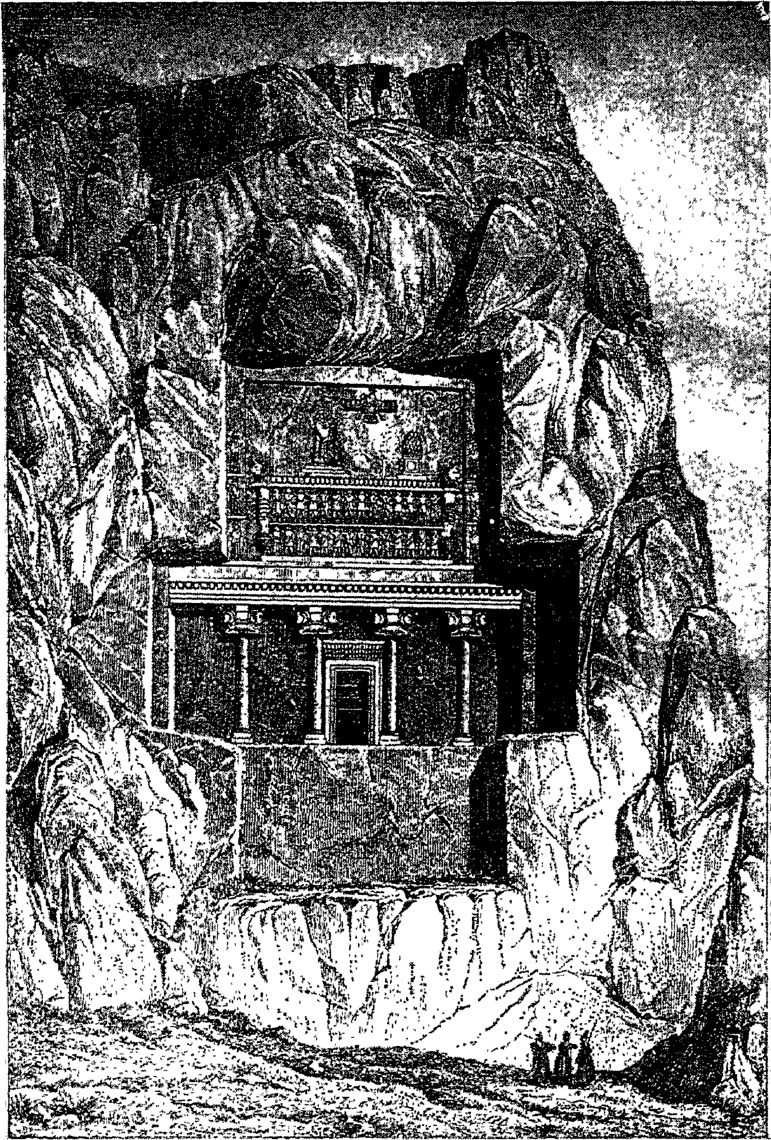
صناعت ایرانیان

ایرانیان چون زود از خمول بقدرت رسیدند و هم چون در تقلید آداب و رسوم خارجی تند بودند برخلاف مردم مصر و کلده و یونان هنری از خود بروز نداده اند بلکه صناعتشان مجموعه ایست از آنچه از اقوام دیگر بقرض گرفته اند. ولی هنرشان درینجا بود که موادّ مختلف را از هر جا برداشته و بوجهی موزون ترکیب کرده اند و دیگر آنکه هرچه ساخته اند حتّی آنها که آثاری پاینده بوده در ظرافت ممتاز میباشد. ایرانیان معبد نساخته اند زیرا مذهبشان چنین اجازه‌ای نمیداد ولی قصور سلطنتی بسیار مجلّل بنا کرده‌اند که باسنگ تراش برفراز بلندیهای چند طبقه بسبکی موزون ساخته شده است. تالارها ستونهای بلند داشته. سقف را از چوبهای قیمتی زده منقّش وفلزّکوب میکردند. روی کار را کاشی‌کاری مینمودند. سلاطین عظیم‌الشّأن که ازطرز تدفین قدیم منصرف شده بودند بتقلید فراعنه مقابری درکمر سنگ برای خود میتراشیدند. مدخل مقابر مزبور بقصر میماند ولی نه راهی دارد و نه پلّکان و چون مقداری از سطح خاك بالاست جسد شاه را بکمك اسباب وچوب‌بستهائی که بعد خراب میکردند بالا میبردند.

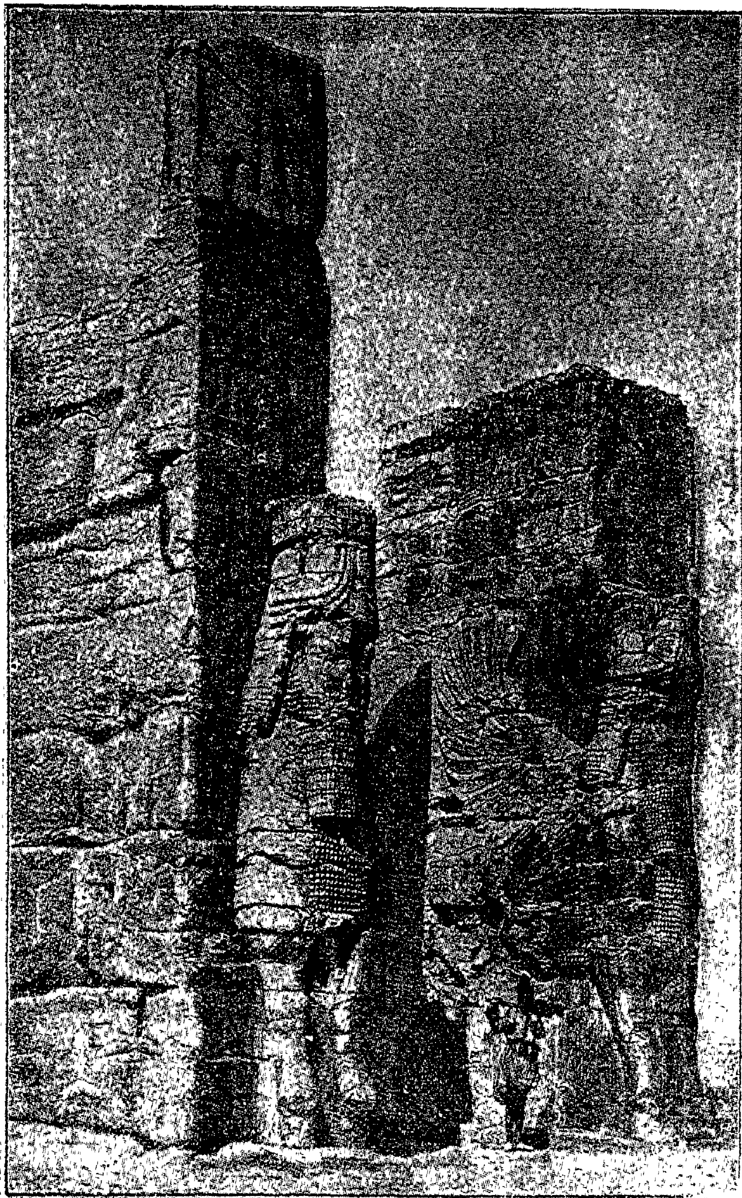
تخت جمشید

عظمت و هیمنه وشکوه قصور ایرانیان را میتوان ازخرابهای تخت جمشید و شوش دانست. سکّوی قصر وپلّکان بزرگ ودرهای‌مقداری از تخت‌جمشید باقیمانده است. یکی از مورّخین در بارهٔ تالار تاریخی که جایگاه تخت بوده و چند ستون آن برجای مانده می نویسد: «این تالار یکی از معظم ترین و وسیع ترین ابنیه ایست که دست بشر در اوانی که هنوز وسایل کامل نداشته است ساخته بلندی هفتادو دوستونی که اینجا زیرسقف زده شده باستونهای دوازده‌گانه تالار ستون‌دار کرْنك چندان تفاوتی ندارد». تنها این تالار ۷۳۰۰ ذرع جا داشته و این مقدار از فضای تمام کلیسا های بزرگ (باستثنای کلیسای میلان (۱) و سن پیر (۲) رم) بزرگتر است ستونی که در ابنیهٔ ایران بکار رفته

(۱) ـ MILAN (۲) ـ SAINT-PIERRE



مقبرهٔ داریوش درنقش رستم (نزدیك تخت جمشید) که در
سنگ تراشیده شده وگوئی میان زمین وآسمان معلّق است
داریوش در برابر آتشکده‌ای ایستاده مشغول عبادت است



خرابهٔ قسمتی ازقصر خشایارشا در تخت جمشید

تقریباً بیست متر ارتفاع دارد و ازستون ابنیهٔ مصر رعنا تر و موزون‌تراست . در انتهای ستونها دو گاو نیم تنه بهم تکیه کرده سر ستون عظیمی میسازد .

حجّاری و تزیینات

درون‌وبیرون قصور ایران هردو بطرزی زیبا زینت شده بود و مانند تزیینات قصور آشور بیشتر کاشی کاری داشت نهایت آنکه کاشیهای آشوری روی زمینه ای کشیده شده و حکم پرده دارد امّا کاشی ایران پست و بلند و بشکل نقوش برجستهٔ رنگی میباشد . از این تزیینات دو قطعهٔ ظریف در موزهٔ لوور وجود دارد که از خرابه‌های شوش بدست آمده یکی تصویر چند کماندار است ودیگری صورت چند شیر . شیررابرنگ خاکی و سبزروی زمینهٔ آبی ساخته اند وکمانداران را روی زمینهٔ زرد . لباس کمانداران شبیه لباس قشون فنا ناپذیر است باقبای دست دوزی شدهٔ سفید یازرد . دستار سبز . نیم چکمهٔ چرمی زرد . ترکش بخور و نیزه ای که از طلا یانقره‌است . رنگها جلای زیبائی دارد و بخوبی‌هم مانده است .

حجّاری ایران نیز تقلیدی از حجّاری آشور میباشد . در کنار در قصور گاوهای بالداری میگذاشتند که سر انسان داشتند .

در ضمن تصاویر بر جستهٔ اطراف شرح مسافرتهای سلاطین را میآوردند . دیدنی‌ترین‌نقوش برجستهٔ ایران درتخته‌سنگهای بیستون است که ٤٥٠ ذرع ارتفاع داردوسرراه اکباتان قرارگرفته وبفاصلهٔ صدذرع ازسطح زمین باکتیبه‌های میخی و نقوش بر جسته مستور شده است . نقش اصلی آن غلبهٔ داریوش را بر شورشیان میرساند . شاه‌که بر سرتاج و در دست کمان دارد پای خود را برروی مردی گذاشته که روی زمین افتاده . درمقابل اویك ردیف نه نفراسیر قرارگرفته که دستهایشان بسته است وطناب بگردن دارند . دربالا مظهر بالدار اهور مزده درطیران است .

خصوصیّات تمدّن ایران

چون اهل‌یونان درطیّ‌جنگهائی‌که بجنگ مدی معروف شده با ایرانیان تصادف کردند ایشان را «وحشی» نامیدند ولی از آنچه گذشت معلوم میشود که بر این ملّت اطلاق چنین نامی

سزاوار نبود. ایرانیان قومی متمدّن بودند. راستی و رعایت قوانین خصیصهٔ این تمدّن شمرده میشد چون برخاك مشرق زمین دست یافتند تربیت و نظم و نسقی در کار آورده آرامشی برقرار کردند و ادارهٔ منظّمی ترتیب دادند وعفو و اغماض را در همه جا بکار بستند. امّا حکومت ایران مبتنی بر اطاعت کامل پادشاه بود و ارادهٔ مطلق شاهنشاه دراقصی نقاط مملکت وی بسط داشت وبهمین جهت وقتی که بنای مخاصمه با دوملّتی شدکه آزادی را برهمه چیز ترجیح میدادند شکست خورد. اقوام دوگانهٔ مزبور یکی سپت بود که دردشت روسیّه بوحشیگری عمر میگذاشت و دیگر مردم یونان که دور آتن جمع آمده بودند و آتن کانون مهم تمدّنی بود که جسته جسته داشت برتمدّن تمام اقوام سبقت میجست.

فصل دهم

یونان قدیم

سواحل وجزایر دریای اژه

یونان شبه جزیرهٔ تنگی است که فیما بین دریای اُیونی واژه قرا گرفته و بواسطهٔ کوه های متعدّد بنواحی کوچك بسیاری منقسم گردیده که همه از یکدیگر ممتاز و مجزّا میباشد.

سواحل دریای اژه بریدگی زیادی دارد و از این گذشته در آن دریا جزایر بسیاری نیز دیده میشود.

عالم یونان که از اروپا تا آسیای صغیر کشیده میشده مرکز واقعیش بحر اژه بوده است.

هوائی که یونان را احاطه کرده درخشان و صاف و معتدل میباشد. منظرهٔ یونان همیشه باز و تمیز است.

هرچند که خاك یونان زیاد حاصلخیز نیست لکن معاش مردم بخوبی میگذرد.

اهمیّت تاریخ یونان

در میان کلّیّه مللی که در اروپا مستقر شده اند ملّت یونان اوّلین قومی است که موقعی مهم و بی نظیر در تاریخ احراز نموده است . دقّت در تاریخ یونان مطالعه درکیفیّت ظهور تمدّن اروپا میباشد . فرنگیها نظریّات وطرز تفکّر خود را بیشتر ازمردم یونان گرفته‌اند . شاهکار های یونان هنوز هم سر مشق هنرمندان و نویسندگان و خطبای فرنگ میباشد . عالی ترین عواطف بشری را که پیروی عقل ووطن پرستی وآزادیخواهی و عشق به زیبائی است مردم یونان باروپا آموخته اند و باقتضای موقع مناسبی که در جنوب شرقی بحرالرّوم دارا بوده اند ازعهدهٔ انجام مأموریّتی‌که گوئی طبیعت بر ذمّهٔ آنها قرار داده بود بخوبی بر آمده اند بدین معنی که از راه دریا با آسیا مراوده پیدا کرده مطلب می آموختند وسپس ذهن وقّاد خود را در ابداع تمدّنی تازه بکار انداخته و ماحصل آنرا باز از راه دریا باروپا دادند .

شبه جزیرهٔ یونان

برّ اروپا در بحرالرّوم سه شبه جزیره میسازد و از این سه آنکه در جانب مشرق‌است بالکان (۱) نام دارد . یونان‌شامل قسمت جنوبی این شبه جزیره میگردد و در انتهای آن تنگهٔ باریکی قرارگرفته . شبه جزیرهٔ کوچکی‌را بقارّهٔ اروپا پیوند میدهد . این شبه‌جزیره که بشکل پنجه یا برگ چنار میباشد در قدیم پلوپونز (۲) نامیده میشده و امروز مُره (۳) نام دارد .

یونان ازجانب مشرق محدود به‌بحر اژه وازمغرب محاط بدریای اُیونی میباشد از سمت شمال حدّ معیّنی نداشته و بقول استرابن (٤) جغرافی دان معروف حدّ شمالی آن ممکن بود خطّی باشد که ازخلیج آمبراسی (٥) (ارته (٦) امروز) شروع شده در دریای اژه در مصبّ رود پنه (۷) (سالامبریای (۸) امروز) سر درآورد .

ناحیه ای که حدودش این باشد وسعت خاکش به ٥٥ هزار کیلومتر مربّع میرسد و معادل ده یك خاك فرانسه میباشد . منتهای طول آن از شمال تا جنوب

(۱) ـ BALKAN (۲) ـ PÉLOPONÈSE (۳) ـ MORÉE (٤) ـ STRABON
(٥) ـ AMBRACIE (٦) ـ ARTA (۷) ـ PÉNÉE (۸) ـ SALAMBRIA

مشرق این خاك بئوسی قرار گرفته که مانند تسالی دشتی حاصلخیز است و کوه هائی از قبیل هلیکون (۱) و سیترون (۲) آنرا احاطه نموده. درشمال غربی بئوسی دریاچهٔ بزرگی‌است موسوم به کوپائیس (۳) که پس از بارانهای موسم زمستان آب آن سرریز میشود و روی زمینهای مجاور طبقهٔ خاکی‌ته نشین میکند که اراضی را قوّت میدهد. بئوسی سرزمین کشت و زرع بوده و شهر های مختلف داشته که تب مهمّترین آنهاست.

آتیك در انتهای جنوب شرقی یونان برّی خاکی موسوم به آتیك قرار گرفته که‌بشکل‌قسمت مقدّم کشتی‌در دریاپیش‌رفته‌است. آتیك مملکتی کوهستانی است و زمینش بهره ای نمیدهد و کوه های آن از قبیل پارنس (٤) وایمت (٥) (که بواسطه زنبور عسل‌معروفست) و پن‌تلیك(٦) (که در مرمر مشهور است) جز جلگه هائی کم وسعت چیزی بجهة این خاك باقی نمیگذارد لکن این جلگه ها رو بدریا باز میشود و ساحل جنوبی خلیج اژین(۷) لنگرگاه های عالی طبیعی بدست میدهد. نزدیك ساحل پای تخته سنگ کنار افتاده ای شهر آتن ساخته شده که در تاریخ یونان عالیترین مقام را حائز گردیده است.

ضمناً این نکته را نیز باید یادآور شد که اهمیّت ممالکی که رو بدریای اژه داشته از آنها که بسمت دریای ایونی باز میشده بیشتر بوده است. ممالك قابل ذکراین طرف آکارنانی (۸)و اتولی(۹)میباشد که‌سیلاب تند آکه‌ئوس (۱۰) آنها را ازیکدیگر جدا مینماید این دوناحیه ازکوه هائی پوشیده شده‌که مسیلهای عمیق دارد و بصعوبت میتوان از آن گذشت و چون از راه های مهمّ یونان بر کنار بوده اند مردمش از دایرهٔ اهل یونان خارج مانده اند.

---

(۱) - HÉLICON (۲) - CITHÉRON (۳) - COPAIS (٤) - PARNÈS
(٥) - HYMETTE (٦) - PENTÉLIQUE (۷) - ÉGINE
(۸) - ACARNANIE (۹) - ÉTOLIE (۱۰) - ACHELOÜS

پلوپونز

تنگهٔ کُرَنْت که در میان دو خلیج اژین (از طرف مشرق) و کرنت (از جانب مغرب) قرار گرفته حکم پل باریکی را را دارد که پلوپونز را به برّ اروپا می پیوندد و در بعضی مواقع عرض آن از پنج کیلو متر نیز کمتر میباشد. در طرفین این تنگه دو شهر قرار داشته مِگار (۱) (در شمال) و کرنت (درجنوب).

پلوپونزرا نیزرشته کوهها بممالك مجزّا ومشخّصی منقسم نموده. قسمت مرکزی آن که آرکادی (۲) نام دارد سوئیس کوچکی است با دشتهای مرتفع حاصلخیز که بقدر کافی حاصل میدهد. درشمال آن توده جبالی است موسوم به اری ما نت (۳) که جنگل دارد.

این خاك نیز مانند سوئیس صاحب چندین دریاچه است که معروفترین آنها استمفال(۴)میباشد. ازکوه های آرکادی چندین شاخه جبال سوا شده دردریا کشیده میشود که مهمترین آنها درجنوب رشته کوه تایْ ژِتْ (۵) است (۲۴۰۹ ذرع) و منتهی الیه آن تنار (۶) را میسازد.

مملکتی که در مغرب این سلسله کوه قرار گرفته مسنی نام دارد وآنکه در مشرق کشیده شده لاکونی(۷) نامیده میشود. این خاك را رود اُروتاس(۸)مشروب مینماید ودرکنارآن شهراسپارت واقع شده که رقیب آتن بشمار میرفت. دردامنهٔ شرقیآن که بسمت دریای اژه میرود جلگهٔ حاصلخیزی وجوددارد که ازجنگلهای لیمو و نارنج مستور میباشد. این خاك را آرگلید یا جلگه آرگس (۹) مینامند در دامنهٔ غربی که بسمت دریای ایونی است مملکت الید (۱۰)وشهر المپی قرار دا که مانند دِلْفْ یکی از بلاد مقدّس یونان محسوب میشده.

---

۱) - MÉGARE (۲) - ARCADIE (۳) - ÉRYMANTHE (۴) - STYMPHALE
۵) - TAYGÈTE (۶) - TÉNARE (۷) - LACONIE (۸) - EUROTAS
۹) - ARGOS (۱۰) - ÉLIDE

دریا و سواحل

یونان در زمرهٔ ممالکی میآید که از حیث بریدگی ساحل در درجهٔ اوّل قرار گرفته است و با اینکه بیش از عشر فرانسه خاك ندارد طول سواحلش از دو هزار کیلومتر تجاوزمینماید و این مقدار معادل طول سواحل فرانسه دردریای شمال ومانش و اقیانوس اطلس میباشد . بنا براین از یك طرف رشته های کوه در میان مردم جدائی میانداخته وجائی برای نشروانبساط باقی نمیگذاشته وازطرف دیگردریا باستقبالشان میشتافته و بیکدیگر نزدیکشان میساخته و هم دعوت مینموده است که به نقاط دور دست رفته کاری بکنند یا ثروتی بدست آورند . باین لحاظ مردم یونان بالطّبع دریا نورد و تجارت پیشه شدند . دریا وسیلهٔ کسب تموّل را بدست ایشان داده و ممالك کم وسعتی را که در حکم شهری بوده اند آن قدرت بخشیده که مرکز حکومت حوزهٔ پهناور بحرالرّوم بشوند . مخصوصاً عظمت آتن و مقامی که این شهر در تاریخ ابناء بشر حائز گردیده ببرکت وجود دریا بوده . بازباید متذکّربود که ممالك شرقی یونان ازاین حیث نیز مزایائی طبیعی داشته اند . سواحل دریای اژه بریده تر ازسواحل دریای ایونی میباشد و پناهگاه نیز بجهة کشتی بیشتر دارد . در مغرب فقط دریای ایونی است ویك خلیج کُرَنت که درتمام طول شبه‌جزیره کشیده میشود درصورتی که دریای اژه خلیج های متعدّد میسازد ازقبیل خلیج آرگلید واژین ومالیاك(۱) و پاگازتیك (۲) . بنادر مهمّ در کنار خلیج آرگلید و اژین و معبر ترموپیل در کنار خلیج مالیاك واقع شده و پناه خلیج پاگازتیك شبه‌جزیرهٔ مانیزی (۳) میباشد که مانند داس خمیده است .

جزایر یونان

یکی از جهات سهولت‌کار دریانوردی مردم یونان این بود که دریاهای اطراف آن پر از جزایر بزرگ و کوچك می باشد بخصوص دریای اژه که حال دریاچهٔ بزرگی را دارد وخاك‌در آن هیچگاه ازنظر محو نمیشود . از این رو هرآدم کم دلی اطمینان خاطر پیدا کرده

(۱) ـ MALIAQUE (۲) ـ PAGASÉTIQUE (۳) ـ MAGNÉSIE

جسارت می‌یافت که سوار کشتی شود و از بحر پیمائی باکی نداشته باشد زیرا امیدانست که اگر ناگهان خطری دست دهد یا باد سختی بگیرد یا طوفان سر کند همیشه در دسترس خویش پناهگاهی خواهد داشت. از این جزایر بعضی آنقدر بخشکی نزدیك است که دنبالهٔ خاك شمرده میشود مانند کُرْسیر (۱) و لوکاد (۲) و ایتاك (۳) و سفالنی (٤) و زاسنت (٥) در دریای ایونی و سیتر (٦) در جنوب پلوپونز وجزایر اژین وسالامین (۷) درخلیج اژین ومخصوصاً جزیرهٔ اوبه (۸) که بواسطهٔ ترعه‌ای از خاك جدا شده وعرض آن در بعضی مواقع با پهنای رودسنْ که از وسط شهر پاریس میگذرد چندان تفاوتی ندارد.

دست طبیعت جزایر دیگری در دریای اژه ریخته شبیه سنگهائی که در گذرگاه رودخانه ها می‌اندازند. این جزایر سر راه یونان بآسیای صغیر قرار گرفته و حکم راهنما را دارد و از این جمله بعضی نزدیك یونان قرار گرفته مانند مجمع الجزایر سیکلاد (۹) که معروفترین جزایر آن دلوس (۱۰) وپارُس (۱۱) میباشد دُلس معبد معروفی داشته و پارُس سنگهای مرمر عالی. برخی بساحل آسیای صغیر نزدیك تر میباشد مانند مجمع الجزایر اسپوراد (۱۲) که درجنوب قرارگرفته ورُدس (۱۳) مهمترین جزیرهٔ آن است وجزایر بزرگ دیگری مثل ساموس (۱٤) و کیوس (۱٥) و لسبس (۱٦) که انگوری مشهور دارد.

ازحیث بریدگی وشبه جزیره وخلیج ساحل آسیای صغیر کاملاً شبیه بسواحل یونان میباشد و مردم یونان آنرا مثل خانهٔ خود تصوّر میکردند چنانکه از بدو امر در آنجا مستقر شدند و روبروی یونان اروپا درآسیا نیز یونان دوّمین تشکیل دادند. بنا بر این طبیعت دریای اژه را چنان خلق کرده بود که دریاچه ای یونانی نشین باشد. درجنوب یونان بفاصلهٔ نسبةً دور تری جزیرهٔ کوهستانی بزرگ کریت

(۱) - CORCYRE　(۲) - LEUCADE　(۳) - ITHAQUE　(٤) - CÉPHALLÉNIE
(٥) - ZACYNTHE　(٦) - CYTHÈRE　(۷) - SALAMINE　(۸) - EUBÉE
(۹) - CYCLADE　(۱۰) - DÉLOS　(۱۱) - PAROS　(۱۲) - SPORADE
(۱۳) - RHODES　(۱٤) - SAMOS　(۱٥) - CHIOS　(۱٦) - LESBOS

قرار گرفته که ازمشرق بمغرب کشیده میشود این جزیره را میتوان سرحدّ جنوبی عالم یونان تصوّر کرد.

آب و هوا و ممرّ معاش

بعقیدهء هرودت « دلپذیر ترین آب و هوا ها نصیب یونان شده‌است» و فی الواقع نیزآب وهوای یونان‌ازآب وهوای‌مصر وکلده بمراتب معتدل‌تر و نشاط انگیز تر میباشد. درتابستان هوا گرم و خشک است و در زمستان ملایم و زیاد میبارد. پائیز و بهار آفتاب کامل دارد. هوا همیشه پاك و چون آینه تابناك و شفّاف میباشد تا آنجا که جبال سواحل و جزایر دور دست همیشه در افق بخوبی تمیز داده میشود.

مردم یونان که با آن آفتاب دلگشا و این هوای صافی درین جایگاه مشخّص و مجزّا سر میکردند صاحب ذوقی روشن و دقیق و بقاعده گردیدند و بسرّ اشکال موزون ومتناسب پی‌بردند. بنابراین طبیعت ملّت یونان‌را هنرمند بارآورده است.

با اینهمه مزایا کسیکه در یونان زندگی میکند بایستی بکم قانع باشدوچنانکه هرودت می نویسد: «فقر همیشه پا بپای یونان رفته است».

وسیلهٔ کسب معاش در یونان مختلف بود لکن وسعتی نداشت. جنگل بلوط و کاج و سرو از امروز فراوان تر بود و در آن بشکار آهو و گراز می پرداختند. درجویبارهاچنار نیزمی‌رست ولی‌جائی برای کشت ومرتع پیدا نمیشد. جو و گندم و مو و درخت زیتون و درختان میوه دار مانند انجیر و نارنج (که خاك یونان را خوش داشت) جای درستی در جلگه نمیدید تا دائرهٔ خود را بسط بدهد و بهمین جهت نا گزیر به بغل کوه می چسبید.

خوشبختانه این نقص خاك را دریا تلافی میکرد. مردم یونان انواع ماهی را صیدکرده مصرف مینمودند و ازاین گذشته از شکم خاك مس و آهن ونقره بیرون میکشیدند. مصالح خوبی‌هم بجهة ساختمان‌داشتند ازقبیل سنگ‌آهك‌ومرمرخالصی که در نهایت صفا و واقعاً لایق هنرمندان چابك دست بود.

مردم

ازخاك یونان تمدّن‌عدیم‌النّظیری سر برزده که موجب حیرت دنیا گردیده و عنوان کرامت و معجزه اخذ نموده است. از

آنجا که اوضاع طبیعی هر قدر مساعد باشد بچنین ابداعی قادر نخواهد بود باید گفت که اینهمه از برکت استعداد خلقی خود ملّت پدید آمده است .

مردم یونان خود را قوم هلن [1] میگفته و مملکت خویش را هلاد [2] مینامیدند بعقیده خود شان «اُتوکتون» یعنی از اصل اهل همان محل بوده اند ولی در واقع از سمت شمال بدین دیار آمده اند و از خویشاوندان اقوام مد و پارس و مانند ایشان از دستهٔ اقوام آرین یا هند و اروپائی بوده اند . شمایلشان از مجسّمه ها و نقّاشیها و تصاویری که روی ظروف کشیده اند پیداست . مردمی میانه بالا بوده و گوشتی پیچیده داشته اند . اندامشان متناسب بود و اسباب صورتشان بهم میآمد . ریش مورچه پی میگذاشتند . پیشانیشان بلند نبود . موی خرمائی انبوهی داشتند که اگر میبریدند حلقه حلقه میشد والاّ بشکل گیسوان روی شانه میریخت . چشمانی درشت و درخشنده و لبانی باریك داشتند مشخّص نژاد یونانی بینی راست بود که درست در استقامت پیشانی کشیده میشد . آنچه آوردیم فرداکمل مردم یونان است و نمونهٔ آن امروز بندرت در میان اخلاف قوم هلن پیدا میشود و حتّی این احتمال هم میرود که در قدیم نیز بندرت پیدا میشده است .

ملّت یونان بدنی سالم وقوی وهوشی تیز ودقیق و نافذ داشت . هردوت میگوید : « قوم هلن از بدو امر زیرکی خود را نشان داد و ثابت کرد که بر خلاف مردم نادان هرگفته‌ای را باور نمیکند وهمین مطلب او را ازاقوام وحشی ممتازمینمود» .

مردم یونان زورمندی و خوش اندامی را قدرمیدانستند ولی ذهن تند ودقیق وهوش تیز وثاقب را بیشتر وقع میگذاشتند . درمیان کسانی که موضوع افسانه‌های ملّی یونان بودند هیچکس بقدر «اولیس [3] پرفن» پسند خاطرعامّهٔ مردم نیفتاد زیرا اولیس چارهٔ هرکار را میدانست و با تند ذهنی خود همیشه ازمهالك صحیح و سالم بیرون میجست . ملّت یونان ازحیث استعداد دماغی و سرعت درك مطالب و ولع بکشف حقایق وهنر ابداع و خلق اشیاء درمیان تمام مللی که تاریخ ذکر شان

(۱) - HELLÈNE (۲) - HELLADE (۳) - ULYSSE

را میآورد رتبهٔ اولویت را حائز گشته است و خلاصه آنکه قوم یونان با هوش ترین کلیهٔ اقوام بوده اند .

فصل یازدهم

تمدن های قدیم یونان

کریت و میسن

پیش از آغاز تاریخ یونان بهزار سال ودر حدود هزار سال قبل ازمیلاد کریت مرکز دولت بحری مقتدری بود و مدنیت درخشانی داشت . دامنهٔ تمدن از کریت بیونان رسید و سلاطین میسن که در آن خاك حکمروائی داشتند صاحب شأن و شوکتی گردیدند ولی این تمدن نیز درنتیجهٔ هجوم قوم وحشی دروس واژگون شد.

مردم یونان از کیفیت این ازمنهٔ قدیمه بدرستی چیزی نمیدانستند معذلك افسانه های منظوم که معروفترین آن راجع بجنگ تروا (۱) است یادی از آن اوضاع مینمود.

تاریخ یونان

تاریخ یونان از تاریخ ملل قدیمهٔ مشرق کاملتر میباشد زیرا در آن مملکت مورخ متعدد پیدا شده و از آنچه برشتهٔ تحریر آمده قطعات جدا جدا بدست ما افتاده است . معروفترین مورخین یونان هرودت و توسیدید (۲) میباشند که در مائهٔ پنجم قبل از میلاد زندگی میکرده اند . کتیبه های یونانی و نشان و سکه و آثار هنر و مجسمهٔ کوچك و بزرگ و ظروف مصور بسیاری نیز پیدا کرده اند و موزهٔ لوور پاریس از آثار عتیقهٔ یونان فراوان دارد . اما تاریخ یونان بوجهی که از نوشته های قدما بما رسیده از هشت مائهٔ قبل از میلاد بالا نمیرود و تمدن زیبای وی که امروز باعث حیرت دنیا شده در مائهٔ پنجم قبل ازمیلادظهور کرده است .

(۱) - TROIE (۲) - THUCYDIDE

خود مردم یونان هم از تاریخ ایام سلف خبر نداشتند و فقط بمناسبت پاره‌ای افسانه ها که شعرا جمع آورده شاخ و برگ داده بودند شبحی از آن در خاطر شان باقیمانده بود.

کشف تمدن های ماقبل قوم هلن

تقریباً پنجاه سال پیش (در حدود ۱۸۷۰) یکنفر آلمانی شلیمان (۱) نام ابتدا در آسیای صغیر در محل شهر قدیم تروآ و پس از آن در آرگلید درمحل شهر های قدیم میسن و تیرنت حفریاتی کرد و از آنچه بدست آورد معلوم نمود که تمدنی کهنه‌تر از مدنیت یونان وجود داشته و بعد ها فراموش شده است. در ۱۹۰۰ اوانس (۲) نام عالم انگلیسی در جزیرهٔ کریت دست بکارکاوش شده اشیائی بیرون آورد که باعث تعجب بی اندازه گردید.

اوانس و سایر علمائی که در جزیرهٔ کریت حفریات نموده اند خرابهٔ قصر و مغازه و خانه وآثار هنر و نقاشی وحجاری وکوزه گری و افزار و اسلحه وجواهر فراوان پیدا کرده اند و اینها همه مدنیت بلند پایهٔ خاصی را میرساند که زمانش تا دو هزار سال قبل از میلاد را شامل میشود. بنا بر این پیش از عصر شکفتگی مدنیت یونان تمدنهای دیگری درآن مملکت وجود داشته که دارای رونقی تام‌بوده و عاقبت معدوم شده است. این تمدن را از این نظر که برعصر تاریخی یونان مقدم بوده تمدن ماقبل هلن و از این نظر که در جزایر و سواحل بحر اژه بسط یافته تمدن اژه نام نهاده اند.

I
مدنیت کریت

دولت کریت

کریت جزیره ایست بمساحت ۸۰۰۰ کیلومتر مربع وبوسعت یکی از ایالات بزرگ فرانسه.

کریت جلگه های حاصلخیز و جبال شامخ دارد و ارفع

(۱) - SCHLIEMANN (۲) - EVANS

قلل آن کوه ایدا (۱) میباشد صاحب موقعی ممتاز است زیرا در جوار مصر وآسیای صغیر و یونان قرار گرفته و همین فقره باعث شد که تمدّن آن بزودی قوامی بگیرد.

نام یکی از سلاطین قدیم کریت در اذهان مردم یونان باقیمانده بود وتوسیدید که نخستین مورّخ یونان میباشد تاریخ مینوس (۲) را این طور خلاصه میکند: «چنانکه از روایات برمی‌آید مینوس قدیمترین پادشاهی بوده که بجهة خود بحریه ترتیب داده اقتدار خویش را در قسمت اعظم دریائی که امروز بحر اژه نام دارد مستقرّ کرد. بر جزایر سیکلاد دست یافت وفرزندان خود را بر آنها ریاست داد. جزایر را از وجود دزدان دریائی که در آنجا لانه کرده بودند مصفّی ساخت ودر غالب آنها آبادی بر پا نمود. از آن ببعد اهالی سواحل کم کم ثروتی بهم بستند و مسکن و مأوای ثابتی بجهة خود ترتیب دادند و بعضی که دارا تر شدند دور بلاد خویش بارو ساختند» ازتاریخ کریت بیش از این چیزی دردست نیست زیرا هنوز به کشف کتیبه های بسیاری که درین جزیرهٔ پیدا شده موفّق نگردیده اند. علمائی که در تمدّن کریت به‌بحث وفحص پرداخته‌اند بسط آنرا فیمابین ۲٤۰۰ و ۱٤۰۰ سال قبل از میلاد دانسته اند. مهمّترین شهر آن کنس (۳) بود که از شهر فعلی کاندی (٤) چندان دور نیست. خرابه های کنس نشان میدهد که شهریاری محتشم و درباری مجلّل و ثروتی فزون از قیاس داشته است. سلاطین کنس را علامت سلطنت متعدّد بود از قبیل تبر دو سر و گل زنبق. یکی از تصاویر کنس شاه را در حالتی کشیده که تاج و گردن بندی از گل زنبق دارد و جیقه ای از پر.

مردم و عادات و اخلاق

از روی نقّاشی وحجّاریهای زیادی که در یونان پیدا شده شکل و شمایل و عادات مردم قدیم کریت را میتوان حدس زد. مردم کریت هم با ملل مشرق و با اهل یونان که جانشین ایشان شده اند تفاوت کلّی داشته اند و چیز شنیدنی آنکه از بعضی حیثیّات بیش از سایر ملل قدیمه بفرنگیهای امروز شبیه بوده اند. مردم کریت کوتاه وچابك وخلقةً

(۱) - IDA (۲) - MINOS (۳) - CNOSSE (٤) - CANDIE

باریك بودند معذلك کمر بندی نیز تنگ می بستند تا باریك تر بشوند. رنگشان را آفتاب برگردانده بود. صورت را میتراشیدند. موئی سیاه و حلقه حلقه داشتند. مرد ها قبائی دست دوزی شده در برمیکردند و کمری تنگ روی آن می‌بستند.

چیزی که اسباب حیرت شده این است که سر و وضع زنهای قدیم کریت شباهت کاملی بسر و لباس زنان امروز فرنگ داشته زیرا دامن و پاچین و پیراهن سینه‌باز و زیر جامهٔ نوار کشیده داشتند و کلاه ظریفی بسر میگذاشتند که ممکن بود زیب جعبه آینهٔ کلاه فروشان امروز اروپا قرار داد. با این لباس زنی‌را روی پردهٔ آب و رنگ کشیده اند که از بس آراسته و با حالت است به « خانم پاریسی » معروف شده است.

سبك خانه های مردم کریت نیزشبیه بساختمانهای امروز است زیرا چندطبقه بوده و پنجره و ایوان و مهتابی داشته. قصوری که آثارش بدست آمده میرساند که مردم آن مملکت در تهیهٔ وسایل راحت و رفاه خود ذوق غریبی بخرج داده اند. قصور مزبور از این حیث بیشتر دیدن دارد تا از جهة ظرافت سبك معماری. اطاق نشیمن و پذیرائی ونماز خانه وخزانه و انبار وکارخانهٔ سلطنتی همه ازیکدیگر مجزّا بوده. دالان دراز وسرسرای‌فراخ و پلکان فراوان داشته. منزل ملکه نیز اطاق پذیرائی وخوابگاه وحمّام و گرمابهٔ گلی وابنیهٔ صحّی کامل داشت. معماران کریت درصنعت لوله کشی وگذراندن‌آب استاداند. درقصر کنس لوله‌های بسیاری بجهة گذراندن آب کار گذاشته اند که در مخزنی زیر زمینی سر در میآورد.

بازیها

در تمدّن کریت اقسام بازیها از قبیل رقص و زور آزمائی مقام بلندی‌داشته ومسلّم است که سکنهٔ این‌سرزمین درینکارپیشرو و سرمشق مردم یونان بوده اند. در قصر کنس تماشا خانه ای درست کرده بودند که چندین ردیف نیمکت چند پلّه داشته وچهار صد پانصد نفر را جا میداده‌است. در اعیاد مذهبی درین‌جا جمع میشدند و ساز و رقص ترتیب میدادند. رقص های عمومی کریت شهرت زیادی‌داشت چنانکه در عصر هومر (۱) شاعر یونانی نیز که‌در

(۱) - HOMÈRE

حدود مائهٔ نهم قبل از میلاد میزیسته از آنها یاد میکردند. در یکی از منظومات هومر موسوم به ایلیاد چنین آمده که هفائیستوس (۱) خداوند آهنگری در روی سپر آشیل (۲) پهلوان نقشی انداخته بود «شبیه بمجامع ساز وآواز کنس که سابقاً ردال (۳) بجهة آریان زیبا ترتیب داده بود . جوانان دست بدست دلبران رعنا گذاشته میرقصیدند . دختران دلربا روبند نازکی بروی کشیده و جوانان قبا های برّاق خوش بافت در بر داشتند . دختران تاج بر سر میگذاشتند و جوانان شمشیر زرّین بکمر بسته بحمایل سیمین می‌آویختند . . . جماعتی باشور دور ایشان حلقه میزدند. خوش آوازی چنگ خودرا بهمان آهنگ بترنّم می‌آورد وبگلبانك او دوتن رقّاص بمیان جمع جسته میرقصیدند » .

مردم کریت به آزمودن زور و سنجیدن مهارت رغبتی داشتند . از دویدن و مشت بازی و جنگ با گاومیش لذّتی میبردند . این مسابقه ازحیث خون ریزی بپای مسابقه های امروز اسپانی نمی رسید زیرا تاپای جان گاومیش نمی‌ایستادند. تصویر سوارانی که با گاومیش درمیافتادند روی ظروف یا پرده های رنگ وروغنی آمده . پهلوانان مزبور چه زن وچه مرد چابکی را بجائی می رسانیدند که بوهم نمی گنجد . با گاومیش بازی میکنند . خود را بشاخ او می آویزند . از روی این حیوان عظیم الجثّه میجهند وتهوّر را به آنجا میبرند که باسر خود را بهوا پرتاب میکنند تا این جست پر مهلکه را انجام دهند .

صناعت کریت

این ملّت ظریف که ورزش ذهنی وبدنی را وقعی عظیم می نهاد صنعتکار و هنرمند نیز بود . نقش عجب را برآثار وجود دیده وکمایتبغی ظاهرمینمود واین خود موجدهنری خاصّ گردید بسیار جاندار و طبیعی. مهمترین هنرنمائیهای مردم کریت نقّاشیها وپرده های رنگ وروغن یاتصاویری است که دیوار های قصور را زینت کرده . صنعتکاران که ملاحت و سلیقهٔ بسیاری بکار بسته و بخرج داده اند آنچه کشیده اند صورتی از نباتات یا

(۱) - HÉPHAISTOS (۲) - ACHILLE (۳) - DÉDALE

حیوانات دریائی است یاجشنهای مذهبی یارقص وبازی و زندگی درباری. یك پرده دلفین را نشان میدهد که میان ماهیها و کنار صدفها و مرجانها مشغول شناوری است. آن دیگری زنان‌آراستهٔ کِنُس را نمایش میدهد که در تالاری دورهم بگفت وشنود نشسته اند یادر تماشاخانه‌ای هریك سر جای خود قرار گرفته‌اند.

هنرمندان کریت علی‌الظّاهر درکارهای دقیق استعدادی را که مخصوص بدایع زینت است دارا بوده اند. قصورسلطنتی کِنُس درهر رشته اشیائی دارد که شاهکار حقیقی شمرده میشوند مانند ظروف نقش برداشته وتراش گرفته ومیناکاری‌شده. مجسّمه های طلاکوب چینی یاعاج. شمشیر وخنجر مفرغ که تیغه‌ای مرصّع بطلا و نقره و قبضه ای از بلور وعقیق ولعل دارد.

استادان زینت‌وآرایش نیزمانند نقّاشان هرچه‌درطبیعت دیده‌اند مصوّر نموده‌اند یکی از ظروف قشنگ کریت بدان میماند که از حقّهٔ نیلو فری بیرون آمده و بر دیگری دستهای پولیپ پرهیبتی مرتسم شده که در میان نباتات مواج دریا در حرکتست.

از رونق هنر این نکته برمیآید که مردم کریت تموّلی بهم بسته و در زندگی به تجمّل راغب شده بودند.

تموّل این قوم ازصنعت وتجارت بحری عاید میشد. سکنهٔ کریت قبل ازمردم فنیقیّه دست باین کار زده و در صنعت و تجارت و دریا نوردی کار آمد بودند. کرجیهای کریت دراز و باریك بودو جلوی برگشته داشت. ملاّحان کریت محقّقاً سرتاسر بحر الرّوم را پیش از دیگران گشته اند.

صنعت درکریت انبساطی یافته‌وچراغ‌تجارت را چون روغن‌بود. صنعتکاران کریت بخصوص درکار مفرغ ممتاز بودند. تجّار کریت روغن وشراب را درظرفهای سربسته ریخته بخارج میبردند واز این گذشته ظروف جور بجور واسلحه‌واسباب مفرغی نیزحمل میکردند واز این رو درطیّ چندین مائه هم زمام تجارت دریا را در دست داشتند و هم واسطهٔ سایر اقوام میشدند چنانکه توتمس سوّم فرعون مصر از

آنها خواهش کردمقداری از چوب جنگل لبنان را بمصر حمل کنند. روابط تجارتی مردم کریت با مصر بقدری رونق گرفت که در جزیرهٔ فارُس واقع در ساحل آن مملکت بندری بزرگ ساختند تاآنجا که وسعت دهانهٔ آن به شصت هکتار میرسید ویکطرف آن دیواری ازرمل بود بطول ۷۰۰ ذرع وطرف دیگر موج شکنی بطول دو کیلو متر. بعد ها مردم فنیقیّه و یونان در مصر و سواحل دیگر بحر الرّوم جای اهالی کریت را گرفتند.

خرابی تمدّن کریت

دولت کریت در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد در نتیجهٔ حوادثی که هنوز مجهول مانده است نا گهان بانقراض دچار شد احتمال میرود که مهاجمینی آمده کریت را مورد تاخت و تاز قرار داده باشند. کنس و سایر بلاد کریت تاراج و طعمهٔ آتش شد. معذلك تمدّنی که تقریباً مدّت هزار سال در کریت استقرار یافته بود بکلّی ازبین نرفت زیرا بسیاری ازسکنهٔ سواحل دریای اژه زیر نفوذ کریت رفته صنعت و هنر تزیین منزل و تجارت ودریا نوردی را از مردم آن آموخته بودند و همین مقدّمه سبب شد که در یونان تمدّنی سربرزد که ریشه اش از مدنیّت کریت بر خاسته بود. این تمدّن بنام میسن معروف شده زیرا شهر میسن واقع در آرگلید مرکز اصلی آن شمرده میشد.

II

تمدّن میسن
جنگ تروا

نخستین سکنهٔ یونان

قوم هلن سکنهٔ قدیم مملکت خودرا پلاسژ (۱) مینامیدند. اصل و منشأ این مردم معلوم نیست فقط میدانیم که در بدو تمدّن سیکلاد و کریت هنوز بحال وحشیگری میزیسته اند و چون بعد ها با سکنهٔ جزایر مراوده پیدا کردند مصرف مس و مفرغ را در یافتند و بلادی چند احداث نمودند.

(۱) - PÉLASGE

امّا در طیّ هزار سال دوّم قبل از میلاد سکنهٔ یونان درنتیجهٔ هجومهای تازه تجدید شد. تازه واردین دسته‌ای از اقوام آرین بودند و بعد ها قوم هلن نامیده شدند.

قوم هلن از شمال آمده و دسته دسته بیونان قدم گذاشتند. آنها که قبل از دیگران رسیدند قوم آکئوس بودند و مدّت چندین مائه در یونان تسلّط داشتند و ضمناً قلاعی ساختند تا اقتدارانشان ثابت بماند میسن که در آرگلید جای داشت در حدود ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد مهمترین بلاد قوم آکئوس شد.

میسِن و تمدّن آن

اهمیّت میسن از موقع آن بود زیرا در کوهستان و کنار گردنه‌ای قرار داشت که راه خلیج آرگلیدرا بخلیج کُرَنت بسیار نزدیک میکرد. لذا تجّار این راه را اختیار نمودند و ملوك میسن از کاروانها راهداری میگرفتند. چنانکه سلیمان درمملکت یهود معمول میداشت و امروز هم عدّه ای از قبایل آلبانی درسر راه آدریاتیك (۱) به سالونیك (۲) همین کار را میکنند.

در میان تجّاری که در راه های آرگلید رفت و آمد میکردند بسیاری هم از اهل کریت بودند. ملوك آکئوس که خود بسلحشوری میپرداختند و اخلاقی خشن داشتند از تمدّن کریت بحیرت افتاده میل کردند که مانند سلاطین کنس قصور مستحکم خود را با نقّاشیهای زیبا بیارایند. بنا بر این هنرمندان کریت را بمملکت خود جلب نمودند و چیزی نگذشت که درمیسن و تیرنت و تب (شهر های متعبر یونان) اصول تمدّن کریت متداول شد مانند سر و وضع زنها و بازی ها و زندگی درباری. قوم آکئوس نیز بسبك کریت ملاّح و تاجر و صنعتکار و هنرور شدند معذلك دربدو امر شاگرد بپای استاد نمی رسید و تمدّن میسن جز تقلید ناقصی از تمدّن کریت چیزی نبود.

آثار پایندهٔ میسِن

شهر میسن دو قسمت داشت: شهر فوقانی (آکروپول)(۳) که روی فلاتی ساخته شده و درازا و پهنای آن تقریباً بهزار ذرع میرسید و شهر تحتانی که در پای آکروپول

(۱) - ADRIATIQUE (۲) - SALONIQUE (۳) - ACROPOLE

درجلگه قرار گرفته بود. دوراین هردو شهررا محوّطه های محکمی گرفته بودکه خرابه های آن تاامروز باقی مانده است. تخته سنگهای عظیمی که درین ساختمان ها بکار رفته ساروجی نداشته و تنها بواسطهٔ وزن خود ثابت میمانده مثلاً یکی از این سنگها نه ذرع طول و شش ذرع ثخن دارد و وزنش تقریباً به بیست هزار کیلو گرم میرسد و این معادل وزن آتشخانهٔ بزرگی ازقطار راه آهن است.

مدخل شهر فوقانی دروازهٔ شیران نامیده میشود زیرا بالای آن ستونی زده و دو طرف آن نقش برجستهٔ بزرگی از مادّهٔ شیر ایستاده قرار داده بودند قریب باین دروازه قبوری چند پیدا کرده اند که در کمر سنگ تراشیده شده ودخمهٔ سلاطین میسن بوده. درینجا اجساد را بازر وزیور وتاجی از طلا وجواهر واسلحهٔ قلمزده دفن کرده اند ودرآن میان یکی را مانند اجساد مومیائی مصر حنوط کرده‌اند و صورتش را بانقابی ازیك ورقه طلای نازك پوشیده اند.

قصر پادشاه درقسمت علیای شهر فوقانی قرار گرفته ومانند قصور کریت پرده های زیبای رنگ وروغنی داشته ولی وضع اطاقها طور دیگر بوده. اطاق مهمّ بنا مگارُن(۱) نام دارد ودر وسط آن کانونی است که چهار ستون آنرا احاطه کرده ودرسقف آن منفذی برای خروج دود تعبیه شده است.

از تاریخ سلاطین میسن نیز مانند سلاطین کِنُس چیزی دردست نیست. برطبق روایات یونان پادشاه مقتدری درمیسن بوده موسوم به آگاممنون(۲) که فرماندهی کل اردوئی را داشته که قوم آکئوس برضدّ تروآ کشیده اند. تروآ یا ایلیون(۳) یکی ازشهرهای آسیا بوده و در مدخل تنگهٔ داردانل قرار داشته است.

حملهٔ قوم دروس

سلطهٔ قوم آکئوس بر یونان در حدود مائه ۱۲ قبل ازمیلاد درنتیجهٔ هجوم تازه ازبین رفت. قبائل دیگری از اقوام هِلِنْ که از کوهستانهای شمال سرازیر شده و موسوم به قوم دروس بودند دریونان رخنه کردند. این مردم بسیار وحشی ودرنده

(۱) _ MÉGARON (۲) _ AGAMEMNON (۳) _ ILION

بوده وسر راه خود هرچه میدیدند خراب می نمودند بدین لحاظ بلادی را که قوم آکئوس ساخته بودند یکان یکان طعمهٔ آتش گردید و تقریباً تمام یونان بتصرّف ایشان درآمده در طیّ چند مائه بحالتی نیمه وحشی سرکرد و همین وضع پس از حملهٔ اقوام ژرمن بخاك گل دست داد . معذلك این بار نیز ریشهٔ تمدّن یکباره نخشگید بلکه قسمتی از سکنهٔ یونان وجزایر که از جلوی قوم دروس میگریختند متّفقاً جلای وطن کرده درسواحل آسیای‌صغیرجای گزیدند . بدین ترتیب مدنیّت خاصّ یونان که وارث تمدّن کریت و میسن بود از آنجا بوجود آمده باز راه یونان اروپارا پیش گرفت ودرین سرزمین شکفته گردید .

منظومهٔ هومر

اهل یونان که به آسیا مهاجرت کرده بودند چون عظمت قوم آکئوس را یاد میکردند افسوس میخوردند و شعرای ایشان رغبتی پیدا کردند که اردوکشیهای ملوك قدیم آکئوس را برشتهٔ نظم بکشند .

حوادث جنگ تروآ وسرگذشتهای ملوکی که درآن شرکت کرده بودند موضوع اشعار هومر گردیده و این اشعار قدیمترین شاهکار ادب یونان شمرده می شود اشعارهومر داستانهای درازی است بشعر که خواندگان باآهنگ چنگ درضیافت وجشن میخواندند .

اشعار مزبور شبیه تصانیف قرون وسطای فرانسه یامنظومات تاریخی بوده که امروز درقرای سربستان معمولست وچون میخوانند سازی نیز مینوازند .

درمیان این‌اشعارآنکه ازهمه‌معروفتر بوده‌وتااین عهدهم باقیمانده ایلیاد(۱) وادیسه (۲) میباشد که منظومهٔ هومر نام دارد زیرا مردم یونان آنها را بشاعری هومرنام نسبت میدادند که اصلاً اهل ازمیر یایکی ازجزایر کیوس بوده است . از حقیقت هومر کسی آگاه نیست‌و منظومهٔ وی شامل قطعاتی است که نمیتوان باور کرد همه را یك نفر در یك زمان سروده باشد لکن میشود گفت قسمتهای

(۱) _ ILIADE (۲) _ ODYSSÉE

اساسی آن کار یك شاعر طرفه گوئی بوده که درحوالی مائهٔ نهم قبل از میلاد در آسیای صغیر زندگی میکرده است.

ایلیاد قوم آکئوس ده سال شهر تروآرا درحال محاصره نگاه داشتند ودر ظرف این مدّت بجنگهای مهمّی دست زدند. ایلیاد شرح این جنگها میباشد. موضوع این منظومه غضب آشیل پهلوان معروفست که از تمام مردم یونان متهوّرتر بوده است. آشیل بجهتی از «شاهنشاه» (آگاممنون) دلتنگ شده بچادر خود رفته از جنگ دست کشید. پسر پریام (۱) پادشاه تروآ موسوم به هکتور(۲) سر آشیل را دور دیده باردوی یونان یورش آورده دست بکار سوزاندن کشتیهای یونان گردید وبهترین دوست آشیل (پاتروکل (۳)) را بکشت. آشیل چون این خبر بشنید تاب نیاورده بمیدان آمد و مردم تروآرا بباد کشتار گرفت وعاقبت هکتوررا نیز ازپای درانداخت. درموقع حملات آشیل آتنه ربّةالنّوع نیز پیش جنگ بود.

اُدیسه اُدیسه که حتماً پس از ایلیاد بنظم آمده شرح سرگذشت اُلیس (بتلفّظ یونانی ادوسوس) است که درفصاحت و حیله و تدبیر از همهٔ افراد قوم آکئوس بر تر بود. چون تروآ بتصرّف قوم آکئوس درآمد پوزئیدون(٤) خداوند بحار بصدد انتقام درآمده اورا از مراجعت بخانهٔ خود ایتاك مانع آمد. امواج دریا اورا سرگردان میداشتند. درجزیره‌ای که از قوم فِآسی بود کشتی اولیس بشکست. پادشاه جزیره از او پذیرائی شایانی نمود. اولیس گذارش احوال خارق العادهٔ خود را بجهة وی نقل کرده کشتی از او بگرفت و براه افتاد و چون به ایتاك رسید دید بزرگان جزیرهٔ مزبور اورا مرده پنداشته در قصرش جای گرفته و از زن وفادارش پنلوپ (٥) خواسته اند که یکی از آنهارا بهمسری اختیار نماید.

پنلوپ زرنگی کرده هرطور بود آنهارا نگاه داشت تا اولیس برگشت وبکمك پسرش

(۱) _ PRIAM (۲) _ HECTOR (۳) _ PATROCLE (٤) _ POSEIDON (٥) _ PÉNÉLOPE

تلماك(۱) ریشهٔ « مدّعیان » را برانداخت.

داستانهای هومر و تاریخ

مسلّم است که منظومهٔ هومر از تاریخ بنهایت دور است و آگاممنون که ایلیاد آورده مانند شارلمانی که در تصنیف رُلاند(۲) آمده افسانهٔ محض است زیرا شعراء هنگام سرودن این داستانها اندازه‌ای بجهة خود قائل نشده و تا مرتبهٔ کرامت و معجزه رفته خدایان را از آسمان بزمین آورده در کارهای مردم دخالت داده اند. امّا منظومهٔ هومر اگر نتواند چیزی از تاریخ یونان قدیم بیاموزد عادات و اخلاق و مدنیّت آنرا روشن مینماید چنانکه تصوّر کرده اند که وضع سلطنت یونان درمائهٔ نهم ازروی شرح وبسط های جاندار ودلچسب ایلیاد واُدیسه معلوم میشود لکن حقیقت چنانست که شاعر آنچه در اطراف خود میدیده با مطالبی که از گذشتهٔ دوری در خاطر داشته بقسمی ممزوج کرده که تمیز آن ممتنع میباشد وبدین لحاظ میتوان گفت که منظومهٔ هومر وضع زندگی یونان را در مائهٔ نهم قبل ازمیلاد نشان نمیدهد بلکه آشکار مینماید که در آن عصر شاعر یونانی وضع زندگی مردم قدیم آن مملکت را بچه کیفیّتی پیش خود تصویر مینموده است. بنابراین بسیاری از قطعات ایلیادو اُدیسه یادگاری ازدوران میسن باشد وحفریّات میسن یاکریت نیز تاحدّی قطعات مزبور را مصوّر مینماید چنانکه این نکته را از دو قسمت ذیل میتوان دریافت:

درآنجا که آگاممنون پادشاه میسن آمادهٔ حرب میشود ایلیاد شرحی میآورد شبیه بکیفیّت اسلحهٔ مفرغی مرصّع به مینا وطلا ونقره ای که در قبور سلطنتی میسن پیدا شده.

شاعر درین باب میگوید: « آتْریدْ ـ آگاممنون پسرآترهْ ـ بقوم آکئوس فرمان میدهد که سلاح بردارند. خودش نیزاسلحهٔ درخشان برنجی را می پوشد باین ترتیب که ابتداء چکمهٔ گرانبها را بابندهای سیمین باطراف ساق می بندد سپس سینه را باجوشن زیبائی که هدیهٔ پادشاه قبرس وعلامت دوستی اوبوده میپوشاند.

---

(۱) ـ TÉLÉMAQUE (۲) ـ ROLAND

این جوشن را ده ترك از مینای تیره و دوازده ترك از طلا و بیست ترك از ارزیر بوده است گردن آترید نیزازسه رشتهٔ مینا میدرخشید... قمهٔ برّاق طلاکوب شده را حمایل میکند. قمه نیامی از نقره دارد و بکمر بندی طلائی آویخته است. سر تاپای خود را از سپری سبك و عالی میپوشاند. این سپر را ده دائرهٔ برنجی در حاشیه بود و بیست گل میخ ارزیر سفید ویك گل‌میخ مینای سیاه رنگ که سرش شکل گُرگُن داشت ونگاه تند آن شخص را بوحشت و هراس میانداخت. دستهٔ سپر ازنقره و میناکاری آن صورت ماری بود که سه سرش دور گردن گشته دائره ای میساخت. آگاممنون خودی برسر میگذارد که از چهار طرف مخروط مانند برگشته و شرّابه دار و جیقه ای که برفراز آن می نهد بوضعی موحش در نوسان است. بالاخره دو زوبین محکم برمیدارد که نوك برنجی آن تا آسمان پرتو میافکند».

قطعهٔ دیگر که ازاُدیسه برداشته شده شرح قصرپادشاه فِآسی را میآورد. این قصر شباهت بقصور مخروبه ای دارد که در میسن وتیرنت وتب پدید آمده است.

«تلالؤ رفیع منزل آلکی نوئوس(۱) عالیجاه باپرتو خورشید وماه همسری میکند. از آستانهٔ در تا انتهای قصر دو دیوار مفرغی کشیده شده و بالای آن برنگ آبی صراحی ساخته اند. درها ازطلاست وآستانه ازبرنج وپایه ازنقره وحلقه ازطلا. در دوجانب سگهائی ازطلا ونقره قرار گرفته که هِفائیسْتوس باهنر معجزه‌آسائی ترتیب داده است... دردرون قصر دور تادور دیوار تخت‌هائی گذاشته وپارچه های سبك ولطیفی که زنها بافته‌اند روی آن کشیده‌اند. این سریر مختصّ ملوك فِآسی میباشد... درروی پاسنگها مجسّمه‌هائی ازطلا بشکل جوانان ساخته‌اند که مشعل افروختهٔ دردست دارند و شب هنگام مهمانان آلکی نوئوس را روشن میکنند».

---

(۱) ـ ALKINOOS

فصل دوازدهم

خدایان و پهلوانان

افسانه های یونان

مردم یونان مشرك بودند و خدایان خود را بصورت انسان تصویر مینمودند نهایت آنکه در جمال وقوّت آنهارا ورای حدّ بشرمیدانستند. علاوه براین اجداد نامدار خویش را بنام پهلوانان یانیم خدایان میپرستیدند وکراماتی در بارهٔ ایشان قائل بودند. سرگذشتهای خارق العادهٔ خدایان وپهلوانان موضوع شرح وبسطهای گوناگون گردید که باساطیر (میت) معروف شدهوبوسیلهٔ شعرا دردسترس عموم قرار گرفته است.

I

خدایان

مذهب یونان

مردم یونان نیزمانند بسیاری ازملل دیگر تمام آثار طبیعت‌را ازخورشید و رعد واوقیانوس و طوفان وانهار و چشمه سار و باد وباران بمقام الوهیّت رسانیده می پرستیدند.

هریك از آثار مزبور را از وجودی نامرئی دانسته وآنهارا منشأ خیر و شرّ تصوّر میکردند وبدین لحاظ بپرستش ایشان مشغول میشدند تابرسر لطفشان آورند یا رفع آزارشان‌را بنمایند امّا چون قوّهٔ تخیّل مردم یونان تند تر ازملل دیگر بوده و میان ایشان شاعر وهنرور بسیار پدید آمده طبیعةً معتقداتشان در قالب شعر ریخته شده و بشکل یکی از آثار هنر جلوه کرده است.

مردم یونان خدایان خود را شبیه نوع بشر تصویر مینمودند نهایت آنکه مزایائی دربارهٔ ایشان قائل میشدند. خدایان هیکل انسان داشتند. باکل و شرب زنده بودند. همسر اختیار میکردند. فرزند می‌آوردند. دستخوش وجد والم میشدند

ولی جاودان زنده میماندند. در نیرو و صباحت چیزی غیر از اطوار انسانی نشان میدادند. «نکتار» می‌نوشیدندو خوراکی داشتند (آمبروآزی) که مانع پیری بوده‌است.

تصویر خداوندان بشکل انسان مذهب مشبّهه نامیده میشود سرگذشت پر شاخ وبرگ خدایان موضوعی شد و مردم یونان داستانها برای آن ساختند. افسانه‌های مزبور را «میت» و مجموع آنرا «میتولوژی» گفته اند.

شاعری که ایلیادرا بنظم آورده خدایان را درمیدان قتال حاضر میکند وگاهی نیز مجروح و سخت متأ‌ّلم میسازد.

«دیومد[۱] فرزندتیدهٔ[۲] عالیمقام که ازرؤسای قوم آکئوس بوده آفردیت[۳] را دنبال کرده جستی میزند و زوبین کشیده دست لطیف آلهه را مجروح مینماید. اندام خداوند ازریز پوشاکی که بافتهٔ دست فرشتگان جمال (خاریت[٤]) است دریده و خون پاك از دستش روان میباشد.

از آنجا که خدایان رؤف گندم نمیخورند وشراب مکیّف نمی نوشند آب لطیفی پس میدهند و چون ما خون غلیظ ندارند و زنده جاوید نامیده میشوند.... آفردیت خود را گم کرد وبا حالتی پر از درد ورنج دور شد. ایریس[٥] باد پا اورا بگرفت وازمیان معرکه بدربرد. برپوست لطیف آلهه لکّه‌های آبی رنگ نشسته بود...».

خداوندان نخست

از معتقدات قدیم یونان چیز زیادی در دست نیست. زمین (گائیا[٦]) وآسمان (اورانوس[٧]) معتبر ترین خدایانی بودند که مدّتها میپرستیده اند ولی پرستش مزبور بعد ها از اهمیّت خویش کاست و جای خود را بخداوندان دیگر داد.

بنابقول شعرای یونان گائیا واورانوس فرزندان بسیاری آوردند منتهی بعض ایشان رتبهٔ ربّ النّوع یا ربّة النّوع پیدا کردند و دیگران بعنوان دیو یا غول معروف شدند.

---

(۱) - DIOMÈDE (۲) - TYDÉE (۳) - APHRODITE (٤) - KHARITE
(٥) - IRIS (٦) - GAIA (۷) - OURANOS

آخرین خدائی که قدم بعرصهٔ وجود گذاشت کرونوس (۱) (زمان) بود که پدر را از تخت بزیر آورده بجای او بسلطنت پرداخت. کرونوس صاحب اختیار تازهٔ عالم خدائی بیرحم بود چنانکه تمام اولاد خود را میخورد وتنها یکی ازایشان موسوم به زئوس (۲) بهمّت مادرش رِآ (۳) جانی بدر برد.

رِآ تدبیری که اندیشید این بود که چون زئوس متوّلد شد سنگی در قنداقه پیچیده به کرونوس داد تا بخورد وخود فرزندرا درخفا درکوه های کریت بپرورد. زئوس چون بحدّ رشد رسید پدر را از آسمان براند وباین ترتیب کشتهٔ کرونوس را بدستش داد.

زئوس بجهة استحکام سلطنت خود با تیتانها (غولها) در افتاد وبرق را برسر ایشان بتاخت آورده بمغاك تارتارشان انداخت.

زئوس

زئوس پسر کرونوس خدای معتبر یونان گردید. او را بشکل آدمی تصویر مینمودند پرهیمنه و با جبروت. پیشانی فراخ و موی فراوان و ریش انبوه حلقه حلقه داشت. دبّوسی بیك دست وعلامت برق را بدست دیگر میگرفت. زئوس دریونان «ربّ‌الارباب‌وخداوندبشر» بود ومخصوصاً مظهر آثار آسمانی شمرده میشد میگفتند: «رغبتی دارد که برق نازل کند وخدائیست که در فراز آسمانها میغرّد واز صولتش زمین می‌لرزد» باد و باران را باختیار او میدانستند تا آنجا که بارندگی را بجملهٔ «زئوس میبارد» تعبیر مینمودند. زئوس خداوند عقل و عدالت و ناظر اعمال مردم نیز بود و خوبی و بدی را او بین مردم بخش میکرد.

هومر در ایلیاد میگوید: «در کنار بارگاه زئوس دو چلیك قرار گرفته و محتوی عطایائی است که خداوند بر سر مردم نثار میکند از این دو یکی منشأخیر ودیگری سرچشمهٔ شرّ میباشد. زئوس که برق را خوش دارد هرگاه از آن هردو چیزی برداشته ممزوج نماید و بکسی قسمت بدهد او گاهی خیر می بیند و گاه بشرّ تصادف مینماید. امّا اگر سهم کسی را تنها بچشمهٔ بدبختی حواله کند او جز

(۱) - KRONOS (۲) - ZEUS (۳) - RHÉA

ادبار وفلاکت نخواهد دید. نان سواره واو پیاده خواهد بود هرجا برود سرگردان است. نه خدایان باو قدر میگذارند نه بندگان».

خداوندان آسمان

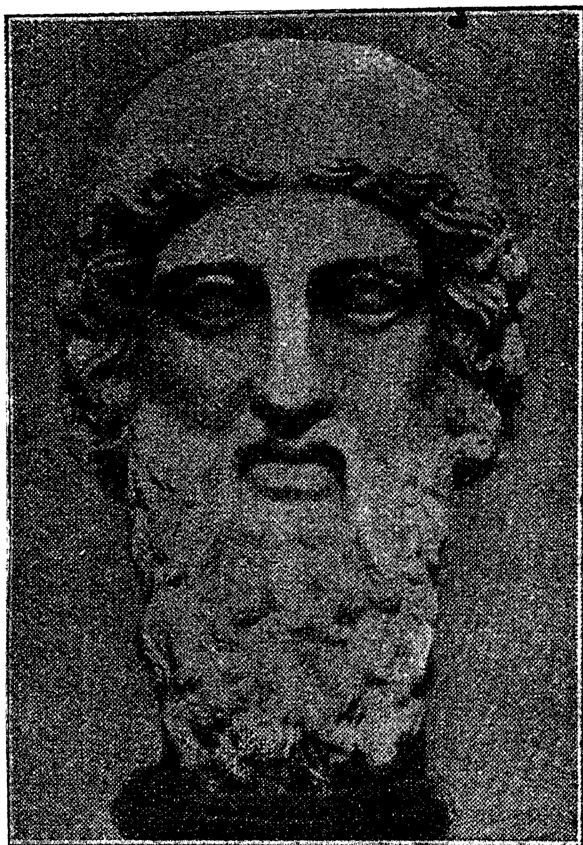
اطراف زئوس عدّهٔ زیادی ارباب انواع قرار داشتند که مظهر کائنات آسمانی شمرده میشدند. زن زئوس هرا (۱) در آسمان زندگی میکرد والههٔ عرس و مزاوجت بود هرمس (۲) وآرتمیس (۳) و آپولون (٤) را سه فرزند زئوس میدانستند. هرمس مظهر باران شناخته میشد که از آسمان میبارد وبزمین فرو میرود هرمس بالی داشت وپیغام زئوس را میرسانید. عصائی معجز نما دردست میگرفت که دومار بر آن پیچیده بود. هرمس را خداوند فصاحت و تجارت نیز تصوّر میکردند.

آرتمیس ربّة النّوع ماه بود و بشکل زنی شکارچی مصوّر میشد که کمانی از نقره در دست دارد و بمردم وحشی میماند.

آپولون یا فوئیبوس ربّ النّوع خورشید ونور وموسیقی بود. هم نیکوکارش میدانستند و هم از او وحشت داشتند. رسیدن حاصل را علامت مهر آپولون و سوختن آن یاتشمّس را نشانهٔ قهر اومیشمردند. آپولون راگاه بصورت «کماندار خدا» مجسّم کرده تیرهائی قتّال بدست اومیدادند وگاه بشکل ساززن جوانی درمیآوردند که بجمال الهی تجلّی کرده و بنواختن ساز محبوب خود (چنگ) مشغول است.

از داستانهای مخصوص آپولون کیفیّت زد و خورد اوبا مارپیطون (٥) میباشد که جانوری غریب الخلقه بوده و درکارآبادی حول وحوش دلف اخلال میکرده. شاعری از یونان عاقبت زد و خورد را اینطور شرح میدهد: «آپولون که از دور نشانه میزند تیری میاندازدوکار او را میسازد. درد اژدها را از حال میبرد. اژدها می‌طپد. باز میشود. بخود می‌پیچد. فریاد های جانگاه برمیآورد بعد زمام اختیار را باز بدست آورده میخزد وخودرا بجنگلی میکشد ودرآنجا یك دریا خون میریزد و جان میدهد... دنیا پیش چشم این عفریت تیره و تار شد و قوّهٔ مبارك خورشید

(۱) - HÉRA (۲) - HERMÈS (۳) - ARTÉMIS (٤) - APOLLON
(٥) - PYTHON



صورت زئوس که درموزهٔ « نی کارلسبرگ » واقع در نزدیکی کپنهاگ میباشد.

او را تمام کرد. آن نقطه را پیطو (۱) نام نهادند وآپولون را پیطین (۲) لقب دادند زیرا مار را اشعهٔ سوزان آفتاب در همان نقطه سوزانید ».

خداوندان دریا

خداوندان دیگری مظهر حالات دریا بودند و پوزئیدن (۳) پسر کرونوس و برادر زئوس بر ایشان ریاست داشت. پوزئیدن را بصورت آدمی پر جبروت و با خلقی گرفته و موئی ژولیده و ریشی انبوه و درشت میکشیدند و چوبی سه شاخه بدستش میدادند. پوزئیدن زیر دریا در قصر با شکوهی مسکن داشت.

خداوندان معتبر بحری که اطراف پوزئیدن را دارند عبارتند از زوجهٔ او آمفیتریت (٤) که ربّة النّوع آبهای ساحلی شمرده میشود و نره (٥) پیر که مظهر دریای آرام میباشد و تتیس (٦) که پایش از نقره است و در مصبّ رود ها جای دارد. امواج چون بهم میخورد مردم یونان میگفتند تری‌تون (۷) شیپور میکشد وچون زیر و بالا میرفت تصوّر میکردند که نرئید (۸) ملاحت خود را نشان میدهد. بجهة خداوندان دریائی هیکلی قائل شده بودند که بالا تنهٔ اغلب به هیأت انسان بود و پائین تنه دم ماهی.

خداوندان زمین

در میان خداوندان زمین محترم تر از همه دمتر (۹) ربّة النّوع خرمن و خدای روزی رسان بود. یکی از شعرا او را چنین وصف میکند: « دمتر که موئی خرمائی دارد بکمك وزش باد گندم را از پوست نازکش بیرون می آورد ».

کره (۱۰) دختر دمتر ربّة النّوع گل وگیاه بهار است. بنا بداستانی کهنه کره راهادس (۱۱) خداوند دوزخ در ربود کره هر بهار بزمین میآید ولی چون پائیز فرا میرسد نا گزیر است که نزد شوهر خود بر گردد و بنام پرسفون (۱۲) در دوزخ

---

(۱) ـ PYTHO از کلمه ای یونانی بمعنی پوسیدن

(۲) ـ PYTHIEN (۳) ـ POSEIDON (٤) ـ AMPHITRITE (٥) ـ NÉRÉE

(٦) ـ THÉTIS (۷) ـ TRITONS (۸) ـ NÉRÉIDE (۹) ـ DÉMÉTER

(۱۰) ـ CORÉ (۱۱) ـ HADÈS (۱۲) ـ PERSÉPHONE

بحکمرانی پردازد. این افسانه را معنی روشن است زیرا نباتات هر سال میمیرد و هر بهار از نو سر بر میزند. دیگر از خدایان زمین دیونیزوس (۱) میباشد که خداوند مو وانگور چینی بوده وبسیارقبول عامّه داشته. به دیونیزوس گاه صورت مردی را داده‌اند که ریشی بلند وتاجی ازعشقه گذاشته وگاه جوان خود ساخته ای که لباس درازآسیائی در بر کرده. در رکاب دیونیزوس موکبی شوخ و شنگ و پر هیاهومیرفت و ازآنجمله یکی سیلن(۲) خداوند مستی بود که ببزرگی شکم شناخته میشد و چند نفر بنام ساتیر (۳) وپان(٤) که خداوند مراتع و شبانان بودند و پائی چون بز داشتند وحوریان پرملاحت که فرشتهٔ جنگل و چشمه‌سار ورودبار بودند.

خداوندان زیر زمین

چنانکه زئوس بر آسمان و پوزئیدن در دریا حکومت داشت سلطنت اموات در بطن خاك قسمت برادر ایشان هادِس یا پلوتون (٥) گردید. جانور درندهٔ غریب الخلقه ای موسوم به سِربِر(٦) (سگ سه سر) درمدخل قلمرو هادس بپاسبانی مشغول بود. گرداگرد این خاك را دو رود استیکس (۷) و آکرون(۸) که آبی سیاه رنگ ویخ بسته داشت احاطه میکرد. اموات میبایستی در کرجی کارون نشسته هر یك حقّ العبوری از قرار یك اُبُل (تقریباً ۱۵ سانتیم) بوی بپردازند.

ازآن پس اموات درمحضری که مینوس (۹) درآن ریاست داشت حاضر میشدند اخیار بسعادت کامل رسیده دربهشت جای میگرفتند واشرار بقعر جهنّم افتاده‌درد وعذاب می چشیدند.

مردم یونان سخت میترسیدند به استیکس سوگند بخورند. هزُید(۱۰) شاعر یونانی میگوید. اگر ازخداوندان نیزیکی « چون ازآب این رود نثار میکند سوگند یاد نماید دیگر طعم آمبروآزی و نکتار را نخواهد چشید بلکه لخت و گنگ روی

(۱) - DIONYSOS (۲) - SILÈNE (۳) - SATYRE (٤) - PAN
(٥) - PLUTON (٦) - CERBÈRE (۷) - STYX (۸) - ACHÉRON
(۹) - MINOS شاه قدیم کریت که مشهور بعدالت بود
(۱۰) - HÉSIODE

تخت خوابش دراز میکشد واز خود بیخود میشود وچون یکسال باین عذاب مبتلا بود درد سخت دیگری بر او نازل میگردد یعنی نه‌سال از خدایان سر مد بر کنار میماند نه در شور و مشورت ایشان دخالت می کند و نه در خوراك آنها شرکت مینماید و فقط در سال دهم در جرگهٔ خدایان حضور بهم میرساند . . . » .

دیگر از خدایان زیرزمین هفائیستوس پسر زئوس میباشد که خدای آتش و آتشفشان و آهنگران بوده . هفائیستوس را مانند مردی نیرومند ولی زشت و لنگ تصویر مینمودند زیرا میگفتند روزی زئوس در حالت سخط پای او را گرفته از فراز آسمان بزمین پرتاب کرد .

ایلیاد هفائیستوس را چون کار گری ساحر جلوه میدهد : « تتیس کنار قصر هفائیستوس میآید . این قصر که کار خود هفائیستوس بدهیکل میباشد از برنج است و تلالوئی دارد . هیچگاه خراب نمیشود . تتیس می‌بیند هفائیستوس گرم کاراست غرق عرق گردیده ودور دمها میگردد . هفائیستوس بیست و سه پایه زده ودر اطراف دیوار قصر محکم خود قرارداده و ته آنها را روی چرخهای طلائی گذاشته بود تا بدون استعانت غیر خود بخود بمجمع خداوندان بروند و باز گردند کار سه پایه ها تمام شده و فقط دستهٔ آنها مانده بود . هفائیستوس سر آنها را بهم می آورد و بست‌ها را چکّش میزد . . . » ولی چون تتیس رسید دنبال کار را رها کرد «خدای بزرگ و بد هیکل از سندان خود لنگ لنگان دور میشود زیرا پا های ضعیفش طاقت آن تنهٔ عظیم را ندارد . سردمهای خود را از کوره برمیگرداند وتمام افزارهای خود را در صندوق نقره ای پنهان میکند . بعد با اسفنجی صورت و دست و گردن وسینهٔ پر مو را پاك مینماید . سپس قبائی می‌پوشد ودبّوسی محکم در دست میگیرد ولنگ لنگان بیرون می آید . مجسّمه هائی از طلا که چون جوانانی جاندار میباشند و قوّت و فکر و صوت دارند او را نگاه میدارند واز دو جانب آن پادشاه که بزحمت راه میرود دور نمیشوند . . . » .

خداوندان کار

بعض خداوندان مظهر قوای معنوی و کار و عواطف بشری شمرده میشدند مانند آرِس و آفرُدیت و آتنه که مقامی بلند داشتند و فرزند زئوس بودند.

آرِس را خداوند جنگ دانسته بصورت موجودی عظیم الجثّه و بوضعی بد هیبت وخشن تصویر مینمودند. خودی برسر ونیزه‌ای بدست او میگذاشتند وحالی شدید و خشن بوی نسبت میدادند. چنانکه در ایلیاد آمده زئوس بآرِس میگوید: «درمیان تمام خدایانی که در المپ منزل دارند هیچکس بقدر تو درنظر من منفور نیست زیرا مدام بجنگ و نفاق رغبت داری».

آفردیت را ربّة النّوع عشق و جمال دانسته میگفتند از کف امواج بوجود آمده است. اورا بهیکل زن جوانی میکشیدند که صباحت را بپایهٔ اعجاز رسانیده و خنده ای دلپسند و چشمانی درخشنده دارد. فرشتگان ملاحت (خاریت) از دنبال او روان بودند.

آتنه ربّة النّوع هوش بود. گاه اورا خداوندی رزم آزما میخواندند که مردم را در جنگها هدایت میکند و گاه آلهه ای صلحجو میدانستند که هنر و صناعت را بمردم می آموزد. بعلاوه میگفتند آتنه از مغز سر زئوس جستن کرده است. آتنه را بشکل زنی خوشگل و متناسب مجسّم مینمودند که خودی بر سر و نیزه ای در دست و جبّهٔ معجز نمائی بر دوش داشت که ریشه اش از مار بود. بر آن جبّه جانوری غریب الخلقه منقّش میکردند که کسی را یارای دید آن نبود.

علاوه بر آنچه گذشت هستیا (۱) ربّة النّوع خانواده و موز های نه گانه (MUSES) تربیت کنندگان صنایع وعلوم وادبیّات میباشند. موزها اتباع آپولون بودند و چشمه سار های کوه پارناس را بیش از همه جا دوست داشتند.

خداوندان دوازده گانهٔ المپ

مردم یونان منزل زئوس را درقلّهٔ المپ که بلند ترین کوه‌های یونان میباشد «درقصری که هفائیستوس بچیره دستی ساخته» میدانستند. خدایان معتبر المپ در تحت ریاست زئوس

(۱) - HESTIA

مشورتخانه ای ترتیب میدادند و تدارك ضیافت میدیدند و خدمتگذارانی مانند گانی‌مد (۱) و هبه (۲) برای ایشان نکتار و آمبروآزی میآوردند.

عدهٔ خداوندان المپ را بدوازده میرسانیدند. صورت خدایان دوازده گانه باختلاف بلاد متفاوت میشد ولی عادةً خدایانی را شامل میگردید که اسامی یونانی و رومی آنرا ذیلاً میآوریم زیرا ایشان را اغلب به نامی میخوانند که بعدها قوم لاتن بایشان داده است.

Zeus	Jupiter.	زئوس	ژوپیتر
Héra	Junon.	هرا	ژونن
Athéné	Minerve.	آتنه	مینرو
Artemis	Diane.	آرتمیس	دیان
Aphrodite	Vénus.	آفرودیت	ونوس
Déméter	Cérès.	دمتر	سرس
Apollon	Phébus.	آپولون	فبوس
Hermès	Mercure.	هرمس	مرکور
Arès	Mars.	آرس	مارس
Héphaïstos	Vulcain.	هفائیستوس	وولکن
Poseïdon	Neptune.	پوزئیدن	نپتون
Hestia	Vesta.	هستیا	وستا

II

پهلوانان

پرستش اجداد

مردم یونان دربدو امر گمان میکردند که اهل قبور برای خود زندگی دارند و بدین لحاظ وظیفهٔ ذیل خودرا چنان میدانستند که درمواقع معیّن بایشان غذا برسانند یکی ازبازیگران نمایشی چنین میگوید: « پدر. اگر من زنده بمانم ترا ضیافتهای شاهانه میکنم ولی اگر بمیرم از اغذیهٔ لذیذی که باموات میرسد تو قسمتی نخواهی داشت ».

(۱) ــ GANYMÈDE (۲) ــ HÉBÉ

اسلاف چون محترم باشند بحال اعقاب نظر دارند زیرا هر مرده در زیر زمین خدائی است وچون ازمقابل قبری میگذشتند میگفتند: « ای که خدای زیرزمینی بمن مساعد و مهربان باش » .

اسلاف خانواده‌های سلطنت وبانیان بلاد وسلحشوران بنام که اسمی از رشادت خود گذاشته بودند معبود سکنهٔ بلدهٔ خود گردیده پهلوان وحامی آن بلده محسوب میشدند . هرشهری پهلوانی داشت وبقعه‌ای بجهة وی‌ساخته بود . از آنجا که‌بعقیدهٔ مردم یونان هر پهلوانی از وصلت یکی ازخدایان‌با خانوادهٔ سلطنت بوجود میآمد پهلوانان را نیم خدا مینامیدند وسر گذشتهای حیرت انگیز و کرامات درحقّشان قائل میشدند .

هِراکْلِسْ (۱) مشهور ترین پهلوآنان یونان هراکلس میباشد . این پهلوان که امروز بیشتر بنام هرکول معروف است پهلوان ملّی قوم دروس و پسر زئوس بوده . در ایّام صباوت وی هِرا دو مار فرستاد تا او را در گهواره به‌بلعند ولی هراکلس با دست خود آنها را خفه کرده نشان داد که زوراو مافوق ندارد . « نیمهٔ شب هرای مکّار دو جانور بد هیولا یعنی دو اژدهای مهیب که چغیهای آبی رنگ داشتند باطاق درگشادهٔ هراکلس روانه نمود تا کودك را به بلعند . این دو مار خونخوار با چشمی سوزان و دهانی زهر آگین بخود پیچیده‌راه اطاق‌را در پیش گرفتند . . . امّا زئوس که چشمش همه‌جا کارمیکند اطاق راروشن کرد . . . » هراکلس بیدارشد و « چون ماران را بدید بادست‌آنهارا بگرفت‌وگلوی زهر آلودشان را بفشرد . . . آنها دور بچّه پیچیدند . . . ولی چون راه خلاصی را مسدود وقوی را ازکار افتاده دیدند باز شدند . درین اثنا خدمتکاران با چراغهای افروخته بشتاب رسیده دراطاق پر شدند وچون دیدند هراکلس با دستهای کوچك خود دو حیوان خفه کرده فریاد حیرت برآوردند . هراکلس بدو مار کشته اشاره نموده در عالم بچّگی ازخوشحالی روی پای خود بند نبود » .

---

(۱) – HÉRAKLÈS

از هراکلس داستانهای مشهوری بنام دوازده خوان هرکول باقیمانده است. هراکلس که سلاحی جز گرز وکمان نداشته همیشه از مبارزه فاتح بیرون آمده مثلاً شیر نمه (۱) را در میان بازو های خود خفه کرد و پوست او را درپوشید. رود سیل آسائی از طویلهٔ اُژیاس (۲) پادشاه الید گذرانده باین وسیله آنرا پاك کرد. بزنان جنگجوئی موسوم به آمازن غلبه نمود. بکمك غولی اطلس نام که کرهٔ زمین را بر پشت خود داشت سیبهای طلای باغ هسپرید (۳) افریقا را بدست آورد.

هراکلس بااینهمه مفاخر خوش عاقبت نبود. خبط هراکلس این بود که زن خویش دِژانیر (٤) راترك گفت. این‌زن برای اینکه بازاورا بدام خودبیاورد صلاحدید بدسگالان را شنیده قبائی را درخون نسوس (٥) خوابانده بعدبجهت هراکلس فرستاد از آنجا که خون آن حیوان مسموم بود هراکلس چون قبا را در بر کرد دردهائی بروی طاری شدکه خلاصی ازآن بهیچ راهی امکان پذیر نگردید تاآنجا که آخرالامر هیزم زیادی در روی کوه اِتا جمع کرد و خود را بدست خویش سوزانید. مردم یونان میگفتند هراکلس پس از مرگ در صف خدایان قرار گرفت و ربّ النّوع قوّت بدنی گردید.

تِزِه (٦) پهلوان ملّی آتیك تزه بود. اورا مصاحب هراکلس دانسته عقیده داشتند که جانور غریب‌الخلقه ودزد بسیار بخاك هلاك افکنده‌است بعلاوه تزه را نجات دهنده خطاب کرده میپرستیدند ونقل میکردند که تزه‌مینوتور (۷) را کشت وآتن را از زیر ربقه کریت بدر آورد بدین‌معنی که اهالی آتن میبایستی هرسال هفت پسر وهفت دختر جوان نزد مینوتوربفرستند واو تناول نماید. تزه مینوتور را کشته آتن را از شرّ او برهانید وخود نیز صحیح وسالم از

(۱) - NÉMÉE (۲) - AUGIAS (۳) - HESPÉRIDE (٤) - DÉJANIRE

(٥) - NESSUS حیوانی بود با سر و کلّهٔ انسان و بدن اسب

(٦) - THÉSÉE

(۷) - MINOTAURE مینوتور جانوری غریب الخلقه بود بابدن انسان و سرگاومیش و در لابیرنت می زیست. لابیرنت قصری بود با دالانهای فراوان تو در تو و هر که در آن وارد میشد بیرون آمدن نداشت.

آنجا بیرون آمد زیرا آریان دختر پادشاه کریت نخی باو داده بود تاچون وارد لابیرنت شود آنرا باز کند و هنگام باز گشت از راه منحرف نگردد .

امّا پهلوانان بهر مقامی که برسند عاقبت طالع واژگون شهد را درکامشان شرنگ خواهد نمود چنانکه تزه درحین مراجعت ازکریت فراموش کرد بعلامت فتح شراع سفید بکشتی خود بکشد لذا اژه پدر تزه که پادشاهی داشت چون شراع سیاه را از دور بدید فرزند را مرده پنداشت واز دلتنگی خود را بدریا انداخت . از اینجهت دریای مزبور را بحر اژه گفتند .

اِدیپ (۱) مردم تب پادشاه خود ادیپ را پهلوان ملّی شمرده میپرستیدند . سرگذشت ادیپ که بسیار شنیدنی وسراسر پر از درد واندوه میباشد موضوع بهترین تراژدیهای یونان گردیده است .

لایوس (۲) پدر اِدیپ و پادشاه تب از هاتفی شنیده بود که بدست پسر کشته خواهد شد بنابراین چون فرزندی آورد او را باپای بسته بالای کوهی گذاشت . شبانی از آنجا گذر میکرد کودك را بدید و برداشت و نزد پادشاه کُرَنت برد واین پادشاه او را بپرورد و اِدیپ نامید .

امّا اِدیپ چون برآن پیشگوئی شوم واقف گردید بگمان اینکه پادشاه کرنت پدر اومیباشد کرنت را ترك گفت وراهی را در پیش گرفته برفت ودر راه بامردی در افتاده او را بکشت . مقتول پدر او لایوس بود . خلاصه درین موقع جانوری با بدن شیر و سر انسان (اسفنکس (۳)) خطّهٔ تب را دچار وحشت و هراس کرده سر راه گرفته برعابرین معمّائی میخواند و هرکس را که ازجواب عاجز می ماند می بلعید . اِدیپ معمّا را حلّ کرد و اسفنکس از فرط غیظ خود را بکشت و باین ترتیب خطّه تب از شرّ او راحت شد . مردم تب در عوض این خدمت اِدیپ را بسلطنت برداشتند وادیپ نیز اُکاست را که زن لایوس مقتول بود بهمسری اختیار نمود . یعنی ندانسته مادر خود را بزنی گرفت . اِدیپ پس از چندی بلعنت خدا

---

(۱) ـ ŒDIPE اِدیپ یعنی پای پر آماس

(۲) ـ LAIOS (۳) ـ SPHINX

گرفتار شده از حقیقت امر آگاه گردید وچنان رنجور شد که خودرا ازدیده نابینا ساخت وبلا اراده براه افتاد. دختر نجیبش آنتی گون (۱) درین بدبختی مهر فرزندی را بحدّ اعلا رسانیده دست این کور فلکزده وویلان را گرفته دیار بدیار میبرد ولی این مجازات کفایت نکرد بلکه افراد خانوادهٔ ادیپ بالتّمام معذّب گردیدند وهمه عقوبت گناه پدر را پس دادند. پسرانش کینهٔ یکدیگر را بدل گرفته کارشان به پیکار کشید وهمدیگر را کشتند. آنتی گون نیزباآنهمه پرهیزکاری عاقبت بشرّ گردید.

ژازُن (۲) و مسافرین کشتی « آرگو (۳) »

پهلوان تسالی ژازُن بود که عدّه‌ای را برداشته بجستجوی پشم زرّین رفت و آن را بدست آورد. پشم زرّین پوست قوچی الهی واز آن پادشاه کُلشید (٤) بود که در پای کوه قفقاز واقع شده است. اژدهائی مهیب این پشم گرانبهارا محافظت میکرد.

ژازُن کشتی آرگو (سریع) را ساخته پنجاه نفر از پهلوانان معروف یونان را برداشته براه افتاد علیهذا مسافرین کشتی آرگو را « آرگنت » گفته اند. ژازن بکمك جادو های مِده (٥) دختر پادشاه کلشید پشم زرّین را صاحب شد و مِده را بزنی گرفت و در مسافرت دور دنیا و شطّ اوقیانوس خود او را نیزهمراه برد. امّا داستان ژازن نیز مانند تزه و ادیپ بحزن انجامید بدینمعنی که چون از مده مفارقت نمود مِده بخشم آمده فرزندان خود را پوست کند و روی ارّابه‌ای که چند اژدهای بالدار آنرا میکشیدند بنشست و درهوا پرواز کرده به آتیك رسید ودرآنجا زن اژه پادشاه شد.

خانوادهٔ آترید (٦)

از جملهٔ این داستانها خون آلود تر و وحشیانه تر افسانهٔ خانواده آترید پهلوان پلوپونز میباشد. گناهان و عقوبتهای این خانواده نیز مانند ادیپ موضوع تراژدیهای بسیار وقطعات مشهور شعرای یونان گردیده است. خانوادهٔ آترید ازاعقاب پلوپس (۷) پسر تانتال (۸)

(۱) - ANTIGONE (۲) - JASON (۳) - ARGO (٤) - COLCHIDE
(٥) - MÉDÉE (٦) - ATRIDE
(۷) - PÉLOPS پلوپونز بمعنی جزیرهٔ پلوپس و از اسم او برداشته شده است (۸) - TANTALE

پادشاه آسیای صغیر بود. تانتال را جسارت بآنجا کشید که فرزند خود پلوپس را کشته ماحضری بجهة زئوس ترتیب داد ولی بکیفر این گناه کبیر بجهنّم در افتاد و بگرسنگی و تشنگی دائم معذّب گردید. پلوپس بنا بمشیّت زئوس باز زنده شدو بیونان آمد و در آنجا دختر پادشاه الید را بزنی گرفت ولی پسرش آتره (۱) واولاد و احفاد او هر یك از دیگری گناهکار تر و بد بخت تر شده اند.

اولاد آتره آگاممنون و منلاس پهلوانان جنگ تروآ بودند: جنگ تروآ را علّت این شد که پاریس نامی از مردم آن شهر زن منلاس هلن زیبا را در ربود. آگاممنون پادشاه میسن رؤسای قوم آکئوس را دعوت کرد که برای جبران هتك حرمت برادرش منلاس بجنگ تروآ بروند و هنگام حرکت ناچار شد دخترش ایفی ژنی(۲) را درراه آرتمیس قربان کند. محاصرهٔ تروآ ده‌سال طول کشید وعاقبت بدست قوم آکئوس افتاد. آگاممنون چون بیونان برگشت با ضرب خنجر زنش کلی تمنستر (۳) روانه دیار عدم گردید زیرا کلی تمنستر از کشتن ایفی ژنی نگذشته بود. کلی تمنستر را اُرست پسر آگاممنون بکشت و انتقام پدر را از او بگرفت.

افسانهٔ خلقت بشر

مردم یونان داستان خلقت بشر و نژاد خود را بوضعی معجز نما پرداخته‌بودند که افسانه پرومته (٤) ودوکالیون (٥) باشد. بعقیدهٔ ایشان غولی پرُمته نام گلی سرشته آدم ابوالبشر را ساخت و بعد برای اینکه جان در او بدمد جرّقه ای از آتش زئوس در ربوده دراو بودیعه گذاشت ولی زئوس سخت از او انتقام کشیده درقلّهٔ قفقازش میخکوب کرد و کرکسی را گماشت تا جگر بنداورا الی الابد بخورد. از آن پس غضب زئوس متوّجه بشر گردیده طوفان را برانگیخت تانسل بشر را بر اندازد. تنها دوکالیون پسر پرومته که در کرجی نشسته بود از غرق نجات یافت. چون آب کشیده شد دوکالیون از بالای سر خود مقداری سنگ پرتاب کرده از هر سنگ آدمی بوجود آمد و باین ترتیب زمین مسکون شد. یکی ازپسران دوکالیون که هلن نامداشت جدّ اعلای

(۱) - ATRÉE (۲) - IPHIGÉNIE (۳) - CLYTEMNESTRE (٤) - PROMÉTHÉE
(٥) - DEUCALION

مردم یونان گردید. هلن را دو پسر بود: دروس (۱) و ائولوس (۲) و دونواده: ایون و آکئوس واز این چهار تن چهار دسته بهمین نام بوجود آمد که بعد هادر عالم یونان بخود آرائی پرداختند.

کنه اساطیر — داستانهای یونان تنها شرح اموری خارق‌العاده نیست که تخیّل مردم بدلخواه خویش بهم بافته باشد بلکه هر یك از آنها حقیقتی تاریخی یا اخلاقی در بر دارد وچون بدقّت در آن بنگریم یادگاری از سوانح دیرین یا بیانی از احساسات و اعتقادات مشهور یونان می یابیم مثلاً از داستان تزه چنین بر میآید که آتیك سابقاً جزء قلمرو کریت و باجگذار پادشاه آن مملکت بوده وبهمّت یکی از زعمای خود که شاید تزه نامداشته ازاین قید رهائی یافته است. افسانهٔ کشتی آرگو مسافرت نخستین بحر پیمایان یونان را بخاطر میاورد که جسارتی بخرج داده از بغازها گذشتند ودر دریای سیاه بدریا نوردی مشغول گردیدند.

افسانه هائی که در باب جنگ تروا آمده شرح دوران دیرین قدرت قوم آکئوس را میآورد و هم دستوری عبرت آمیز بمردم میدهد وملخص آن اینکه بشر بایستی از تکبّر بپرهیزد و از عاقبت قدرت و سعادت مفرط برحذر باشد زیرا ربّ النّوع طالع دیدهٔ بصیرت ندارد و انسان را چون بازیچه بارادهٔ خود می غلطاند و هر آنی ممکنست که او را بخاك مذلّت بیندازد.

شاعر بزرگ یونان سُفکل (۳) در یکی از تراژدیهای خود موسوم به « ادیپ پادشاه » دسته ای از اهل تب را میآورد که با لحنی حزین چنین میگویند: « ای کاروان راهی شدگان. افسوس که درنظر من وجود شما با عدم یکسان است. کیست که سعادتی غیر از آنچه در خیال خود پرورده چشیده باشد... ای ادیپ بد بخت با سرنوشت عبرت آمیز تو دیگر من احدیرا در زندگی سعادتمند نمیدانم. او بر همه سبقت جسته بمقامی رسیده بود که مافوق نداشت جانور چنگال برگشته معمّا خوان(٤)

(۱) - DOROS (۲) - EOLOS (۳) - SOPHOCLE

(٤) - اِسْفَنْکْس

را بوادی بوار کشانید و در خطّهٔ ما چون مأمنی برای نجات از مرگ علم شد. اِدیپا. از آن پس ترا پادشاه گفتند. افتخاری نصیب تو شد که ماورای آن تصویر نداشت ودر قلمرو پر احتشام تب فرمانروائی یافتی. ولی امروز در بدبختی برهمه سری و هیچکس را طاقت شنیدن مصائب درد انگیز تو نیست. کیست که اساس زندگیش مثل تو زیر و زبر شده در بلایا غوطه‌ور و برنج و الم گرفتار باشد؟»

در تراژدی آنتی‌گون نیز شاعر ترجیع بندی اندوه آمیز میآورد که:

«صفحهٔ روزگار ازازل تاابد جولانگاه این حکم کلّی بوده وهست که قافلهٔ بشری چون بمنتهای کمال رسید با درد و الم رو برو میشود...»

فصل سیزدهم

مهاجرین یونان
اماکن مقدسه و بازیهای بزرگ

مردم یونان نیز مانند قوم فنیقی بسیاری ازاماکن ساحلی بحر الرّوم را عمارة کرده اند. از آبادیهای یونان برخی بلاد مستقلّ گردیده اند. بلاد مختلفهٔ یونان با هم نفاق داشتند و اغلب دشمن یکدیگر بودند. معذلك وحدت زبان و عادات و اخلاق و مذهب رشتهٔ خویشاوندی را میان ایشان محکم مینمود. همه از هاتف آپولون در دِلف استشاره میکردند ودر بازیهای بزرگ اُلمپی که عید ملّی عالم یونان شمرده میشد شرکت داشتند.

I
بسط ید یونان

آبادی کردن مردم یونان

عالم یونان منحصر بیونان خاص نبود بلکه در تمام طول تاریخ این ملك مدام اهالی آن وطن خود را ترك گفته در سواحل دور و نزدیك متمکّن شده اند.

مردم یونان نیز مانند اسلاف خود سکنه کریت و رقبای خویش اهالی فنیقیّه قومی ملاّح بوده و در حوزهٔ بحر الرّوم آبادی زیادی کرده اند و تقریباً مقارن با عمارت کنندگان فنیقی یعنی در فاصله مائهٔ ۱۲ و ۵ قبل از میلاد در انبساط آبادیهای خویش کوشیده اند.

سبب بسط آبادیهای یونان

چه چیز اهل یونان را برآن داشته که جلای وطن کنند و در نواحی دور دست میان مردم غریب توّطن اختیار نمایند.

این امر را البتّه جهاتی متعدّد بوده ولی دو علّت را میتوان امّ الاسباب دانست که هجوم تازه و اغتشاش داخلی باشد.

بعضی از سکنهٔ یونان در مقابل حمله قومی تازه ایستادگی نکرده با دار و دسته مهاجرت کرده اند چنانکه استقرار مردمی از یونان در آسیای صغیر محتمل است نتیجه هجوم وتطاول قوم دروس باشد که در حدود مائهٔ دوازدهم دریونان اتّفاق افتاده وهمچنین مهاجرت سکنهٔ یونانی آسیای صغیر که پس از ششصد سال بمناسبت ورود قشون کوروش بآن سرزمین بوقوع پیوسته است.

هرودت نقل میکند که اهالی شهر فُسه «چون تاب تحمّل اسارت را نیاوردند کشتیها را بدریا انداختند. زن و فرزند و اثاث البیت خود را برداشته هرچه مجسّمه و هدایا در معابد بود باستثنای تصاویر و مجسّمه های مفرغی و سنگی همه را در کشتی ریختند وچون اسباب زندگی خودرا بالتّمام بکشتی بردند بسمت کیوس براه افتادند... و از آنجا بسمت جزیرهٔ سیرْن (۱) ... سکنهٔ تِئوس نیز تقریباً کارمردم فُسه را کردند یعنی همینکه هارپاژ (۲) بحصار ایشان برآمد بکشتی نشستند و به تِراس (۳) گذشتند و در آنجا شهر آبدِر (٤) را بنا نهادند...»

در داخل بلاد یونان مکرّر اغتشاش اتّفاق میافتاد.

---

(۱) ـ CYRNE کُرس امروز
(۲) ـ HARPAGE فرماندهٔ قشون ایران
(۳) ـ THRACE
(٤) ـ ABDÈRE

از آنجا که حکومت و اراضی ملك طلق چند خانواده متشخّص بود مردم ناراضی و اغلب راه دیار غربت پیش میگرفتند تا صاحب مال و منالی بشوند و کسی بزیر دستی و حقارت در ایشان نظر نکند و هم بسا میشد که رقیب دسته‌ای رابجلای وطن وامیداشت چنانکه منشاء غالب آبادیهای مائه ۸و۷ مهاجرتهائی بوده که در نتیجهٔ بهم خوردگیهای داخلی پیش آمده.

بعضی از نویسندگان یونان علّت بنای تارانت (۱) را که مهاجرین اسپارت ساخته‌اندبروز اغتشاشات داخلی دانسته‌اند ودراین‌باب استرابن چنین مینویسد: « پس ازجنگ مسنی از مردم لاسه د مون (۲) هرکس که در اردوکشی شرکت نکرده بود حالت بندگان یافت ... هر طفلی که در طیّ مدّت اردو کشی بدنیا آمده بود پارتنی (۳) خوانده شد و از حقّ مداخله در امور بلده محروم گردید ولی‌این اشخاص که‌هم کثیرالعدد بودند وهم‌طاقت تحمّل یك‌چنین هتك احترامی را نداشتند درصدد اعدام قوم اسپارت برآمده کنکاشی کردند...» کنکاش از پرده برافتاد وقوم اسپارت برتوطئه کنندگان ابقاء کرد بشرط اینکه بروند ویك نقطهٔ مهاجرنشین را آباد نمایند.

« فالانت (٤) رئیس توطئه کنندگان ناچار به دلف رفته‌از هاتف استفسار نمود که بکدام سمت متوجّه شوند. هاتف جوابداد که: « من جلگه های پرمایهٔ تارانت را ماوای‌تو قرار میدهم و هم مقرّر میدارم که یاپیژ (٥) را عقاب نمائی» پس جمع پارتنی به تارانت رفتند. هم سکنهٔ وحشی آن ناحیه وهم اهالی کریت که از پیش در آن محلّ اقامت اختیار کرده بودند آنها را بخوشی استقبال نمودند »

ریختن شالودهٔ آبادی

درنظر مردم یونان ریختن‌شالودهٔ یك آبادی از امور دینی شمرده شده و میبایستی بر طبق مراسم و تشریفات و قواعد مذهب انجام پذیرد.

---

(۱) ـ TARENTE (۲) ـ LACÉDÉMON (۳) ـ PARTHÉNIE
(٤) ـ PHALANTHE (٥) ـ IAPYGE سکنهٔ اصلی آن خطه

« بانی » که رئیس دستهٔ مهاجرین بود بایستی کمی از آتش مقدّس و شمایل خداوندان حامی بلده خودرا همراه بردارد.

چون بمحلّ میرسیدند خدایان را جا بجا میکردند و کانونی بر پا مینمودند. سپس بانی آتشی را که ازوطن آورده بود در آنجا میگذاشت وقربانی بعمل میآورد و باین ترتیب شالودهٔ شهر تازه ریخته میشد. اگر عدّه سکنه قلیل بود هر یونانی را که حاضر میشد در راه خداوندان شهر تازه بذل قربان کند در ردیف سایر مردم آزاد آن بلده قرار میگرفت.

خواصّ آبادیهای یونان

آبادیهای یونان قدیم با مستعمرات ملل متمدّنه امروز فرق کلّی داشته است باین معنی که مردم یونان هر جا را عمارت کرده اند بلده ای مستقلّ گردیده جزء متملّکات وطن اصلی سکنه بشمار نمی‌آمده است. مسلّم است که فیما بین بلده اصلی وآبادیهائی که مردم آن میکردند علاقه مذهبی استواری وجود داشته. آبادی تازه خدایان وطن اصلی را حرمت میگذاشته و کهنهٔ خود را از آنجا میآورده با فرستادن نوّاب و قربانی وهدایا در اعیاد وی شرکت میکرده ودر باره اهالی ذیحقوق وطن اصلی احترامات خاصّی مبذول میداشته ولی بیش از این بالنّسبه بمولد خود تکلیفی نداشته است. آبادی تازه زیر بار ولایت وطن اصلی نمیرفته و سعی داشته است که کفو و عدیل وی گردد.

توسیدید میگوید مردم کُرْسیر « منفورسکنهٔ کرنت بودند زیرا بااینکه خود ازآن شهر برخاسته بودندرعایت جانب اهالی آنرا واجب نمیشمردند. درجشنهای ملّی امتیازات وتشخّصاتی را که عادةً بآنهاتعلّق میگرفت روا نمیداشتند وبرخلاف سایر آبادیها از کُرنت کسی را بجهة افتتاح قربانی نمی پذیرفتند ». از طرف دیگر مردم کُرْسیر چون ازاهالی کرنت سخنی بمیان میآید میگویند: « ایشان باید بدانند که اگر باآبادی تازه خوب معامله بشود مردم آن وطن اصلی را محترم خواهندشمرد. امّا اگر پای غصب حقوق آن در کار بیاید مجزّا خواهند شد. آنکه مسقط الرّأس

خودرا ترك گويد زرخريد كسى نميشود بلكه نظير هموطنان خويش ميگردد... »

آباديهاى يونان چون بلادى مستقلّ بودند آزادانه بسط يافتند. مردمى كه از شهر خود كوچ ميكردند اغلب پشتكار زياد داشتند و در مهمّات بى باك بودند و مانند مردم امروز امريكا پيشرفتن را شعار خود قرارداده در سياست و امور معيشت تهوّر بخرج ميدادند و بدين لحاظ بسيارى از آباديهاى يونان در قدرت و ترقّى تكميل گرديدند.

آباديهاى يونان در آسياى صغير

اوّلين خطّه‌اى كه مردم يونان بدانجا كوچ كردند ساحل آسياى صغير وكنار بحر اژه بود. سابقاً بيان نموديم كه اين ناحيه تا چه حدّ بيونان شباهت داشت و دريا نوردان با چه سهولتى ميتوانستند از كنار جزايرى كه‌چون راهنما سر راهشان گذاشته بودند گذشته به آسياى صغير بروند. چون قوم دروس بيونان داخل شد و آنرا به آتش و خون كشيد سكنه اى كه ازجلوى هجوم كنندگان ميگريختند بالطّبع متوجّه سواحل آسيا گرديده بدانسو شتافتند و گاه بزور و گاه بآشتى با بوميان كنار آمده در آنجا قرار گرفتند وباين ترتيب در حدود مائهٔ ١٢ و ١١ قبل ازميلاد يونانى در آسيا تشكيل شد.

بمناسبت اختلاف لهجه سكنهٔ اين محل‌را بسه ناحيه قسمت ميكردند: ـا‌ئُوليد و ـايونى و دُريد.

ائوليد در شمال واقع شده واز هلّسپون (١) (داردانل) تا خليج ازمير كشيده ميشده‌وبزرگترين‌جزاير‌آسيارا‌دربر‌داشته‌مانند‌لسبس كه‌شهر‌عمدهٔ‌آن‌ميتيلن (٢) بود. سكنهٔ ائوليد (٣) دسته اى از مردم مختلف بوده‌اند كه از يونان شمالى و مركزى آمده بودند. لهجه آنها بمردم بئوسى و تسالى شباهت داشت.

ـايونى ساحل دريا را ازخليج ازمير تامصبّ رود مه‌آندرْ (٤) با جزاير كيوس

(١) ـ HELLESPONT (٢) ـ MITYLÈNE

(٣) ـ بيونانى يعنى مردم دورگه

(٤) ـ MÉANDRE

وساموس شامل میشد و ده بلده داشت که مهمّترین آن ازمیر و ُفسه و ـافز (۱) و میله (۲) بود . ازمیر را ازمردم ائولید گرفته بودند . مردم ایونی مخلوطی ازاقوام نقاط مختلفهٔ یونان بودند ولهجه شان قریب بلهجه ای بود که در آتیك بدان گفتگو میکردند و بهمین جهت عاقبت آتن را وطن اصلی خود گفتند .

خاك ُدرید در جنوب ایونی قرار داشت . قوم دروس چون صاحب اختیار پلوپونز شد جزایر جنوب آنرا نیز از کریت و رُدس تصاحب نموده متوّجه آسیا گردید و در آنجا چندین بلده بنا نهاد مانند کنید (۳) و هالی‌کارناس (٤) .

تموّل و مدنیّت ایونی

درمیان این نواحی سه‌گانه ایونی ازحیث آب و هوا و وسایل معیشت سعادتمندتربود زیرا بلاد آن که بوضع جمهوری اداره میشد با خاك پر ثروت لیدی که در مجاورت آن قرار داشت روابطی دوستانه بهم زد و چون تجارت پیشه کرده بود دنبال فتوحات نرفته همّ خود را منحصر بکسب مال نموده بزودی بمقصود نایل گردید و قبل از بلاد دیگر یونان بوضعی خارق‌العاده‌ترّقی کردبخصوص میله که هرودت « افتخار ایونی »اش نامیده در صناعت و تجارت و تجمّل با صور رقابت و همسری میکرد .

تکمیل تمدّن یونان دربلاد متموّل ایونی شروع شد . مردم این خطّه هم‌روایات میسن و کریت را در خاطر داشتند وهم در مجاورت مردم آسیا علم وهنر کلده و و مصر را فرا گرفته بودند و این دو امر پایهٔ مدنیّت ایونی گردید .

نخستین شاهکار ادب یونان‌یعنی‌منظومات هومر که یادگار دوران میسن روح آن بود در مائهٔ نهم در ایونی ظهور کرد . حجّاران کیوس و ساموس در مائهٔ هفتم آثاری بوجود آوردند که ازآفتاب مشهورتر بود مثل هیکلی از آرتمیس که درمعبد کیوس گذاشته بودند و هرکه بدانجا وارد میشد صورت آنرا محزون میدید وچون خارج میشد خندان .

در آغاز مائهٔ ششم تالس (۵) نام ازاهل میله که مسافرتی هم بمشرق کرده بود

(۱) ـ EPHÈSE (۲) ـ MILET (۳) ـ CNIDE (٤) ـ HALICARNASSE (۵) ـ THALÈS

اعقل مردم یونان شمرده میشد و شاگردش آناکسیماندر (۱) ادّعا کرد که زمین گرد است و ماه از خورشید نور میگیرد .

آبادیهای یونان در بحر اسود

اراضی واقعه در شمال دریای اژه مسکن اقوامی نیمه وحشی و جنگاور بود که بیگانگان را دشمن میداشتند معذلك ثروت این نواحی و جنگل و معادن تراس و قفقاز وغلاّت وگلّه‌های خاك سیت نشین (روسیّه جنوبی) و صید ماهیهای مأکول مردم یونان را باین حدود نیز کشانید .

مردم کالسید که از جزیرهٔ اوبه آمده بودند در شبه جزیره ای افتادند که کالسیدیك نام گرفت و در آنجا شهر اُلنت(۲) را بنا کردند .

اهل مِگارْ (۳) بیزانس را درکنار بُسفرساختند . اهالی میله نظرباحتیاجات تجارت خود بیشتر از سایرین در عمارت سواحل دریای سیاه کوشیدند ونود آبادی دائر کردند که بعضی از آنها مانند سیزیك (٤) و سینوپ (٥) و طرابوزان (٦) و اُلبیا (۷) بلادی معتبر شدند .

یونان کبیر

آبادیهای شمال و مخصوصاً بحر اسود در نظر مردم یونان بنهایت دور میامد وازعالم یونان خارج مینمود وجزتجارت اهمّیت دیگری نداشت . بر خلاف آبادیهای سواحل دریای ایونی و ایطالیای جنوبی و سیسیل روز بروز بسط یافت تا مثل آسیای صغیر یونانی تازه ساخت موسوم به یونان کبیر .

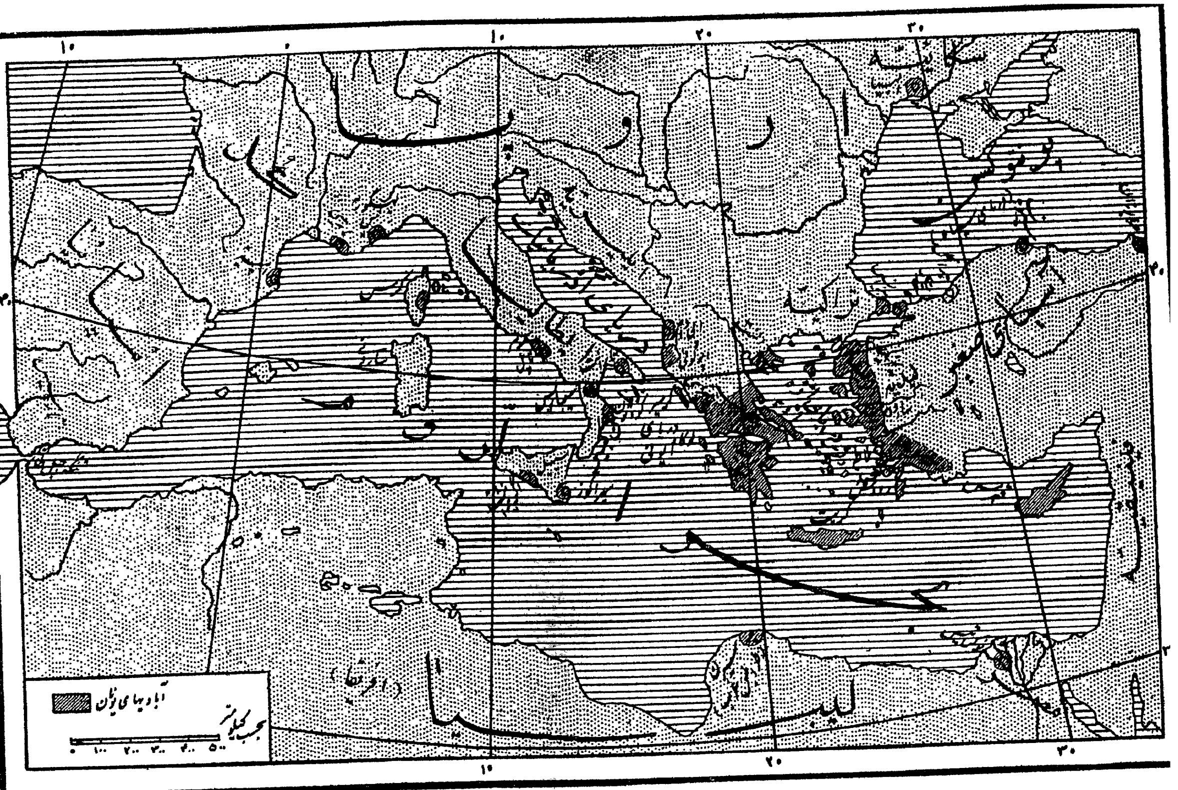
معتبر ترین بلاد یونان کبیر از این قرار است :

تارانت در ته خلیج بزرگی که همین نام دارد .

سیباریس(۸) و کروتون (۹) در ساحل کالابر (۱۰)

---

(۱) - ANAXIMANDRE (۲) - OLYNTHE (۳) - MÉGARE (٤) - CYZIQUE
(٥) - SINOPE (٦) - TRAPÉZONTE (۷) - OLBIA (۸) - SYBARIS
(۹) - CROTONE (۱۰) - CALABRE



نقشه آبادیهای یونان

کومس (۱) و آبادی آن ناپل (۲) در دریای تیرنی (۳) .
سیراکوز (٤) و آگریژانت (٥) در سیسیل .

اصل این آبادیها اغلب از قوم دروس بود و بسیار ترقّی کرد میتوان گفت که یونان کبیر بالنّسبه بیونان قدیم تقریباً حکم امریکا را باروپای امروز داشت زیرا «عالم تازه» ای بود که ثروتش تمامی نمی‌پذیرفت و گندم و شراب وروغن فراوانی میداد .

مردم آن مانند امریکائیها نظری بلند داشتند مثلاً طاغی سیراکوز ژلون (٦) باهالی یونان پیشنهاد کرد که در جنك باگزرسس (۷) علاوه بر بحریه ای که ۲۸۰ هزار نفر مرد داشته باشد گندم قشون یونان را نیز بدهد . در سیباریس اغنیا بساط تجمّلی عالی گسترده بودند که در افواه ضرب‌المثل شده و بقدری به ضیافت رغبت داشتند که بقرار معروف بآشپزی که در ضیافتهای عمومی خوشمزه ترین خوراکها را ترتیب میداد تاجی از طلا که بالاترین پاداشها بود می بخشیدند .

آبادیهای یونان درافریقاومغرب

مردم یونان در تمام حوزهٔ بحرالرّوم با اهالی فنیقی رقابت کردند . آبادیهای یونان در سمت مشرق تا قبرس که همسایهٔ فنیقیّه است کشیده شد و چنانکه سبق ذکر یافت در اوان سلطنت فراعنهٔ سائیس در مصر نیز انبار بزرك نوکراتیس را بنا کردند . بعلاوه مردمی از سیکلاد باراضی واقعهٔ در مغرب مصر که امروز طرابلس نام دارد آمده شهر سیرن را ساختند . خطّهٔ سیرنائیك که غنم و حشم فراوانی داشت باسب اصیل مشهور شد .

دریا نوردان فُسه که در بحر پیمائی بی باك بودند بنواحی بعیدهٔ مغرب بحرالرّوم دست یافته ودر حدود ششصد قبل از میلاد مارسی (۸) را که بلده‌ای بزرك و با ثروت شد بنا نهادند . بعد ها مارسی نیز آبادیهای متعدّدی در ساحل

---

(۱) _ CUMES　(۲) _ NAPLE　(۳) _ TYRRHÉNIE　(٤) _ SYRACUSE
(٥) _ AGRIGENTE　(٦) _ GÉLON　(۷) _ XERXÈS　(۸) _ MARSEILLE

پروانس (۱) ساخت که مهمترین آن نیس° (۲) میباشد.

مورّخین قدیم تاریخ بنای مارسی را این طور نقل کرده‌اند: «... مردم فُسه که ترس بخود راه نداده بحرالرّوم را تا انتهای آن پیمودند چون بخلیج گُل که مصّب رود رُن میباشد رسیدند مفتون زیبائی آن نقطه شده توصیف آنرا بجائی رسانیدند که جمعی ازهموطنان را سر شوق آورده بدانسوحرکت‌دادند. سیموس (۳) وپروتیس (٤) که‌رؤسای این‌دسته‌بودند قبلاً نزد نان (٥) سلطان‌قوم سه گُبریژین (٦) که در آن محلّ اقامت داشتند رفتند و دوستی اورا خواستار گردیدند.

در آنموقع پادشاه مشغول تهیّه عروسی‌دخترش ژیب تیس (۷) بود که‌میبایستی برطبق عادت قوم مزبور در ضمن ضیافتی شخصاً یکی را بشوهری اختیار نماید خواستگاران دختر ومیهمانان یونانی یك جا دعوت گردیدند. چون دختر وارد شد و فرمان پدر نفاذ یافت که آب را بدست کسی بدهد که بشوهریش می‌پذیرد بمیهمانان یونانی رو آورده آب را به پروتیس داد و بسایر مدعوّین اصلاً نظر نکرد. پروتیس داماد پادشاه شد و از پدرزن خویش زمینی را که برای بنای‌شهر میخواست بگرفت. باین ترتیب مارسی درمجاورت مصّب رُن ساخته شد.»

II

مراسم مشترك مابین یونانیان
اماکن مقدسه و بازیهای بزرگ

جامعهٔ یونان

مردم یونان ازبدو تاریخ خود درسواحل بحرالرّوم پراکنده بوده وبلاد مستقلّ متعدّدی تشکیل داده واغلب با یکدیگر رقابت و همچشمی داشته اند لکن با اینهمه پراکندگی و

---

(۱) ـ PROVENCE

(۲) ـ NICE بیونانی یعنی غلبه

(۳) ـ SIMOS (٤) ـ PROTIS (٥) ـ NANN (٦) ـ SÉGOBRIGIEN

(۷) ـ GYPTIS

تجزیه علاقهٔ خویشاوندی فیما بین حس کرده خود را اعضای یك طایفهٔ بزرك تصوّر میکردند . در نظر مردم یونان نوع انسان دو شعبه بود از طرفی اهل یونان و از طرف دیگر سایر اقوام که همهٔ آنها را حقیر شمرده « وحشی » می نامیدند .

هرودت در ضمن شرح جنگهای مدی کلام ذیل را از زبان مردم آتن میآورد : « از آنجا که مجموع افراد قوم هلن همه بمنزلهٔ پیکری است که از یك خون پرورش یافته بیك زبان گفتگو میکند و از حیث خدا و معبد وقربانی و مراسم وعبادات و اخلاق در حکم واحد میباشد آیا موجب شرمساری نیست اگر مردم آتن نسبت باین پیکر خیانت روا دارند »

ازجملهٔ این علایق علاقهٔ مذهبی مرتبهٔ خاصّی داشت . البتّه هربلده بخصوص خدایانی را احترام میگذاشت که حامی خود میشمرد لکن خدایان معتبر را تمام بلاد یونان می پرستیدند . آداب و مراسم عبادت همه جا یکسان بود اهل یونان را بقاء متبرّك مشترك و اعیاد مذهبی بود که متناوباً همه را در یك جا جمع میآورد .

عبادت

در نظر عموم اهل یونان غرض از عبادت جلب نظر خدایان بود و راه اینکار را اقسام ادعیه وهدایا میدانستند که مهمّتر از همه نثار آب وقربانی باشد هومر میگوید مردم غضب خدایان را با تقدیم قربان و تقاضا های آسایش انگیز و نثار آب و سوختن بخور می نشانند .

نثار آب چنان بود که از مایعی روان (شراب یا روغن یا عسل) چند قطره در راه خدا بزمین میریختند و قربان ذبح یك یا چند حیوان بود از گاو وگوسفند و خوك و بز و مرغ .

نثار آب یا قربانی در روی مذبحی بی سقف که جلوی معبد ترتیب میدادند بعمل می آمد و در ضمن آن میبایستی مراسمی رعایت شود و الاّ غضب خداوندی بجوش می آمد .

سُفکلْ دریکی ازتراژدیهای خود چنین می‌آورد که ادیپ چون به کُلن (واقع

درآتیك) وسید دسته ای خوانندهٔ آتنی او را دعوت کردند که غضب خدایان محل را فرو بنشاند و بوی گفتند :

« نخست بجهة توبه وانابه بخداوندانی که بخاکشان قدم نهادی هدیه ای تقدیم کن.

ـ راه اینکار چگونه است . ای مردم ناآشنا.

ـ بدواً آب متبرّك را که باید نثار کنی با دستی طاهر از چشمهٔ ابد بدر آر .

ـ چون آب طاهر را بیاوردم چه کنم ؟

ـ جامهائی را که بوضعی ظریف ساخته شده برمیداری و دسته و اطراف آنرا می آرائی .

ـ باچه باید آراست ؟ باشاخ وبرگ یاپشم یا چیز دیگر ؟

ـ با پشمی که تازه از میش جوانی چیده باشند .

ـ خوب . بعد چه باید بکنم ؟

ـ باید بجانب مشرق بر گردی و مایع را بپاشی .

ـ آیابا جامهائی که ذکرآن رفت باید بپاشم ؟

ـ با هر یك سه بار نثار میکنی و دفعه آخر تمام مایع را می پاشی .

ـ بگو به بینم جام را از چه باید پر کنم ؟

ـ از آب و عسل ولی شراب بر آن نمی افزائی.

ـ پس از آنکه مایع را بزمین سایه‌دار نثار کردم .

ـ سه بار هر بار نه شاخه زیتون تقدیم کن و دعا بخوان . . . »

تفأل
هاتف

هرسانحه ای که پیش می‌آمد اهل یونان در صدد بر می‌آمدند که ارادهٔ خدایان را در آن باب بدانند بگمان ایشان ارادهٔ خداوندی بعلائمی مختلف که تفأل نامیده میشد ظهور میکرد مانند غرّش رعد و مسیر پرواز طیور . گاهی نیز صدا کردن گوش و عطسه وسیله تفأل بود .

وقتی مردمی از یونان در اثنای اردو کشی آسیا در باب کار خود مشورت

میکردند. یکی از رؤسای ایشان موسوم به گزنفن بنطق برخاست و « چون بگفتن پرداخت از آن جمع یك نفر عطسه ای زد. فی‌الفور تمام سربازان درمقابل خداوند سرفرود آوردند. آنوقت گزنفون دنبالهٔ مطلب خود را گرفته گفت: « ای سربازان. چون زئوس که نجات در دست او است وقتی این فال خیر را بر ما نازل کرده که ما درباب سلامت خودمان مشورت میکردیم بنظر من برای شکر این نعمت همینکه وارد خاك یکی از دوستان بشویم بایستی بر حسب توانائی خویش یك قربانی در راه او بذل کنیم و یکی دیگر در راه سایر خدایان. کسانیکه موافق اند دست خود را بلند کنند ». همه دست خود را بلند کردند و این نذر را نمودند و سرودی خواندند. چون این مراسم بعمل آمد گزنفون دنبالهٔ نطق خود را گرفت...

اهل یونان در مواقع مهمّه از خداوندان استشاره مینمودند و برای اینکار بقاع متبرّکی داشتند که هاتف خدایان شمرده میشده و بسئوالات ایشان جواب میداده است. این گونه بقاع از دویست تجاوز مینموده ولی ازهمه معروف‌تر حرم آپولون در دِلف بوده است.

هاتف دِلْف

اهل یونان اعتقاد غریبی بآپولون داشتند و برای مشورت با او به دلف می آمدند. دِلف در پای کوه پارناس و در محلّی قرار داشت که بموجب روایات قدیمه آپولون مار پیطون را با تیرهای خود درآنجا کشته است. آپولون ارادهٔ خود را بوسیله کاهنه ای لاپیطی(۱) نام بمردم میرسانید روزی که برای استخاره معیّن میشد لاپیطی در برابر گودالی روی سه پایه‌ای می‌نشست. ازگودال مزبور ابخرهٔ گوگردی خارج شده او را بحال هذیان می انداخت و چون از او سئوالی میکردند بنای ناله و فریادرا میگذاشت والفاظی مقطّع میگفت که کهنه بجهة مؤمنین توجیه مینمودند. لکن اغلب ارادهٔ هاتف‌را بجملی بیان میکردند که معنی آن بدرستی روشن نبود. معذلك هیچ معبدی آنقدر زوّار نداشت، چنانکه از تمام بلاد یونانی نشین دور و نزدیك حتّی مارسی و

---

(۱) - LA PYTHIE

واُلبیا برای استخاره ازهاتف دِلف می آمدند ودر تمام امور ازاو استشاره‌مینمودند مثلاً یکی در باب اختیار همسر و دیگری راجع بمسافرت با او مشورت میکرد. برای ریختن شالودهٔ یك آبادی یا اقدام بجنگ وصلح استخاره را ضروری میدانستند.

ازاین رو هاتف دِلف (که درواقع خود کهنه بودند) نه فقط نفوذ مهمّ مذهبی داشت بلکه در سیاست نیز موقع بلندی یافت و شهرتش بجائی رسید که اجانب هم ازاو استخاره مینمودند وبجهة وی هدایا میفرستادند چنانکه فرعون مصر آمازیس و پادشاه لیدی کرزوس اینکار را کردند.

شفای مرضی در اِپیدُر (۱)

در عالم یونان بعضی امکنه مزار مرضی بود زیرا خدایان آنجا بشفای هرعیب وعلّتی شهرت داشتند. معروفترین خداوندان شافی آسکه‌پیوس یا اسکولاپ (۲) و مشهور ترین حرم او در اِپیدُر واقع در خلیج اژین بود.

مرضی دسته دسته به اپیدر میآمدند وپیش ازآنکه بحرم خداوند بروند بایستی تشریفاتی بعمل آورند. حمّام بروند. خود را طیّب و طاهر کنند. روزه بگیرند. بذل قربان نمایند. چون این مقرّرات انجام میگرفت بحرم پذیرفته میشدند و یك شب آنجا میخوابیدند و در تاریکی بسر میبردند. خدا باید در آنشب بر ایشان جلوه کند و آنها را شفا دهد یا اینکه وسیله معالجه را بایشان بنماید و درینصورت کهنه مریض را بطوری که خداوند دستور داده بود تحت معالجه میآوردند. چهار طاقی ازمرمر دراِپیدُر ساخته و اسامی تمام کسانی‌را که خداوند برءِ و صحّت بخشیده بود بر ستونهای آن نوشته بودند. در خود معبد نیز هدایای بسیاری وجود داشت که مرضای شفا یافته تقدیم کرده بودند.

بازیهای بزرگ

مردم یونان بافتخار بعضی از خداوندان جشنهای با شکوه ورزشی میگرفتند که بازیهای بزرك نامداشت واهل کلّیهٔ بلاد در آن حاضر میشدند.

(۱) - ÉPIDAURE (۲) - ASKLÉPIOS یا ESCULAPE



تصویر لاپیتی که برروی سه پایه نشسته جامی دردست چ
و شاخه ای از درخت غار در دست راست خود دار

جشنهای معتبری که تمام قوم هلن آنرا عید میگرفت عبارتست از :

جشنهای نمه بنام زئوس در آرگلید.

جشنهای تنگه بنام پوزئیدون در کرنت.

جشنهای پی ته بنام آپولون دردلف.

جشنهای اُلمپی بنام زئوس در المپی.

جشنهای اُلمپی

در میان جشنهای چهارگانه از همه مجلّل تر و معروفتر جشنهای المپی بود که هر چهار سال یك بار تجدید میشدو فاصله هر دو جشن یك المپیاد نام داشت. مردم یونان المپیاد سال ۷۷۶ قبل از میلاد را مبدأ قرار داده سنوات خود را از آن رو میشمردند مثلاً میگفتند فلان واقعه در سال دوّم المپیاد چهل و پنجم اتّفاق افتاده است.

عید اُلمپی چون نزدیك میشداوان متارکهٔمقدّس در رسیده جنك درسرتاسر عالم یونان موقوف میگردید چنانکه زوّار میتوانستند با خاطری آسوده رهسپار اُلمپی بشوند و طولی نمیکشید که جماعتی مرکّب از چندین هزار نفر یونانی درین شهر مقدّس گرد آمده بتماشای ابنیهٔ یادگاری ومجسّمه هائی می پرداخت که بلاد یونان در محوّطهٔ موسوم آکتیس برپا داشته بودند. مخصوصاً درمعبد بزرك زئوس مجسّمه بزرگی از خداوند دیده میشد که بدست فید یاس (۱) حجّار معروف باطلا و عاج ساخته شده و ظرافت و زیبائی را بکمال رسانده و بینندگان را بحیرت می انداخت. در یونان مثلی بود که هرکس زئوسی‌را که از زیر دست فید یاس بیرون آمده در اُلمپی دیده چون بمیرد آرزوئی بگور نبرده است.

جشن پنج روز طول میکشید. روز اوّل که مخصوص مراسم مذهبی بود در راه زئوس قربانی میکردند ونمایندگان رسمی بلاد مختلفه جامهٔ سفید زردوزی‌شده با حاشیهٔ ارغوانی در برکرده دسته ای راه میانداختند. روز دوّم از طلوع آفتاب

---

(۱) _ PHIDIAS

ببانك کوس و کرنا خبر میکردند که عنقریب بازی بمیان میآید. بازی میدانی داشت و پلکان اطراف آن عدّه ای را بیش از چهل هزار نفر جا میداد. مسابقه بدو افتتاح میشد و سرعت و طول مدّت‌را درنظر میگرفت. بعد نوبت به کشتی میرسید و آن کس میبرد که حریف را سه بار بزمین بزند و کتفینش را بخاك بیاورد. آنگاه مشت‌زنها که دست را با بسته‌های سرب گرفته می‌پیچیدند بمیدان آمده ضربتهای سخت بهم میزدند تا یکی بعجز خود اقرار کند. سپس مسابقه ای در میگرفت که مخلوطی از کشتی و مشت بود. مبارزین این میدان بهر وسیله دست میزدند تا بلکه پشت حریف را بخاك بیاورند مثلاً انگشت را پیچ میدادند و گلو را میفشردند.

از آنجا بمیدان دیگری رفته و در آنجا با مرکب دو مسابقه بعمل میآوردند یکی اسب دوانی که شبیه بمسابقه های امروز بوده ودیگر عرّاده دوانی. بعرّاده ها چهار اسب می بستند.

از آن پس باز بمیدان ورزش برگشته بازیهای پنجگانه (جست وخیز. خشت پرانی. زوبین پرانی. دو. کشتی) را در آنجا صورت میدادند. در آخرین مسابقه سلاح بکار برده خودی بر سر و سپری در بازو داشتند.

جشن به توزیع جوائز ختم میشد. کسانی که در بازی برده بودند تاجی از زیتون وحشی میگرفتند. جمعیّت با شوق و شور تمام بر ایشان درود میفرستاد و چون بشهر خود مراجعت میکردند آنان را محترم میداشتند. بافتخارشان مجسّمه میساختند و شعرای بزرك در حقّشان مدیحه می پرداختند. چه در میدان جنك و چه در جشن وسرور جای عالی را حقّ ایشان میدانستند. برای یك فرد یونانی هیچ ذکری جمیل‌تر از آن نبود که در بازیهای المپی برده باشد.

جشنهای دِلُس (۱)

جشنهای المپی بیشتر مسابقه ورزشکاران را در نظر داشت ولی جشنهای دیگری نیز بود که ساز و آواز و رقص رکن عمدهٔ آن محسوب میشد مانند جشنهائی که اهل ایونی بنام

---

(۱) – DÉLOS

آپولون و آرتمیس در جزیرهٔ دُلس میگرفتند. در این جشنها دختران و پسران جوان بمعمول ایونی لباس بلند در بر کرده و بزیر و بم صنج بوضعی پر از ملاحت میرقصیدند.

در خلال جشنهای دِلس بازیهای ورزشی چندی نیز مانند مسابقهٔ مشت بعمل میامد زیرا اهل یونان بظرافت و زورمندی و هنر و ورزش هر دو اهتمام داشتند.

منظومه ای کهنه چنین میآورد: «ای آپولون. دل تو مخصوصاً در دُلس بغنج و دلال میآید زیرا اهل ایونی جامهٔ بلند پوشیده دست زن و فرزند را گرفته بخاطر تو در آنجا جمع آمده بشکر نعمت جشن و سروری از مشت و رقص و آواز ترتیب داده قلب ترا شاد و خرسند میسازند. درین اثنا اگر کسی بدان انجمن سر کند چنان می پندارد که مردم ایونی جاودان زنده خواهند ماند و رنك پیری نخواهند دید. از این همه ملاحت حظ میکند. از زن و مردی که میان را با کمربندی ظریف محکم کرده اند محظوظ میشود. از آنهمه کشتی سریع السّیر و تموّل بیحساب لذّت میبرد و در حال دختران جوان دُلس که بخدمت خداوند تیز نظر کمر بسته اند محو میشود. دختران مزبور ابتدا بحمد و ثنای آپولون میپردازند و بعد ذکر آرتمیس را که به تیر های خود می‌نازد میآورند. پس از آن ستایش مردان و زنان گذشته را پیش می آورند و خیل روندگان را خرسند میسازند. آهنك و مقام هرجا را که بگوئی میخوانند و چنان حنجرهٔ خود را مشق داده‌اند که هر کس بشنود گمان میکند همان آوازیست که مکرّر شنیده است»

آنفیکتیونی (۱) تدارك اغلب جشنهای بزرك مذهبی یونان از قبیل جشنهای دُلس بعهده انجمنهائی بود مذهبی که از اعصار سالفه وجود داشته و از چند دسته از اقوام یونانی تشکیل میشده‌است. این انجمنها را آنفیکتیونی می‌نامیدند و مهمترین آنها از آن دلف بود.

انجمن دلف مرکّب از نمایندگان دوازده ملّت بود از قبیل قوم دروس و مردم ایونی. و این مجموع جزءِ اعظم قوم هلن شمرده میشد. هر ملّتی دو نماینده به

(۱) _ AMPHICTYONIE

شورای انجمن میفرستاد. شورای انجمن را اختیاراتی مهمّ بود مثلاً بازیهای پی‌ته را تدارك میدید. بر اموال و نقود خداوندان نظر داشت. دربارهٔ کسانی که در کار عبادت یا املاك مقدّس اخلالی میکردند احکام سخت صادر مینمود.

اعضای انجمن نبایستی بگذارند حرمت مقدّسات هتك گردد و بدین لحاظ در سال ۵۹۵ قبل ازمیلاد برضدّ شهر سیرّا(۱) که درهمسایگی دِلف واقع شده ومانع آمده بود زوّار آزادانه رهسپار بقعهٔ دِلف بشوند جنك مقدّسی اعلام کردند. سیرّا مسخّر و با خاك یکسان شد واراضیش وقف آپولون گردید: زوّار پلوپونز که به دِلف میرفتند روزی ناگهان در خاك مِگار مورد حمله واقع شدند اعضای انجمن از مِگار مجازات سخت مقصّرین را خواستند بوجهی که اسباب عبرت سایرین گردد مسئول محکمه باجابت رسیده مقصّرین بعضی‌محکوم باعدام و برخی نفی بلد شدند.

فقدان یگانگی در میان قوم هِلِن

از اینکه مردم یونان اجتماعات مذهبی داشتند و متناوباً در جشنهای بزرگ اُلمپی و دِلف حاضر میشدند نباید چنین‌نتیجه گرفت که متّحد واقعی و دوست یکروی یکدیگر بودند بلکه برعکس رقابتی شدید آنهارا بنفاق واداشته وسخت بجان یکدیگر می‌انداخت. این حال را علّت آن بود که در نظر هر فرد یونانی علاقه به‌بلده ای که خود اهل آن شمرده میشد وعشق باستقلال برهمه چیز مقدّم بود. هنگامیکه ایرانیان بخاك یونان تاخت آوردند مردم این مملکت دست بدست هم دادند تا آزادی مشترك قوم هلن سلامت بماند ولی همینکه خطر دفع شد یکدلی را از دست دادند و باز به برادر کشی مشغول شدند.

اگر اوان جنگهای مدی را کنار بگذاریم تاریخ یونان نیست جز یك رشته جنگهای دائم که میان بلاد مختلفهٔ این مملکت در گرفته و در آن میان بخصوص اسپارت و آتن بر سر مقام اولوّیت بسر و روی یکدیگر میزدند.

---

(۱) - CIRRHA

فصل چهاردهم

اسپارت . قوانین لیکورگ (۱)

مردم اسپارت که سلحشورانی از تیرهٔ دروس بوده اند خاك لاکونی را تسخیر کرده و اهل آنرا برعیّتی و غلامی خود گرفتند.

قوانینی را که لیکورگ دانشمند بجهة ایشان وضع کرد کاملاً اجرا نمودند ودر نتیجه بحالت جنگاوری ماندند . عادات واخلاقی خشن داشتند و سخت مطیع نظم و نسق بودند . ببرکت رزم آزمائی خود قسمت مهمّ پلوپونز را گرفتند و در مائهٔ ششم مقتدرترین اقوام یونان گردیدند .

قوم دروس در لاکونی

پیش گذشت که از قوم هلن تیرهٔ جنگاور دروس در حدود مائهٔ ۱۲ قبل از میلاد از شمال سرازیر شده خاك یونان‌را بتاراج داد و بزرگترین قسمت‌پلوپونز را مطیع خودساخت . از این عدّه یك یا چند دسته قلیل‌العدد در سمت جنوب پلوپونز در خاك لاکونی مستقر گردیدند و در کنار رود خانهٔ اوروتاس در شهر اسپارت جمع آمدند . این شهر را سابقاً لاسه دُمون میگفتند یعنی خطّهٔ عمیق . مملکت لاسه دُمون درّه‌ای حاصلخیز وسرسبز است ولی ازهرطرف غیر ازجاوب کوههای شامخی آنرا احاطه کرده که‌برف قلل آن تقریباً هیچوقت بلند نمیشود و گردنه های کم ومعابر تنگی دارد که‌دفاع آنهابسیار آسان میباشد . بجهة اسپارت‌هیچگاه حصارنساختند و احتیاجی هم بدان نداشتند زیرا شهر در حکم اردوگاهی بود طبیعةً مستحکم و مردمی هم که در آن میزیستند جز فنون سربازی بکار دیگر نمیپرداختند .

لیکورگ

نظم بلدهٔ اسپارت رااز مرد فکوری لیکورگ نام میدانستند‌از لیکورك هیچ مطلب‌محقّقی دردست نمیباشد . بموجب‌روایاتی که صحّت و سقم آن مشکوکست لیکورگ در مائهٔ نهم زندگی میکرده و هر چند شاهزادهٔ بلافصل اسپارت بوده از عنوان سلطنت دست کشیده و آنرا ببرادر زادهٔ

(۱) - LYCURGUE

خود که درتحت ولایت وی قرار داشته وا گذاشته است و از این رو به تقوای او میتوان پی برد . ازاین گذشته لیکورگ مردی دانشمند بوده در کریت ومصر وآسیا سیاحت کرده و بدان پایه‌از شهرت رسیده بود که مردم اسپارت بجهة انضباط کار خود قوانینی ازاوخواستند . درین موقع اسپارت درجنگ وجدال خانگی میسوخت . لیکورگ قبل از اجابت این دعوت از هاتف دلف استخاره نمود . هردوت میگوید تازه وارد معبد شده بود که این کلمات را از لاپیطی شنید : « تو بمعبد من که قربانی فراوان دارد آمده ای و حال آنکه منظور نظر زئوس و خدایان المپ هستی . هاتف من نمیداند ترا خدا بخواند یا از نوع بشر . من جنبهٔ الوهیّت را درتو بیشتر میدانم . . . »

لیکورگ ازاین جواب بشوق‌آمده قوانینی را که مقتضی میدانست بجهة اسپارت گذاشت وبرای اینکه مردم را وادار به نگاهداری آنها بنماید قسمشان داد تامراجعت خودش تغییری در آن ندهند . پس از آن عازم دلف شده قربانی در راه آپولون بذل کرد و سپس خود را از گرسنگی کشت .

قوانین لیکورگ

مردم‌اسپارت که خلقةً بستگی تامّی به آثار قدیمه داشتندخود را بالنّسبه بقوانین لیکورگ وفا دار میدانستند . این قوانین مجموعه ای بود از احکام دقیق که نه تنها امور تملّك اراضی وحکومت بلده را تمشیت میداد بلکه تشکیل خانواده وتربیت اطفال وامور معاش اشخاص را نیز تحت قاعده می آورد .

علی‌الظّاهر مقنّن را منظور اصلی آن بوده که بوسیله عادت دادن مردم‌اسپارت برزم آزمائی سلطهٔ ایشان را بر لاکونی تأمین نماید . اسپارت درحکم سرباز خانه و مردم آن حال افواج مختصری را داشتند که مملکتی را قبضه کرده و در آن اردو زده باشند .

پری یِکْ (۱) و هیلوت (۲)

فی‌الواقع اگر مردم اسپارت همیشه مسلّح نبودند نمیتوانستند در لاکونی مالك الرّقاب باشند زیرا بنهایت قلیل العدد بودند وبقول هردوت درقرن پنجم از هشت‌هزار مرد جنگی تجاوز نمودند . اهل‌خطّهٔ لاکونی‌را پری‌-یك وهیلوت‌تشکیل میداد.

این دو دسته مردم قدیم این خاك بوده وزیر دست اهل اسپارت شده بودند .

پری‌-یك (سکنهٔ حول وحوش) درحوالی جلگه های اُروتاس وقرای ناحیهٔ کوهستانی‌جای داشت . روزگارش بدنمیگذشت . آزادبود . درمنطقهٔ خودمیتوانست آزادانه اراضی بدست آورد . بکشت و زرع و سوداگری و پیشه وری که بمردم اسپارت حرام بود اشتغال ورزد . مالیات میداد . در قشون خدمت میکرد ولی از حقوق سیاسی بهره مند نمیشد و بحکومت اسپارت گردن می نهاد .

هیلوت برعایائی اطلاق میشد که مانند رعایای اروپا در قرون وسطی حکم مملوك داشتند . زر خرید نبودند و خرید و فروششان امکان نداشت لکن آزاد هم نبودند زیرا نمیتوانستند زمینی را که بیکی از ملاّکین اسپارتی تعلّق داشت و در آن زراعت میکردند بگذارند وبروند . هر سال میبایستی بصاحب ملك مقداری‌جو و شراب و روغن بدهند آنچه میماند ازآن خود ایشان بود . مردم اسپارت با آنها بسختی رفتار میکردند . با کثرت عدّه ای که داشتند همیشه حاضر بودند که برضدّ موالیان خود برخیزند و بهمین جهت توسیدید می نویسد : « مردم اسپارت دائماً از هیلوت در هراس اند . مثلاً روزی اعلام کردند که از هیلوت هر کس بیشتر در جنگ خدمت کرده خود را معرّفی کنند تا آزادی بگیرد . . . از آن جمله دو هزار نفر را برگزیده چون مردمان آزاد تاجی بر سر گذاشته دور معبد گرداندند ولی چیزی نگذشت که آنها همه سر به نیست گردیدند و هیچکس ندانست چگونه تلف شده اند » .

مورّخ دیگر پلوتارك نقل میکند که در اسپارت رسمی وحشیانه وجود داشته

---

(۱) - PÉRIÈQUE (۲) - HILOTE

بدین معنی که « هر چند گاهی اولیای امور جوانان زیرك را بسیر و سیاحت در مملکت میفرستادند. جوانان مزبور جز خنجر ومؤنهٔ معاش چیزی بر نمی داشتند روز جا بجا پراکنده شده مخفی میشدند و شب هنگام بدر آمده از هیلوت هر کس که بچنگشان میافتاد سر می بریدند » و هم پلوتارك میگوید « گاهی هیلوت را مجبور میکردند که بافراط شراب ناب بنوشد و پس از آن بتالار مهمانسراهای عمومیش می بردند تا بجوانان نشان بدهند که مستی چیست ».

شاید درین قصص مبالغه واغراق باشد ولی درهر حال هیلوت چشم دیدن مردم اسپارت را نداشت چنانکه گزنفون می‌نویسد: « هروقت که درمیان هیلوت سخن ازمردم اسپارت میشد آشکارا میرساندند که حاضراندخام‌خام مردم اسپارت رابخورند ».

مردم اسپارت

مردم اسپارت که مالك الرّقاب هیلوت و ما فوق پری‌یك محسوب میشدند زمام امور را در دست داشتند. قانوناً همه با هم تساوی و مانند افراد یك فوج بودند و حتّی خود را « برابران » می نامیدند. لیکورگ چون میخواست در اسپارت فقیر و غنی نباشد اراضی را فیما بین تمام مردم اسپارت قسمت کرده و بهیچکس حق نداده بود که حصّهٔ خود را بفروشد بلکه کفاف معاش باید از محصول خاك که بدسترنج هیلوت برداشته میشد فراهم آید. بعلاوه اسپارتی نمیتوانست حرفه ای پیش بگیرد. مردم اسپارت که باین تمهید از فکر تحصیل معاش فارغ بودند میتوانستند کاملاً بوظایف لشگری قیام نمایند امّا تساوی مردم اسپارت دوامی نیافت بلکه بعض خانواده ها غنی تر و مقتدر تر گردیدند و بعض دیگر از مقام خود افتادند و دیگر جزو طبقهٔ برابران بشمار نیامدند. معذلك قطع نظر از تموّل عنوان « برابران » در بارهٔ هر کس راست میآمد در تمام مدّت عمر بنظم و نسق واحد اطاعت میکرد.

تربیت در اسپارت

تربیتی که دراسپارت معمول بود ابن‌نظر راداشت که‌سربازانی نیرومند و بیباك و مطیع انتظام لشگری بسازد. طفل چون متوّلد میشد سرنوشتش بدست مجلس شیوخ قرار میگرفت

بدین معنی که جلس مزبور اورا معاینه کرده اگر خلقتش را کامل میدید بمادرش عودت میداد و الاّ در چالهٔ تای‌ژت (۱) میانداخت. تربیت کودك اسپارتی تا سنّ هفت سالگی بعهدهٔ مادر بود وعادت میکرد همه چیز بخورد واز هیچ چیز واهمه نداشته باشد. در هفت سالگی خانواده را ترك میگفت واز همان وقت جزء فوج کوچکی که بسر پرستی یکی ازاطفال باهوش وپر حرارت اداره میشد قرار میگرفت آنچه باطفال‌می‌آموختندمنحصر به‌آواز بودوبیان مطلب بوجهی دقیق ولی مشقهای بدنی موقع مهمّی داشت. اطفال‌دویدن. جستن. خشت‌وزوبین پراندن یاد میگرفتند و پس از آن در بکار بردن سلاح ورقص جنگی مجرّب میشدند. اطفال را بتمرین عادت میدادند که سرما و گرما و گرسنگی وتشنگی و کوفتگی ودرد را تحمّل کرده شکایت ننمایند. پا برهنه‌راه میرفتندودر تمام فصول سال‌بیك نهج لباس میپوشیدند. روی نیهائی که خود از کنار اُروتاس می چیدند میخوابیدند. چون غذای کافی به آنها نمیدادند برای فرونشاندن گرسنگی ناچار بودند که از اینجا و آنجا قوتی بربایند ولی آنکه درین ضمن گرفتار میشد تنبیه سختی‌میدید. تحمّل کتك وشلاّق را بمسابقه میگذاشتند. هرسال اطفال را در برابر مذبح آرتمیس شلاّق میزدند و و برد با کسی بود که بیش از همه درین آزمایش شلاّق بخورد و دم نزند.

پلوتارك میگوید: « اطفال که دزدی میکنند تمام ترسشان ازاین است که مبادا کارشان ازپرده برافتد مثلاً میگویند روزی طفلی روباه کوچکی دزدیده زیر لباس پنهان کرده بود. روباه با چنگال ودندان شکم او را درید ولی طفل تامرد دم نزد تا رازش فاش نشود. اگر بجوانان امروز اسپارت نگاه کنیم نمیتوان گفت این افسانه است زیرا من‌خود مکرّر جوانان اسپارت را دیدم که دربرابر مذبح آرتمیس زیر شلاّق جان سپردند ».

زندگی مردان

جوان اسپارتی پس از دوسال مشق نظامی بسنّ بیست سالگی درصف‌پذیرفته‌میشد ودر سی سالگی ازحقوق‌مدنی‌برخوردار میگردید ولی زندگی رزم آزمای خود را باز دوام میداد.

---

(۱) – TAYGÈTE

لباس متّحد الشّکل نظام را که قبای سرخی بود در بر میکرد و هر روز سر مشق دو وجست و خیز و بکار بردن اسلحه حاضر میشد. شب را حق نداشت درخانه غذا بخورد بلکه خوراکش باکسانی بود که درجنگ بایستی با آنها در زیر یک چادر بسر برد. باین ترتیب مردم اسپارت بجوقه های پانزده نفری منقسم شده ودیگری را بخودراه نمیدادند مگراینکه قبلاً درباب اورأی گرفته شود. بعضی ازصاحبمنصبان قشون آلمان قبل ازجنگ ۱۹۱٤ همین رویّه را معمول میداشتند.

همه کس حتّی پادشاه مکلّف بود که در سرغذای مشترك حاضرشود چنانکه پلوتارك میگوید: «آژیس که باقشون آتن مصافی داده غالب شده بود چون باسپارت برگشت میل کرد با زنش غذا بخورد لذا سهم خود را از غذای مشترك طلبید ولی مقصودش انجام نگرفت و چون از فرط غصّه قربانی را فراموش کرد فردای آن روز محکوم بپرداخت جریمه گردید».

خوراکی که مردم اسپارت زیاد میخوردند آبگوشت سیاه بود میگویند یکی از پادشاهان پُن(۱) (آسیای‌صغیر) برای اینکه آبگوشت سیاه بخورد آشپز لاسه‌دمونی خرید ولی چون آنرا چشید بسیار بذائقه اش بد طعم آمد لذا آشپز بوی گفت: «شهریارا! قبل ازچشیدن این آبگوشت باید درآب اُروتاس آبتنی نمود».

از این رو مردم اسپارت شجاعت و خودداری و نظم و نسق شناسی وفدای درراه وطن را بالاترین خصایل جنگی میدانستند وطرز بیانشان نیز کاملاً مناسب باحالت جنگاوری بوده وبجمل کوتاه و بریده ادا میشده وبه لاکونیسم معروف شده است.

پلو تارك نمونه ای چند از این طرز بیان میآورد. خشایارشا پادشاه ایران به لئونیداس پادشاه اسپارت نوشت که اسلحهٔ خود را تسلیم کن. لئونیداس جوابداد: «بیا بگیر»

پرده ای تصویر تنی چند اسپارتی کشیده بود که بدست چند نفر آتنی کشته

۱) ـ PONT

شده اند شخصی بدان نظر انداخته گفت « این مردم آتن بسیار شجاعت بخرج داده اند » یك نفر اسپارتی جواب داد : « آری . روی پرده » .

فیلیپ مقدونی در موقعیکه وارد خاك اسپارت شد فرمان داد از مردم آن بپرسند که آیا مایلید چون دوست بخاکتان قدم گذارم یا چون دشمن . اهالی اسپارت جواب دادند : « نه این را و نه آن را » .

زندگی زنان

سختی تربیت دختران جوان نیز که بایستی همسر و مادر سرباز بشوند از تربیت پسران کمتر نبود . همپای پسران مشق میکردند و در مسابقه شان حضور بهم میرسانیدند . قبائی کوتاه میپوشیدند که بزانو هم نمیرسید تا در حرکات دست و بالشان بجائی بند نشود . این طرز زندگانی در نظر سایر مردم یونان که دختران را در خانه نگاه داشته مواظبت میکردند اسباب مسخره بود ولی زنان اسپارت در مردانگی کمتر از مردان نبودند و در نظر ایشان محبّت مادری بعد از عشق بوطن قرار داشت .

پلوتارك که حکایات فراوانی از مردانگی زنان اسپارت جمع آورده میگوید : مادری شنید که پسرش پشت بدشمن کرده و گریخته است نامه‌ای باین مضمون برای او فرستاد : « شایعهٔ ناگواری در بارهٔ تو منتشر شده . یا باید خود را از آلودگی آن پاك کنی یا عمر خود را بپایان آری » .

یك زن اسپارتی که پنج فرزندش در جنك بودند دم دروازهٔ شهر ایستاده با کمال بی حوصلگی منتظر خاتمهٔ جنك بود از رهگذری خبر جنك را پرسید . او گفت فرزندانت جان سپرده‌اند مادر جواب داد : « من این را نپرسیدم . کار مملکت بکجا کشیده است » و چون شنید که اسپارت پیش برده گفت « بسیار خوب اکنون خبر مرك فرزندانم را با قلبی مشعوف می شنوم » .

جوانی اسپارتی بمادر گفت « شمشیر من کوتاه است » مادر جواب داد « قدری جلوتر برو » .

حکومت

اسپارت که شهر سربازان بود بوضع نظامی اداره میشد . مردم اسپارت که باطاعت عادت داشتند در ایّام صلح نیز مانند

جنك در برابر نظم و نسق زانو بزمین میزدند . از این رو حکومت ایشان با حکومت دیگر ملل یونان بسیار متفاوت بود .

ازازمنهٔ قدیمه دوپادشاه دراسپارت فرمانروائی داشتند که ازاعقاب هراکلس یعنی پهلوان قوم دروس شمرده میشدند . نظر بعلاقه ای که مردم اسپارت را بحفظ آثار قدیم بود هیچوقت اصول سلطنت در آن شهر بهم نخورد . سلاطین در مراسم و تشریفات مذهبی ریاست داشتند و قشون‌را فرمان میدادند ولی سایر اختیارات را از ایشان گرفته بودند .

زمام امور بلد در دست شیوخ و مفتّشین بود .

شیوخ از میان پیرمردانی‌که بیش از شصت سال داشتند انتخاب شده ومجلسی تشکیل میدادند که ۲۸ عضو داشت . این مجلس اسپارت را اداره میکرد و قانون میگذاشت و تکلیف جنگ و صلح را معیّن مینمود .

مفتّشین بمدّت یکسال منصوب میشدند وحقّ تفتیش همه کس را ازشاه واولیای امور تا افراد مردم داشتند . هر کس را میخواستند بمحاکمه دعوت میکردند و اختیاراتش میگرفتند و بجریمه محکوم مینمودند و تفتیش را بهمه جا میکشاندند مثلاً روزی در محضر عموم یك‌نفر اسپارتی را باین علّت که شکمش بسیار بزرگست مورد توبیخ قرار دادند . شاه فرماندهی قشون داشت و هنگام جنگ دو مفتّش اعمال او را نظارت مینمود . هر فرداسپارتی که بسنّ سی رسیده درغذای مشترك قبول میشد و عضویّت مجلسی را می یافت که نیمهٔ هر ماه منعقد میگردید . مردم اسپارت اولیای امور جمهور را علناً انتخاب کرده و علنی رأی‌میدادند . در واقع و نفس الامر اسپارت بوضع حکومت ممتازه اداره میشد زیرا کلّیّهٔ تصمیمات با کمیته های کوچکی بود که از خانواده های معتبر تشکیل میشد و نظر عامّه مردم تقریباً درین موضوع هیچ اثری نداشت .

قشون اسپارت

شهرت اسپارت بخصوص از قشون آنست که از حیث تنسیق و تجهیز و انتظام در یونان رتبهٔ اوّل را دارا شد . نظامات و آداب و رسومی که شرح آن گذشت همهٔ مردم را چکیده کار

سربازی کرده وموجب این تفوّق گردیده بود.

اسپارت پیاده نظام عالی داشت که جوشن برنجی پوشیده خودی که سر وصورت را می‌پوشید بر سر میگذاشتند. ساقین می‌بستند و سپر چرمین فلزّ کوب بر میداشتند. اسلحهٔ تعرّضی قشون اسپارت شمشیری کوتاه و نیزه ای بلند بوده و سربازی که باین شکل مجهّز میشده هوپلیت[1] نام داشته. سربازان اسپارتی موقع جنگ دسته دسته شده بهم می چسبیدند و از هشت تا ده ردیف میساختند. دست بکار جنگ نمیشدند مگر اینکه بزی قربان کنند و از معاینهٔ امعاء آن تفأل بزنند. از آن پس بسمت دشمن می تاختند و سعی داشتند که صفوفشان بهم فشرده و مرتّب باشد. مقاومت در برابر حملهٔ این قشون خیلی اشکال داشت.

فتوحات اسپارت

مردم اسپارت که صاحب اختیار لاکونی بودند میل کردند که بخاك همسایگان خود نیزدستی بیندازندولی چون درآن حدود جنگیان دیگری از همان تیرهٔ دروس فرمانروائی داشتند جنگهائی درگرفت که از مائهٔ ۸ تا ۶ طول کشید وسخت ترین آنها جنگهای مِسنی میباشد. از تاریخ این جنگها کسی چیزی نمیداند و مانند جنگهای تروآ موضوع افسانه های زیادی گردیده وشعرا آب ورنگش داده‌اند. در مِسنی به لشگرکشیهای آریستومِن می بالیدند که در برابر مردم اسپارت قد علم کرده بود و بسیار شجاع و مدبّر بود میگویند آریستومِن روزی بدست قشون اسپارت گرفتار آمد. چون او را به پرتگاهی افکندند دست انداخته دم روباهی را بگرفت و روباه او را تا کنام خود بکشید. آریستومِن ازآنجا مفرّی یافته بگریخت. چنانکه نقل میکنند اسپارت وقتی که کارش به بیچارگی کشید ناچار گردیده بصوابدید هاتف دِلف از مردم آتن رئیسی خواست. آتن بخیال تحقیر اسپارت معلّمی لنگ را موسوم به تیرته[2] بدانجا گسیل داشت ولی تیرته نظر بطبع شعر خود اشعاری دلپذیر ساخته مردم اسپارت را سرغیرت آورده فتح را نصیب ایشان نمود.

---

(۱) - HOPLITE (۲) - TYRTÉE

از منظومات تیرته قطعات چند باقیمانده است از این قبیل :

« دلیری که در راه وطن می جنگد بهتر آنست که در صف اوّل قرار گیرد . از همه بدبخت تر کسی است که از وطن و مزارع حاصلخیز خود بگریزد و بدریوزه رود وبا مادر عزیز و پدر پیر وفرزندان کوچك خود ویلان وسرگردان بشود . . .

ما با جرأت تمام برای این خاك می جنگیم و در راه فرزندان خود جان میدهیم . در فکر حیات خود نیستیم . ای جوانان پشت بپشت هم داده بجنگید وجز خجلت فرار از چیزی نهراسید . . .

جنگیان پیر را که در زانو قوّت حرکت ندارند ترك مگوئید پیر مردی که جلوی چشم جوانان با سر وروی سفید درصف اوّل افتاده اگر میان خاك وخونش بگذارید تا جان بدهد مایهٔ شرمساری است . باید با عزمی جزم بجنك رفته لب بدندان گزید » .

مسنی در اواخر مائهٔ ۷ کاملاً مطیع و منقاد شد و مردم آن حال هیلوت اسپارت را پیدا کردند . مردم اسپارت براهل آرژی نیز فایق آمدند و یك قسمت از خاك ایشان را بتصرّف آوردند و هم اغلب اقوام پلوپونز را مجبور نمودند که بایشان دست اتّحاد بدهند .

در مائهٔ ششم اسپارت مقتدر ترین بلاد یونان بود و شهرتش تا بجائی رسید که پادشاهانی از خارجه مانند کرزوس اتّحاد باوی را خواستار گردیدند .

فصل پانزدهم

آتن ـ اصلاحات سولون (۱) وکلیستن (۲)

بر خلاف اسپارت اهمّیت آتن بخصوص از سوداگری و پیشه وری و دریا نوردی و ذوق ادب و هنرمندی و حکومت عامّه میباشد .

(۱) ـ SOLON (۲) ـ CLISTHÈNE

حکومت عامّه درآتن برقرار نشد جز باانقلابات بسیار . زمام ادارهٔ این بلده مدّتی متمادی دردست پادشاهی بود و سپس بعهده دسته ای از نجیب زادگان .

دراواخر مائهٔ ششم پس ازاصلاحات سولون وطغیان پیزیسترات (۱) کلیستن وضع حکومتی به آتن عطا کرد مبتنی باصول آزادی و مساوات .

آتن و اسپارت تاریخ آتن ازهرحیث بااسپارت مخالف بود . آنکه از حقوق اجتماعی بهره داشت در اسپارت فقط بسربازی میپرداخت وهرروز در فنّ جنك کار میکرد و ورزیده میشد ولی در آتن مفتون آزادی سیاسی و هوا خواه تجارت و هنر و ادبیّات گردیده بود .

اسپارت در خشکی دست بکار فتوحات گردید و دولت معظم برّی شد امّا آتن در دریا تحصیل نام و شهرت کرد و دولت بزرك بحری تأسیس نمود اسپارت که در حفظ آداب و قوانین کهنه اصرار داشت تا آخر با حکومت ممتازه ساخت امّا درآتن که مردمش خواستار تغییر وضع بودند حکومت برگشت و بشکلی درآمد که عامّه صاحب اختیار آن بودند .

آتیك طبیعت آتیك را که سواد اعظمش آتن نام داشت طوری ساخته بود که مملکت سوداگران و دریا نوردان باشد .

آتیك شبه جزیره ایست سه گوش وتخته سنگی که درحال انفصال ازکوههای سر بهم آوردهٔ مرکز یونان بجانب مجمع الجزایر متوجّه میشود و گوئی باستقبال جزایر سیکلاد میشتابد و دماغهٔ سونیون (۲) که منتهی الیه آنست برعموم راه های بحری کریت و یونان و تراس مشرف میباشد .

خاك آتیك چندان وسعتی ندارد . طولش بیست فرسخ و منتهای عرضش بده فرسخ میرسد. مساحت سطحش باهیچیك از کوچکترین ایالات فرانسه (باستثنای ایالت سن) برابری نمیکند . این خاك که تقریباً بالتّمام کوهستانی است فقط سه جلگهٔ

(۱) ـ PISISTRATE (۲) ـ SOUNION

کوچك دارد که بدریا باز میشود باسم جلگهٔ ماراتن (۱) و الوزیس (۲) و آتن . درین جلگه ها بکشت و زرع میپرداختند . جو بیش از گندم عمل میامد ولی در هر حال مقدار آن ناچیز بود . علیهذا همینکه بر عدهٔ سکنهٔ محل کمی افزوده شد ناچار شدند از راه دریا آذوقه بیاورند و همین احتیاج ایشان را به بحر پیمائی واداشت . کاشتن درختان مو و زیتون که ثروت اصلی آتیك گردید بطی یافت . در کوه ها نیز بجهة گذران معاش بیش و کم چیزی بدست میافتاد مثلاً از ایمت (۳) عسل میآوردند و از پانته لیك (٤) سنگ مرمر و از لوریون (٥) موادّ نقره .

سکنهٔ آتیك

آتیك از راه هائی که گذرگاه اقوام مختلفهٔ مهاجر بودند بر کنار بود و بدین لحاظ احتمال دارد که قوم دروس دستی بدانجا نینداخته باشد . مردم آتن بخود میبالیدند که از نژادی پاك و خالص اند و همیشه آتیك را دردست خود داشته اند ولی حقیقت امر آنکه مخلوطی از طوایف مختلف بوده اند زیرا بسیاری از فراریان بدانجا آمده رحل اقامت افکنده اند و باسکنهٔ قدیم آن خطّه مخلوط شده اند . از دریا نیز مردمانی آمده در آنجا قرار گرفته‌اند لکن درین خلطه وآمیزش عنصر هلن نژادی که بامردم ایونی ساحل آسیای صغیر قرابت داشته اند میچربیده است علیهذا آتن را یکی از بلاد قوم ایونی دانستند و شاید همین اختلاف نژاد استعداد مردم آتن را تا این حدّ بالا برده و ملّتی ساخته است که هم تاجر بوده هم ادیب هم هنرور .

تقسیمات تاریخ آتن

تاریخ آتن از سایر بلاد یونان روشنتر مانده و بخوبی نشان میدهد که حکومت بچه کیفیّت از شاه باعاظم بلد رسیده و از ایشان بعوام النّاس منتقل گردید.

وضع حکومت عامّه بتدریج مستقرّ شده و دوره ای طولانی داشته که چهار قسمت متمایز در آن دیده میشود :

در دورهٔ اوّل آتیك را پادشاهی اداره میکرده ومدام با نجبا زادگان واعضای

(۱) _ MARATHON (۲) _ ELEUSIS (۳) _ HYMETTE (٤) _ PENTÉLIQUE (٥) _ LAURION

خانواده‌های قدیم در زدوخورد بوده است . در قرن هشتم نجبا زادگان اختیارات را یکباره از سلاطین گرفتند و خود اختیار دار بلد گردیدند ولی تجّار متموّل و عامّه ملّت که از زندگی خود راضی نبودند با ایشان بنای کشمکش را گذاشتند . مائهٔ ۷ و ۸ باغتشاش گذشت ولی اصلاحات سولون (۵۹۴) وطغیان پیزیسترات (۵۲۷ ـ ۵۶۰) که در خلال آن دوره پیش آمد حال ملّت را بهبودی داد .

در اواخر مائهٔ ششم دورهٔ طغیان خاتمه‌پذیرفت (۵۱۰) وبا اصلاحات کلیستن (۵۰۷) دورهٔ تازه‌ای شروع شد که جزء لاینفك آن حکومت عامّه آمد .

ازمنهٔ قدیمه

اصلاً آتیك بچندمحل کوچك منقسم بود که ازهم جدا وگاهی دشمن یکدیگر بودند در هر یك از محال چندین طایفهٔ بزرگ زندگی میکردند مرکّب از پدر و مادر و تمام اعقابی که بیك سرسلسله منتهی میشدند . رئیس طایفه هم کاهن بود هم قاضی هم فرمانده جنگ . خلاصه آنکه آتیك درآن زمان بزعامت شیوخ اداره میشد و این وضع حکومت در میان کلّیّهٔ اقوام معمول بوده‌است . بعدها محال آتیك همه‌در قلمرو یك حکومت درآمده آتن را مرکز خود شناختند . رجحانی که شامل حال آتن شد باقتضای موقع وی بود زیرا نزدیك دریا وروی تپّهٔ کوچك سنگی موسوم به آکروپول (۱) که تقریباً صد ذرع ارتفاع دارد قرار گرفته و قلعهٔ طبیعی مستحکمی بود که برمهمّترین جلگهٔ آتیك یعنی جلگه سفیز(۲) مشرف میشد . میگویند تزه اوّلین پادشاه آتن بوده که اقتدار خود را در تمام آتیك بسط داده است .

حکومت سلطنتی

چون تمام آتیك قلمرو یك حکومت گردید سلطانی در رأس آن نشست که رئیس قشون بود و در مراسم مذهبی ریاست داشت وبکمك مجلسی که بعضویّت رؤسای طوایف بزرگ منعقدمیشد مملکت را اداره مینمود .

حکومت سلطنتی چند مائهٔ درآتیك دوام کرد ولی هر روزمشاجراتی میان سلاطین

---

(۱) ـ ACROPOLE یعنی شهر مرتفع

(۲) ـ CÉPHISE

ورؤسای طوایف درمیگرفت ورفته‌رفته برغلظت مادّه میافزود تا آنکه اقتدارات سلطنت را یکباره از پادشاه سلب کردند واز ۷۵۰ سال قبل از میلاد ببعد دیگر در آتیك سلطنت ارثی وجود نداشت .

سلطهٔ اعاظم بلد ازآن پس ادارهٔ امور جمهور بعهده نه نفر والی قرار گرفت که یکسال سر کار بودند . هریك از ولاة که اختیارش بسر میرسید به آرِئوپاژ (۱) که مجلسی و محکمه ای عالی بود وارد میشد . ولاة ازمیان نجبا زادگان که اعضای خانواده‌های قدیم بودند انتخاب میشدند . بنابراین بزرگان واعاظم بلد هم زمام امور را در دست داشتند و هم صاحب اراضی بودند زیرا جزء اعظم املاك ازآن ایشان بود . این حکومت ملّت را که از زارع و کارگر تشکیل میشد سخت در فشار میگذاشت چنانکه افراد ملّت اغلب برای معاش یومیّه خود معطّل بودند وناچار ازملاّکین متموّل یعنی اعاظم بلد قرض میکردند وچون ازادای دین باز میماندند برسم آنروز مملوك طلبکار میشدند . بدین ترتیب اغنیـا فقرا را بنده خود میکردند و گاهی نیز بخارجه میفروختند این وضع مردم را بی نهایت ناراضی نمود . علاوه براین چون درآتن صناعت وتجارت خرد خرد رونقی گرفته وتجّار نیز مانند فقرا از حکومت نجبازادگان بیزار بودند مکرّر اغتشاشات سخت بوقوع پیوست . در سال ۶۲٤ ملّت را این حق مسلّم آمد که من بعد هیچ حکمی برطبق عادات قدیمه اعاظم بلد صادر نخواهد شد بلکه قواعدی را که کتباً مضبوط خواهد ماند منظور خواهند نمود . لذا یکی از ولاة دِراکن (۲) نام مأمور گردید که مجموعهٔ قانونی ترتیب دهد . بعد ها این قوانین بنظر بی اندازه سخت آمد و بهمین جهت امروز نیز کلمهٔ «دِراکنی» بمعنی «سخت» استعمال میشود .

سولون اغتشاش آتن با وجود این قانون دوام یافت تا عاقبت الامر نجبازادگان وهم عامّه مردم رضادادند که امر تجدیدتشکیلات بلد و انجام اصلاحات ضروری را بعهده دانشمند ترین مردم آن شهر که سولون

(۱) - ARÉOPAGE (۲) - DRACON

نام داشت بگذارند و همه از پیش سوگند یاد کردند که قوانین او را صد سال مراعات نمایند (۵۹٤) از این جا میتوان دانست که سولون را تاچه درجه محترم میشمردند. سولون خود از نجبا زادگان بود ولی چندان ثروتی نداشت وچنانکه میگفتند برای ازدیاد آن تجارت پیشه کرده بود. سولون مسافرت بسیار کرده و با دانشمندان آسیا آشنائی داشت. نه تنها مردی دانا ومجرّب و خوش ذوق بود بلکه دررزم آزمائی نیزپشتکار بخرج داده در جنگی که با مردم مگار کرد جزیرهٔ سالامین را پس گرفت. سولون طبع شعر نیز داشت واین خصیصه برقدر اومیافزود زیرا مردم یونان شاعر را مهبط الهام خداوندان میدانستند.

سولون چون باتّفاق آراء جزء ولاة انتخاب شد دست باصلاحات زد و نیّتش چنان بود که باهمه به نصفت رفتار کند وبین مخالفین میزان را بحال تعادل نگاه دارد و خودش این نکته را درطیّ اشعاری که از وی مانده چنین میاورد « من چنانکه وعده کرده بودم راه خود را تا آخر رفتم و قواعدی گذاشتم که اخیار و اشرار را بیك چشم میبینند و هریك را آن میدهد که حق و حقیقت حکم میکند. اگر غیر از من یك نفر آدم حریص وفاسد قلم بدست میگرفت از عهدهٔ مردم برنمیامد زیرا اگر من میخواستم کاری بکنم که پسند خاطر دشمنان ملّت باشد یا آرزوی طرف مقابل را برآورد مملکت بسیاری‌ازابناء قابل خود را از دست میداد. ازاین رو من آنچه در قوّه داشتم بعمل آوردم و چون گرگی که میان یك گلّه سگ گیر کند باین سمت و آن سمت متوجّه شده ام ».

وهم سولون میگوید: « من درمیان ایستاده ام و هردوطرف را در پناه سپر محکمی قرار داده‌ام ونگذاشته ام که هیچیك ازآندو بیجهت مغلوب شود. »

اصلاحات سولون

اصلاحات سولون متعدّدو گوناگون و اهمّ آن مشتمل بردیون وحکومت بلد و امور قضائی بود. سولون خود را ناچار دید که بار را ازدوش عامّه مردم مظلوم بردارد لذا بخشم اعاظم بلد وقعی ننهاده‌بردیون گذشته یکباره خطّ بطلان کشید. بدهکارانی‌را که درازاء دین

بنده طلبکار شده بودند آزادی داد و این حق را از طلبکار سلب نمود که مدیون را مملوك خود بدانند وچون میخواست ملّت را یکباره از فقر و فاقه برهاند صناعت را تشویق کرد وقانونی گذاشت که بموجب آن پدر بی‌بضاعت مجبور بود حرفه‌ای باطفال خود بیاموزد .

حکومت بلد از بیخ و بن تغییر کرد باین معنی که سولون مردم آتن را از روی عواید زمینی که داشتند بچهار طبقه قسمت نمود ولاة از میان توانگران طبقه اوّل انتخاب میشدند . مجمع تازه‌ای موسوم به مجلس چهارصد نفره تشکیل داد که اعضای آن را از میان مردم سه طبقهٔ اوّل آتن نخبه میکردند . این مجمع تمام پیشنهادهائی‌را که بعد بایستی درمحضر عامّه ملّت تحت مشاوره آید حلاّجی مینمود تمام مردمی که از حقوق اجتماعی بهره ور بودند در محضر عامّه ملّت شرکت میکردند .

باین ترتیب سولون اختیارات حکومتی‌را نه از روی نجیب‌زادگی بلکه از روی تموّل قسمت کرد و تکثیر تموّل نیز بسته بکار و لیاقت اشخاص بود .

سولون محاکم سابق را از قبیل آرئوپاژ دست نزد ولی چون میخواست مسند قضا منحصر باعاظم بلد نباشد محکمه ای عمومی ایجاد کرد که اعضای آن بوسیله قرعه از میان تمام کسانی انتخاب میشدند که از حقوق اجتماعی بهره ور بودند .

بقول خود سولون کار های مهم را مشکل است طوری انجام داد که خوش آیند عموم فراهم بشود بنا براین نجبا زادگان چون بقوانین سولون نظر میکردند میگفتند سولون خیلی تندرفته ولی بگمان ملّت سولون راهی را که بایستی برود نه پیموده بود . با اینکه سولون از آتن خارج شد و چندین سالی بمسافرت پرداخت اذهان ساکت نگردیده اغتشاش درشهر بروز کرد و مدّتها طول کشید . عاقبت پیزیسترات که رئیس عوام النّاس بود طغیان نمود و بزور قدرت را بدست گرفت (۵۶۰) پیزیسترات ملاّکی بسیار متموّل بود ودر نتیجهٔ شکستی که بمردم مگار داده وهم بسبب تند روی که در دفاع ازحقوق

پیزیسْترات

مردم بخرج میداد و هم از راه جود و سخا قبول عامّه یافته و هم بی اندازه جاه طلب بود .

هرودت درباب تدبیری که او بکارزد تاقدرت را بدست آورد چنین مینویسد: «پیزیسترات بخود و باسترهای خویش چند زخمی زد و با ارّابه بمیدان عمومی شهر آمد چنانکه گوئی از چنك دشمنانی که قصد او کرده بودند گریخته است . آنوقت از مردم آتن تقاضا کرد که مستحفظینی بجهة وی معیّن کنند چون پیزیسترات در لشگر کشی برضدّ مگار و عملیّات نمایان مشهور شده بود ملّت آتن گول این تدبیر را خورده عدّه ای را از میان خود انتخاب کرده بوی سپرد .

پیزیسترات به پاسبانان خود گرز های چوبی داد و بکمك ایشان اختیار دار آکروپول گردیده باداره آتن پرداخت . پیزیسترات دست بترکیب دوایر نزد و قوانین جاریه را عوض نکرد . رسوم مقرّره را محترم شمرد و امور بلد را بحسن تدبیر تمشیت بخشید » .

در آن دوره بسیاری از بلاد یونان را طغاة اداره مینمودند . «طاغی» بکسی اطلاق میشد که اختیارات مطلقه را بدست گرفته و عامّه ملّت نظر بعداوتی که با نجبا زادگان دارند پشتیبان وی باشند ولی نه بمستبدّی سفاك .

حکومت پیزیسْتِرات

پیزیسترات چون زمام امور آتن را بدست گرفت با ملایمت و اعتدال رفتار کرد اصلاحات سولون را منظور داشت و چون بقبول عامّه تعلّق خاطری نشان میداد طرفدار ازدیاد تموّل مملکت و ترفیه حال مردم گردید بزارعین کمك کرده دستی قرض میداد تاغرس زیتون و مورا بسط دهند و هم چندین موقع مهمّ دریای اژه را از قبیل جزیرهٔ ناکزوس (۱) و شهر سیژه (۲) (واقع در نزدیك بغاز ها) را بتصرّف آورد تا بر رونق تجارت بحری آتن بیفزاید .

یك سلسله راه و مجرای آب و یك چشمهٔ نه دهانه ساخت . شهر را با آثار

(۱) ـ NAXOS (۲) ـ SIGÉE

پایندهٔ زیبا و با مجسّمه های شکیل سبك ایونی آرایش کرد.

جشنهای آتنه و دیونیزوس را مجلّل تر گرفت. تا تر در عهد او شروع شد با سوادان را جمع آورده به ثبت و ضبط متن اشعار هومر که تا آنوقت خوانندگان سینه به سینه نقل میکردند بگماشت و آتن را میعاد نویسندگان و هنروران گردانید چنانکه آوازهٔ پرکاری و ثروت وظرافتش از آن ببعد در اطراف واکناف پیچید.

زوال طغیان

با اینهمه در میان مردم آتن و بالخاصّه از نجبا زادگان کسانی بودند که بر فقدان آزادی تأسّف میخوردند وواژگونی حکومت طغیان را میخواستند. این مقصود چون پیزیسترات بمرد (۵۲۷) و پسرانش هیپیاس و هیپارك جانشین او گردیدند بعمل آمد. دو جوان موسوم به هارمودیوس(۱) وآریستوژیطون(۲) که درصدد برآمده بودند هر دو یاغی را بکشند در ضمن جشنی کار هیپارك را با خنجر ساختند ولی پیش از آنکه به هیپیاس برسند دستگیر شدند و بقتل رسیدند. هیپیاس از این واقعه بخشم آمده بسیاری از نجبا زادگان را از آتن راند (۵۱۴) درین موقع تبعید شدگان برضدّ هیپیاس بااسپارت متّحد شدند زیرا آن شهر بمناسبت حکومت خود چشم دید طغاة را نداشته همه جا هواخواه نجبا زادگان بود واز این گذشته باهمیّت آتن نیز رشگ میبرد. بدین لحاظ اسپارت بآتیك قشون کشید. هیپیاس درآکروپول محصور شد و مدّتها مقاومت کرد. امّا روزی که فرزندان خود را درخفا بکشتی فرستاده بود دشمن بر آنها دست یافته به هیپیاس خبر داد که رهائی ایشان منوط بآن خواهد بود که او پنج روزه خاك آتیك را ترك گوید. هیپیاس رضا داد و بدربار داریوش پادشاه ایران ملتجی گردید.

کلیستِن

در میان کلّیهٔ کسانی که از آتن با هیپیاس جنگیدند از همه تندتر و کاری تر کلیستن از خانوادهٔ آلکمنوئید(۳) بود که از قدیمترین و مشهور ترین طوایف آتن نیز شمرده میشد.

(۱) - HARMODIOS (۲) - ARISTOGITON (۳) - ALCMÉONIDE

نجبا زادگان از کلیستن واهمه داشتند که مبادا مصدر طغیانی بشود . کلیستن که مردی جسور بود و پابند موهومات نمیشد چون این بدید جانب عامّه را بگرفت و زعیم قوم گردید .

چون اساس طغیان سرنگون شد مطلب برسر آن آمد که آیا دستهٔ نجبازادگان پیش برده و ترتیب سابق را نگاه خواهند داشت یا دستهٔ ملّت جلو افتاده اصلاحات تازه بر قرار خواهد کرد . پس از کشمکش سخت فتح با دستهٔ ملّی شد و اختیار درکف کلیستن قرار گرفت. کلیستن دراوضاع آتن ازصدر تاذیل اصلاحی بعمل آورد .

اصلاحات کلیستن

تا آنروز خانواده های نجیب زادهٔ قدیم بچهار عشیرهٔ ممتاز و مشخّص قسمت میشد . کلیستن را غرض اصلی آن بود که مساوات کاملتری فیمابین مردم بر قرار کرده و کلّیّهٔ کسانی را که از حقوق اجتماعی بهره ورانند خواه نجیب زاده وخواه غیر آن بهم پیوند بدهد . بدین لحاظ آتیك را بصد ناحیه قسمت کرد و تمام افراد ذیحقوق را چه نجیب زاده وچه غیرآن مجبور نمود که اسم ناحیه‌ای را که درآن سکنی دارد بدنبال نام خود بیفزایند و چون هر ناحیه نیز بده عشیره قسمت شد عشایر تازه با عشایر قدیم تفاوت کلّی کرده تمام مردم ذیحقوق را شامل گردید و از این جا عموم سکنه از نجیب زاده و غیره عادت کردند که درامور نوعی بصلاحدید یکدیگر کار کنند و جشن وسرور را با هم بگیرند .

درتغییر وضع حکومت نظر آن بود که اختیارات ملّت بسط یابد . کلیستن مجلس چهار صدنفره را برداشت و قرارداد که هریك از عشایر ده گانه پنجاه نفر مبعوث بفرستند و از مجموع مبعوثین مجلسی پانصد نفره تشکیل یابد .

ریاست محاکم و جشنهای مذهبی مانند سابق بعهدهٔ ولاة بود ولی ده‌نفر حکّام تازه پیدا شدند موسوم بفرمانده قشون که مستقیماً ازجانب ملّت انتخاب میگردیدند . این ده نفر در بدو امر تنها ریاست قشون داشتند ولی طولی نکشید که حکومت را بدست گرفته جای ولاة نشستند .

ضمناً کلیستن ترتیب اُستراسیسم (۱) رانیز گذاشت وماحصل آن اینکه ملّت هروقت صلاح بداند در محضر عمومی رأی میدهد که یکی از افراد ذیحقوق مدّت ده سال از آتن بیرون برود. این تبعید هیچگونه اهانتی در بر نداشته وفقط تدبیری بود تا برکسانی که نفوذ زیاد بهم میزنندراه اضرار بسته آید. اُستراسیسم وسیلهٔ جلوگیری از طغیان و حفظ و انتظام بود.

وطن‌پرستی آتن

مهمّی را که کلیستن از پیش برداشت نتایج عمده داد. اکثر کسانی را که از حقوق اجتماعی بهره مند میشدند راضی کرد وبلدهٔ آتن را سروسامانی‌داد. درواقع کلیستن شالودهٔ حکومت عامّه را در آتن ریخته زمام امور را بدست ملّت نهاد و با این اصلاحات مردم آتن‌رادر وطن پرستی استوار ساخت. اهالی چون دیدند که همه بایکدیگر همشأن گردیده و در حلّ امور ملکی شرکت دارند به بلدهٔ خود دل بستند وچون جنگی پیش میآمد برغبت راه افتاده استقامت بخرج میدادند چنانکه در عهد کلیستن بر مردم بئوسی غلبه کردند و قسمتی از جزیرهٔ اوبه رابتصرّف آوردند ودر خلال جنگهای مدی که چند سال بعد پیش آمد در میان اقوام یونان مهمترین وعالیترین مقامات نصیب ایشان گردید.

فصل شانزدهم

جنگهای مدی

اقوام یونان بر ضد ایرانیان

شاهنشاه ایران که مالك الرّقاب مملکتی وسیع بود بخیال تسخیر یونان افتاد امّا مردم یونان با وجود قلّت عدّه زیربار شاهنشاه مستبدّ آسیانرفته درماراُتن (۴۹۰) و سالامین (۴۸۰) و پلاته (۴۷۹) جلوی هجوم ایرانیان را گرفتند

(۱) _ OSTRACISME

و پس از چندی نیز ایشان را از بحر اِژه راندند.

اساس جنگهای مدی

جنگهای مدی بمحارباتی اطلاق میشود که مردم یونان در خلال نیمهٔ اوّل مائهٔ پنجم قبل از میلاد با شهریاران اقوام مد و پارس کرده اند (۴۴۸ ـ ۴۹۹).

این جنگهارا علّت اصلی جهانجوئی شاهنشاه ایران بودولی نائرهٔ حرب را شورش بلاد یونانی نشین آسیا مشتعل نمود.

پیش گذشت که کوروش کشور ستان بزرك ایران مملکت وسیعی تشکیل داد که تا بحر اژه بسط می یافت و بلاد یونانی ساحل آسیا را نیز متضمّن بود.

ایرانیان که تمام ملل مشرق را مطیع ساختند از اهل یونان واهمه نداشتند و ایشان را قومی پرگو میدانستند زیرا مردم یونان غالب اوقات را بمشاجره و مکابره میگذراندند. کوروش میگفت: «من از این مردمی که در وسط شهر خود میدانی دارند و در آنجا گرد میآیند تا همدیگر را با سوگند گول بزنند ابداً هراسی ندارم» بنا براین داریوش که بشمال بحر اژه نیز دست انداخته تراس را گرفته بود تصاحب یونان را کاری آسان میدانست ضمناً هیپیاس طاغی سابق آتن هم اورا تحریك میکرد و امیدواری داشت که بوسیلهٔ ایرانیان باز برمسند خود مستقر گردد.

باری در ۴۹۹ میله که از بلاد معتبر ایونی در آسیای صغیر بود بر ضدّ ایرانیان قیام کرد و سایر شهر های ایونی را نیز با خود همدست نمود. در بدو امر اهالی آتن بجهة مردم ایونی کمك فرستادند و بهمدستی یکدیگر سارد (۱) را که مقرّ ساتراپ ایران بود گرفته آتش زدند لکن از آنجا که کمك آتن پشت نداشت مردم میله نتوانستند از خود دفاع کنند و مغلوب گردیدند. ایرانیان میله را گرفته خراب نمودند تا حریق سارد را تلافی کرده باشند (۴۹۳).

داریوش که میخواست هرچه زودتر انتقام خودرا از آتن بگیرد اردوئی بر ضدّ

---

(۱) ـ SARDE

آن مملکت ترتیب داد و باین ترتیب جنگهای مدی‌شروع شد.

دو حریف

مردم آتن و چند بلدهٔ یونان چگونه جرأت کردند کلّه بکلّهٔ کسی بگذارند که شاهنشاه نام داشت ومالك بالاستقلال مملکتی وسیع بود و چه شد که با این جثّهٔ ضعیف شاهد فتح را در آغوش آوردند؟

برای درك این نکات باید تنسیق و تجهیز و سرائر دو حریف را سنجید.

شاهنشاه ایران میتوانست افواج بیشماری گرد آورده بجنگ قشون مختصر یونان بفرستدولی این افواج که از خطّه‌های مختلف مملکت مانندایران وهندوستان و آشور وقفقاز و مصر و عربستان و نوبه می آمدند نه زبان یکدیگر را میفهمیدند ونه عادت داشتند که بکمك هم جنگ کنند و بالنّتیجه ازدحامی بی نظم وترتیب فراهم میکردند. همین کثرت عدّه اسباب اشکال‌تدارك آذوقه قشون نیز شده‌موجب ضعف و شکست میگردید.

بهترین سربازان ایرانی که ازخود پارس بودند از دور خوب میجنگیدندباین معنی‌که دشمن را زیرتیر گرفته بستوه میاوردند ولی چون سپری چوبین و نیزه‌ای کوتاه داشتند درجنگ تن بتن خودرا نمیتوانستند محافظت نمایند ولی قشون یونان که بخصوص مرکّب از پیاده بود خود و جوشن برنجی و شمشیر و نیزهٔ بلندداشت و بتقلید افواج اسپارتی با صفوف بهم فشرده پیش میرفت و با حدّت بر سر دشمن تاخت می‌آورد.

جزء اعظم قشون شاهنشاه ایران رعایائی بودند که تقریباً حکم بنده داشتند وبهوای مالك الرّقابی جنگ میکردند که ازاو بیم داشتند و اغلب نیز او رادشمن میپنداشتند وجز بضرب شلاّق بجنگ نمی رفتند امّا مردم یونان و بخصوص کسانی که در مقابل قشون ایران استقامت بخرج دادند مردمانی آزاد بودند و بجهة آشیانه و خانواده و وطن و آزادی خود جنگ میکردند. بنا بر این با عزمی جزم روانهٔ میدان شده بسختی میجنگیدند و از جان دادن نیز دریغ نداشتند.

تقسیمات جنگهای مدی

جنگهای مدی را میتوان بسه دورهٔ اصلی منقسم نمود. در دورهٔ اوّل ودوّم ایرانیان بیونان می‌تازند. در دورهٔ سوّم اهل یونان بایرانیان حمله می آورند.

دورهٔ اوّل محاربه ایست فیمابین داریوش و آتن و مردم این شهر بفرماندهی میلسیاد(۱) در ماراتن باقشون ایران مصاف دادندو ازکارزار فاتح بیرون آمدند(۴۹۰)

دورهٔ دوّم جنگی است که میان خشایارشا و اقوام یونان در گرفته است . اقوام یونان که اسپارت را بریاستْ برداشته بودند بهمّت تمیستوکل آتنی درسا لامین (دریا) و پلاته (خشکی) بر دشمن غلبه کردند (۴۸۰) .

دورهٔ سوّم جنگی است که مردم آتن بدان دست زدند تا ایرانیان را یکسره از دریای اژه برانند. آریستید اتّحادیهٔ دُلس را فراهم کرد (۴۷۸) وسیمون(۲) در نتیجهٔ فتوحات خود آتن را درشأن وشوکت همپایهٔ دولتی امپراطوری نمود. عهدنامهٔ کالیاس (۳) (۴۴۸) جنگهای مدی را خاتمه بخشید.

I

ماراتن . سالامین . پلاته

جنگ اوّل مدی

داریوش سوگند یاد کرده بود که انتقام خود را ازمردم آتن بگیرد زیرا این قوم بمدد قوم یاغی ایونی رفته سارد را آتش زدندبقول هرودت داریوش یکی ازسرداران راسپرده بود که چون اوسرسفره میرودسه باربگوید : « خداوندگارا . مردم آتن را فراموش مکن »

عاقبت داریوش درسال ۴۹۰ مصمّم شد ازآتن انتقام جوئی کرده طوق عبودّیت را برگردن مردم آن شهر بگذارد لذا قشونی ترتیب داده بفرماندهی سرداران خود داتیس (۴) و آرتافرن (۵) برششصدفروند کشتی نشانیده بهدایت هیپیاس در آتیك پیاده کرده درجلگه ماراتن در هشت فرسنگی آتن قرار داد. مردم آتن فی الفور از هر جا دستشان رسید قوّه ای جمع آوردند و قاصدی باسپارت فرستاده کمك طلبیدند.

(۱) - MILTIADE (۲) - CIMON (۳) - KALLIAS (۴) - DATIS (۵) - ARTAPHERNE

قاصد در ظرف مدّتی کمتر از دو روز دویست و چهل کیلو متر راه را تا اسپارت پیمود . مردم اسپارت دعوت آتن را اجابت کردند ولی چون مطابق قانون نمیتوانستند قبل از چهاردهم ماه براه بیفتند حرکت را شش روز تعویق انداختند و وقتی رسیدند که کار جنگ گذشته بود .

جنگ ماراتُن

باین ترتیب قوای آتن منحصر بقشونی شد که از خود داشتند وفقط همسایهٔ وی شهر پلاته که وقتی برضدّ دشمن خود تب از آتن کمك گرفته بود ویرا یاری کرد .

قشون آتن ده نفر فرمانده داشت که هر کدام یك روز فرمان میدادند فرماندهان در اقدام بجنگ مردّد بودند ولی یکی از آنها موسوم به میلسیاد همکاران خود را متقاعد کرد وچون نوبت باو رسید فرمان حمله داد میلسیاد مدّتها در تراس مانده طرز جنگ قشون ایران را دریافته میدانست که ایرانیان خود در قلب میایستند و جناحین را برعایاوا میگذارند و از این رو عزم کرد که ضربت کاری را بجناحین وارد بیاورد لذا صف سرباز را بر ردیف قشون ایران در آورده تا توانست بر قوّت جناحین افزود . بعد باین نظر که حتّی المقدور در زیر تیر ایرانیان کمتر تلفات بدهد فرمان داد باقدم دو یورش بیاورند .

هرودت میگوید: « ایرانیان چون دیدند که حریف دست بدو گذاشته منتظر ایستادند زیرا بگمان ایشان این طرز حمله با آن قلّت عدّه ناشی از دیوانگی بوده و قشون را بطرفة العینی بدیار بوار خواهد کشانید بخصوص با نداشتن سواره نظام و کماندار . قشون آتن جنگ تن بتن را بکار بسته با جرأتی که هیچگاه از خاطرها نمیرود جنگید . در میان مردم یونان این نخستین قشونی بود که خود را بدو روی دشمن انداخت و قوم مد را با آن لباس دیده اضطرابی بخود راه نداد . تا آنروز تنها نام « مد » کافی بود که اهل یونان را بوحشت بیندازد » .

این نمایش اثر خود را بخشید « ایرانیان در قلب فایق شده صفوف آتنی را شکستند و بجلو هجوم کردند ولی قشون آتن و پلاته جناحین دشمن را تار ومار کرده

بهم ملحق شدند و بکشتار ایرانیان که در قلب فاتح شده بودند پرداختند و باین ترتیب قشون آتن را فتح کاملی نصیب آمد. فراریان را جوقه جوقه کردند و تادریا دنبال نمودند » معذلك از کشتی نشستن و بآسیا برگشتن قشون عظیم ایران جلوگیری نتوانستند. فتح ماراتن اثر غریبی کرد زیرا قشون شاهنشاه را تقریباً مردم آتن به تنهائی شکست داده بیك ضربت هم شهر خود و هم خاك یونان را نجات داده بودند این چنین پیشرفت نمایان مردم آتن را اتّکال بنفس بخشیده و بر شأن آنها درنظر سایر مردم یونان افزود.

تمیستوکل و آریستید

هر چند خطر موقّةً دفع شد ولی احتمال داشت که شاهنشاه ایران این شکست را در قلب خود نگاهدارد و در صدد جبران آن بر آید و هم معلوم بود که در آسیا تدارکات عمده انجام میگیرد.

یکی از رجال سیاسی موسوم به تمیستوکل دریافت که بهترین وسیلهٔ صیانت حدود و ثغور ساختن بحریه میباشد.

تمیستوکل که ریاست فرقهٔ عامّه داشت بمخالف خوانی آریستید که رئیس فرقهٔ اشراف و محافظه کار بودمصادف گردید. تمیستوکل مردی جاه طلب و پرفنّ بود ودر هیچ امری دغدغهٔخاطربخود راه نمیداد. آریستید بتقوی و درستی و عدالت شهرت یافته و از این نظر بر تمیستوکل فضیلت داشت. آریستید عادل با هر امر و اقدام تازه دشمن بود مثلاًمیترسید که اگر آتن دولت بحری شود عنان و اختیارش بدست ملاّحان و تجّار بیفتد درصورتیکه مردم ده را بر ملاّح و تاجر ترجیح میداد بدین لحاظ تا توانست با پیشنهاد های تمیستوکل مخالفت کرد عاقبت مردم به تنگ آمده بوسیلهٔ استراسیسم آریستید را تبعید کردند تا از این رقابت نجات یابند. میگویند در موقع رأی مردی روستائی که سواد نوشتن نداشت آریستید را بجای یکی از حضار گرفته صدف خود را بوی داد و خواهش کرد که اسم آریستید را روی آن بنویسد. آریستیدبتعجّب آمده از اوپرسید که مگر آریستیدبدی درحقّ تورواداشته

روستائی جواب داد: «مطلقاً. حتّی من اورا اصلاً نمی‌شناسم ولی بس که اورا بعدالت یاد کرده اند من بتنگ آمده ام». آریستید چیزی نگفته اسم خود را روی صدف نوشت و بدهقان داد.

بحریّهٔ آتن

استخراج معادن تازهٔ لوریون (۱) مبالغ هنگفتی عاید خزانهٔ آتن نمود تمیستوکل وادار کرد که نقدینهٔ موجود را بالتّمام بمصرف ساختن کشتی برسانند. کشتی سابق آتن بیشتر از دو ردیف پارو زن که برویهم پنجاه نفر میشدند نمیگرفت ولی درکشتی این دوره چنانکه از اسمش نیز برمیآید (تری یر) سه ردیف پارو زن می نشست ومجموع پاروزنهای یك کشتی از دو طرف به ۱۵۰ نفر بالغ میگردید. از این گذشته شراع کشتی تازه ساز چهارگوش و سرعت سیر آن در هر ساعت تقریباً ۱۸ کیلومتر بود. این کشتی که بکار جنگ میرفت ازجلو نوك فلزّی مهمیزمانند داشت درهر کشتی تقریباً دویست نفر می‌نشستند ازپاروزن وملاّح وسرباز. سربازان چون بخشگی میرسیدندپیاده میشدندولی قبل از آنکه کشتی بکنار بیاید از فراز پل دشمن را با تیر هدف‌قرار میدادند. آتن درظرف مدّت‌قلیلی بحریّه ای‌مرکّب ازدویست کشتی‌صدو پنجاه‌پاروزنه ساخت. عملهٔ کشتی همه از آتن و پارو زنها افراد ذیحقوق طبقهٔ چهارم بودند که در قشون خدمت نمیکردند چون وسیلهٔ تجهیز خود را نداشتند. بحریّهٔ آتن آماده شد و در انجام‌کار دسته جمعی تمرین گرفت و در جانبازی نیز نظیر قشون برّی گردید. این قوّه در جنگ دوّم مدی وظیفهٔ عمده ای را عهده کرد.

اردو کشی خشایارشا

داریوش در ۴۸۵ وفات کرد و بآرزوی جبران شکست ماراتن نائل نیامدولی قدرت وی وخیالاتی که در سر می پخت بارث به پسرش خشایارشا رسید. خشایارشا همّت بر آن گماشت که نه تنها مردم آتن راسخت‌گوشمالی دهد بلکه عالم‌یونان‌را کاملاً مطیع ومنقادسازد. بدین لحاظ تدارکات کافی دید از تمام رعایای خود مانند اقوام مد و پارس و آشور و نوبه و عرب و هندی و غیره سرباز طلبیده اردوئی ترتیب داد و تا آنروز

(۱) _ LAURION

هیچکس قشونی بآن عظمت ندیده بود . بنا بگفتهٔ هرودت که شاید خالی از اغراق نباشدقشون خشایارشا به دومیلیون و ششصد هزارمرد جنگی میرسید . بجهة عبور افواج راه تراس و مقدونیّه را در نظر گرفتند ولی چون احاطهٔ بر دریا و جزایر نیز شایان اهمیّت بود از بنادر آسیای صغیر و فنیقیّه و مصر بحریّه ای مرکّب از ۱۲۰۰ کشتی وهمچنین سه‌هزار فروند بجهة حمل ونقل خواستند خشایارشا چون تدارك خود رادید منادیان ببلادیونان فرستاده« آب و خاك » یعنی اطاعت‌وانقیاد خواست و هم مبالغ هنگفتی‌قسمت کرد تامردم یونان از در تسلیم در آیند یابوطن خود خیانت نمایند بنابراین بنظر میآمد که کار یونان تمام است چنانکه بسیاری از اقوام آن سر زمین جز اطاعت چاره نمیدیدند و حتّی بعضی از ایشان مانند مردم تسالی و بئوسی بصفوف قشون ملحق شده وارد کار زار گردیدند لکن بسیاری نیز پای جرأت بمیان گذاشته دعوت اسپارت و آتن را اجابت گفته بمیدان جانبازی آمدند تا وطن خود یونان را حراست کنند . اسپارت بنا بر شأنی که در فنّ نظام دارا بود فرماندهی یافت .

لئونیداس در ترموپیل قشون عظیم خشایارشا در بهارسال ٤٨٠ براه افتاده بوسیلهٔ دو پل که از کشتی ساخته بودند از بغاز هلّسپون (داردانل) گذر کرده راه یونان را پیش گرفت عبور قشون از داردانل سه روز و سه شب طول کشید و در تراس و مقدونیّه از کنار ساحل بعمل آمد. بحریّه نیز بموازات وی راه می پیمود . مردم یونان تسالی را بدشمن وا گذاشتند و بنابرآن نهادند که در ترموپیل راه را بر او به بندند . ترموپیل معبری است در میان کوه اِتا (۱) ودریابحدّی تنگ که دوارّابه بسختی از پهلوی یکدیگر میگذرد. این معبر را قشونی هفت هزار نفره نگاهداری میکرد که سیصد نفرش اسپارتی‌بود لئونیداس پادشاه‌اسپارت براین عدّه فرماندهی داشت خشایارشا چون به ترموپیل رسید بهترین سربازان خود را بجنگ فرستاد ولی فرستادگان جز کشتهٔ بسیار خبری

---

(۱) ـ ŒTA

از جنگ نیاوردند تا آنکه خائنی اِفیاْلت (۱) نام کوره راهی را در کوه بایرانیان بنمود و قشون ایران باین وسیله‌از پشت سر مدافعین ترموپیل سر در آورده آنها را میان دو آتش گرفت.

لئونیداس چون از واقعه خبردار شد تقریباً تمام قوای خود را پس فرستاده خود با سیصد نفر اسپارتی در آنجا بماند و تا یك نفر از این عدّه جان در تن داشت با دشمن مقاومت نمود. بعدها در همان نقطه‌ای که این عدّه از پادر آمده بودند عمارتی کردند و روی آن نوشتند: « ای راهگذر برو باسپارت بگو که ما در این جا برای اطاعت بقوانین تو جان دادیم ».

تسخیر آتن چون ترموپیل از دست رفت کار بریونان سخت شد. بحریّهٔ یونان که در شمال او به در تنگهٔ آرتمیزیون (۲) شکستی به کشتیهای ایران وارد آورده بود ناچار عقب نشسته بجنوب آتیك آمد. اهالی پلوپونز که دیگر فکری جز سلامت خود نداشتند عزم کردند قوای خویش را به پشت تنگهٔ کرنت بکشند باین ترتیب راه یونان مرکزی بی مستحفظ ماند و ایرانیان متوجّهٔ آنجا شده کشتند و غارت کردند تا بآتن رسیدند.

حال آتن روزنهٔ امیدی نشان نمیداد. اهالی این شهر تازه می‌فهمیدند شنوائی از تمیستوکل و تهیّهٔ بحریّهٔ معظم چقدر کارصوابی بوده. اغلب مردم زن و فرزند خود را بجزایر مجاور فرستادند و خود به کشتیها پناهنده شدند هر که نخواست یا نتوانست بکشتی برود در آکروپول حصاری شد. ولی ایرانیان آکروپول را بتصرّف آورده مدافعین را کشتند. معابد را آتش زدند و باین ترتیب انتقام حریق سارد را گرفتند.

جنك سالامین نجات یونان از این مهلکه ببرکت بحریّه صورت گرفت. در این موقع کشتیهای یونان در تنگه‌ای که جزیرهٔ سالامین را از ساحل جنوبی آتیك جدا میکند قرار داشت و با وجود قلّت

(۱) - EPHIALTE (۲) - ARTÉMISION

عدّه در این نقطه که عرضش بدو کیلومتر میرسد میتوانست در مقابل بحریّهٔ ایران خود آرائی کنند . رأی تمیستوکل زعیم آتن بر آن قرار گرفت که کشتیها همانجا دست بکار شوند ولی با اینکه از ۴۰۰ کشتی ۱۸۰ فروند از آتن بود فرماندهی بحریّه بعهدهٔ اُوری بیاد اسپارتی واگذار شده و او با این نظر موافقت نمی نمود سهل است نمایندگان پلوپونز میخواستند قوای خود را پس کشیده بحراست مملکت خویش بروند .،

تمیستوکل که بیقین میدانست اگر بحریّه متفرّق شود دیگر کار چاره پذیر نیست بحیله ای متوسّل شد تا بحریّه را بجنك وادار نماید لذا در خفا بخشایارشا خبر فرستاد که کشتیهای یونان در صدد مراجعت اند چنانکه اگر آنها را زودتر محصور ننمایند فرصت فوت خواهد شد .

خشایارشا که همیشه منتظر بود از دشمن کلمهٔ خیانت آمیز بشنود وباور کند کشتیهای خودرا فرستاده تمام مخرجهای تنگه را بست و در نتیجهٔ این کار چاره ای جز زدو خورد نماند .

فردای آن روز جنگ در گرفت . خشایارشا در بلندی روی تختی از طلا در ساحل نشستهٔ وعدهٔ نابودی یونان را بخود میداد ولی شکست ایرانیان را بچشم خویش دید .

پیشرفت بحریّهٔ یونان را علّت یکی تفوّق کشتیهای صد و پنجاه پا روزنه بود ودیگر مهارت تمیستوکل که کشتیهای خود را بسرعت درجولان آورده مانند میلسیاد در ماراتن بجناحین بحریّهٔ ایران حمله کرد .

کشتیهای ایران چون فضا نداشتند از ضربت تیزی کشتیهای آتن وامانده بیکدیگر نزدیك شده بهم خوردند و پارو هاشان شکست و از آن ببعد چون رشته گسیخته گردید از هرطرف مورد حمله قرار گرفته غرق شدند .

پس از هشت سال اِشیل (۱) شاعر یونانی در آتن تراژدی «ایرانیان» را در آورده فتح سالامین‌را نمایش‌داد . منظومهٔ مزبور کیفیّت‌جنگرا ازقول یك‌خبرنگار

(۱) _ ESCHYLE

ایرانی چنین میآورد : « شب بپایان آمد . بحریّهٔ یونان درصددفرار نهانی برنیامد امّا چون فرشتهٔ خورشید سوار توسنهای سفیدخود گردیده نورخویش را بزمین نثار کرد بانگی پر هیاهو ازجانب بحریّهٔ یونان برخاست . . . بیم سراپای وحشیان را فرا گرفت زیرا نقشی برآمد که درآئینهٔ تصوّرشان نبود . بحریّهٔ یونان بانگ گریز نمیآورد بلکه سرودی پرازشجاعت ومردی برای جنگ میخواند. خروش شیپور همه را گرم میکرد فی الفور پارو ها بقوّت بحرکت آمد و باهنگی موزون سینهٔ آب ژوف را بشکافت وطولی نکشید که کشتیها پدیدار گردید . . . سروشی رسا که جنگیان را ترغیب مینمود باین بیان بگوش میرسید : ای ابنای یونان پیش بروید . وطن وفرزند وخانواده و بقاع متبرّکهٔ خدایان و تربت اجداد خود را محافظت کنید که این جنگ را قدری تمام است . کشتیها بهم میخورد . یك کشتی یونانی اشارهٔ کنار آمدن داد . . . کثرت بحریّهٔ ایران بدواً حالت سدّی داشت ولی چون کشتی های بیشماری در معبری تنگ تزاحم نموده بودند نتوانستند بهم کمك کنند و هرگاه نزدیك یکدیگر میشدند باهم تصادم میکردند و پاروها میشکست . بحریّهٔ یونان استادانه دور شان کرده میزد . کشتیها واژگون میگردید وسطح دریا را از تخته پاره و نعش خون آلود میپوشید . ساحل وتخته سنگها ازکشته گرانبار است . فراریان شیرازه کسیخته آنچه از کشتیها مانده بود برداشته گریختند ولی مردم یونان با پارو شکسته و تخته پاره میزنند ومیکوبند چنانکه گوئی گفتگو سر ماهیانی است که از تور خالی کرده اند . در قبّهٔ دریا ازدحامی بود از کسانی که گریه در گلوشان شکسته بود تا اینکه شب فرا رسیده دنیارا درظلمت وسکون انداخت . امّا راجع بمبلغ تلفات ما اگر ده روز صرف بکنم حساب آنرا درست نمیتوانم کرد . . . » .

پلاته (۱) و میکال (۲) این فتح بزرگ جنگ را خاتمه نداد ولی خیالات جاه طلبانهٔ خشایارشارا درهم شکست . شاهنشاه خودمأیوس بآسیا برگشت امّا نخبهٔ قشون خویش را که سیصد هزار نفر میشد بفرماندهی

(۱) - PLATÉE (۲) - MYCALE

قوم خود ماردینوس[1] دریونان گذاشت .

در مدّت زمستان کسی جنگ نکرد ولی دربهار سال ۴۷۹ مردم یونان قشون ۱۱۰ هزارنفره درتحت ریاست پوزانیاس[2] پادشاه اسپارت تجهیز نمودند . قشون آتن در تحت اوامر آریستید که قبل از جنگ سالامین از تبعید احضار شده بودقرار گرفت تلاقی فریقین در خاك بئوسی نزدیك پلاته دست داد و بعد از جنگ سختی که درطیّ آن قشون اسپارت وآتن درر شادت رقابت کردند ایرانیان شکست خوردند و خود ماردینوس نیز کشته شد . غلبه این بار نتیجهٔ قطعی داد و یونان اروپا را من بعد از هجوم ایران راحت گذاشت .

درهمان روز جنگ پلاته قوای یونانی در سواحل آسیای صغیر (میکال) نیز فتحی کردند و مقدّمهٔ استخلاص خطّهٔ یونانی نشین آسیا را فراهم نمودند . ازاین ببعد یونان بجای دفاع دست بتعرّض گذاشت .

II
فرمانروائی مطلق آتن در دریا

کناره گیری اسپارت

درین مبارزهٔ مهمّ اعتبار وافتخار بخصوص نصیب دوشهر اسپارت وآتن گردید . تا آنوقت دردریا وخشکی فرماندهی با اسپارت بود . جنگیان این شهر در ترموپیل و پلاته شهرت خود را ثابت کردند . نام لئونیداس ابدالاباد معروف ماند ولی مردم اسپارت باوجود رشادت بطئی و مردّد بودند چنانکه درجنگ ماراتن دیر رسیدند و درسالامین تمیستوکل حیله‌ای ریخت تابجنگشان واداشت . درپلاته نیز برای شکستن سنگر های ایرانیان مدّتی بانتظار قوای آتن نشستند . بعلاوه درخشکی نیز قوی تر ازدریا بودند وبحریهٔ اسپارت بیش از ۱۶ کشتی در سالامین نداشت وحال آنکه راندن ایرانیان ازدریا بیشتر محتاج بجنگ بحری بود امّا با اینهمه ادارهٔ جنگ باز تا مدّتی در دست اسپارت ماند .

---

(۱) _ MARDONIOS (۲) _ PAUSANIAS

پوزانیاس پادشاه اسپارت قوای یونان را در تحت سرپرستی خود بمحاصرهٔ بیزانس برد و آنجا را بتصرّف آورد ولی چون شدید البطش و پر مدّعا بود و در کار جنگ با ایرانیان رنگ و تزویر بآب میزد متّحدین ازاو رنجیده خاطر شده برخی برگشتند و بعضی آریستید آتنی را بریاست برداشتند. اسپارت پوزانیاس را طلبیده بجرم انحراف از راه حق محکوم باعدام نمود و عاقبت الامر چون هم از سرداران خود و هم از رویّهٔ سایر اقوام یونان به تنگ آمد از جنگ کناره کرد (٤٧٨).

تفوّق آتن

باین ترتیب ادارهٔ امور بعهدهٔ آتن واگذار شد و انصاف نیز غیر از این اقتضا نمیکرد زیرا سربازان آتنی در پلاته و ماراتُن با رشیدترین سربازان یونانی برابری کردند و از این گذشته آتن از حیث قوّهٔ بحری بر دیگران سر بود.

تا آنروز اهل آتن حزم و تدبیر را بکاربسته و همه جا از دنبال اسپارت میآمدند ولی در واقع و نفس الامر بدایع هوش و عزم راسخ ایشان بود که یونان را نجات داد. بعلاوه از کلّیّهٔ مردم یونان بیشتر خسارت کشیده بودند زیرا خاکشان معرض تطاول و تاراج دشمن شده و شهرشان با خاك یکسان گردید.

در بالا بردن دیوار شهر بریاست تمیستوکل عجله کردند و طولی نکشید که در پناه این حصار شهر تازه ای ساختند از شهر قدیم شکیل تر و بزرگتر. بندرگاه طبیعی پیره را پناهگاه بحریّهٔ خود قرار داده مستحکم نمودند. سال بسال کشتیهای تازه ساختند. خارجیان را ازمالیات معاف کرده باین وسیله بآتن کشیدند و کلّیّةً از حیث مهمان نوازی و کار با اسپارت تباین کلّی داشتند.

عهد دِلُس

آریستید که در بدو امر رئیس قوای آتن بود بجای پوزانیاس بفرماندهی کلّ قوی منصوب گردید و چون همه کس در برابر درستی او سرفرود میآورد اتّحادی دائمی ترتیب داده اغلب بلاد یونانی جزایر و سواحل آسیای صغیر را در آن شرکت داد (٤٧٧) این اتّحاد را عهد دِلُس نامیدند زیرا شورای آن در دِلُس شهر مقدّس قوم ایونی قرار گرفت. بلاد متعاهد نماینده ای بشورا گسیل میداشتند و از سهمی که میپرداختند خزینه ای مشترك در بقعهٔ مقدّس

آپولون ترتیب دادند. ریاست شوری و حفظ خزانه و فرماندهی قوای بحری را بعهدهٔ آتن گذاشتند. مقدار کشتی ووجه نقدی که هر یك از بلاد متعاهد بایستی بدهدبه تشخیص آریستید که درعدالت تالی نداشت واگذار شد. هریك از متعاهدین سوگند یاد کرد که من بعد با خصم همقطار خود معاملهٔ دشمن و باخیر خواه او معاملهٔ دوست بکند وباین مناسبت تخته تخته آهن بدریا انداختند یعنی تااین آهنها درقعردریا خوابیده رعایت این قسم واجب خواهد بود.

سیمون

چند سال بعد سیمون بریاست قوای آتن و متّحدین منصوب گردید سیمون که در لیاقت بپدر خود میلسیاد فاتح جنگ مارا ُتن شبیه بود بسرداری شهره شد. دروصف او گفته‌اند که معناً بمردم اسپارت شباهت دارد زیرا برخلاف سایر رجال آتن برسر هر مطلبی مهر از دهان بر نمیگرفت و ایراد نطق غرّا را نمی پسندید. بلکه سربازی قابل بود و در نتیجهٔ اردوکشی آوازه اش در همه جا پیچید وهم چون تموّلی سرشار داشت بابذل مال نیز محبوب مردم گردید. همیشه در خانه اش باز بود و برای سکنهٔ آن حول و حوش سه سفرهٔ گسترده داشت واتباع او درکوچه ها بفقرا لباس و پول میدادند. میگویند سیمون حصار املاك خودرا برداشت تاهرکه بخواهد بباغ وی رفته میوه بچینند.

ازآنجا که سیمون نیزمانند آریستید از اشراف بود مبارز میدان تمیستوکل شد. تمیستوکل با همهٔ خدماتی که بآتن کرده بود دشمنان زیادی داشت لذا بااستراسیسم سال ۴۷۱ تبعید گردید وچون بتهمت رابطهٔ با ایرانیان گرفتار آمد عاقبت بدربار شاهنشاه ایران پناه برد. از آن ببعد نفوذ سیمون در میان اهالی ذیحقوق آتن نظیر نداشت.

راندن ایرانیان از دریای اژه

تقریباً در ظرف پانزده سال (از ۴۷۶ تا ۴۶۱) سیمون در حوزهٔ بحر اژه اردوکشی داشت. گاه با ایرانیان میجنگید وگاه بامردمی ازیونان که عهد دِ ُلس را نقض کرده‌میخواستند ازاتّحاد با آتن دست بکشند. درآغاز کار ایرانیان را باوجود مقاومت سخت ایشان

از تراس راندند. سردار قشون ایران بوژس (۱) که در شهر مستحکم ایون واقع در مصبّ رود استریمون (۲) محصور شد شهر را آتش زد و خود را با تمام بستگان سوخته مرگ را بر تسلیم ترجیح داد (۴۷۶). پس از آن سیمون دامنهٔ جنگ را بساحل آسیای صغیر کشانید و در یك روز قوای ایران را که در مصبّ رود اریمدون (۳) واقع درجنوب آسیای صغیر بودند هم درخشکی و هم در دریاشکست داد (۴۶۵) و استیلای ایران را بر ساحل آسیای صغیر از میان برد.

تبدیل عهد دِلُس بفرمانروائی مطلق آتن

بتدریج هر چه ازخطر هجوم ایرانیان کاسته میشد دادن‌پول و کشتی بر متعاهدین تکلیف شاقّ آمده در صدد بر میآمدند پای خود را از عهد دِلس کنار بکشند. سیمون رضا داد که عوض کشتی پول بدهند ولی کسانی را که از این کار نیزسرباز زدند بشدّت تنبیه کرد.

نخست ناکزوس (۴) که از جزایر سیکلاد بود در برابر دعوی آتن علم مخالفت بر افراشت ولی تحت محاصره آمده مسخّر شد (۴۶۷). بلاد یونانی آسیای صغیر طوعاً اوکرهاً ناگزیربودند که درین‌عهد شرکت کنند وهریك حصّه ای بپردازند. تازوس (۵) جزیرهٔ بزرگ شمالی که برسر معادن طلای تراس باآتن سربسر میگذاشت پس ازسه‌سال جنگ نیست و نابود گردید (۴۶۳) یعنی حصار خود را خراب کرد و کشتیهای خویش را تسلیم نمود و مبلغ هنگفتی غرامت داد.

باین ترتیب عهد دِلُس رفته‌رفته بفرمانروائی مطلق آتن مبدّل گردید. خزانهٔ مشترك را از دِلُس بآتن فرستادند. شورای متعاهدین دیگر منعقد نشد. متّحدین کلّیّةً خلع اسلحه شدند و با ایشان معاملهٔ رعیّتی بعمل آمد مثلاً مردم کالسیس (۶) واقع درجزیرهٔ او به مکلّف بودند سوگند ذیل‌را یاد کنند: « من ازملّت آتن وجهاً من‌الوجوه جدا نخواهم شد نه درخفا ونه آشکار. نه قولاً ونه عملاً. اگر کسی از آتن

(۱) - BOGÈS (۲) - STRYMON (۳) - EURYMÉDON (۴) - NAXOS
(۵) - THASOS (۶) - CHALCIS

جدا نشود من باو اطاعت نخواهم نمود . هرگاه کسی درینکار اخلال کند من سرّ او را بآتن فاش خواهم کرد . خراجی را که آتن تعیین کند خواهم پرداخت . بهترین وصدیق ترین متّحد آتن خواهم بود هرگاه کسی بملّت آتن صدمه ای برساند بکمك ومدافعهٔ آن ملّت خواهم شتافت و اوامرش را اطاعت خواهم کرد » .

اصلاح آرئو پاژ

نفوذ سیمون با وجود پیشرفتهائی که کرده بود در آتن میکاست زیرا باتلوّن این ملّت مشکل بود کسی بتواند مدّتی مدید مورد لطف اوباشد ودرین موقع رؤسای تازهٔ فرقهٔ عاّمه که افیالت و پریکلس بودند آبروئی بیش از سیمون داشتند . افیالت و پریکلس غیبت سیمون را غنیمت شمرده اصلاح آرئوپاژ را ازتصویب ملّت گذرانیدند (٤٦٢) آرئوپاژ در اوان هجوم ایرانیان مقام مهمّی را حائز شده اقتدارش بحدّی که قبل از اصلاحات سولون داشت رسیده بود ولی چون اعضای آن فقط از نجبازادگان بودند این نکته در نظر فرقهٔ عاّمه مستحسن نمی آمد . اصلاح سال ٤٦٢ اختیارات سیاسی آرئوپاژرا یکباره سلب نمود وفقط رسیدگی بگناهان کبیررا بجهة وی باقی گذاشت این اصلاح هم آخرین ضربتی بود که بوضع حکومت قدیم وارد شد و هم سکتهٔ بزرگی که درکار سیمون مقتدای اعاظم پدید آمد .

اختلاف با اسپارت

دو فرقهٔ آتن درباب روّیه‌ای هم که میبایستی بالنّسبه باسپارت اختیار نمایند موافقت نداشتند . سیمون و اشراف که از عادات مردم اسپارت تمجید مینمودند طرفدار مماشاة با آن شهر بودند ولی فرقهٔ عاّمه میگفت چون اسپارت بحشمت وشوکت آتن غبطه میخورد از او باید بر حذر بود .

در این اثنا حادثه‌ای فجیع در لاکونی روی داده زمین لرزه اسپارت را خراب کرد (٤٦٤) . از آن پس طغیان بود که برضدّ مردم اسپارت برپا میشد بالخاّصه درمسنی که عاصیان در کوه ایتوم (۱) ملاذی منیع تهیّه کرده مدّتی مدید درمحاصره مانده تسلیم نشدند . عاقبت مردم اسپارت عاجز گردیده از ملّت آتن کمك طلبیدند .

---

(۱) ـ ITHOME

آتن بصوابدید سیمون چهارهزار سرباز بکمك فرستاد ولی اسپارت پس از چندی سربازان آتنی را باین بهانه که دیگر احتیاجی به آنها ندارد دست بسر کرد. مردم آتن این واقعه را اسباب وهن خود دانسته بغضب آمده و ازسیمون تلافی نموده با استراسیسم او را نفی بلد کردند (۴۶۱). جنگ فیمابین اسپارت وآتن درگرفت وچندین سال در تمام یونان گرم کشتار گردید زیرا هر یك از این دوشهر را در آن سر زمین هوا خواهانی بود عاقبت چون در سال ۴۵۷ قشون آتن در تاناگرا (۱) واقع در بئوسی از قوای اسپارت شکست خورد پریکلس (۲) شخصاً اسباب مراجعت سیمون را فراهم کرد و سیمون متارکهٔ پنج ساله فیمابین دو بلده رقیب بامضا رسانید (۴۵۱).

آخرین اردوکشی سیمون

سیمون طرفدار اتّحاد مردم یونان ودشمن کینه جوی ایرانیان بود و در نظر داشت که دست ایشان را بالکلّ از بحر الرّوم کوتاه کند لذا همینکه عهد متارکه بااسپارت بسته شد لشکری برضدّ قبرس تدارك کرد وشاید هم میخواست که از آنجا بمصر برود ولی اردوکشی تازه شروع شده بود که سیمون وفات نمود (۴۴۹).

صلح کالّیاس (۳)

مردم آتن از جنگ با ایرانیان که متجاوز از چهل سال دوام کرد به تنگ آمده بودند. درینمدّت در دریای اژه اغلب پیشرفت با آنها بود ولی در اردوئی که بمصر کشیدند بسیار ضرر وخسارت بردند (۴۵۵). چون سیمون بدرود زندگانی گفت مصلحت چنان دیدند که با خشایارشا از در آشتی در آیند لذا سفارتی بریاست کالّیاس از آتن رهسپار شوش شد. کالّیاس عهد صلحی باین مضمون با شاهنشاه گذاشت که « شاهنشاه بساحل غربی آسیای صغیر کشتی نفرستد و قشون از مسافتی که با اسب تقریباً یك روز تا ساحل فاصله داشته باشد جلوتر نیاید » باین ترتیب ایرانیان ازخیالات دور و دراز سابق خود دست کشیدند و سلطهٔ آتن را بر دریای اژه شناختند. عهد کالّیاس جنگهای مدی را خاتمه داد (۴۴۸).

(۱) – TANAGRA (۲) – PÉRICLÈS (۳) – KALLIAS

آرامش یونان

چیزیکه باقی ماند این بود که یونان‌را آرام کنند زیرا چیزی نمانده بود که متارکهٔ‌سال ۴۵۱ منقضی گردید و اینکار بالخاصّه بر عهدهٔ پریکلس بود که ملّت آتن صلاح اندیشیهای او را بیش از دیگران میپذیرفت پریکلس در بدو امر خیال بلندی داشت و میخواست انجمن بزرگی از نمایندگان تمام یونان بآتن دعوت کنند و مجمع صلح ترتیب بدهد و از تمام اقوام خواست که سفیری بدانجا گسیل دارند ولی مردم یونان دوره‌ای‌را که پهلو بپهلوی یکدیگر داده با ایرانیان میجنگیدند فراموش کرده تصوّر مینمودند که اجابت دعوت پریکلس درحکم تصدیق تفوّق آتن‌میباشد مخالفت اسپارت این‌تیررا بسنگ آورد ومجمع تشکیل نگردید. لذا جنگ در ۴۴۷ ازنو شروع شد ولی‌هیچیک از فریقین مزیّتی از خود بروز نداد. او به طغیان کرد پریکلس آنرا مطیع نمود ولی ساخلوی آتن را از بئوسی و مگار راندند. عاقبت متارکه‌ای سی‌ساله فیمابین آتن واسپارت منعقد شده قرارداد آتن از مگار و بنادری که در آکائی داشت‌دست بکشد (۴۴۵) باین ترتیب آتن تفوّق برّی را باسپارت واگذاشته تفوّق بحری خودرا حفظ کرد. تصوّرمیشد که‌صلح بااین شرایط‌قوامی‌بگیردوفی‌الواقع نیزچهارده سال طول کشید.

درظرف این مدّت قلیل آتن براهنمائی وحسن ادارهٔ پریکلس بمنتهای‌عمران و آبادی خود رسید.

فصل هفدهم

آتن درعهد پریکلس. حکومت عامه درآتن

ادارهٔ امور آتن تقریباً بیست سال (۴۴۹-۴۲۹) بدست پریکلس بود ولی نه‌مانند طغاة بلکه رزانت رای او مردم‌را برآن میداشت که بیش از کلّیّهٔ مشاورین خود رأی وعقیدهٔ اورا بموقع اجرا گذارند. رساترین ایّام حکومت عامّهٔ آتن‌همین دوره میباشد. اقتدارات عامّه در دست محض عموم مردم ذیحقوق قرار گرفته

زندگانی سیاسی با نهایت انتظام گرم کار است . مردمان ذیحقوق قسمت قلیل سکنه را تشکیل میدهد و جزء عمدهٔ آن مرکّب از بندگان یا مردمانی است که اصلاً خارجی بوده اند .

آتن بعد از جنگهای مدی

چون جنگهای مدی بپایان آمد آتن بر شاهنشاه ایران فایق آمده واختیار مطلق دریارا بدست گرفته مافوق تمام بلاد یونان قرار داشت غلبه درمردم این بلده حسّ اعتماد بنفس دمیده و در اقدام بهر کار تازه ای جرئت داده بود . توسیدید این نکته را از زبان یکی از دشمنان آتن میآورد : « آتنی آنچه را که بدست آورده مصرف نمیکند جز باین نظر که نتیجه‌ای بهتر کسب کند وهنوز فکر را درست نپرورانده که باجراء گذاشته است » . مردم آتن که بشهر خود می بالیدند عزم کردند که در راه صیانت تفوّق آن بر سایر بلاد یونان از هیچ چیز دریغ ننمایند و مدام بر تموّل و جمال آن بیفزایند .

مردی که نزد اهالی آتن نفوذ واقتدارش بیش ازهمه بود وبر تمدّن آتنیها ریاست نمود پریکلس بود .

پریکلس

پریکلس درحوالی سال پانصد متولّد شده ومانند عموم رجالی که تا آنروز در آتن مقامی را احراز کرده بودند نجیب زاده بود . پدرش گزانتیپ(۱) فاتح میکال ومادرش خواهرزاده کلیستن بود . بنابراین نژاد پریکلس حکم میکرد که در رأس فرقهٔ عامّه قرار گیرد. معلّمین ایّام صباوت پریکلس چند نفر از داناترین مردم یونان بودند مانند آناکزاگور (۲) فیلسوف که باو آموخت چگونه در کلّیهٔ امور با متانت استدلال نماید .

روزی پریکلس دردریا بود کسوفی پدید آمد . ملاّحان را ترس گرفت پریکلس با نهایت آرامی قبای خود را در برابر چشم ناخدا کشیده گفت : « آیا چیز مهیبی می بینی » . ـ نه. ـ « بسیار خوب . میان قبای من و آنچه شمس را حائل شده

(۱) ـ XANTHIPPE (۲) ـ ANAXAGORE

فرقی نیست جز اینکه آن بزرگتر است».

پریکلس یکی از زعمای فرقهٔ عامّه گردیده طولی نکشید که با هوش عالی، و دانش و بلاغت خود ممتاز آمد. بعضی بر او گمان بد میبردند که میخواهد از پیزیسترات تقلید کند و شباهتهائی فیمابین آندو پیدا میکردند و میگفتند خیال طغیان در سر می‌پزد. پریکلس برای اینکه سوء ظن را مرتفع کند و به بلای استراسیسم گرفتار نیاید در رفتار خود حزم و تدبیر را بکار بسته از خود نمائی پرهیز کرد. در محضر ملّت بندرت بنطق می‌پرداخت و چون فقط در مواقع مهمّ لب میگشود او را به کشتی سالامین تشبیه کردند که فقط در اعیاد بزرك در دریا بود.

رفتار آرام و برازندهٔ پریکلس همه را باحترام وادار میکرد و بهمین جهت او را اُلمپی لقب دادند.

پس ازمرك سیمون پریکلس راهبرمسلّم حکومت آتن گردید. عنوان خاصّی اختیار ننمود ولی تقریباً هرسال بسمت فرماندهی قشون انتخاب‌شد. توسیدید مورّخ که همعصر او بوده پایهٔ اقتدار پریکلس و اعتمادی را که مردم آتن باو داشتند بخوبی نشان‌داده میگوید:

« خصایل حمیده ونظر ثاقب وبیغرضی کامل پریکلس را در آتن مطاع ومتّبع ساخت. پریکلس درموقع دلالت قوم نظر خاصّی اعمال نمی کردوچون اعتبار خود را بوسائلی مشروع کسب کرده بود احتیاجی نداشت که ازملّت مزاجگوئی کندبلکه مقامش اورا مجاز مینمود که بهوی‌وهوس ملّت‌وقعی نگذارد. هروقت میدید مردم آتن بتهوّری نابهنگام دست زده اند بمقام اخافه‌و انذار بر میآمد و چون مشاهده مینمود که بیجهت افسرده ومأیوس شده اند بحالشان میآورد.

خلاصه حکومت عامّه اسماً وجود داشت ولی در واقع پریکلس که در رأس افراد ذیحقوق قرار گرفته بود حکومت میکرد. »

حکومت پریکلس

پریکلس نه بحکومت آتن دست زدنه بسیاست آن. پیشینیان او از آریستید وسیمون تا تمیستوکل و کلیستن آنچه کرده بودند پریکلس دوام داده بکمال رسانید. در خارجه سعی داشت که استیلای آتن را بر دریای اژه حفظ کنند و مشیّد سازد.

از این رو متعاهدین عاصی را مانند سیمون بسختی تنبیه نمود. در داخله میخواست حکومت عامّه مسمّائی پیدا کندلذا تدابیری بکارزد که ملّت بتواند واقعاً درادارهٔامور جمهور شرکت نماید. بالاخره جشنهارا رونقی عظیم داد وآثارپاینده را چنان شکوه و جلالی بخشید که آتن در انظار پایتخت عالم یونان قلم رفت پس درین موقع که درخشان ترین ازمنهٔ تاریخ آتن میباشد باید درصدد تحقیق مدنیّت آتن بر آمده تمام تظاهرات آنرا از جامعه و حکومت و عادات و اخلاق و کار و ادب و هنر در نظر گرفت.

I

مردم آتن. افرادذیحقوق. سکنهٔ خارجی الاصل. بندگان

حکومت و مردم

چرخ ادارهٔ امور آتن از دورهٔ اصلاحات کلیستن در راهی میگردید که بقول افراد ذیحقوق بلد حکومت عامّه نام داشت. منظور از حکومت عامّه آنبود که افراد ذیحقوق نه مطیع یك نفر میباشند و نه اوامر عدّهٔ مختصری را می پذیرند بلکه اطاعت از قوانینی میکنند که خود گذاشته اند وعلاوه براین عموم مردم بالسّویه درحکومت بلد شرکت دارند. امروز نیز درممالکی که مانند فرانسه و انگلستان حکومت عامّه بر قرار است وضع بهمین منوال میباشد امّا حکومت عامّهٔ آتن با آنچه امروز دیده میشود تفاوت کلّی دارد. اختلاف نخست در تشکیل جامعه ظاهر میشودبدین معنی که درفرانسه مثلاً باستثنای مشتی اجنبی همهٔ مردم از حقوق سیاسی بهره مند میشوند ولی در آتن صاحبان حقوق جزء کوچکی از سکنه بوده و قسمت عمدهٔ مردم را سکنهٔ خارجی الاصل و بندگان تشکیل میدادند و همه یك مقام نداشتند.

صاحبان حقوق

محصلین فن نظام

کلیةً کسانی که پدرو مادرشان اصلاً از خاك خود آتن برخاسته صاحب حقوق شمرده میشدند و در حکومت بلده حق شرکت داشتند. چون بسن هجده میرسیدند نامشان در دفتر ناحیه ای که در آنجا سکنی داشتند ثبت شده عنوان ذیحقوق میگرفتند. هر فرد ذیحقوق نامی مرکب از اسم خود و پدر و مسکن داشت مثل پریکلس ـ گزانتیپ کولاژین. جوانی که درسلك صاحبان حقوق در میآمد قبلاً بایستی پاره ای تکالیف را انجام بدهد بدین معنی که دوسال با اقران خود در تحت فرماندهی صاحبمنصبان فن نظام بیاموزد. محصلین در سال اول نزدیك آتن ساخلو بودند. پس از آن در برابر ملت سان داده اسلحه میگرفتند و سوگند ذیل را یاد مینمودند:

«قسم یادمیکنم که اسباب توهین این اسلحهٔ مقدس را فراهم نیاورم و هیچگاه جای خود را در جنگ ترك نگویم. در راه خدایان و آشیانهٔ خود چه تنها و چه باتفاق سایرین جنگ کنم. تا من حیات دارم از قدر وطنم کاسته نخواهد شد بلکه مقتدر تر و زورمندتر خواهد گردید. حزم و تدبیر اولیای امور هر فرمانی بدهد باجرا خواهم رسانید. کلیهٔ قوانین را چه آنها که فعلاً مجری هست وچه آنها که ملت وضع خواهد کرد اطاعت خواهم نمود. هرگاه کسی بخواهد قوانین را واژگون نماید یا مطیع آن نشود تحمل نخواهم کرد بلکه برای حفظ آنها یا تنها یا با سایرین بجنگ خواهم پرداخت. آئین اجداد خود را محترم خواهم داشت».

محصلین در سال دوم در قلاع سرحدی ساخلو میدادند و در اردو خدمت میکردند. بالاخره پس از بیست سالگی از تمام حقوق اجتماعی برخوردار میشدند.

قلت عدد صاحبان حقوق

کسانیکه میخواستند در شمار صاحبان حقوق آتن در آیند در اوایل امر چندان اشکالی در کار نداشتند ولو اینکه مادرشان مثل مادر تمیستوکل و سیمون خارجی باشد. در عهد کلیستن بسیاری از سکنهٔ شهر که اصلاً خارجی بودند ذیحقوق شناخته شدند. اما در عهد پریکلس مردم آتن در اعطای این حق که مزایائی در برداشت سختی میکردند و بسعی خود پریکلس این مطلب گذشت که هر کس بخواهد جزء صاحبان حقوق

بشمار بیاید باید از پدر و مادر آتنی متولد شده باشد. از آن ببعد در صورت اسامی صاحبان حقوق بدقت تجدید نظر بعمل آمده عدهٔ صاحبان حقوق همچنان از حد قلیل تجاوز ننمود چنانکه مسلماً در تمام آتیك از سی چهل هزار نفر تجاوز نمینمود.

سکنهٔ خارجی الاصل

با وجود این مردم آتن بکسانی که از خارجه آمده در خاك ایشان متوطن میشدند روی خوشی نشان میدادند. این اشخاص مادون صاحبان حقوق بودند و کاری باداره بلد نداشتند و سهمی از آن نمیبردند. اگر کسی فرد ذیحقوقی را میکشت عقوبتش اعدام و اگر یکی از سکنهٔ خارجی الاصل را بقتل میرسانید مجازاتش تبعید بود. امّا خانواده و اموال سکنهٔ خارجی الاصل کاملاً مصون و محروس میماند و صاحبان حقوق ایشان را در جشنهای مذهبی خود میپذیرفتند تا برسانند که آنها را هموطن خویش میدانند. ایشان نیز ظروف مقدّس را برداشته جزء دسته راه میافتادند و دختراتشان بر سر کهنه چتر میگرفتند. بعضی از سکنهٔ خارجی الاصل آتن تموّلی سرشار بهم زده محسود دیگران شدند مثل آن دوست پریکلس که از وطنش سیراکوز حرکت کرده در پیره اقامت گزید و کارخانهٔ اسلحه سازی بزرگی را راه برد امّا بعد از او اولادش ور شکستند و یکی از آنها موسوم به لیزیاس (۱) بجهة امرار معاش بنوشتن صورت مرافعه مشغول شد و از این راه شهرتی تحصیل نمود.

سکنهٔ خارجی الاصل ملزم بودند که در ازای مزایائی که بلد دربارهٔ ایشان قائل شده همان تکالیف مالی و نظامی را انجام دهند بلکه عوارض فوق العاده نیز بپردازند.

بندگان

قسمت عمدهٔ سکنهٔ آتیك بندگان بودند که عدّه‌شان بده مقابل صاحبان حقوق میرسید. بندگان را اصل متفاوت بود. برخی درخود آتیك از غلام و کنیز متولد شده و بعضی در نتیجهٔ حوادث به بندگی افتاده بودند مثلاً بدست دزدان دریائی افتاده یا در جنگ اسیر شده و به زرخریدی آتنی آمده بودند.

---

۱) - LYSIAS

بندگان نیز با هم تفاوت داشتند. گروهی خدمت دولت کرده در حکم مأمور نظمیّه بودند یا در کار خانهای عمومی و معادن کار میکردند. دیگران کار اشخاص مختلفه را انجام میدادند. مردم آتن بحکم همان عادت قدیم رقیّت را مشروع و لازم میشمردند و بعقیدهٔ ایشان چون بنده کار میکرد مردم آزاد مجالی یافته بکارهای بلده میرسند. بعلاوه مانند سایر اقوام بنده را ملك مالك دانسته و بمنزلهٔ متاعی شمرده خرید و فروش میکردند ولی با اینهمه قانون آتن قاتل بنده را مجازات میداد و بنده ای را که مورد آزار و اذیّت باشد مجاز میکرد که بمعبدی پناه ببرد و بست به نشیند و از آقای خود بخواهد که او را بشخص ملایمی بفروشد.

خارجیان ازاین تسهیلات تعجّب میکردند چنانکه نویسنده ناشناسی میگوید: «در آتن چنان آزادی به بندگان داده اند که نمیشود باور کرد. کسی مجاز نیست بنده را در کوچه بزند. بنده برای شما تواضع نمی کند اگر میخواهید بدانید این عادت از کجا آمده حالا بشما میگویم. اگر عرف بر این جاری شده بود که آزادی بتواند بنده را بزند اغلب اتّفاق میافتاد که شخص عوضی بگیرد و یك آتنی را بزند زیرا درین جا سر و وضع یك آتنی با بندگان فرقی ندارد». آقائی که میخواست در ازای خدمت پاداش به بنده خود بدهد او را آزاد مینمود.

بندهٔ آزاد شده همان حقوق سکنهٔ خارجی الاصل را دارا میشد ولی باز بوجهی به آقای سابق خود وابستگی داشت و بی اجازهٔ او حقّ مزاوجت را دارا نبود.

ادارهٔ مستقیم بلد

همچنانکه جامعهٔ آتن با جامعه ملل امروز دنیا فرق داشت حکومت آن نیز با حکومت عامّهٔ امروز متفاوت بود. درین عصر صاحبان حقوق، نمایندگانی انتخاب میکنند و حقّ قانون گذاری را بآنها وامیگذارند. ادارهٔ امور مملکت را بچند وزیر که عموماً از میان وکلا انتخاب میشوند می سپارند و این وضع را حکومت انتخابی می‌نامند.

امّا صاحبان حقوق آتن که عدّه‌ای قلیل بودند این مطلب را باعث وهن خود میدانستند که ادارهٔ مهمّات ملکی را از خود سلب نموده بدیگری بدهند لذا در موقع وضع قوانین همه گرد آمده مباحثه میکردند و رأی میدادند و همه میتوانستند

اجرای آن را بعهده بگیرند. این وضع را که مستقیماً از طرف ملّت وبدون انتخاب مبعوث انجام میگرفته ادارهٔ مستقیم نامیده اند.

محضر ملّت صاحبان حقوق ابتداء در میدان خرید و فروش و در عهد پریکلس در پنیکس (۱) که مقابل آکروپول و روی تپّه ای قرار داشت جمع میشدند. جلسات هرسه چهار ماه یکبار منعقد میشد. در مواقع مهمّه جلسهٔ فوق العاده تشکیل میدادند. چون صدای شیپور برمیخاست صاحبان حقوق خود را میرسانیدند. چه آنها که در شهر بودند و چه آنها که در خارج شهر عموماً حقّ حضور داشتند ولی بسیاری از ایشان وبخصوص آنها که درخارج شهر بودند نمیآمدند چنانکه عدّه حضّار معمولاً هیچوقت ازپنج هزار نفر بیشتر نمیشد.

مردم پرگوی آتن وقت خودرا بگشت تلف میکردند تا موقع انعقاد جلسه برسد و چنانکه امروز مردم در قهوه خانه ها میمانند در دکّانهای سلمانی معطّل شده سر موقع نمیرسیدند تاآنجا که حوصله اولیای امور تنگ میشد. آنوقت ژاندارم سیت که مأمور نظم شهر بودند با طنابهای قرمز رنگ دور کوچه ها میافتادند و مردم را به پنیکس میراندند.

این محوّطه یك مدخل بیشتر نداشت و چون همهٔ افراد ذیحقوق از آنجا وارد میشدند تفتیش کارسهلی بود. دیر آمدگان را علامت قرمزی در پشت میگذاشتند و جریمه میکردند.

در بدو جلسه قربانی بعمل میآمد. منادی دعا میخواند و کسانی را که در اغفال ملّت سعی کنند نفرین میفرستاد. غرض از تشکیل جلسه معمولاً وضع قانون بود. منادی لایحه‌را عنوان میکرد وبعد میپرسید کی اجازهٔ نطق میخواهد. هر فرد ذیحقوق حقّ نطق داشت. ناطق روی سکّوئی سنگی بر میآمد. از آنجا همه را میدید و همه کس گفته او را می شنید. تاجی از مورد بر سر داشت که او را مصون ازتعرّض مینمود. حضّار که مفتون فصاحت بودند در عهد پریکلس سکوت

(۱) - PNYX

اختیار کرده با رغبت گوش فرا میداشتند و با بلند کردن دست رأی میدادند. رأئی که داده میشد برگشت نداشت. محضر نه‌تنها قانون میگذاشت بلکه سیاست خارجی نیز با آن بود. تکلیف جنگ و صلح را معیّن مینمود. عهود را تصویب یا ردّ میکرد. انتخاب اولیای امور و کلّیّةً زمام امور حکومت را دردست داشت. البتّه این ترتیب خالی ازمخاطره نبود زیرا ملّت تند وسریع التّأثر آتن اغلب فکرنکرده رأی میداد لکن سعادتش در این بود که پس از جنگهای مدی قائدی دانا مانند پریکلس پیدا کرد.

شوری و اولیای امور

ازآنجا که ملّت نمیتوانست هرروز دورهم جمع بشود وفرصت کافی نیز نداشت تا تمام لوایح قانونی را بدقّت مطالعه کند و از این گذشته کلّیّهٔ مسائلی راکه درفواصل جلسات اتّفاق میافتاد قادر نبود قطع و فصل نماید شورائی مرکّب از مردمان ذیحقوق قرار داد بدین ترتیب که بقرعه پانصد نفر انتخاب گردیده بده شعبه منقسم شده هر قسمت در یك عشر سال امور را بدست میگرفت و چون سال بپایان میآمد انتخابی از نو بعمل میآمد و هیچکس بدیگری حسد نمیبرد.

اولیای امور بکسانی اطلاق میشد که اوامر ملّترا اجرا مینمودند و از این جمله ولاة نه‌گانه و فرماندهان قشون بودند و سایر کارگذاران بیشمار که رتبه ای پائین‌تر داشته. مراقبت در مراسم عبادت و ریاست محاکمه با ولاة و ادارهٔ واقعی بلد با فرماندهان قشون بود.

ازآنجا که ملّت پرهیزمیکرد یك عدّه را همیشه برسرکار باقی بگذارد تجدید مشاغل راروا نمیدانست و هم ازآنجا که نباید تنها صنف مخصوصی ازصاحبان حقوق خواستار عمل بشوند انتصاب باقرعه بعمل میآمد و راه آن چنان بود که اسامی هر نامزد را بر رقعه ای نوشته در ظرفی میریختند در ظرف دیگر باقلای سفید و سیاه آورده ازهر دو ظرف درآن واحد ازهردو بر میداشتند. آنکه رقعهٔ اسمش باباقلای سفید بیرون میآمدبرگزیدهٔ ملّت‌بود.

ازآنجا که بااین طرز ممکن‌بود مردمی عاری ازکارانتخاب‌شوند نصب‌فرماندهان

قشون را از این قاعده بر کنار داشته انتخاب ایشان را بمحضر عموم وا گذاشته و تجدید آنرا نیز جائز میشمردند زیرا بخصوص عدم لیاقت رؤسای قشون بلده را بخسرانی عظیم گرفتار میساخت.

ملّت درکار اولیای امور سخت نظر مینمود ومحضر عموم ملّت حقّ عزل آنها را دارا بود. هر فردی میتوانست بر ایشان دعوائی اقامه نماید. اولیای امور چون دورهٔ خدمتشان بسر میرسید حساب میدادند. کزنفون مورّخ چنین آورده است که « ملّت بگمان خود رفتاری با اولیای اموردارد که من بابندگان خویش معمول میدارم ».

قضاة

ملّت نه تنها زمام امور را در دست داشت بلکه احقاق حقّ رانیز بعهده‌خود گرفته بود. هرسال‌از میان‌مردمان ذیحقوق ششهزارنفر بقرعه بیرون آمده سمت قضا می یافتند و بعدبه شعب پانصد نفره منقسم میشدند. چون محاکمه ای‌بمیان‌میآمد صبح‌همان‌روز یکی‌ازشعب‌بقرعه معیّن شده در تحت ریاست یکی از ولاة برسیدگی میپرداخت. دفاع باخود مقصّر بود و اگر توانائی اینکار را در خود نمی دید نطق نویسی‌لایحه‌ترتیب داده او از برمینمود. ناطق رادردوام‌بیان خودآزاد نمیگذاشتندبلکه ساعت آبی‌درمحکمه‌قرارداده بودند که چون آب از ریزش میافتاد نطق نیز خواه نا خواه خاتمه می پذیرفت. اعضای محکمه‌مانند هیئت منصفهٔ امروز بدون مشورت رأی میدادند یعنی مهره ای فلزّی در ظرفی میانداختند و نظر قاضی باعتبار عرف از شکل مهره آشکار میگردید. از آنجا که مخالفین حکومت عامّه محاکم ملّی را نمی‌پسندیدند آریستوفان (۱) شاعرمضحکه نویس قضاة رااینطور مسخره کرده که‌قاضی‌بی فکر بدیهه گوی‌مانند سفیهی بقدر سنگریزهٔ کنار دریا مهره جلوی خود ریخته و باکمال خود پسندی متکبّرانه در محکمه جلوس کرده میگوید: « آیا اقتدار من بپایهٔ زئوس نمیرسد و حال آنکه ازمن نیز مانند زئوس یاد میکنند؟ ».

(۱) - ARISTOPHANE

وقتیکه قضاة همهمه دارند عابرین میگویند: «جلّ الخالق! چقدر محکمه رعد خود را بغرّش میآورد!»

محکمهٔ آتن بر خلاف امروز در صورتی مقصّر را دنبال مینمود که شکایتی درباب او برسد ولی شاکی هر که خواهد گو باش. اگر متّهم محکوم میشد یکقسمت از اموالش به شاکی میرسید. این رسم بفساد منجر گردید. وار باب شکایتی پیدا شدند که افتراء زدن را کسب خود قرار دادند.

اجرة

کسانیکه تموّل زیاد نداشتند بطیب خاطر از کار دست نمیکشیدند تا در محضر عمومی یا محکمه حاضر شوند لذا پریکلس چنین بفکرش رسید که اجرتی درحقّ هریك منظور دارد. این اجرة هرچند کاملاً جای ضرر را پر نمیکرد ولی لااقل اسباب تشویق بود که فقرا نیزامور جمهور رامهمل نگذارند. این امر شبیه آنست که امروز در بسیاری از حکومتهای عامّه بجهة وکلا حقوقی معیّن شده است.

در آغاز کار جز بکسانی که عضو محاکم یا عضو شوری بودند و همچنین به بعضی ازکار گذاران امور اجرة نمیدادند ولی پس از مرك پریکلس قرار دادند که بهر کس که در محضر عمومی حضور بهم برساند سهمی بپردازند.

منابع واردات

بنا بر آنچه گذشت دولت خرج زیادی داشت. محلّ مخارج گمرك وعوارضی بود که بامتعهٔ ورودی می بستند. بعلاوه بعضی اوقات حکومت بمتموّلین خدمتی رجوع کرده تکفّل مخارج آنرا بعهدهٔ ایشان میگذاشت ازقبیل تجهیز کشتی صدوپنجاه پاروزنه یاتهیّهٔ یك نمایش اخلاقی. هریك ازاغنیا که خدمتی بوی رجوع میشدمهما امکن سعی داشت بخوبی انجام بدهد تا نامش ببزرگی ببرند.

از آنجا که حکومت تحمّل زیاد باغنیا نمیتوانست کرد تا دشمن حکومت عامّه نشوند معادن نقره لوریون و معادن طلای تراس را ممرّ عمدهٔ عواید خودقراردادهٔ از سکنهٔ خارجی الاصل و متّحدین نیز مالیات گزافی میگرفت.

خیازت مواقع مهمّه

از آنجا که جزء اعظم عوائد آتن از خارجه (از متّحدین یا از تراس) میآمد حکومت ناگزیر بود که سیادت بحری خود را حراست کند و متّحدین را دردست داشته باشد علیهذا پریکلس حیازت مواقع مهمّه را درخارج مملکت بسط داد. مواقع مزبور بجهة بقای شأن و مقام آتن اهمیّت زیادی داشته وشامل جزیره او به وآمفیپولیس(۱) در تراس و کروتز نزدیك داردانل وجزایر ناکروس و لمنوس و آمبروس بوده است. اماکن مزبوره با اراضی که‌سایر مردم یونان عمارت کرده اند این تفاوت را داشت که بلادی مستقل نبوده بلکه فقط پیش جنگی از آتن شمرده میشد. سکنهٔ آن جزء صاحبان حقوق آتن بشمار آمده مطیع قانون آن شهر بودند و عادةً از میان کسانی انتخاب میشدند که‌چندان ثروت نداشته و اینکار را وسیله‌ای خوبی میدانستند تا علاقه‌ای بهم به بندند و تموّلی بدست‌آورند.

اهالی آتن . وضع حکومت .

کلیّهٔ‌اهالی آتن چه آنها که در محل سکنی داشتند و چه آنها که بحیازت مواقع مهمّه بخارج میرفتند بطرز حکومت‌خود می‌بالیدندوانرا یگانه‌ترتیبی که شایستهٔ مقام‌مردمان آزاداست می پنداشتند. بهترین توصیفی که ازحکومت آتن مانده در ضمن نطقی آمده است که پریکلس بنام مقتولین جنگ آن‌شهر ایراد نموده و توسیدید مورّخ‌بوجه ذیل نقل میکند:

« حکومت ماوضع وترتیب سایر اقوام‌را آرزو نمیکند. این‌حکومت سرمشق دیگران‌میشود و مقلّد هیچیك نیست. این وضع را حکومت عامّه گفته‌اندزیرا مقصد آن خیر صنف کثیر است نه مصلحت دستهٔ قلیل. در امور شخصی همه در برابر قانون یکسان اند لکن شأن و مقام کسی را مسلّم است که‌بهنری ممتاز آمده باشد. موجبات سرفرازی رالیاقت بیش از مزیّت‌اجتماعی فراهم میکند. هرکس بتواند مصدر خدمتی بوطن خود بشود فقر و گمنامی مانع او نخواهد بود. مردم

(۱)_AMPHIPOLIS

این شهر در آن واحد هم مراقب مصالح دولت و هم مواظب منافع خویشتن میباشند، ارباب حرف بقدر لزوم مطالب سیاسی را درك میکنند. هر فردی که جزء صاحبان حقوق بشمار آید ودرامورجمهور شرکت ننماید نه تنها راحت طلب بلکه وجودی بیفائده‌اش میدانیم. ما میتوانیم بدانچه مناسب حال دولت است خود پی ببریم و آنرا باعقل سلیم بسنجیم. ماعقیده نداریم که گفتار مانع کردار باشد. آنچه بنظر ما مضرّ میآید این است که از مباحثه سودی نبریم ...»

فصل هجدهم

آتن در عهد پریکلس

خانواده. عادات واخلاق. کار.

در آتن وظیفهٔ مقدّس مذهبی و مدنی هر فردی آن بود که خانواده تشکیل بدهد ولی آتنی چون وقت خود را همیشه درخارج منزل میگذراند کمتر بزندگانی خانوادگی میپرداخت. از دنبال رفاه و راحت نمیرفت. چون درآب وهوائی گرم و خشک زندگی مینمود بخانه ای محقّر ولباسی ساده و غذائی کم میساخت معذلك شهرآتن تموّلی جمع‌آورد. حاصلی فراوان نداشت‌ولی بازارصنعتش گرم بود و درسایهٔ بحریّهٔ خویش قسمت عمدهٔ تجارت بحراژه را در دست گرفت.

I

خانواده درآتن

مذهب خانوادگی

چون پریکلس روی کارآمد مدّتهابود که طوایف از حالی که در دوره حکومت شیوخ داشتند بدر آمده بودند و خانواده مانند معمول امروز دنیا عادةً بعائله ای اطلاق میشد مرکّب از پدر و مادر و اولاد. امّا اعضای خانواده را علاوه بر آنکه از یك خون بودند علقهٔ دیرینهٔ مذهب نیزبیکدیگر پیوند میداد. هرخانواده‌ای خدایان مخصوص داشت

وآنها را میپرستید و هم با اعتقاد کامل مراسم پرستش اموات و پرستش خانوادگی را دوام میداد .

وسط تالار خانه مذبحی برپاداشته آتشی میافروختند که هیچگاه نباید خاموش شود . این اجاق خانواده بود . بنابراین هر کس میخواست دنبالهٔ پرستش خداوندان واموات قطع نشود وشعلهٔ آتشگاه خانوادگی نمیرد بایستی چاره‌ای بیندیشد که خانواده الی الابد بماند یعنی بخاطر مذهب زن بخواهد و فرزند بیاورد . پدر خانواده درین عبادت سمت کهانت داشت وباقتضای همین وظیفهٔ مذهبی بسیار مقتدر ودرخانواده اختیار دار مطلق بود باین ترتیب بنای خانواده برمذهب قرار میگرفت .

ایّام صباوت تربیت

بچه درحین ولادت بخداوندان عرضه میشد . پدر حق داشت که فرزند رانگاهدارد یاترك گوید . اگر میپذیرفت زنی مولود نو رسیده را در بغل گرفته دور اجاق خانوادگی میگرداند .

دختر دراندرون بسر برده تعلیم مختصری میگرفت وجزآواز وپخت و پز ودست دوزی ودوخت ودوز چیزی نمی‌آموخت . چون بسنّ شوهررفتن میرسید همسرش را پدر بدون مشورت با او اختیار مینمود پسر را در سنّ شش سالگی از مادرجدا کرده به بندگانی که لله نام داشتند می‌سپردند و بمدرسه میفرستادند . در آتن اصل تعلیم اجباری جاری و مثلی سائر بود که هر کس خواندن و شنا کردن نمیداند در صف مغال افراد ذیحقوق قراردارد .

تعلیمات در اسپارت بدست دولت و در آتن با معلّمین علیحدّه بود ودو قسمت داشت : موسیقی وورزش . ادبیّات نیز در ذیل کلمهٔ موسیقی آمده وعبارت بوده است از :

خواندن ــ الواحی ازآجر بدست آمده که تقطیعاتی چند مانند : ار . بر . گر . در . وغیره روی آن نوشته شده ومحصّل میبایستی آنرا بخواند .

نوشتن ــ با میخ روی صفحه ای موم اندود یا با نی تراشیده ومرکّب روی پاپیروس چیز می نوشتند .

واز این دو گذشته حساب کردن وحفظ اشعار (مخصوصاً اشعار هومر) و

نواختن چنگ وزدن نی. رکن عمدهٔ تربیت مخصوصاً از چهارده سالگی ببالا ورزش بوده که برهنه ودر زورخانه ها بعمل میآمده. زورخانه فضائی بی‌سقف بوده و دور تادورآن بجهة تماشاچیان نیمکت میگذاشتند. زینت زورخانه را مجسّمهٔ هرمس (۱) قرار داده بودند زیرا جوانان در کنف حمایت او میباشند. در یك گوشهٔ زورخانه روغن ببدن میمالیدند ویك جا در خاك می‌غلطیدند تا در جنگ تن به تن بحریف دست یابند. ورزش عبارت ازمشق‌دووجست وخیز وخشت‌پرانی وزوبین پرانی بود. ورزشکاران چون فارغ میشدند بدن را شست‌و شو میدادند.

علّت غائی تربیت

در آتن منظورعمده آن بود که مردمانی تربیت شوند که بدرد دولت بخورند. بقدر لزوم بینا و خردمند باشند تا از روی عقل‌رأی بدهند وحکم صادر نمایند. افکار اخلاقی را بوسیلهٔ شعر در ذهن‌جایگیر مینمودند. ناطقی آتنی میگوید: «اگر ما درجوانی اشعارشعرا را میآموزیم برای آنست که‌اندرز ایشان را بمورد عمل بگذاریم.»

از آنجا که آهنگ خوش فرع رعایت نظم و قاعده میباشد موسیقی نیز کمك مؤثّری بجامعه میکرد. اطفال خانواده های بی بضاعت آتن که قدرت الله گرفتن نداشتند صبح دسته شده بی‌اینکه ازبرف وباران‌پروائی‌داشته باشند سرودخوانان بمدرسه میرفتند. ازاین همه گذشته ورزش سربازان قابل بیرون میداد. بنابراین مردم‌آتن بصرف‌لذّت بسط قوی واستعداداولاد خودرا تعلیم نمیدادندبلکه‌منظورشان آن بود که بعد ها بوطن‌خود خدمت کنند. امّا در اواسط قرن پنجم معلّمینی که اغلب ازسیسیل آمده بودند در آتن پیدا شده بجوانان نصیحت میکردند که تنها بجهت‌رضایت خاطر خود بکوشند تابکنه‌علوم و اخلاق برسند. این اشخاص را خطیب یاسوفسطائی میگفتند وبسیاری ازمردم آتن بچشم بد بدیشان مینگریستند زیرا چنانکه باید دروطن‌پرستی پافشاری نداشتند.

جوان آتنی چون دورهٔ تربیتش خاتمه میپذیرفت دو سال بسمت محصّل مدرسهٔ نظام بخدمت وطن میپرداخت و سپس زن میگرفت.

---

(۱) _ HERMÈS

عروسی

عروسی مرسومی مذهبی بود ولی هیچگونه رسمیّتی بدان نمیدادند وکاهن بلد یا اولیای امور بهیچوجه مداخله درآن نداشتند. هر دو نامزد بدواً درخانهٔ پدر عروس مقابل مذبح قرار گرفته نانی را که از آرد جو و روغن کنجد بود میخوردند پدر خانواده قربانی کرده اعلام میداشت که دختر خود را بزنی وا گذار مینماید و باین ترتیب دختر جوان رسماً مجاز میگردید که عبادت آن خانواده را ترك گوید. سپس جامهٔ سفیدی در بر کرده روبندی گذاشته بخانهٔ شوهر میرفت. دسته‌ای بمصاحبت وی میآمدند وآوازعروسی میخواندند. چون دختر بخانهٔ تازهٔ خود وارد میشد مقابل اجاق قرارمیگرفت و دعائی میخواند وبا همسر خود نان ومیوه ای چند میخورد و از آن ببعد ازمعتقدین بمذهب شوهر بشمار میآمد.

زندگی خانوادگی

درآتن زندگی خانوادگی مصداقی نداشت زیرا زن ومرد اغلب علیحدّه بسر میبردند آتنی بیشتر روز درخارج بود. زود از خواب بر میخاست. پیش از ظهر را بامور شخصی و نوعی میگذراند. در میدان خرید و فروش یا محکمه حضور بهم‌میرسانید. بمعبد میرفت. موقع ناهار و قیلوله بخانه برمیگشت. بعد از ظهر راه زورخانه یا حمّام در پیش میگرفت. غروب بخانه میآمد. برای خرید ببازار میرفت. چون از بیرون چیزی میخواستند خودش راه میافتاد. آریستوفان بطور مزاج صاحب‌منصبی را ازسواره نظام مجسّم کرده بحالتی که یك دستهٔ سبزی بدّقت درکلاه‌خویش گذاشته بخانه میرود. معذلك زن آتنی برخلاف معمول پاره ای ازملل مشرق حالت بنده نداشت. جهاز وی استقلالش را حفظ میکرد. در خانه صاحب اختیار بود. بخدمتکاران دستور میداد واداره میکرد. گزنفون نصایحی‌را که شوهری بزن خود میدهد چنین روایت میکند: «نجابت زن درخانه‌نشستن است نه بدر وبیرون رفتن ولی‌رو سیاهی مرد از دنبال کار نرفتن است و در خانه ماندن. پس تو بایستی در خانه بمانی. همراه خدمتکارانی که مأمور کار های بیرون هستند کس بفرستی و بر آنها که در خانه کار میکنند مراقبت نمائی. هرچه می آید تحویل بگیری. آنچه باید مصرف شود

قسمت کنی . هرچه زاید ماند مواظب باشی که اگر یکساله است در یك ماه خرج نشود . چون پشم آوردند بجهة کسانی لباس تهیّه کنی که لازم دارند . بعلاوه باید مواظبت کنی که میوه های خشک خوراکی باشد . . . اگر از بندگان تو کسی ناخوش شد و افتاد باید بمداوای او بپردازی » .

این بود در آتن وظیفهٔ زن که از کار شوهر بیخبر میماند ودر موقع تفریح نیز همراه او بیرون نمی آمد بلکه در اندرون با دوستان خویش نشسته با توپ و نرد وقت میگذرانید وبدید و بازدید میرفت وعبادات مخصوصی‌را که از آنجمله پرستش دِمتر بود انجام میداد و هیچوقت در اجتماعات مردان حاضر نمیشد .

بخاك سپردن اموات

بخاك سپردن اموات مرسومی خانوادگی بود وچون مقدّمات آن اغلب در اندرون خانه انجام میگرفت قسمت عمدهٔ آن را زنها بر عهده داشتند بدین معنی که مرده را کفن نموده یك روز تمام روی تختی خوابانده اهل خانه درمرگش گریه میکردند . تشییع کنندگان قبل ازطلوع آفتاب حاضرشده جنازه را بدوش چندمرد سیاه پوش یا روی ارّابه‌ای قرارداده ازدنبال‌آن راه‌میافتادند . نزدیکان مرده جامهٔعزا میپوشیدند . خانواده‌اش نوحه سرائی آغاز مینمودند . چند نفر از پشت سر آمده بصدای ندبه نی میزدند . چون سر قبر میرسیدند باز نوبت گریه و زاری میشد . اغلب مرده را قبل ازدفن میسوزاندند و خاکستر میکردند . چون مرده یا خاکستر او را بخاك می سپردند عموماً روی قبرش سنگی تراشیده از مرمر یا غیر آن میگذاشتند . عزا در آتن سی روز دوام داشت . در عرض این‌مدّت سیاه می پوشیدند و سه‌بار بر سر تربت مرده آمده نان و شراب می آوردند . این رسم تا کنون نیز در نزد بسیاری از دهقانان شبه جزیرهٔ بالکان باقیمانده است . مردم آتن معتقد نبودند که مرده در قبر نیز زندگانی میکند ولی هنوز جرأت نمیکردند بکلّی باین آداب کهنه پشت پا بزنند زیرا می‌ترسیدند که اسباب بد بختی مرده گردیده مورد غضب او بشوند . لذا مدّت عزا هم که بپایان میرسید باز غالباً نیازی برسرقبر میاوردند وعید اموات را هرسال میگرفتند .

II

آداب و رسوم و کار

شهر

آتن خانه های بلند وخیابانهای وسیع نداشت و از آنجا که هرخانه راصاحب آن بسلیقهٔخود در بغل آکروپول میساخت مانند بلاد مشرق زمین کوچه هائی پیچ درپیچ پدید آمده بود. چون ایرانیان شهر را آتش زدند و بنا شد از نو بسازند. محلات تازه درکردند و درختکاری نمودند. خانه ها وسعتی یافت وبیك صف قرار گرفت ولی این ترتیب حصّهٔ اغنیا بود و شهر کهنه بحال سابق باقیماند.

منزل

منزل اهالی آتن زروزیوری نداشت زیرا افراد که حسب العاده روز را در خارج میگذراندند دربند راحت ورفاه خانه نبودند. دیوار از چوب وآجر وکاهگل ساخته شده و حکم تیغه ای بیش نداشت. چنانکه دزدان سوراخ کردن آنرا از شکستن در آسان تر میدانستند. بمعمول امروز بعضی از نقاط فرانسه وایطالیا دراطاق بخاری نمیساختند وخودرا با منقل گرم میکردند. ازآنجا که شیشه تادورهٔ امپراطوری روم معمول نشده بود نور ازپنجره های چوبی کوچك باطاق می تابید. خانهٔ اغنیا با منزل اواسط النّاس تا اندازه ای فرق داشت بدین معنی که اواسط النّاس را منزلی بود مرکّب از دواطاق تحتانی ودواطاق فوقانی. قسمت فوقانی مخصوص اندرون بود و معمولاً باپلّکانی خارجی به بنای زیرین راه داشت.

اغنیا درمدخل منزل خود دربانی میگماشتند واطاق زیاد میساختند. اطاقهای مرتبهٔ اوّل بحیاطی سر پوشیده و ستون دار باز میشد. اثاثیّه منحصر بچند نیمکت و صندلی و چهار پایه و تخت خواب و تخت ناهار خوری و جامه دان بود.

دیوارها را معمولاً با گچ سفید میکردند. تجّار متموّل در مائهٔ پنجم تازه تازه خاتم کاری را بجهة زینت کف ونقّاشی را بجهة تزیین دیوار اطاق بکارمیبردند.

لباس

آب و هوای گرم و خشک آتن بلباس زیاد احتیاج نداشت. چنانکه از مجسّمه ها و تصاویر ظروف بر می آید قبل از

جنگهای مدی تکّه هائی را جور بجور بهم دوخته لباس ترتیب میدادند. مرد ها شلیته ای چین‌دار می‌پوشیدند و جلیقه ای چسبیده به‌بدن که از نصفه آستین داشت و شبیه به پیراهنهای کش باف فرنگی بود. زنها لباس دراز با آستین سمبوسه دار در بر میکردند و دامنی که چین ریز یا چین لوله میدادند و دست دوزی مینمودند. بعلاوه بیشتر بپارچه های سبك کتانی چین دار راغب بودند. بعد ها مرد و زن بپارچهٔ پشمی سفید یا بخور عادت کردند ولی آنرا نمی دوختند بلکه دور بدن می پیچیدند و با َغزن بهم می بستند. از این پارچه دو تکّه می ساختند یکی قبا که سه گوش بود و چون به بلندی قامت تا میکردند فقط یك سوراخ میخواست که بازو از آن ردّ بشود. سر آن را با َغزن بهم می‌آوردند. مردان کمری بسته آنرا بالا میکشیدند امّا زنان تا پشت پا می آوردند. دیگر شنلی که دوربدن می‌پیچیدند. شنل زنان گشادتر و از پارچه های لطیف تربوده است. جوانان اغلب بجای شنل دور گردن را با یقه‌ای میپوشاندند. اغلب سروپا برهنه بیرون میآمدند. زنان گاهی پارچه‌ای بسر خود می بستند. مردان باقتضای هوا عرق چینی از نمد یا کلاهی از حصیر با لبه‌های بلند بسرمیگذاشتند وهم کفشی داشتند که بادو تسمه بپا بند میشد.

خود آرائی اهالی آتن چون بجهال بیشتر از راحت و رفاه مایل بودند بخود آرائی می‌پرداختند. همه استحمام میکردند وحمّامهای عمومی آب سرد و گرم داشت.

قبل از جنگهای مدی بمعمول مردم آشور موی بلند میگذاشتند ولی پس از آن مو را کوتاه کردند و فقط چند نفر خود ساز تن پرور از این ترتیب متابعت نمودند. زنان گیسوان را شانه زده کلاه بسر میگذاشتند و رنك و گیس عاریه بکار میبردند چنانکه در میدان خرید و فروش گیس عاریه رایج المعامله بود. به‌بزك وجواهر نیز بسیار رغبت داشتند.

خوراك مردم آتن بقدر قلیل قانع بودند. در ۱۸۵۰ ادمون آبو(۱) فرانسوی از خوراك مردم یونان شرحی آورده که بیان این

(۱) – EDMOND ABOUT

مطلب را کافی است : «خوراك يك رعيّت انگليس يك خانوادهٔ شش نفری یونان را کفایت میکند. اغنیا از یك خوراك سبزی و فقرا از یك مشت زیتون بایك تکّه ماهی‌شور شکر گذار میشدند ملّت درعرض سال فقطروز عیدفصح گوشت‌میدید.»

این قناعت از اعصار دیرین بارث رسیده زیرا مردم آتن که در روز سه بار میخوردند به آبگوشتی که با آرد و جو وشیر ترتیب میدادند یا تکّه‌ای نان وچند دانه زیتون وباقلا یا پیاز و پنیر قناعت مینمودند. چون عیدی پیش می آمد یك نفر بخرج خود رفقا را مهمان میکرد یا تنی چند جمع شده مهمانی دانگی بر پا میکردند. میهمانیها مردانه بود. حضّار روی‌تختهای بالش‌دار می‌نشستند وببازوی چپ تکیه کرده غذا میخوردند. میزرا حاضر و آماده بپای تخت میآوردند. خوراکها ازگوشت و ماهی بود. کارد وچنگال نداشتند ودست خود را با مغز نان پاك میکردند. شراب را باآب ممزوج کرده مینوشیدند. پس ازصرف غذا پهلوانها وساز زنها را میآوردند. حضّارکه تاجي از گل برسر داشتند خودشان نیز تصنیف میخواندند واز یکدیگر معمّا میپرسیدند یا باشوری تمام درسیاست و فلسفه مباحثه میکردند.

وضع معاش رعایا

بنا بر آنچه از سادگی زندگی مردم آتن گفتیم ممکنست این نکته‌را فراموش کرد که آتن‌متموّل ترین بلاد یونان محسوب میشد. جزء کوچك این تموّل از آتیك می آمد. این خاك حاصل کمی‌میداد چنانکه برداشت جو وگندمش معاش اهالی رانیز کفایت نمیکرد لکن محصول بیشه های زیتون و تاکستانهای تپه ها بدرجه ای بود که بخارج حمل شود. پشته‌ها علفی تُنك داشت و گلّه هائی از بز و گوسفند می‌پرورید. این جمله ممرّ معاش مردم فقیر ومتوسّط الحال بود که‌اغلب مشقّت ومرارت زیاد میدیدند تا فائدهٔ کمی ببرند.

یك نفر از کوهستانیها در ضمن اشعاری چنین میگوید: « این قلعهٔ کوچك از من است. این چندمزرعه ای که‌شخم زده وباید بذرافشانی کنم از من است.

درخت انگور کوچکی که دراین نزدیکی است واین بیشه‌ای که چند بغل سرشاخه از آنجا میبرند ازمن است. خلاصه هشتاد سال است که من درین ملك محقّر بسر برده ام». دهقانی دیگر نوبر محصول خود نیاز دِمِتر کرده چنین میگوید: «هِروناکس زارع این چند دسته خوشه و سبزی را از دارائی محقّر خود وقف دِمِتر حامی پاتینی کنان گردانیده واین نیاز نا قابل را ازحاصل مختصر خود برداشته روی این سه پایهٔ سنگی میگذارد. حقیقت آنکه هِروناکس درین تپهٔ غم انگیز جز حصّه‌ای ناچیز ندارد».

کار در شهر

مردم آتن اگر محصول زراعتی نداشتند اشیاء زیادی ساخته در خارجه بفروش میرساندند زیرا صناعت از زمان سولون ببعد بسط کامل یافته بود و اگر چند نفر آتنی صنعت را لایق قدر انسان نمیدانستند مردم همه در این عقیده شریك نبودند.

گزنفون مذاکرهٔ سودمندی را نقل میکند که میان سقراط و آرِیستارکوس نامی ردّو بدل شده است. این مرد بسقراط شکایت کرد که از موقع جنگ چهارده نفر بیکار بخانهٔ او پناه آورده اند و او باید بایشان نان بدهد.

سقراط گفت: «مگر نمی بینی که نوسیکلدس (۱) بوسیلهٔ آرد سازی نه فقط کفاف خود وبندگانش را بدست میآورد بلکه خوك وگاو زیادی هم نگاه میدارد. و پس اندازی هم کرده از عهدهٔ ادای عوارضی که بر اغنیا تعلّق میگیرد بر میآید. سی رِبوس (۲) نانوا تمام خانهٔ خودرا نان میدهدو در رفاه عمری میگذراند. دِمه‌آس (۳) و مِنن (٤) لباس میدوزند ونان خودرا درمیآورند.

— آریستارکوس جوابداد که اینهمه راست است. امّا تمام این اشخاص که شمردی زرخرید دارند وآنهارا بمیل خود بکار وا میدارند. درصورتیکه سروکارمن با مردمانی است آزاد که اقربای من میباشند.

— چطور! آیا تو خیال میکنی که ایشان بصرف اینکه آزاد و خویشاوندان تو هستند

(۱) — NAUSICLYDÈS (۲) — CYRÉBOS (۳) — DÉMÉAS (٤) — MÉNON

باید فقط بخورند و بخوابند و هیچ کار نکنند ؟ آیا خبر دارند که تو میگوئی از نواقص کارت مطّلع اند و میتوانند یك روز خودرا صرف بکنند تا ثمری بردارند؟ اگر انجام کاری را بر عهدهٔ ایشان بگذاری‌هم‌خودت بیشتر دوستشان خواهی‌داشت چون نفعی بتو میرسانند وهم‌ایشان ترا عزیز خواهند شمرد چون اسباب خرسندی ترا فراهم کرده اند . » آریستارکوس متقاعد شده وهرکه در خانهٔ وی بود مشغول کار گردید .

در آتن کارخانه های مهمّی وجود داشت که در آنجا مردمی آزاد یابنده بجهة کار فرما کارمیکردندولی کارخانهٔ خیلی بزرگ آنرا میگفتند که از پدر به‌لیزیاس(۱) خطیب مشهور بارث رسیده وصاحب ۱۲۰ نفرکار گربود . لکن از این گذشته بیشتر کار های جزئی دیده میشد یعنی گاهی یك کار فرمای آزاد بکمك دو یا سه بنده کار میکرد وگاهی تنهایك بنده که ازآقایش اجازه داشت کسب کند وسهمی بوی بپردازد .

مصنوعات آتن متعدّد و اغلب لوازم تجمّل بود که بزیبائی مشهور گردید . کوزه گران گل کنار رود سفیز را در ساختن ظروفی زیبا بکار میبردند و روی زمینه‌ای سیاه باصورقرمز یازمینهٔ‌سفید باتصاویر الوان تزیین مینمودند .آهنکاران اسلحه میساختند . پارچه و چرم و چوب نیز کار میشد . صندوقسازان درطول کوچه‌ای جنب میدان خریدوفروش جای‌داشتند وکلّیّةً درکوچه‌های تنگ شهر صدا و همهمهٔ کار که دل را بطرب میآورد بلند بود .

انتفاع از دریا

امورآتن مخصوصاً ازفواید ومنافع بحری میگذشت زیراقوت مردم‌ازآنجا میآمد . در اوایل‌امر دردریا بصید ماهی پرداخته باین‌وسیله مایحتاج زندگی رابدست میآوردند چنانکه درمیدان خرید و فروش همیشه‌ماهی کوپا بود . بعدها نیز تمام گندم مصرف آتن را ازراه دریا وارد میکردند . تجارت گندم درامرمعاش اهالی آتن بقدری اهمیّت داشت‌که

(۱) ـ LYSIAS

هرماه جزء دستور اوّلین محضر ملّت ثبت میشد هرسال چون در ممالك گندم خیز حوزهٔ بحرالرّوم دورهٔ دروگندم بسر میرسید آتن درفصل پائیز از سیسیل و اوبه و تسالی و مصر و شام و آسیای صغیرودشت وسیع روسیّهٔ جنوبی که مسکن اقوام سیت بود مقدار زیادی غلّه میآورد وباین نظر که راه روسیّهٔ جنوبی بسته نشود دقّتی داشت که دست رقبای وی درسواحل هلّسپون بند نشود وهمیشه کارگذارانی از آتن در بیزانس قرار داشتند که معبر بغازها را مصون نگاهدارند. گذشته از این مردم آتن روغن زیتون وظروف و اسلحهٔ کارخانه‌های خود را ازراه دریا بخارجه میبردند و هم بوسیلهٔ آب دلاّلی سایر اقوام را میکردند. بهمین لحاظ سکّهٔ آتن که نقش جغدی داشت از ایطالیا گرفته تا بحراسود همه جا معروف بود و اوزان و مقادیر وی را همه پذیرفته بودند. از آنجا که این اوضاع پول فراوانی بشهر آتن وارد کرد شغل تازه‌ای احداث شدکه صرّافی باشد صرّافان دربدو امر فقط بمبادله پرداخته درمیدان خرید وفروش پشت میزهای کوچك نشسته پول میشمردند. بعد بقرض دادن دست زدند وهم بکلّیّهٔ معاملاتی که بالفعل درنزد صرّافان متداولست مشغول گردیدند و از اینکار بعضی ثروتها اندوختند.

پیره پیره که باقدام تمیستوکل ساخته شد مرکز تجارت بحری گردید. لنگرگاه کشتیها سابقاً خلیج فالر(۱) بود ولی تمیستوکل چون دید خلیج پیره درپناهی واقعشده ومدافعهٔ آن نیز آسان است چنین صلاح دانست که آنرا بجای فالر اختیار نماید.

هیپوداموس معمار طرحی ریخت. پیره را از آنرو ساختند. پیره خیابانهائی وسیع داشت که عموماً یکدیگر را قطع میکردند و صاحب سه بندر بود. در مدخل بندر معتبرش (کانتارُس (۲)) لنگرگاه نظامی ترتیب داده با سد های کوچك بچندین قسمت کرده بودند. بندر تجارتی در انتهای خلیج واقعشده و انبار های وسیع و دارالتّجاره ای داشت که انواع مسطوره ها را در آن میگذاشتند. ادارهٔ گمرك و محلّ داد و ستد و میهمانخانه ها نیز در همان نزدیکی بود. پیره سکنه ای

(۱) _ PHALÈRE (۲) _ CANTHAROS

فراوان و گونا گون داشت . از جمله کسانی که کشتی راه میانداختند و عمله و مستخدمین بندر و مردم مختلفی که‌از آن طرف دریا آمده افکار تازه ای ازخارجه بآتن میآوردند . باین ترتیب رغبت بامور تازه و تغییر و تفنّن از پیره بمردم آتن سرایت میکرد .

فصل نوزدهم

هنر وادب دریونان . شاهکارهای مائهٔ پنجم .

هنریونان درقرن پنجم بمدارج کمال رسیده و بهمّت پریکلس و فیدیاس (۱) حجّار آتن مرکز و مدرسهٔ صنعت یونان گردیده است . آثار پاینده و مجسمه‌های بسیاری که خاصّةً از خدایان و پهلوانان بوده در آکروپول قائم شده مقام ویرا بدانجا رسانید که آتن بوجود آن میبالید . در اعیاد بزرگ عموم ملّت جمع میشد . در تمام رشته های هنر ذوق یونانی پیشرفت حاصل نمود . بزرگترین هنروران ونویسندگان تآتر نویس و مورّخین و فلاسفه درآتن ظهور کردند .

کمال هنر در یونان مائهٔ پنجم کمال هنررا در یونان تا بدانجا بالا برد که دردنیا نظیرنداشت . ملّت یونان چون بردشمن غلبه کرد بوجد آمده پهلوانان ملّی خود را بزرك شمرد و مجسّمه هائی بنام ایشان برپا نمود . هنرورانی که مأمور انجام اینکار شدند از جان و دل در ظرافت آن کوشیدند زیرا برخلاف صنعتکاران آشوری و ایرانی مطیع کار فرمائی مستبد نبودند تا ازرأی وی تبعیّت کنند بلکه بآزادی خود وملّت خویش بالیده بدستور ذوق سلیم پیش رفتند . از این جهت هنر که در راه ترّقی افتاده بود بسرحدّ کمال رسید .

معبد در یونان معبد زیبا ترین آثار پایندهٔ معماری یونان گردید . عبادتگاه یونانی نه بکلیسای فرنگ شباهت داشت نه بمعابد مصری بلکه بنائی بود کم عرض وطول که تنها برای جادادن مجسّمه

و ذخائر خداوند بکار میرفت . جماعت زیادی از مؤمنین در آنجا جمع نمیشد . معبد را چهار گوش بنامیکردند . در دوانتهای عمارت دو ضلع مورّب روی کتیبه می نشاندندودو سر آنرا بوضعی بهم میآوردند که از جلو وعقب عمارت دوسنتوری در میآمد . زیر کتیبه را با سنگ صراحی سازی مینمودند و زیر صراحی رابحمّال نما میدادند . زیر حمّال نما ازدوطرف یاازهرچهار طرف یك ردیف ستون میزدند . ستونها معبد رابی اندازه شکیل مینمود و معبدی که باین شکل ساخته میشد خطوطی ساده ومستقیم وموزون جلوه میداد که بکلّی ازیکدیگر ممتاز ومجزّا بود و درنتیجه ستون سازی بسیار ظریف وزیبا بنظر میآمد .

ساختمان درون معبد نیز بنهایت ساده و مرکّب از سه اطاق بوده که دنبال یکدیگر قرار داشته : رواق . حرم . خزانه .

مجسّمهٔ خداوند را در انتهای حرم میگذاشتند و اثاثیّهٔ او را از قبیل تحف و هدایای مؤمنین در خزانه .

معمولاً فضای حرم را با دو ردیف ستون دو طبقه سه قسمت میکردند .

سبکهای سه گانهٔ معماری عموم معابد در آنچه گذشت شریك بودند ولی در سبك بنّائی تفاوت عمده داشتند . در ساختمان معبد دو سبك مهم رایج بود :سبك دُرید . سبك اِیونی .

در سبك دُرید تهستون راروی سکّوئی که بجهة عمارت می بستند میگذاشتند . بدن ستون را قطورو سر آنرا شبیه زنگ شتر میساختند و روی آن سنگی چهار گوش قرارمیدادند . این شکل ستون نمونهٔسادگی واستحکام بود قسمتی را که بصراحی اختصاص دارد بالتّمام صراحی سازی نمیکردند بلکه فیمابین هرچند صراحی فواصلی گذاشته روی آن باسنگ از داستانهای خداوند یاپهلوانی که بنام وی بود تصاویری در میآوردند .

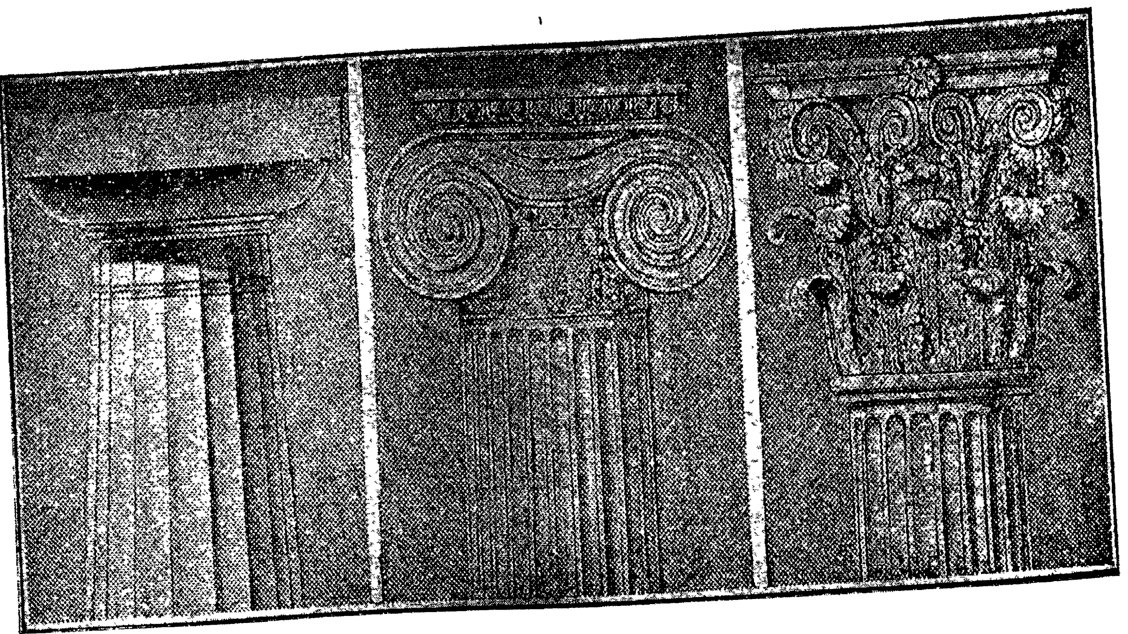
در سبك اِیونی روی پا سنگ سر مجرّدی گذاشته ته ستون را بر آن قرار میدادند . بدن ستون را باریك میگرفتند وسر ستون را پیچك میساختندومافوق

آنرا گچ بری میکردند . این شکل ستون نمونهٔ ظرافت وزیبائی بود . درین سبک در قسمتی که مخصوص صراحی است بهیچوجه صراحی در نمیآوردند و تمام طول آنرا از نقوش برجسته مستور مینمودند .

در مائهٔ پنجم سبک تازه‌ای در آمد موسوم به سبک کُرَنت که نوعی از سبک ایونی بود . سرستون را درین سبک گچ بری میکردند و بشکل سبدی از گل در میآوردند .

حجّاری مردم آتن صورخدایان یا پهلوانان را از سنگ تراشیده معابد خود را بدان زینت مینمودند . در محوّطه ای که محیط برمعبد بود مجسّمه هائی بعنوان سپاسگذاری برکات و خیرات خداوند بر پا کرده آنرا نیاز مینامیدند . روی قبور نیز اغلب هیاکلی از اموات میگذاشتند . باین ترتیب حجّاری را مذهب بوجود آورده است . قدیمترین مجسّمه های یونان که از مائهٔ هفتم باقیمانده کمال ذوق را نشان نمیدهد اعضاء و جوارح آن ببدن چسبیده است . ولی صاحبان هنر رفته رفته از اواخر آن مائه دست و پا را از بدن سوا کردند . این نکته بعدها موضوع افسانه گردیده گفتند ددال (۱) حجّار آتنی مجسّمهٔ زنده ساخته است . از آن پس ابتدا در جزیرهٔ ساموس و کیوس و بعد در خاك یونان مجسّمه های بسیار تراشیدند و اغلب ورزشکاران یا زنان جوانی را مجسّم مینمودند که جامه ای چین‌دار در بر کرده اند لکن این مجسّمه ها نیز نمایندهٔ هنر نیست و تبسّمی که درصورت آورده‌ساختگی بنظرمیآید وبقیافه جان نمیدهد . تمام مجسّمه های چوبی یا سنگی را رنگ میکردند واینکار پیش اهالی یونان عادت شد . ابرو ومژهٔ سیاه ومو ولب و مردمك دیده قرمز وجامه برنگهای مختلف بود . چشمان مجسّمه را از مفرغ کرده سنگی برنگ طبیعی در آن میگذاشتند . پیشرفت بزرگی که درمائهٔ پنجم دراینکار پدید آمد این بود که هیاکل‌را حالت وجامه را چین‌های قشنگ طبیعی دادند . این ترّقی از آغاز قرن درکار های دوحجّار (میرون (۲)

(۱) - DÉDALE (۲) - MYRON



سبکهای سه گانهٔ معماری

از چپ براست: سرستون سبك دُرید. سرستون سبک ایونی. سرستون سبک کُرَنت

از آتن و پولیکلت[1] از آرگوس) پیدا شده بنهایت مورد تمجید گردید. مشهورترین کار میرون ورزشکاری میباشد که گرم خشت پرانی است. بدنش خم شده و درهم پیچیده و تغیّر حالی بر وی دست یافته.

ورزشکارانی که اززیر دست پولیکلت بیرون آمده اند در حرکت طبیعی و در حالت آرام و در تناسب بدن فرد اعلای جمالی است که بعد ها حجّاران سر مشق خود قرار داده اند.

نقّاشی وکوزه گری اهل یونان در رنگ آمیزی سلیقه‌ای بخرج داده اند. نقّاشان برنگ کردن مجسّمه اکتفا نمی کردند بلکه دیوار ها را نیز با آب و رنگ یا رنگ موم آلود زینت مینمودند. از کار های ایشان هیچگونه اثری نمانده همینقدر میدانیم که درآخر جنگهای مدی پولیگنوت(۲) تازوسی که در میان همکاران از همه مشهورتر بود در آتن جای گرفت و با چهار رنگ سفید وسیاه و قرمز و زرد نقّاشی کرد. پس از او سایه روشن زدن آموختند. اگر از نقّاشی دیوار ها چیزی باقی نیست ظروف منقّش بسیاری پیدا کرده اند که نشان میدهد صنعت کوزه گری در یونان و بخصوص درآتن و کُرَنت بچه پایه از کمال رسیده است.

و هم از آنجا که افسانه های خدایان و پهلوانان یا طوایف بر آنها رسم شده ظروف مزبور مطالب فراوانی از تمدّن یونان بدست میدهد. ظروف مائهٔ ششم اغلب از گل سرخ است و تصاویر آن برنگ سیاه امّا در مائهٔ پنجم تصاویر را برنگ قرمز و روی زمینهٔ سیاه یا برنگهای مختلف وروی زمینهٔ سفید کشیده اند. بسیاری از این تصاویر از حیث کمال و هنری که دربهم انداختن آنها بکاررفته حقیقةً شاهکار صنعت شمرده میشود.

مقام آتن. پریکلس و فیدیاس در مائهٔ پنجم بازار هنر در سرتا سر عالم یونان رواج کامل گرفت ولی هیچ بلده ای بپای آتن در عهد پریکلس نرسید. پریکلس که درسیاست مقامی عالی داشت درترویج هنر کوشیده

---

(۱) - POLYCLÈTE (۲) - POLYGNOTE

هم شأن آتن را بالا برد و هم بجهة مردم کار پیدا کرد .
چنانکه پلوتارك می‌نویسد پریکلس به ملّت میگفت : « همینکه شهر از مهمّات جنگی معمور شد مازاد عوایدرا باید صرف اموری کرد که جاودان موجب جلالت قدر آتن باشد » . همین جلائل امور وسیلهٔ تسکین خاطر ملّت نیز میباشد زیرا « طبقهٔ کارگر که داخل قشون نمیشود یا باید از مزایای دیگر مردمان ذیحقوق محروم بماند و یا آنرا به تن پروری و بطالت دارا شود . من که باین وضع راغب نبودم بصلاح ملّت این طرحهای مهمّ ساختمان را ریختم تا مدّتی مدید صناعات مختلفه را مشغول سازد . هرجا که مصالح کار نکرده از مرمر و مس و عاج و طلا و آبنوس و کاج سراغ داشتیم بدست صنعتگران بیشمار از نجّار و قالبکار و آهنگر و حجّار و صبّاغ و جواهر شناس و عاج تراش و نقّاش و خاتم ساز و قلمزن بکار انداختیم . حمل ونقل این اشیا در دریا بتاجر وملاّح وناخدا ودرخشکی بارّابه‌چی و سورچی و ارّابه ساز و سنگ شکن و چرم کار و بنّا و عملهٔ معدن احتیاج داشت وعلاوه بر این پیشرفت کار هر حرفه ای مستلزم اشتغال گروه بیشمار عمله و مزدور گردید و باین ترتیب کار عمومی زندگی کلّیّهٔ مردم را بهر سنّ و سال و در هر رتبه و مقامی که بودند برفاه میگذرانید » وابنیه ای بالا میرفت ازحیث عظمت شایستهٔ تمجید وازحیث شکوه وظرافت عدیم النّظیر . امّا نکته ای که بیش از هر چیز موجب شگفتی میشد سرعت عمل بود بدین معنی که بنظرهٔ اوّل گوئی انجام آنها چندین پشت طول کشیده در صورتیکه فی الواقع در تحت نظر یك نفر بپایان آمده است .

درینکار پریکلس را دوست وی فیدیاس حجّار کمك مهمّ بود . فیدیاس که در هنر نابغهٔ دهر شناخته شده درکار بجمال وکمال بی‌بدیل رسیده وهیکل خدا وانسان را ازجنس بشر عادی بمراتب جمیل‌تر تراشیده وحالتی پر از بزرگ منشی وگشاده‌روئی بوی بخشیده مانند مجسّمهٔ زئوس که در معبد المپی قرار داشته است لکن فیدیاس مخصوصاً بجهة آتن کار کرد و از طرف پریکلس ناظر کلّ تزیینات بلدگردیده برتمام کار ها نظر داشت و آنها را اداره نمود . هنروران و معماران و نقّاشان وحجّاران

معروف بطیب خاطر در تحت اوامر او مشغول کار شدند و بیست سال طول نکشید (از ۴۵۰ تا ۴۳۰) که آتن را در هنر بمقامی رسانیدند که درربع مسکون تالی نداشت .

ابنیهٔ پایندهٔ آتن . آکروپول . در آکروپول مخصوصاً زیاد کار کرده شکل آنرا تغییر دادند . ارگ محوّطه‌ای مقدّس شده پر ازابنیهٔ پایدار و مجسّمه هائی گردید که بافتخار آتنه وپهلوانان آتیك ساخته بودند . پلّکان را مارپیچ ودرسنگ ساختند . درمدخل آن بدست منه‌زیکلس (۱) چهل ستونی بنا نمودند . درمقدم چهل ستون دو بنای نمایان تعبیه کردند که یکی از آندو جلوه گاه پردهٔ نقّاشی بود . چون از چهل ستون میگذشتند در سمت راست جلوخان عمارت جلو آمدهٔ کوچکی نمودار میشد که بسبك ایونی ساخته شده و بکار ستایش آتنه ربّة النّوع فتح وفیروزی میرفت . در مقابل آن پارتنون (۲) قرار داشت که زیباترین حرم آتنه وکار ایکتینوس (۳) معمار میباشد . پارتنون یکپارچه از مرمر و چنان مرمر ها بهم وصل شده است که درز آنها را بسهولت نمیتوان دید . ستونها بسبك دُرید وبرفراز آن دورتا دور صراحی قشنگی درآورده صورت دسته های عید بزرگ آتنه را برروی آن ساخته بودند . مجسّمهٔ بزرگ آتنه که فیدیاس ازعاج وطلا ساخته بود درحرم معبد قرار داشت . جنب پارتنون معبد دیگری بود موسوم به ارکته‌ئیون (۴) که کمی دیرتر تمام شد (۴۲۱) . درین معبد یادگارهای کهنهٔ ملّی را گذاشته بودند مانند مجسّمهٔ آتنه که از چوب زیتون ساخته شده و مقبرهٔ سکروپس (۵) که بلده را بنا نهاده وچشمهٔ شوری که از زیر سه شاخهٔ پوزئیدون جستن کرده است . معابد ومجسّمه های بسیار دیگر نیز وجود داشت و از همه معروفتر مجسّمهٔ عظیم الجثّهٔ «آتنه حاضر جنگ» میباشد که فیدیاس از مفرغ ساخته بود . بلندی قدّ این مجسّمه آنقدر بود که ملاّحان هنگام عبور ازدماغهٔ

(۱) - MNÉSICLÈS (۲) - PARTHÉNON (۳) - ICTINOS (۴) - ERECHTHÉION
(۵) - CÉCROPS

سونیون نوك نیزه و جقهٔ مغفر او را مشاهده مینمودند.

امروز مجسّمه ای درآکروپول نیست و معابد نیز بدست اشخاص خراب‌شده رو بویرانی نهاده است ولی با همهٔ خرابی در دنیا نظیرندارد. کال پارتنون که بمرور ایّام رنگزردی کشیده هنوز بیننده را بحیرت میآورد.

اعیاد آتنه بعض اوقات تمام ملّت بمناسبت اعیاد بزرگ درآکروپول جمع شده جوش وخروشی برپا میکردند. ازآنجا که خدایان بقول پندار (۱) شاعر «ببازی رغبت دارند» ازاین‌جشن وشادی غرض‌آن بود که‌ایشان‌را سیر وتماشائی داده باشند. تقریباً هشتاد روز رادرسال وقف خدایان میکردند ودر آن ایّام به فقرا پول میدادند تاایشان‌نیز بتوانند در اعیاد حاضر شوند. معروفترین جشنها اعیاد آتنه و دیونیزوس بود.

اعیادبزرگ آتنه که در ماه ژویه اتّفاق افتاده و هرچهار سال یك بار وقوع میبافت عید عمومی شمرده میشد و مراسم افتتاح آن چنان بود که درتالاری گرد آمده بسازوآواز میپرداختند. بعد موقع بازی میرسید و ورز شکاران در میدانی میدویدند. سپس در میدان دیگری با اسب و ارّابه ودر پیره با کرجی مسابقه میکردند. درپایان عیدیك‌دستهٔ رسمی‌راه‌افتاده به آکروپول‌میرفت‌تا پارچه‌ای‌را که دختران جوان آتن دست دوزی کرده بودند بربّةالنّوع نیاز کنند.

دسته‌بامدادان هنگام‌طلوع آفتاب ازمحلّهٔ کوزه گران راه‌میافتاد اولیای‌امور و کهنه پیشاپیش میرفتند و پشت سرایشان دختران‌جوان که‌پارچهٔ متبرّك (۲) را در دست داشتند سپس نمایندگان آبادیهای خارج آتیك ومتّحدین آتن. بعدافراد ذیحقوق که هر یك شاخهٔ زیتونی در دست میگرفتند. پیرمردان در صف اوّل صاحبان حقوق‌جای داشتند. از آن پس سکنهٔ خارجی‌الاصل و زنان ایشان که ظروف مقدّس را برداشته و هم چتر خود را برسر کسانی که گاو و گاومیش را بجهة قربانی میبردند نگاه میداشتند. سواره نظام آتن یعنی محصّلین مدرسهٔ نظام

(۱) - PINDARE

(۲) - این پارچه را بعد ها بجای شراع برفراز کشتی قرقره داری برافراشتند

نیز سوار اسبان سرکش شده عقب سردسته میآمدند .

دسته ازمیدان خرید وفروش وعمارت چهل ستون میگذشت وازجلوخان ردّ شده وارد حرم میگردید بحالتی که تمام یادگاریهای کهنهٔ ملّی ویرا احاطه کرده ونصف آتیك ومنظرهٔ دریا در برابرش نموداربود . از آنجا به اِرکته ئیون میرفت وپارچهرا رسماً بمجسّمهٔ عالیمقام چوبی که مظهرآلهه شناخته میشد تقدیم مینمود .

ظهور تآتر

نخستین تآتر در ضمن اعیاد دیونیزوس داده شد بدینمعنی که در بدو امر قرار کردند جوانان دسته دسته شده دور مذبح خداوند حلقه زده متّفقاً بخوانند و برقصند . بعضی از این رقصها که حالت وقاری داشت قدمی فراتر نهاده شبیه سرگذشتهای دیونیزوس وسایر خداوندان وپهلوانان را درآورد . پس از چندی تختی تعبیه کردند و یك نفر بازیگر روی آن قرار گرفته با انجمن ساز و آواز مکالمه مینمود . طولی نکشید که بازیگران تخت چند نفر شده وچون ساز وآواز ازصدا میافتاد با یکدیگر گفتگو میکردند . باین ترتیب تراژدی تکوین گردید .

رقصهائی که بیشتر جنبهٔ لودگی داشت و در خلال آن سؤالات خوش آیند مزاح آمیز ومسخرگیها بمیان میآمد اساس کمدی را تشکیل داد . تراژدی وکمدی هردو در حدود مائهٔ ششم وتقریباً در دورهٔ واحد پیدا شد .

نمایش

درمائهٔ پنجم چون عید دیونیزوس نزدیك میشد نویسندگان تراژدی وکمدی زادهٔ فکر خود را به ولاة بلد نشان میدادند . هر شاعر تراژدی نویس سه قطعه تراژدی در یك باب میآورد بضمیمهٔ منظومه ای جداگانه که ساز و آواز آن با ساتیر ها یعنی مصاحبین دیونیزوس بود . امّا شاعر کمدی نویس یك قطعه بیشتر نمیداد . از آن جمله ولاة سه قطعه از هریك انتخاب کرده و باین ترتیب هربار پانزده قطعه نمایش داده میشد .

متموّلین از افراد ذیحقوق مأمور میشدند که بازیگر وخواننده آورده نمایش را ترتیب بدهند . قضاتی بقرعه معیّن شده اسامی کسانی را که درمسابقه برده بودند

اعلام مینمودند .

دردامنهٔ آکروپول تماشاخانهٔ وسیع بی‌سقفی بجهة نمایش ساخته بودند . جایگاه تماشاچیان را پلّه پلّه قرار داده سی هزار نفر در آن جا میدادند . در مقابل آن محوّطهٔ مدوّری برای دستهٔ ساز و آواز ساخته و در انتهای تماشاخانه تختی بجهة بازیگران بنا کرده بودند که از سه طرف دیوار داشت و روی آن بجانب حضّار باز بود . برای جلوهٔ نمایش چندان اهتمامی بخرج نداده بودند فقط دریچه ای چند تعبیه کرده هیاکل را از آنجا بیرون میکشیدند و هم سکّوی کوچکی ساخته با طناب و قرقره بالا و پائین میبردند تا اشخاص را روانهٔ آسمان کنند یا ازآسمان بزیر آورند . باآینه برق‌تولید میکردند وچلیکی را ازسنك پرکرده روی صفحه ای فلزّی میگرداندند تاصدای رعد بدهد . بازیگران همه مرد بودند و نقابی میزدند که چهره را بوضعی‌عنیف ولب‌را بنهایت ضخیم جلوه میداد. باین وسیله تماشاچیان دور دست نیز ایشان را دیده گفتارشان را می شنیدند امّا اطوار قیافه مستور میماند و تماشاخانه حالت خیمه شب بازی پیدا میکرد .

بازیگران تراژدی کلاه بلند بسر میگذاشتند ولباس دراز وکفش پاشنه بلند میپوشیدند تا بهتر نمود کنند .

تآتر نویسان آتن در مائهٔ پنجم تآتر نویسانی بزرگ داشت مثل اشیل (۱) (۵۲۵ـ۴۵۶) وسُفکل(۲)(۴۹۵ـ۴۰۵) واوریپید(۳) (۴۰۶ـ۴۸۰) وآریستوفان(۴) (۳۸۵ـ۴۴۵) .

سه شاعر اوّل تراژدی مینوشتند و آریستوفان کمدی ازاین جمله قدر ومنزلت سُفکل بیشتر بود زیرا که در مسابقه ها بیست بار بر دیگران فائق آمده بود در صورتیکه اشیل سیزده و اوریپید فقط پنج بار فایق آمد . اشیل و سُفکل بیشتر ازسایرین قلب جماعت آتنی‌را تکان دادند زیرا آنچه نگاشتند راجع بروایات مذهبی ویادگارهای بزرگ ملّی یاحوادثی بود که درطیّ همان عصراتّفاق افتاده وشنوندگان را بوجد وشوق میآورد . چنانکه گذشت اشیل که خود درجنك ماراتُن بجانبازی

(۱) ـ ESCHYLE (۲) ـ SOPHOCLE (۳) ـ EURIPIDE (۴) ـ ARISTOPHANE

پرداخته بود جنگ دوّم مدی را در ذیل ترا ژدی «ایرانیان» نمایش داد.

آریستوفان که در اواخر مائه وبعد از پریکلس روی کار آمد حریفان خویش یعنی رؤسای فرقهٔ عامّه را سخت مسخره کرده مردم آتن را میخنداند. آریستوفان تأثیر منظومات اشیل را در مردم متذکّر شده ضمن یکی از کمدیهای خود بدین ترتیب شرح میدهد که اشیل درصحنهٔ نمایش ظاهر شده بدیونیزوس خطاب کرده چنین میگوید:

« به بین چه مردان بزرگ وشجاعی ازمن بیادگار ماندند. ازانجام وظیفهٔ عمومی سرباز نمیزدند. مانند امروز تن پرور و دورو زبان باز نبودند. جز نیزه و مغفر جقه‌دار وجوشن و رانین فکر دیگر نمیکردند. چون سپری که ازهفت لا پوست گاو بسازند هفت روح داشتند.

ــ اشیل. بیان کن به بینم شهامت را چگونه در وجودشان مخمّر کردی...

ــ بنام « رؤسای هفتگانه دربرابر تب » تآتری ترتیب دادم پراز روح آرس(۱) و هرکه آنرا دید دلش برای جنگ پرواز میکرد... چون تآتر ایران را ساختم غلبهٔ بر دشمن را بشما آموختم. این است شاهکار من.

ــ آری. همینکه خبرمرگ داریوش بمن رسیداز ذوق لرزه براندامم مستولی شد ودستهٔ خوانندگان نیز فی‌الفور دست زده فریاد میکرد: فتح و فیروزی »

مورّخین — اهل یونان تامدّتی متمادی جز بوسیلهٔ افسانه های شعری که سرگذشت مردم وخدایان رابایکدیگر مخلوط مینمود ازگذشته اطّلاعی نداشتند لکن درمائهٔ پنجم باین صرافت افتادند که حقیقت وقایع گذشته را دریابند ازآنوقت تاریخ ظهور کرد و بنیان آن بدست دو نویسندهٔ بزرگ موسوم به هرودت و توسیدید ریخته شد.

هرودت (۴۲۵ــ۴۸۰) که در هالی کارناس آسیای صغیر بدنیا آمده بود بنقل « جنگهائی که از زمان تشکیل مملکت ایران تا زمان خشایارشا فیما بین

(۱) ـ ARÈS

مردم یونان و وحشیان در گرفته است » پرداخت ومنظور دیگرش نیز آن بود که حال تمام ممالك واقوامی را که درین جنگها مداخله داشته‌اند بنویسد لذا مجمع‌الجزایر دریای اژه و فنیقیّه و بین النّهرین و مصر و تقریباً تمام نواحی یونان و سیسیل و ایطالیا را سیاحت کرده با نظر دقّت اوضاع را وارسی نمود و محتمل است که ایّام اخیر عمر خود را در ایطالیا گذرانده باشد . هرودت ضمناً احتیاط را از دست نداده میگوید :

« آنچه دیگران نقل کرده اند من آورده ام لکن چنین نیست که همه‌را بدون تمیز باور کرده باشم . این اظهار دربارهٔ کلّیّهٔ نوشته های من جاری است » وفی‌الواقع بسیاری از نگاشته های هرودت را در باب مصر یاسایر اقوام مشرق زمین نمیتوان باور کرد چنانکه سابقاً نیز درین باب ذکری نمودیم . بدیهی است که هرودت در امور یونان مطّلعتر میباشد ولی درین‌جا نیز جزء عمدهٔ نوشته های او را افسانه ها و معجزات گرفته است .

توسیدید (٤٧١ـ٣٩٥) که درآتیك بدنیا آمده چگونگی جنگ پلوپونزرا که خود درآن حضور داشته وشرکت نموده بیان کرده است . توسیدید مانندهردوت زود باور نبوده و در نگاشته های خویش ذکری از افسانه و معجزه نکرده و همّ خود را بحقیقت جوئی مصروف نموده و ازاین رو میتوان گفت که نخستین مورّخ یونان بوده و این عنوان ابتدا در حقّ او صادق آمده است . توسیدید میگوید :

« در نقل وقایع من بقول این و آن و احساسات شخص خویش اعتنا نکرده و نیاورده ام مگر آنچه را که خود حاضر و ناظر کیفیّت آن بوده یا در آن باب اطّلاعات صریح و درست تحصیل کرده‌ام . بدیهی است که درنیل این مقصود باشکالات زیاد برخورده‌ام زیرا شهود غالباً درمشاهدات خود متّفق القول نبودند و هریك برحسب تمایلات باطنی یاضعف وقوّت حافظه نظر خاصّی اظهار مینمودند . درآنچه نگاشته‌ام افسانه را بالمرّه راه دخول نداده‌ام وازاین جهت شاید نوشته هایم از رنگ ورونقی که در افسانه‌ها

یافت میشود عاری باشد ولی من فقط خواسته‌ام این مجموعه کسی را بکار آید که بخواهد وقایع ایّام سلف را درست در خاطر خود مجسّم کرده وحکم نظایر آن را که باقتضای طبع بشری اتّفاق میافتد بیش از وقوع بداند ».

عقلاء

بعض مردم فکور بجای اینکه تنها در اعمال مردم روزگار سلف دقّت کنند نظر را وسیعتر گرفته از خود می پرسیدند که این جهان چگونه خلق شده و مدار امور آن بر چیست. بشر از کجا آمده و کجا میرود و چه اصولی را باید پیروی کند.

این اشخاص که ابتدا عاقل و سپس فیلسوف یعنی دوستدار معرفت لقب یافتند امروز عالم نامیده میشوند. معروفترین عقلای مائهٔ ششم از میان مردم ایونی برخاستند مثل تالس (۱) از میله و فیثاغورث (۲) از ساموس. فیثاغورث ساموس را گذاشته به کروتون (۳) واقع در یونان کبیر سفر کرد وبانواع علوم از قبیل ریاضی و هندسه و نجوم دست زد. بعقیدهٔ او روح پس از مرگ جسد را ترك کرده در جسم دیگری حلول میکند. این عقیده را تناسخ نام داده‌اند. شاگردان فیثاغورث یکجا زندگی میکردند و مانند راهبان بقواعدی سخت گردن مینهادند.

در مائهٔ پنجم آتن مرکز تحقیقات فلسفی و علمی گردید و افلاطون آتنی (۴۲۸ - ۳۴۸) که یکی ازبزرگترین نویسندگان ازمنهٔ قدیمه شمرده میشود رتبهٔ فیلسوف اعظم یافت. باین ترتیب مردم یونان یك‌جا بجستجوی حقیقت پرداخته و یك‌جا ازدنبال جمال راه افتاده ودرین هردو راه بر تمام اقوام پیشی گرفته اند وذوق یونانی واقعاً در همهٔ امور کار کرده است.

فصل بیستم

جنگ پلوپونز. اسپارت بر ضد آتن

چون اسپارت و بعض بلاد دیگر یونان بآتن رشك میبردند جنگی وحشیانه موسوم به جنگ پلوپونز در گرفت و از ۴۳۱ تا ۴۰۴ طول کشید.

---

(۱) - THALÈS (۲) - PYTHAGORE (۳) - CROTONE

آتن بهدایت پریکلس و کلهئون (۱) سیادت بحری خودرا حفظ کرد ولی آلسیبیاد قوای ویرا به‌سیسیل کشانیده بورطهٔ هلاك افکند. از این‌رو ضعف بر آتن مستولی گردید. متّحدین وی راه خویش گرفتند و دشمنانش با شرکت ایران چاره رابروی تنگ کرده زمام قلمرو وسیع ویرا از دستش بدر بردند.

علّت جنگ پلوپونز جنگ پلوپونز بمحارباتی اطلاق میشود که از ۴۳۱ تا ۴۰۴ اهل یونان را بدواردو قسمت کرده پاره‌ای را بکمك آتن و برخی را بمساعدت اسپارت بجان یکدیگر انداخته است. محرّك اصلی این جنگ حسدی بود که بعض بلاد بشوکت و اقتدار آتن میبردند. احساسات حسادت‌آمیز در اسپارت ازهمه جا تندتر بود و چنانکه پیش گذشت درآغاز مائهٔ پنجم فیمابین این دو شهر دوبار جنگ درگرفت وعاقبت در ۴۴۵ بامتارکه‌ای سی‌ساله خاتمه پذیرفت.

از آنجا که آتن در دریاو اسپارت در خشکی سیادت داشت مصالح این دوشهر چندان بهم تصادم نمی‌نمود و باین جهت پرهیز از جنگ امری ممکن الحصول بنظر میرسید طرفین نیز بجنگ رغبتی نداشتند امّا بعضی از بلاد یونان مانند تب و کُرنت بیش از اسپارت بحشمت روز افزون آتن رشك میبردند.

کُرنت که شهر « پرثروت » لقب داشت چون در تنگه واقعشده بود از موقع ممتاز خود استفاده کرده بتجارت بحری مشغول گردید وهمچنانکه آتن دربحر اژه بسط ید یافت کُرنت در آدریاتیك و دریای ایونی رونقی بکار خود داده بمردم آن صفحات ظروف سفالی و اسلحه میفروخت و باین لحاظ میترسید که مبادا آتن در منطقهٔ وی نیز آغاز رقابت کند. تب و کُرنت زرنگی کرده بااسپارت اتّحادی بستند و کُرنت اسپارت را برضدّ آتن بر انگیخت.

نائرهٔ حرب‌را اختلاف کُرنت با کُرسیر مشتعل ساخت باین معنی که چون آتن از کُرسیر طرفداری نمود کُرنت متّحدین خود را واداشت بآتن اعلان جنگ دادند (۴۳۱)

(۱) - CLÉON

بسط و کیفیت جنگ جنگ شروع نشده عالم یونان را دوقسمت کرد و ازسیسیل تا تراس انبساط یافت. طرفین کینهٔ نژادی را پیش کشیدند از قوم‌دروس آنچه دریونان وآسیا وایطالیا بودند باسپارت واقوام ایونی‌در بدو امر باآتن پیوستند. بعلاوه چون آتش جنگ زبانه کشیدفرق مختلفه را درهر شهری بهم انداخت چنانکه‌اشراف وبزرگان‌بلاد ایونی باسپارت تمایل داشتند وعامّه همه جا آتن را رجحان میدادند. باین ترتیب جنگ‌خانگی نیز مزید برعلّت شده معرکهٔ خونریزی را گرمتر کرده حالت سخت عدیم‌النّظیری بجنگ پلوپونز داد. یونانیها روابطی را که اسباب اتّحاد آنان بود و هم‌جنگ با ایران را که مشترکاً اقدام کرده بودند بکلّی فراموش کردند. در جنگ بیکدیگر امان نمیدادند بعد از هر جنگ یا بعد از تصرّف هر شهر قتل عام اسرا را تقریباً قاعدهٔ کلّی‌میدانستند مثلاً مردم آتن در یکی ازجنگهای اخیر عزم کردند که چون غالب شوند دست راست تمام اسرا را ببرند لکن اتّفاقاً مغلوب شدند و سه هزار اسیر آتنی شربت مرگ نوشیدند.

یکی از وقایع خون‌آلود قتل عام کُرسیر بود. اشراف این شهر رئیس فرقهٔ عامّه راکشتند واز اتّحاد باآتن دست کشیدند ولی فرقهٔ عامّه بکمك آتن پیش برد و بشدید ترین وضعی معاملهٔ بمثل کرد. توسیدید میگوید: «در مدّت هفت روز که کشتیهای آتن مقیم کُرسیر بود مردم این شهر تمام کسانی راکه دشمن حکومت عامّه میپنداشتند سر بریدند و حتّی عدّه ای فدای خصومتهای خصوصی گردیدند مثلاً بدهکاران طلبکاران را کشتند. مرگ باشکال مختلف‌جلوه میکرد... پدرپسر را میکشت. بیچارگان را ازبست بیرون میکشیدند یاپای مذبح بقتل میرسانیدند... بعضی در معبد دیونیزوس ماندند تا مردند... باین ترتیب اهریمن خصومت و اختلاف یونان را بآتش وخون کشید».

تقسیمات جنگ از آنجا که مورّخینی مانند توسیدید وگزنفون خود شاهد این قضیّه بوده و شرح آنرا آورده اند ازین جنك اطّلاعات وافیه در دست است. جنگ پلوپونز را میتوان بسه دورهٔ اصلی قسمت کرد:

دورهٔ اوّل جنگ ده ساله (۴۲۱ ـ ۴۳۱) و محاربه ایست که فیمابین فریقین اتّفاق افتاده و نتیجهٔ قطعی نداده . مهمترین وقایع این دوره طاعون آتن (۴۳۰) و شکست اسپارت در اسفاکتری[1] (۴۲۵) و صلح نیسیاس[2] (۴۲۱) میباشد .

دورهٔ دوّم از زمانی شروع میشود که آتن بصلاحدید آلسیبیاد به سیسیل اردو فرستاد و حوادث قابل ذکر آن طرد آلسیبیاد است (۴۱۵) و شکست قوای آتن در سیراکوز و تسلیم آنها (۴۱۳).

دورهٔ سوّم موسوم به جنگ دِسه‌لی[3] (۴۰۴ ـ ۴۱۳) وعظیم ترین سوانح آن استقرار اسپارت در دِسه‌لی (واقع در آتیک) میباشد (۴۱۳) و مراجعت آلسیبیاد بآتن (۴۰۷ ـ ۴۰۸) وفتح قطعی اسپارت در اگوس پُتاموس[4] (۴۰۵) و تسلیم آتن (۴۰۴).

دورهٔ اوّل . بروز طاعون در آتن در آغاز جنگ قشون اسپارت که درخشگی قوی‌تر بود فرصتی کرده آتیک را مسخّر نموده بتاراج داد . پریکلس چنین صلاحدید که آتن بحریّهٔ خود را بکار اندازد و بدفاع آتیک نپردازد . لذا روستائیان بشهر پناه آوردند . تهیّهٔ آذوقهٔ شهر اشکالی نداشت زیرا دیواری آتن را به پیره متّصل مینمود ورفت وآمد را دامان خود میداشت . ضمناً قشون آتن دسته دسته بسواحل پلوپونز رفته خسارت وارد میکردند . اتّفاقاً بواسطه یك کشتی تجارتی که از مشرق آمده بود بلای طاعون در میان سکنهٔ متراکم آتن منتشر گردید .

توسیدید مینویسد : « هجوم مردم قری بشهر سربار این بلیّه گردید و بیشتر تازه واردین مبتلا شدند زیرا خانه نداشتند و در منتهای شدّت تابستان در کلبه هائی که بخارج هیچ منفذ نداشت زندگی میکردند بنابراین دسته دسته میمردند و اجساد مردگان رویهم ریخته بود و بسیاری از بیچارگان درکوچه ها و دور چشمه ها میگشتند نیم مرده و از تشنگی بجان آمده بودند . چون مردم در اماکن متبرّك كه هم چادر زده بودند در آنجا نیز مرده انبار شد زیرا بزرگی بلیّه آنان را بیچاره کرده احترام اشیاء مقدّس

---

(۱) ـ SPHACTÉRIE (۲) ـ NICIAS (۳) ـ DÉCÉLIE (۴) ـ ÆGOS—POTAMOS

را فراموش کرده بودند. آدابی که تا آن روز در موقع کفن و دفن رعایت میشد متروك گردید وبترتیبی که دسترس بود اموات را بخاك می سپردند. مایحتاج دفن اموات در خانواده ها نایاب شد. بعضی بوسایل فضیحت آمیز متمسّك شدند مثلاً پیشدستی کرده اموات خودرا روی هیزمی که دیگران ترتیب داده بودند گذاشته آتش میزدند و بعضی دیگر چون میدیدند جنازه ای مشغول سوختن است مرده خود را روی آن انداخته فرار میکردند...» مردم آتن که درین بد بختی کارد باستخوانشان رسید تلافی را سرپریکلس درآورده ازفرماندهیش معزول وبجریمه اش محکوم کردند. طالع بد باینقدرهم اکتفا نکرده خواهر ودو دختر پریکلس را نیز بدست طاعون سپرد. عاقبت ملّت دربارهٔ اوتغییر عقیده داد وباز بفرماندهی قشونش برگزید ولی این بارپریکلس شخصاً دچار این بلا گردیده جان سپرد (۴۲۹).

کله‌ئون (۱) و نیسیاس (۲)

پس از مرگ پریکلس بر سر ادارهٔ سیاست آتن دو نفر منازعه داشتند کله‌ئون که در رأس فرقهٔ عامّه ونیسیاس که دررأس فرقهٔ اشراف یا پای بند اصول کهنه بود قرار داشتند.

برخلاف پریکلس و کلّیهٔ کسانی که تا آن روز بمقامی رسیده بودند کله‌ئون ازنجباء زادگان نبود بلکه از مردم گمنام وصاحب کارخانهٔ دبّاغی بوده است. اطواری عالیانه داشت. در کرسی نطق صدا را بلند میکرد. دست وسر رازیاد حرکت میداد ولی با وجود این نبایستی گفتهٔ دشمنش آریستوفان شاعر راباور کرد که میگفت کله‌ئون پرگو وزبان باز است. کله‌ئون تندولی درست بود و چون ازجنگ طرفداری مینمود خود نیز وارد معرکه گردیده کشته شد.

رقیب کله‌ئون نیسیاس زبان اشراف یعنی اغنیابود که ازپرداخت مالیات جنگ به تنگ آمده و صلح و سازش با اسپارت را ترجیح میدادند. نیسیاس مردی بود کمی ملایم و محجوب و بی اندازه دارا.

از تاتر و ورزش نمایشهای عالی بجهة ملّت راه میانداخت. بدینداری نیز

---

(۱) - CLÉON (۲) - NICIAS

ممتاز بود و غیب گوئی نزد خود نگاهداشته همیشه درطرز بکار زدن یا ازدیاد تموّل خود با او مشورت میکرد .

پلوتارك میگوید : در مدّت جنگ نیسیاس قوای کُرَنت را یك بار شکست داد «ولی دونفر از مقتولین قشون وی مفقود شدند چنانکه هرچه جستجو کردند اثری از ایشان بدست نیامد .

کلهئون چون این مطلب بشنید کشتی خودرا نگاهداشت وکس فرستاد تاآنهارا از دشمن باز ستاند . لکن برحسب عادت و قانون زمان اگر حریف غالب جنگ را متارکه کنند تا مقتولین را باز ستاند چنانست که از فتح چشم پوشیده باشد و دیگر مجاز نیست چون فاتحین غنائم جنگی را جمع آورده جشنی بگیرد و فی الواقع تا کسی اختیار دار نشده فاتح شمرده نمیشود و آنکه خواهشی دارد اختیار دار نیست . . . معذلك نیسیاس جرأتی بخرج داده باین نظر که دو نفر از هموطنانش از کفن و دفن محروم نمانند از نصرت و افتخار چشم پوشید » .

وقعهٔ اسْفاکْتِری

چون در آغاز کار کلهئون برحرب دفاع آتیك نیر جنگ باز چند سال دیگر بسختی دوام کرد وعاقبت [redacted] معلوم نشد ولیدر ۴۲۵ آتن برخصم رجحانی یافت . اسفاکتری جزیرهٔ کوچکی بود دردهانهٔ خلیج پیلوس درسواحل خاك مِسنی که مردم اسپارت در تحت سلطهٔ خود درآورده بودند ولی تخم عصیان همیشه در آنجا وجود داشت . دموستن سردار آتنی که بایك عدّه کشتی باین سواحل رسید بفکرش چنین آمد که روی تخته سنگ پیلوس مقام محکمی را پناهگاه مردم مِسنی قرار بدهد لذا خود در آنجا پیاده شد وکشتیرا پس فرستاد . قوای اسپارت بزودی رسیده اورا دور کرد و ۴۲۰ سرباز درجزیرهٔ اسفاکتری گذاشت ضمناً کشتیهای اسپارتی نیز خلیج را محاصره کردند امّا بحریّهٔ آتن بعجله برگشت و کشتیهای دشمن را شکست داده سربازان اسپارتی مقیم اسفاکتری را محصور نمود .

کار وحشت دراسپارت بالا گرفت زیرا دیگر سپاهی زیاد درشهر وجود نداشت

وجنگیان اسفاکتری نیز اغلب از خانواده‌های مهم بلد بودند. اسپارت هرچه‌درقوّه داشت برای نجات ایشان کرد ووعده دادکه هرکس ازهیلوت آذوقه بایشان برساند آزاد خواهدگردید لذا بعضی ازآن مردم‌درمیان دوآب ازخلیج‌عبور کردندوباطنابی مشکهای عسل و تخم کتان میبردند.

کله ئون که در آتن بود سرداران آتنی را از بطوء عملیّات واحتیاط ملامت کرده میگفت اگرجای‌ایشان بودم‌درحمله بسربازان اسپارتی دقیقه‌ای تعلّل روا نمیداشتم. چون‌این کلمه بگفت وادارش نمودند که خود رهسپار میدان‌جنگ شود.

سربازان محصور اسپارتی را جنگل جزیره مخفی میداشت امّا در این اثناشبی که آتش مطبخ‌را درست خاموش نکرده بودند ازاقبال بلندآتن حریقی برخاست و جنگل رایکسربسوخت. کله‌ئون ودموستن حملهٔ‌سختی کردند. سربازان اسپارتی مدّتی دفاع نمودند و چون سیصد نفر از ایشان باقیماند تسلیم شدند.

این واقعه در یونان اثر غریبی بخشید زیرا تا آنروز همه تصوّر میکردند که سرباز اسپارتی اگر در تنگنا بیفتد خود را میکشد ولی تسلیم دشمن نمیشود.

صلح نیسیاس

از این ببعد قشون اسپارت دیگر جرأت نداشت بخاك آتیك حمله برد زیرا میترسید مبادا با سربازان اسپارتی که اسیر دست آتن بودند معاملهٔ سختی بعمل آید. علیهذا اسپارت بصلاحدید برازیداس (۱) جنك را به تراس کشانید زیرا آتن از آنجا گندم و طلا میآورد. برازیداس آمفیپولیس را گرفت کله‌ئون کوشید که آنرا باز ستاند ولی در پای حصار با برازیداس در یك موقع کشته شد.

آنوقت بود که فرقهٔ طرفدار صلح هم در اسپارت و هم در آتن پیش برد. نیسیاس صلحی پنجاه ساله منعقد نمود که متن آنرا در معابد امانت گذاشتند و بموجب آن هر دو طرف آنچه در نتیجهٔ فتوحات بدست آورده بودند بیکدیگر

(۱) ـ BRASIDAS

مسترد داشتند. این عهد نامه بصلح نیسیاس معروف گردید (۴۲۱).

دورهٔ دوّم. آلسیبیاد

جنگ ده‌ساله بهیچ نتیجه‌ای منتهی نگردید و این خود دلیلی بود براینکه قوای متخاصم تقریباً برابر است. اگر آتن مصلحت اندیشی آلسیبیاد را که گوئی فرشتهٔ بدخواه آتن بوده نشنیده میگرفت این وضع باز تا مدّتی بهمین حال باقی میماند.

آلسیبیاد که نجیب‌زاده بود در تحت‌ولایت پریکلس بحدّ رشد رسید. در استعداد نقص نداشت و جمیع صفات را از صباحت و تموّل و زبان آوری و سیاست دانی و علم جلب محبّت عامّه جامع بود و فرزند محبوب افراد مردم آتن شمرده میشد ولی از فرط نخوت میخواست همه‌کس او را بستاید و در همه چیز وحید دهرش بشمارد. در سبك لباس مافوق عموم بود. جامه‌ای ارغوانی در بر میکرد و بوضع مردم مشرق زمین کفشهای بلند میپوشید. تمام جوانان خود آرا از او تمجید و تقلید مینمودند. در المپی در آن واحد هفت ارّابه بمسابقه میگذاشت وجائزهٔ اوّل و دوّم و چهارم را میبرد. این مطلب هیچوقت سابقه نداشت امّا آلسیبیاد باین چیزها قناعت نمیکرد و اقدامات بزرگتر در خواب میدید.

پلوتارك مینویسد: «طبیعت درخلقت آلسیبیاد یك‌حالت‌غوغاطلبی وخشونت رجحان بر غیر نهاده بود» و این مطلب از حکایات عهد صباوتش بخوبی معلوم میشود‌مثلاً روزی کشتی‌میگرفت حریف براوغالب آمده چیزی نمانده‌بود بزمینش‌بزند که آلسیبیاد دست او را دندان گرفت. حریف دست‌ازاو برداشته گفت:«آلسیبیاد. مانند زنان دندان میگیری. آلسیبیاد جوابداد بگو مانند شیران. سگی خوشگل و خوش قدّ و قواره داشت که بمبلغ ۶۸۷۴ فرانك طلاخریده بود روزی دم سك را که اسباب قشنگی او بود برید. دوستان بملامتش برخاستند که مردم همه‌درین باب بد میگویند. آلسیبیاد خندید که‌من‌غیر ازاین غرضی‌نداشته‌ام زیرا میخواهم مردم آتن درین باب گفتگو بکنند تا از خود من بد نگویند.»

آلسیبیاد درین‌کار نیز دستی داشت که‌هرجا میرفت سلیقه وعادات مردم همان

محل را پیشه کرده باین وسیله خود را محبوب نماید مثلاً در اسپارت ورزش کار و قانع و مرتاض بود و در بلاد ایونی تن پرور و بیکار. در تراس میل زیادی به شرب داشت. در تسالی همیشه بسواری میپرداخت. چون نزد تیسافِرْنْ ساتراپ ایرانی آمد چنان طنطنه‌ای ترتیب داده مخارجی کرد که بر تجمّل ایرانی پیشی گرفت»

اردو کشی سیسیل

مردم آتن گول تحریکات این جوان جاه‌طلب را خورده نصایح احتیاط آمیز پریکلس را پشت گوش انداختند و بی محابا باقدام عظیمی که اشکالات آنرا درست ملاحظه نکرده بودند دست زدند یعنی تصمیم به تسخیر سیسیل گرفته تا حوزهٔ غربی بحرالرّوم را نیز مانند دریای اِژه در حیطهٔ اختیار خویش در آورند. برای این مقصود اردوی مفصّلی تجهیز کردند (۴۱۵).

کشتیهائی که حامل اردو بودند با تشریفات کامل و مؤثّر از بندر حرکت کرد. توسیدید میگوید: «هیچگاه قشونی باین شکوه و با آن اسلحهٔ مجلّل از یك بندر خارج نشده بود. کشتیهای صد و پنجاه پاروزنه را ملاّحان با علائم گرانبها آراسته بودند و سربازان در پیراستگی لباس و اسلحه با یکدیگر همچشمی کرده بودند... چون همگی سوار شدند شیپوری امر بسکوت داد و ادعیه‌ای که برای عزیمت مقرّر است خوانده شد. تمام قشون شراب را با آب ممزوج کردند. سرباز و سردار مشروب خود را در جامهای طلا و نقره بزمین نثار نمودند. مردم نیز از ساحل دعا میخواندند. چون سرود خاتمه پذیرفت و نثار بانجام رسید کشتی ها براه افتادند...»

مصیبت

آلسیبیاد یکی از رؤسای اردوکشی سیسیل و شاید یگانه کسی بود که میتوانست آنرا بوجه خوشی خاتمه بخشد ولی وقعهٔ مجسّمه های هِرمس که درین اثنا بوقوع پیوست موجب احضار و کناره گیری وی گردید.

چندی قبل از حرکت اردو یك روز صبح معلوم شد که شب گذشته تمام مجسّمه‌های هِرمس را که سر چهار راه های شهر آتن قرار داشت شکسته اند. این کار وهنی

عظیم بخداوند بود وازوجود توطئهٔ سرّی حکایت میکرد. درنتیجهٔ تحقیقات با آلسیبیاد بدگمان شده اورا احضار نمودند. آلسیبیاد چون در ساحل سیسیل این خبر بشنید صلاح کار خودرا در فرار دیده باسپارت رفت ومستشار دشمنان وطن خود گردید. مردم آتن اورا محکوم باعدام کردند وکهنه هنگام غروب روبخورشید ایستاده البسهٔ سرخی را حرکت داده بدو نفرین فرستادند. با این وصف سایر رؤسای اردو که نیسیاس نیز از آنجمله بود عزم کردند سیرا کوز را محاصره کنند ولی به پیشرفت خویش یقین نداشتند و عملیّات بطول انجامید. سیرا کوز سردار قابلی موسوم به ژیلیپ (۱) از اسپارت گرفت. این سردار برقوای آتن فایق آمده آنهارا عقب نشاند قوّهٔ بحریّهٔ آتن درخلیج محصور ویکباره تلف شد. سربازان هرچه خواستند بداخل سیسیل پس به‌نشینند نتوانستند وجز تسلیم چاره ندیدند. مردم سیرا کوز سرداران را که نیسیاس و دِموستن نیز از آنجمله بودند کشتند و اسرارا در لاتومی (۲) که سابقاً مقطع بود حبس کردند. سربازان درآنجا از مرض وتشنگی و گرسنگی جان سپردند (۴۱۳)

خبر این مصیبت مردم آتن را متحیّر ومبهوت کرد زیرا آتن بهترین سربازان خود را از دست داده کارخانهای کشتی سازی خالی و خزانه تهی شده بود. آن مقدار بحریّه هم که باقی بود عمله نداشت. اسپارت ازاین اردوکشی استفاده کرده جنك را از نو شروع کرد. مردم آتن از جا در نرفتند و در برابر خطر با نهایت جرأت قدّ بر افراشتند ولی چنین شکستی جبران ناپذیر بود.

دورهٔ سوّم سه واقعهٔ تازه بر سختی اوضاع آتن افزود و در هر سه باز دست آلسیبیاد خائن درکار بود. آلسیبیاد اسپارت را واداشت که در مقام محکم دِسه‌لی که در خاك آتیك و سر راه آتن به لوریون بود جایگیر شوند. در نتیجهٔ این اقدام دست آتن بکلّی در جنگ بسته شد. پس از آن دربحر اِژه دور زده تمام متّحدین آتن رابا ستثنای ساُموس از او بر گرداند و باین ترتیب آتن را از قلمرو پروسعت خود محروم نمود بالاخره بخیال دعوت ایرانیان افتاد

(۱) - GYLIPPE (۲) - LATOMIE

و با اینکه این عمل بضرر کلیهٔ یونان تمام میشد بانجام آن برخاست . بدیهی است که شاهنشاه ایران اینموقع را بجهة تلافی جنگهای مدی بسیار مناسب میدید علیهذا تیسافرن بنام شاهنشاه عهدی کرد که آسیای صغیر و بلاد یونانی نشین آن تا دریای اژه ملك بلامنازع ایران باشد . از آن ببعد طلای ایران بکار افتاد و کشتی تجهیز کرد تا بحریهٔ آتن را نابود کنند . متحدین مخصوصاً در شمال دریای اژه بجنگ پرداختند تا راه آوردن گندم را بروی آتن به بندند .

مقاومت آتن

آتن دیگر رمق نداشت زیرا تنها مانده گرفتار مبارزات فرق وانقلابات داخلی بود ولی معهذا مقاومت شایانی کرد و باز تا هشت سال نگذاشت دشمنان بر وی غالب شوند و حتی روزی که آلسیبیاد بوطن خود برگشت بنظر چنین میرسید که اقبال دوباره بآتن رو کرده است ولی دوران این خوش بینی کوتاه بود . باری آلسیبیاد که مردی متلون بود میانه اش با اسپارت هم بهم خورده باز بخدمتگذاری آتن میل کرد . اهالی آتن خیانت اورا بخشیدند واو را چون ناجی خود استقبال کردند (۴۰۸) ولی چون شکستی خورد باز باو بد بین شده از فرماندهی معزولش ساختند ازآن پس آلسیبیاد به تراس رفت که بجنگ پردازد و باقی عمر را در آنجا بآوارگی گذرانید (۴۰۷).

کمی بعد قسمتی از بحریهٔ آتن که مردم خارجی الاصل و بندگان در آن بودند ناگهان سر رسیده درجزایر آرژینوزا(۱) واقع در نزدیك لسبوس فتحی کردند ولی رؤسای این فتح پاداش بدی گرفتند بدین معنی که چون طوفانی حادث شده نگذاشت اجساد را جمع آوری کنند باتهام هتك حرمت مراسم مذهبی ازطرف محضر عموم ملت محکوم باعدام گردیدند.

لیزاندر. (۲) سقوط آتن

عاقبت اسپارت ادارهٔ جنگ را بفرماندهی فعال و مدبر موسوم به لیزاندر واگذاشت . لیزاندر میگفت « هر جا پوست شیر کوتاه آمد باید پوست روباه را بدان دوخت » . لیزاندر چنان ضربتی کاری بدشمن زد که منجر بسقوط آتن گردید .

---

(۱)_ ARGINUSES　　(۲) _ LYSANDRE

بحریهٔ آتن در داردانل در انتهای خلیجی که مصبّ رود اگوس پتاموس (۱) (رودبز) بود قرار داشت. لیزاندر چندین روز مراقب جزیره شد و چون بیخبری بحریه را دانست در موقعی که کشتیها تقریباً مدافعی نداشت ناگهان تاخت آورد عدهٔ کمی گریختند. سه هزار آتنی اسیر و کشته شد (۴۰۵). خبر شکست شب بآتن رسید و چنانکه گزنفون میگوید «آن شب خواب بچشم احدی نرفت. همه میگریستند. امّا بر زنده نه برمرده» وحشت آتن بجا بود زیرا نتیجهٔ این واقعه یا خرابی و اسارت بود یا قتل عام لیزاندر با قوای بزرگ و مهمّ خود شهر را از خشکی و دریا محاصره کرد. آتن دچار قحطی شده مردمش رو بمردن گذاشتند. اعاظم شهر که اجازه گرفتند با اسپارت داخل مذاکره شوند عمداً مذاکرات را طول دادند تا عاقبت آتن تسلیم شد (۴۰۴).

اسپارت چون فایق آمد جوانمردی بخرج داد و برخلاف خواهش متّحدین خود بر گردن «شهری که هنگام خطر صعب خدمات مهمّ بیونان کرده بود» طوق رقیّت نگذاشت ولی مجبورش نمود که استحکامات پیره و دیوار این شهر را تا آتن خراب کند و باستثنای دوازده فروند هر چه کشتی دارد بدهد. نجبا زادگان تبعید شده را احضار نماید و متّحد مطیع اسپارت باشد.

گزنفون مینویسد: «آنوقت لیزاندر درپیره پیاده شد و تبعید شدگان برگشتند و دیوارها ببانگ نی واژگون گردید و آنروز روز آزادی یونان شمرده شد».

گزنفون آتنی است ولی چون از فرقهٔ اعاظم بلده میباشد از خرابی وطنش بهیچوجه متأثّر نگردیده است.

علل شکست آتن

توسیدید علل شکست آتن را این طور بیان میکند: «پریکلس بمردم آتن گفته بود که اگر آرام داشته باشند و بحریهٔ خود را نگاهدارند و در طیّ جنگ در صدد بر نیایند که دائرهٔ امپراطوری خود را وسعت دهند و جمهوری را در مهلکه نیندازند عاقبت غلبه با آنها خواهد بود ولی مردم آتن درست برخلاف این دستور رفتار کرده بخاطر

(۱) ـ ÆGOS-POTAMOS

جاه‌طلبی وحرص این وآن در خارج جنگ دست بکارهائی زدند که برای خود و متحدینشان عاقبتی وخیم داشت ... علّت واضح است ... کسانیکه جانشین پریکلس گردیدند بپای او نمیرسیدند ولی همه آرزو میکردند که مقام اوّل را احراز نمایند لذا بنا را بر تملّق عامّه گذاشته زمام امور ملکی را بدست وی دادند. تمام خبطها ومن جمله اردو کشی سیسیل ازهمین جا ناشی شد ... » از این رو باید گفت که شکست آتن را خبط خود مردم سبب گردید نه نقص قوای وی. ملّت آتن خصایص پسندیده داشت ولی میانه روی ومتانت را فاقد و محتاج مشاوری عاقل بود و پس ازمرگ پریکلس چنین وجودی نصیب وی نگردید.

فصل بیست و یکم

جنگ تازه

تب برضد اسپارت

آتن در تحت ولایت اسپارت بود و از طرف اشراف اداره میشد لکن قساوت و بیرحمی تیرانهای سی گانه عکس العملی مناسب حال ملّت درکار آورد. سقراط عاقل با بی گناهی فدای آتش کینهٔ عمومی گردید.

هیچیك ازبلاد نتوانست نظم و آرامشی در داخلهٔ یونان برقرار کند. عمر استیلای اسپارت کوتاه بود واستیلای تب هم که جای آنرا گرفت بسرعت درگذشت.

طلای ایران مدام درمیان مردم یونان تفرقه میانداخت. معذلك قشون کشی ده هزار نفره ثابت کرد که کار مملکت ایران‌را پادشاهی کشور ستان خواهد ساخت.

طغاة سی گانه در آتن

در اوان جنگ پلوپونز اشراف آتن مدام با اسپارت مشغول اسباب چینی بودند تاحکومت عامّه را درآتن سرنگون نمایند و هر مصیبتی که بسرآن شهر میآمد بجهة استقرار حکومت خویش مغتنم میدانستند تااینکه بکمك لیزاندر حکومت طغاة سی‌گانه‌را ساختند.

پایهٔ حکومت خود را بر ترس و تخویف نهاده بطغاة سی گانه معروف شدند. از افراد دولتمند ذیحقوق یا خارجی الاصل چندین صد نفر را کشتند و اموالشان را ضبط نمودند. برای مزید اطمینان خویش ازقشون اسپارت ساخلوی درآکروپول نشانیدند. ترامن (۱) که خود یکی ازاعضای سی گانهٔ شوری بود نصیحت کرد که دامن بی‌اعتدالی را ازدست ندهند ولی همکاران بجای میانه روی خود او رادستگیر و بنوشیدن جام شوکران (۲) محکوم نمودند.

طغاة سی گانه بقدری مکروه ومنفور شدند که اسپارت نیز از تقویتشان صرف نظر کرد لذا دسته ای‌ازتبعید شدگان بهدایت ترازیبول (۳) وارد آتیك شده طغاة را بیرون کرد و حکومت عامّه را از نوبرقرار ساخت (۴۰۳).

ترازیبول علاوه بر رشادت شهامت و گذشتی هم بخرج داده قانونی گذراند که گذشته را گذشته خوانده اتّهام و مجازات هیچکس را اجازه نمیداد. ملّت بعنوان قدر دانی تاجی از دو شاخهٔ زیتون به ترازیبول تقدیم کرد.

سقراط

عفو عمومی دربارهٔ اشراف رعایت شد ولی مردم آتن از هجوم مصائب بد گمان شده بردباری را از دست داده هر مباحثه‌ای را که راجع بمذهب یا حکومت پیش میآمددرحکم ردّه و توهین میدانست وبهمین جهت درموضوع سقراط باشتباه افتاده اورا دنبال نموده محکوم کرد. سقراط حجّاری بود از افراد ذیحقوق و از اواسط النّاس ولی کسب خود را کنار گذاشته عمری بتفکّر میگذرانید تا حقیقت عقل را دریافته بدیگران بیاموزد.

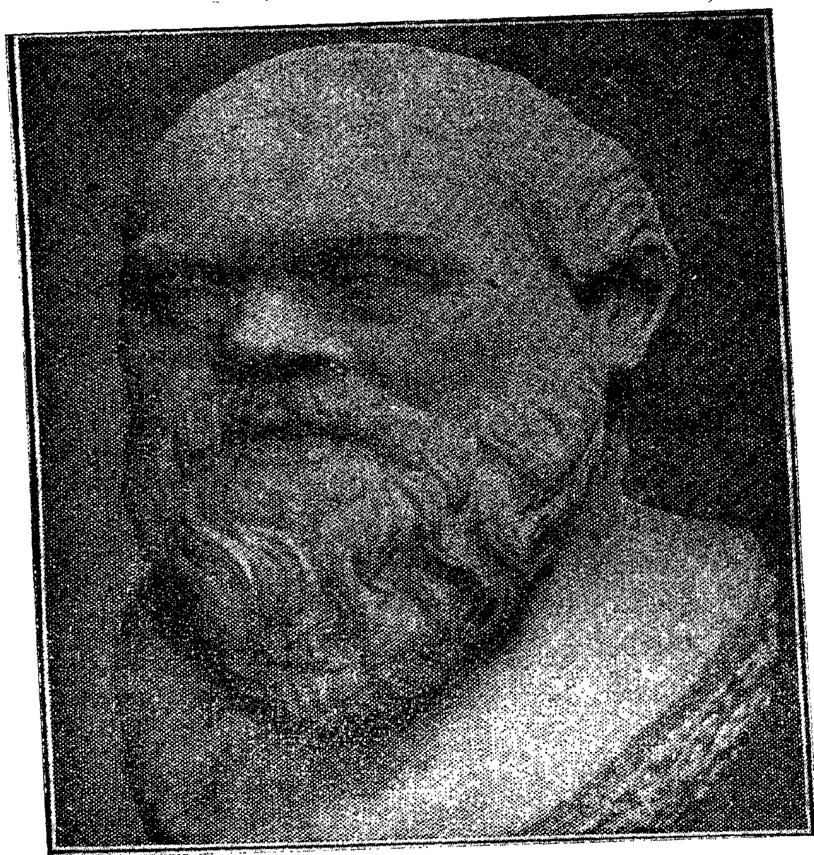
سقراط معتقد بود که اگر انسان از وجدان خود متابعت کند و نگذارد که هوی وهوس واوهام براو دست یابد کاری پسندیده کرده است دستور سقراط این بود که خودت را بشناس و برای این مقصود اهتمام داشت که با اسئلهٔ گونا گون

---

(۱) - THÉRAMÈNE

(۲) - در آتن محکومین باعدام را شوکران میدادند.

(۳) - THRASYBULE



تصویر سقراط که‌در موزه ناپل میباشد

دست طرف را گرفته بکشف حقیقت که در وجود اشخاص مکتوم میدانست ببرد.
هر روز صبح بمیدان عمومی آمده بهر کس میرسید چه جوان وچه پیر چه سیاست پیشه وچه اهل حرفه بنای گفتگو میگذاشت. دوستانش اورا ضیافت نموده ازسخنانش لذّت میبردند. کمال عقل و سادگی و گشاده روئی سقراط کراهت منظر و بینی کوتاه و پهن وشکم بزرگ اورا از نظرها میزدود شاگردانش مانند گزنفون و افلاطون همین بیان را در توصیف وی آورده اند.

محاکمه و مرگ سقراط

سقراط وظیفه شناسی خودرا مکرّر بمنصّهٔ بروز رسانیده در ایّام جنگ پلوپونز شجاعانه جنگیده ویك بارهم آلسیبیاد زخمی را ازدهان مرگ بیرون کشیده بود. سقراط چون اطاعت قوانین را واجب میشمرد جسارتی بخرج داده در مقابل فرمانی از طغاة سی گانه که با قانون مباینت داشت سر فرود نیاورد. معذلك مردم نظر خوشی باو نداشتند و از نادانی او را باسوفسطائیان(۱) مشتبه مینمودند.

یکی از دلتنگیهای مردم از سقراط این بود که آلسیبیاد و کته زیاس (۲) از جملهٔ شاگردان وی بوده اند. در ۳۹۹ سقراط بجرم اینکه «خدایان بلد را حرمت نمیکند و الوهیّتی تازه آورده است» گرفتار شد. قضاة اورا مقصّر شناختند و چون بموجب قانون از او پرسیدند که چه مجازاتی در حقّش روا دارند گفت: «برای اینکه عمر من بخدمت وطن مصروف شود وبتوانم هموطنان را به فضیلت راهنما باشم پیشنهاد میکنم مقرّر دارید که بخرج دولت در معبد پریتانه (۳) ازمن نگهداری کنند».
این جواب تمسخرآمیز درنظر قضاة دشنامی سخت آمد وسقراط محکوم باعدام گردید.
افلاطون در یکی ازرسایل خود که بنام «فدون(٤)» است کیفیّت مرگ سقراط را چنین شرح میدهد: شاگردان دور سقراط حلقه زده بودند. مقارن غروب جلّاد جامی را که زهر در آن بود برای او آورد «سقراط که نه رنگش بگردید و نه

(۱) - سوفسطائیان کسانی بودند که فنّ استدلال نقیضین را تعلیم میدادند
(۲) - در میان طغاة سی گانه کته زیاس بیشتر ازهمه بشدّت بطش معروف بود
(۳) - PRYTANÉE (٤) - PHÉDON

چهره اش دگرگونه گشت بطمأنينهٔ خاطر و بی تشویش جام بگرفت و سپس باوقار و ثبات تمام چنانکه عادت او بود نگاهی باین مرد انداخته پرسید : آیا از این شربت میتوان خداوندان رانثاری کرد. آن مرد جوابداد بیش ازآنچه یك نفر را ضروراست از این گیاه نمی سائیم . سقراط گفت مطلب را فهمیدم امّا اقلاً اجازه هست که دعا کنم وباستغاثهٔ ازدرگاه خدایان بپردازم تااین سفر را بر ما مبارك وميمون گردانند . این است التماسی که من از ایشان دارم و امیدوارم که دعایم مستجاب شود این بگفت و جام را بر لب نهاده بکمال آرامی و گشاده روئی سر کشید . تا آن دقیقه ما طاقت آورده اشک خود را نگاهداشته بودیم ولی چون سقراط را بدان حالت دیدیم عنان اختیار یکباره ازدست برفت . . . سقراط گفت : دوستان من شما را چه میشود . من زنان را واپس فرستادم تا چنین حالتی پیش نیاید . این رقّت قلب برازنده نیست . . . متانتی بیش از این از خود بروز بدهید. این کلمات ما را سر افکنده ساخت چنانکه راه بر گریه بگرفتیم . سقراط مدّتی قدم زد . بعد چون دید پاهایش سنگینی میکند بنا بدستور زندانبان بپشت بخوابید . . . اندامش خرد خرد سرد میشد و از حسّ و حرکت میافتاد . زندانبان بما گفت سقراط را چون سردی بسینه رسد هنگام فراق فرا رسیده است . خلاصه سقراط روی خود را که پوشیده بود گشود وآخرین کلمهٔ خودرا گفت که اقریطون . خروسی ازآسکله پیوس (۱) بر ذمّهٔ ماست ادای این دین را فرو مگذار . اقریطون جواب داد که چنین کنم غیرازاین چه داری بگوی . امّا سقراط دیگر دم برنیاورده لمحه ای نگذشت که تکانی بخود داد . آنگاه زندانبان روی او بگشود . چشمان سقراط ثابت و بیحرکت بود . اقریطون چون این بدید دیدگان وی ببست . این بود سرانجام دوست ما که بعمر خود نظیر وی را ندیده ایم و بیقین در عقل و عدالت تالی نداشته است ».

استیلای اسپارت اسپارت باین اندازه که بر آتن قیمومت داشت اکتفا نکرد بلکه قلمرو بحری وی‌را نیز بحیطهٔ اختیارخود آورد . لیزاندر دردریای اژه گردش کرده کلیّهٔ متّحدین سابق آتن را باجگذار

---

(۱) ـ ASKLÉPIOS

اسپارت نمود وهم ساخلوی از قشون خود دربلاد ایشان گذاشت . شأن و شوکت لیزاندر بجائی رسید که چندین شهر بمقام الوهیّتش رسانیده مذبح بجهت وی ساختند و بافتخارش جشنها گرفتند.

حکومت اسپارت از حشمت و جاه طلبی سردار خود بد دل شد و در ۴۰۳ احضارش کرد . لیزاندر باین نظر که وقتی بگذراند تا سورت بد بینی بخوابد اجازه گرفته رهسپار لیبی گردید و چون از آنجا برگشت پیشنهاد جنگ با ایرانیان را پیش کشید . سرگذشت خارق العادهٔ اردوی ده هزار نفرهبیشتر از هر چیز لیزاندر را ترغیب مینمود که باین مهمّ اقدام نماید.

اردو کشی ده هزار نفره

درسال ۴۰۱ یك شاهزاده ایرانی، کوروش جوان که ساتراپ آسیای صغیر بود باین خیال افتاد برادر خود خشایارشا را از تخت بزیر آورد . بنا بر این قوائی کافی جمع آوری کرد که از آنجمله سیزده هزارنفر مزدور یونانی بودند . گذارش این اردو را گزنفون آتنی که همراه یکی از رؤسای یونانی قشون روانه شد در کتاب خود موسوم به آناباز(طیّ طریق بقلب آسیا) آورده است .

کوروش قصد خودرا پوشیده داشت تابفرات رسید . نزدیك بابل درمحلّ موسوم به کوناکزا (۱) قشون پادشاه نمایان گردید . چون معرکهٔ جنگ گرم شد کوروش خود را بطرف برادر پرتاب کرد تا کاراو را بدست خویش بسازد لکن زوبینی بزیر چشمش خورده از پای در آمد . باین خبر شیرازهٔ کلّیّهٔ قشون کوروش از هم پاشید امّا دستهٔ یونانی که درجنگ برحریف فایق آمده بود برجای بماند . تیسافرن سردار ایرانی جدّ کرد که تسلیم شوند ولی چون دید بجائی نمیرسد دامی گسترده رؤسای ایشان را بگرفت وبکشت . باین ترتیب سربازان قلیل العدد یونانی درمملکت پهناور ایران سرگردان شدند و چون پانصد فرسنگ از خاك خود فاصله داشتند روزنهٔ امیدی درکار شان نمودار نبود امّا گزنفون بآنهادل داده در صدد برآمد که بهدایت خود ایشان را بیونان برگرداند . عدّه براه افتاد ولی چون دشمن از

(۱) - CUNAXA

آزار دست باز نمیداشت ناچار مدام درحال جنگ بود و با اینکه ممالك سر راه را نمی شناخت و سرمای جلگه های مرتفع پر برف و گرسنگی عرصه را بر وی تنگ میکرد عاقبت به بحرسیاه رسید (۴۰۰). گزنفون مینویسد : نخستین کسانی که از کوه بالا رفته بقلّه رسیدند و دریا را دیدند خروشی برآوردند. گزنفون و باقی عدّه چون فریاد بشنیدند گمان کردند که باز دشمن بطلیعهٔ قشون تاخت آورده است . . . معذلك هر چه برعدّه میافزود فریاد بلند تر میشد و از عقب سر مدام سربازان با قدم دو بفریاد کنندگان ملحق میشدند. بنظر گزنفون چنین آمدکه امری نادیده اتّفاق افتاده لذا بر اسب نشسته سوارانی چند همراه برداشت و بکمك شتافت و چون نزدیك رسید سربازان را شنید که فریاد میکنند : دریا . دریا و بیکدیگر مبارکباد میگویند . باقیماندهٔ قشون و اسب و ارّابه نیز رسید . چون همه برفراز کوه بر آمدند از سرباز و سردار اشگ ذوق در دیده بگردانیدند و یکدیگر را در آغوش کشیدند و فی الفور بحرکت آمده بی اینکه بدانند چه کسی امر داده سنگی چند گرد آوردند وپشته‌ای ساخته مقداری سپر چرمین وچوب وسپرچوبین بر آن نهادند » .

اردوکشی آژزیلاس (۱)

باین ترتیب دستهٔ کوچکی ازقشون تنها وبدون فرمانده بحالت غالبیّت سرتاسر قلمرو شاهنشاهی ایران را پیموده ضعف آن مملکت بزرگ را مدّلل نمود .

درین هنگام لیزاندر بمردم اسپارت نصیحت کرد موقع را غنیمت شمرده جنگ را بآسیا بیندازند . بنا بر این اردوئی ترتیب دادند (۳۹۰) و آژزیلاس پادشاه جوان اسپارت را بریاست آن برگزیدند . لیزاندر تاآنوقت ازآژزیلاس حمایت میکرد وخیرخواه اوشمرده میشد . آژزیلاس اگر چه می لنگید امّا سربازی بی باك بود واز آنجا که اختیار داری لیزاندر بر وی گران میآمد بغلط رفته او را از خود دور نمود ولی پیشنهادش را که جنگ با وحشیان باشد پذیرفته حرکت کرد و در رأس قشونی مرتّب تیسافرن وفارناباز ساتراپهای ایران راشکست داد ودر آسیای

(۱) _ AGÉSILAS

صغیر دست بکار تطاول شد.

هنوز در تهیّهٔ جنگ تازه بود که ازاسپارت فرمانی رسیده اورا برای دفاع وطن امر باز گشت داد (۳۹۴).

جنگ تازه در یونان

آژزیلاس چون این خبر بشنید گفت: «شاهنشاه مرا با ده هزار کماندار شاهی ازآسیا بیرون میکند» واین کنایه ازسکّه ایران بود که نقش کماندار داشت.

فی الواقع ایرانیان پول زیادی دریونان ریخته اتّحادی برضدّ اسپارت ساختند تب و کُرَنت و آرگوس و آتن نیز درین اتّحادّیه داخل بودند (۳۹۵).

آغازجنگ بجهة اسپارت میمنت نداشت زیرا درجنگی شکست خورد و لیزاندر هم کشته شد. آژزیلاس چون ازشمال برگشته بود در کورونه (۱) جنگ سختی کرده راه پلوپونز را باز نمود. فریقین شش سال تمام در اطراف کُرنت سخت گرم جنگ بودند. آتن در ظرف این مدّت برج وباروی پیره و دیوار فیمابین این دو شهر را ازنو ساخته دوباره صاحب بحرّیه ای قوی شد وعلاوه بر سربازان سنگین اسلحهٔ قدیم پیادگانی سبك اسلحه نیز تجهیز نمود. ایفیکرات (۲) سردار آتنی پیشرفتهای نمایان کرد.

اسپارت و ایران از نشور آتن مضطرب شدند و صلاح کار را در آن دیدند که با هم صلح کنند لذا آنتالسیداس (۳) اسپارتی در سال ۳۸۷ بشوش رفت تا درین باب با شاهنشاه مذاکره نماید وعهدنامه ای که آورد از طرف تمام مردم یونان بقید قسم پذیرفته شد. بموجب این عهدنامه خشایارشا حقّ را چنین تشخیص میدهد که بلاد واقعه درآسیا بانضمام جزیرهٔ قبرس ملك طلق وی باشد ولی بدیگر بلاد یونانی چه بزرگ وچه کوچك کلاًّ استقلال داده شود باستثنای لمنوس وامبروس وسیرُس که کمافی السّابق ازآتن خواهد بود. این عهد را هر که نپذیرد شاهنشاه بکمك سایرین درخشکی ودریا باوی جنگ خواهد نمود واز کشتی و پول مضایقه نخواهد کرد. در

(۱) - CORONÉE (۲) - IPHICRATE (۳) - ANTALCIDAS

واقع اسپارت برای اجبار دشمنان خویش بترك اسلحهٔ یونانیان آسیارا تسلیم شاهنشاه کرد تا دشمنان خود را وادار کنند اسلحه را زمین بگذارند.

عهدنامهٔ آنتالسیداس نتیجهٔ پولی بود که ایرانیان در یونان ریختند و باین ترتیب جنگ مدی را تلافی کردند.

اسپارت و تب معهذا استیلای اسپارت دوامی نیافت و پس از چند سال در نتیجهٔ جنگی تازه بکلّی متلاشی گردید. درین جنگ مخوف ترین دشمنان اسپارت تب بود که مهمّترین شهر بئوسی محسوب میشد.

بئوسی همسایهٔ آتیك و چون بواسطه یك سلسله کوه بکلّی از دریا جدا مانده بود مردمش بیشتر بکشت و زرع و تربیت اسب روزگار میگذراندند. بئوسی دو شاعر بزرگ داشت یکی هزیُد که در اشعار خود زندگی روستائی را وصف کرده و دیگر پندار که افتخار و سرافرازی برندگان بازیهای المپی را بنظم آورده است.

بئوسی هنروران چیره‌دستی نیز مانند تاناگرا(۱) داشت که مجسّمه های کوچك دلربا از گل پخته میساخت. معذالك مردم آتن که همه چیز را مسخره میکردند انتشار دادند که اهل بئوسی بیسواد و بی ذوق‌اند و کلمهٔ « اهل بئوسی » تاامروز نیز بهمین معنی نامناسب استعمال میشود.

بئوسی تا این موقع جزء سرزمینهای درجهٔ دوّم یونان بشمار میآمد امّا چون در جنگ اخیری که بر ضدّ اسپارت درگرفت تب سلسله جنبان بود اسپارت ازاو نگذشت و دنبال فرصت میگشت تا تلافی کند. بنابراین یك فوج قشون اسپارتی بناگاه بکمك اشراف تب وارد شهر شده ارگ را که موسوم به کادْمه (۲) وبر شهر مشرف بود تصاحب نمود (۳۸۳).

ستخلاص تب ازمیان نجبازادگان تب دو نفر که اپامی نُنداس (۳) و پلوپیداس (۴) نام داشتند رشتهٔ وداد را محکم کرده مصمّم شدند وطن را از زیربار یك چنین حکومت شرم‌انگیز نجات دهند. اپامی نُنداس

(۱) - TANAGRA (۲) - CADMÉE (۳) - ÉPAMINONDAS (۴) - PÉLOPIDAS

چیزی نداشت ولی بتعلیم فلاسفه با فقر و فاقه میساخت و تنگدستی را دوست میداشت. کمتر کسی بپای خصایل نیکوی اپامی نُنداس میرسید. درجنگ و سیاست بصیر. در ادب و تربیت کامل و در فرماندهی و فرمانبرداری لایق بود. دوستش پلوپیداس با اینکه تموّلی سرشار داشت از او تمجید مینمود و بتقلید وی عمری بسادگی میگذاشت. پلوپیداس که از تب نفی شده وبآتن پناه برده بود بتهوّرضرب شستی نشان داده به تب برگشت وشهر را در تحت اختیار خود درآورد(۳۷۹).

شرح تصرّف تب را پلوتارك چنین مینگارد: پلوپیداس دوستانی بانفوذ داشت ازقبیل کارون (۱) که یکی ازاعاظم بلد شمرده میشد وفیلّیدیاس (۲) نامی که منشی اشراف طاغی بود. پلوپیداس روز مقرّر قسمت عمدهٔ سربازان خود را در سرحدّ گذاشته با چند نفر مصاحب جوان و پر عزم براه افتاد. مسافرین نیم تنهٔ کوتاهی پوشیده چند سگ شکاری بااسباب شکار برداشته بودند که اگر درراه بکسی تصادف کنند سوء ظنّی پیش نیاید و چنان تصوّر نمایند که بشکار میروند... بعلاوه از یکدیگرجدا شدند تا ازچند طرف وارد شهرشوند. چون بادمیوزید و برف میبارید دراختفای امر خودچندان اشکالی نداشتند. بالاخره بخانهٔ کارون فرود آمده چند نفر از دوستان را نیز ازآنجا برداشتند. باین ترتیب مجموع عدّهٔ کسانی که همقسم شدند بچهل و هشت نفر رسید.

اکنون باید دانست که در مجمع تیرانها چه میگذشت. فیلّیدیاس همان روز آرکیاس (۳) و همکاران وی را ضیافت کرده بود تا از راه مستی عنان و اختیار را از دستشان گرفته آنان را بحملهٔ متّفقین تسلیم نماید. چون شراب سر ها را گرم کرد خبر رسید که تبعیّد شدگان وارد شهر شده اند. آرکیاس فی‌الفور کارون را احضار نمود. پلوپیداس وکسان او چون درخانهٔ کارون مسلّح شده بودند تصوّر کردند رازشان ازپرده برافتاده وکارشان گذشته است امّا کارون اضطراب خودرا پوشیده بظاهری آرام دربرابر طغاة حاضر گردید و فوراً فهمید که آرکیاس کاملاً هوحقّه

(۱) - CHARON (۲) - PHYLLIDAS (۳) - ARCHIAS

از مطلب مسبوق نیست لذا وعده داد مواظب اوضاع باشد و بمجمع رفقا بازآمد. چیزی نگذشت از آتن قاصدی رسیده ماوقع را بسزا خبر آورد ولی آرکیاس که این بار کاملاً مست بود بخنده کاغذ را گرفته نخواند وزیر بالشی گذاشته گفت: کار های جدّی را فردا انجام میدهیم. باری متّفقین براه افتادند درحالتی که روی جوشن لباس زنانه پوشیده صورت خود را با تاجهاي انبوه درخت تبریزی و کاج گرفته بودند. چون بدر تالار رسیدند میهمانان ایشان را بجای رقاصه هائی که انتظارشان را میکشیدند گرفتند. هیاهو کردند و کفهای شادی زدند ولی همینکه واردین را شناختند شمشیرها را کشیده خود را بمیان انداختند. طغاة کشته شدند. اپامی‌نُنداس نیز به پلوپیداس پیوسته مردم تب را بآزادی واخراج قوای اسپارت از ارگ شهر خواندند.

فتوحات و مرگ اپامینُنْداس جنگ از نو فیمابین اسپارت وتب در گرفت و اپامی‌نُنداس لیاقت سرداری خود را بروز داد. اپامی‌نُنداس روش تازه‌ای اتّخاذ کرد باین معنی که یکی ازجناحین قشون خودرا مخصوصاً قوی کرده چون میخی درصف دشمن فرومیبرد و بقول گزنفون قشون در دست او حکم کشتی داشت زیرا در یك خطّ پیش میرفت.

با این روش یك بار در لوکتر (۱) (بئوسی) غلبهٔ کاملی بر اسپارت کرد (۳۷۱) و این ضربت چنان سخت بود که از آن پس اقتدار اسپارت دیگر قد راست نکرد. آنوقت اپامی‌نُنداس دست به تعرّض گذاشته بسر زمین اسپارت رفته در آنجا بر او حمله ورشد و بدعوت وی تقریباً تمام پلوپونز یکباره بر ضدّ صاحب اختیاری اسپارت برخاست. مردم آرکادی که قومی چوپان بودند ودر فلوات مرتفع درون شبه جزیره مسکن داشتند شهر مگالوپولیس (۲) را ساخته مرکز و شهر مستحکم خود قرار دادند. مردم مسنی شهر مسن را بر دامنهٔ کوه ایتوم (۳) بر پا کردند. اپامی‌نُنداس دو بار خود را بحول وحوش اسپارت رسانید در صورتی که

(۱) - LEUCTRE (۲) - MÉGALOPOLIS (۳) - ITHOME

معروف بود زنان اسپارت هیچگاه دود اردوی دشمن را بچشم ندیده اند. امّا چون آژزیلاس بچابکی مدافعه میکرد جرأت نکرد بشهر یورش آورد زیرا آژزیلاس واقعاً حریفی بود که میبایست ازاو بر حذر باشند. اپامی‌نُنداس در مان‌تینه (۱) (مرکز پلوپونز) با وی مصاف داد. هنگام گیر و دار جنگ پهلوان تب را زوبینی در میان سینه نشست و کارش بساخت (۳۶۲) مرگ او تکلیف جنگ را معوّق گذاشت و تب با اسپارت صلح کرد.

ضعف قوای یونان

باین ترتیب سرتاسر یونان را بطوری نفاق و تفرقه در گرفت که هیچوقت نظیر آن دیده نشده بود. اسپارت وتب قوّهٔ خود را بکلّی درجنگ نابود کرده به تحلیل بردند.

درنتیجهٔ این سوانح آتن توانست یك اتّحادیهٔ بحری تشکیل بدهد ومتّحدینی برای خود بدست آورد.

موقع رسیده بود که زمام امورقوم هلن ازکف بلاد ضعیف یونان بدرآید ودر دست دولتی نیمه یونانی موسوم به مقدونیّه قرار گیرد.

فصل بیست و دوم

فیلیپ (۲) و دموستن (۳)

استیلای مقدونیه

یونان در نتیجهٔ تفرقه رو بضعف گذاشت. پادشاه نیمه یونانی و نیمه وحشی همسایه موسوم به فیلیپ مقدونیّه عزم کرد تا موقع مساعد است تمام یونان را مطیع و منقاد خود ساخته بر همه حکمفرما باشد.

دموستن خطیب بزرگ ووطن پرست غیور دشمن سخت فیلیپ بود. دموستن مردم آتن را واداشت تا در راه آزادی یونان چندانکه توانند مبارزه نمایند امّا در کرونه (٤) غلبه با قوای مقدونیّه شد (۳۳۸).

(۱) - MANTINÉE (۲) - PHILIPPE (۳) - DEMOSTHÈNE (٤) - CHÉRONÉE

فیلیپ رتبهٔ سپهسالاری اقوام یونان یافته بخیال حملهٔ بآسیا اردوی معتنابهی تدارك میدید که کشته شد (۳۳۶).

مقدونیّه مقدونیّه درشمال یونان واقع شده و ناحیه ایست فیمابین ستریمون(۱) (ستروماى امروز) وایلیری(۲) (آلبانی امروز).

کوهستانهای بلند این مملکت را سابقاً جنگل می‌پوشید ولی امروز اغلب لوت افتاده و محاط بجلگه های مدوّری است که سابقاً دریاچه بوده حاصل فراوان میآورد. چنانکه با آبیاری کامل سالی سه کشت میدهد. امّا در زمستان بمراتب از یونان سردتر میشود. زیتون جز درسواحل شبه‌جزیره کالسیدیك(۳) بثمر نمیرسد. مردم یونان مقدونیّه را بیگانه میشمردند وسکنهٔ آنرا وحشی حساب میکردند. زبان مقدونی نمیدانیم ازیونانی مشتق شده یاریشه‌ای جداگانه داشته چنانکه معلوم نیست اهالی این سرزمین از خویشاوندان قوم هِلن یا ازاصل دیگر بودند در هر حال اخلاقی سخت‌تر وخشن‌تر وبنیه‌ای قوی‌تر داشتند. بزراعت میپرداختند و نجبازادگانی رزم آزما برایشان حکومت مینمودند. اعاظم مقدونیّه سواره جنگ میکردند. در شکار و باده نوشیدن و غذا خوردن دست غریبی داشتند. چون غذا را نشسته میخوردند اسباب تعجّب مردم یونان شده بودند.

سلاطین مقدونیّه ازمدنیّت یونان تمجید میکردند وسعی داشتند که آنرا درمملکت خود نشر بدهند. عادت پادشاهان مقدونی براین جاری شد که بیونانی تکلّم کنند و اسکندر فقط در حین خشم و غضب مقصود خود را بزبان مقدونی ادا مینمود چنانکه ناپلئون نیز زبان ایطالیائی را جز درین گونه مواقع بکار نمیبرد.

سلاطین مقدونیّه در حلقهٔ اقوام هِلن داخل شدند و هم اجازه شرکت در مسابقه های المپی را بدست آوردند. پایتخت تازه‌ای باسم پلا(٤) بنا کردند که از پایتخت سابق هم بساحل وهم بعالم یونان نزدیك تر بود. هروقت با وحشیانی که درهمسایگی ایشان قرار داشتند نمی‌جنگیدند خود را بمنازعات اهالی یونان داخل

(۱) - STRYMON (۲) - ILLYRIE (۳) - CHALCIDIQUE (٤) - PELLA

میکردند و بهمین مناسبت پلوپیداس شاهزادهٔ جوانی را موسوم به فیلیپ بعنوان گروکان از مقدونیّه بهتب آورد.

فیلیپ پادشاه مقدونیّه

پس از چند سال یعنی در ۳۶۰ فیلیپ که بسنّ بیست و سه سالگی رسید پادشاه مقدونیّه شد. فیلیپ خصائلی نیمه یونانی و نیمه وحشی داشت باین معنی که بسبک پرورش یونانی زبان‌آور و خون گرم و اهل مباحثه بود و بحکم طبیعت مردم مقدونیّه خشن و خشمگین و تاحدّ مستی شرابخوار. فیلیپ هنگامی که در تب مقیم بود از کم و کیف اوضاع و احوال مردم یونان مطّلع گردیده میدانست که بلاد یونان از قوّه و رمق افتاده اند و درنتیجهٔ جنگهای بی ثمر بنیهٔ خود را تحلیل برده‌اند و ازآنجا که این وضع همه را بجان آورده عموماً آرزومند آرامشی پایدار میباشند و کسی را بجان و دل خریدار اند که جانب غرور و تفاخرشان را رعایت کرده استیلای خود را بر قرار سازد. بنابراین فیلیپ عزم کرد بر یونان استیلا یابد و چون مردی پر کار و بیباك بود برای نیل بمقصود هر اقدامی را مناسب میدانست گاه بزور گاه بزرگاه بحیله متوسّل میشد.

قشون مقدونی

فیلیپ نظم ونسق و فنّ جنگ را در تب آموخته ضمناً نکاتی را هم که باعث پیشرفت کار اپامی نُنداس شده بود دریافت و از این جهة قشونی بسبك یونان بجهت خویش ترتیب داد و بتکمیل آن پرداخت.

قشون مقدونیّه همیشه حاضر السّلاح بود در صورتیکه کلّیّهٔ بلاد یونان باستثنای اسپارت فقط در موقع جنگ دست بتجهیز میگذاشتند و از این گذشته قشون فیلیپ از میان عموم مردم گرفته میشد زیرا ملّت بزرگ مقدونیّه سربازانی رشید و نجبا زادگان مملکت سردارانی قابل داشتند و جنگ را بیشتر از هر چیز استقبال مینمودند.

فیلیپ قواعدی سخت برقرار نموده دربارهٔ عموم باجرا گذاشت چنانکه درجهٔ دوصاحب منصب عالی رتبه را فقط باین علّت گرفت که زنی را برای نواختن بربط

به‌اردو اورده بودند. قشون را مدام بنمایش وحرکت وامیداشت واغلب نیز بی‌بار و بنه‌روانه مینمود. شالودهٔ قشون یونان برپیاده نظام سنگین اسلحه قرار داشت که بطور فالانژ دسته بندی میشد. فیلیپ فالانژ مقدونیّه را وسعت‌داده فوجی ساخت مرکب از ۴۰۹۶ سرباز که بشش صف میایستادند. هر سربازی شمشیری داشت ونیزه ای بطول شش متر ونیم. شش صف اوّل نیزه های خودرا کج نگاه‌میداشتند بطوریکه نیزه های صف ششم معادل یك ذرع ازسربازان صف اوّل جلوتر بود. باین ترتیب فالانژ حکم قلعهٔ متحرّك ومحکمی پیدا میکرد و شش ردیف نیزه تیغهٔ آن حساب میشد وهرچه دربرابرش نمودار میگردید باخاك یکسان مینمود ازچهار فالانژ ساده‌یك فالانژبزرگ تشکیل‌مییافت که‌متجاوزازشانزده‌هزارنفر جمعیّت داشت.

پیادگان سبك اسلحه درجناحین قرارمیگرفتند. بعلاوه درجلوی فالانژیك صف تیر انداز بود مرکّب ازکماندار یا کسانی‌که فلاخن داشتند.

فیلیپ دو قسمت دیگر نیز بقشون خود افزود که تا آنوقت در قشون یونان دیده نشده بود: سواره نظام و توپخانه.

سواره نظام مرکّب ازافواجی مختلف بود و ازآنجمله سوارانی جوشن پوش و مغفر دار شبیه بشوالیه های قرون وسطای اروپا.

فیلیپ اسبابی در موقع محاصرهٔ بلاد بجهة حمله بکار میبرد که بمهمّات قشون آشور شباهت داشت. منجنیقها سنگ پرتاب مینمود وبرج شکنهائی که بشکل قوچ جنگی ساخته‌شده راکبین را درپناه خود نگاه میداشت و بشهر حمله میآورد.

فیلیپ با این اسباب بمیدان جنگ یونان آمده و همین جنگ محاصره بود که یونان را بوحشت انداخت.

زبان بازی فیلیپ

فیلیپ با اینکه قشونی مکمّل داشت فنّ سیاسی و پولتیک را برجنگ ترجیح میداد باکمال مهارت میتوانست دشمنان خودرا فریب داده از رقابت ایشان با یکدیگر استفاده نماید. بآنها رشوت بدهد. فیلیپ میگفت: هیچ شهری نیست که دربرابر یك بار زر مقاومت

کنند . فیلیپ نیز مانند شاهنشاه ایران عقیدهٔ بسیاری از مردم یونان را خریده در تمام بلاد بجهة خود هواخواهانی ایجاد نموده بود . این اشخاص باید هموطنان خویش را متقاعد سازند که پادشاه مقدونیّه دوست ایشان است و پذیرائی قشون وی بحالشان مفید تواند بود . ولی قشون فیلیپ چون پایش بشهری از یونان میرسید دیگر بیرون رفتنی نبود .

آتن و دِموسْتِن

فیلیپ در انجام خیالات بلند خود بیشتر با مردم آتن رو برو میگردید زیرا این شهر درجوار مقدونیّه آبادیهای بسیار داشت ودردریای اژه از نو اتحادّیهٔ بحری نیرومندی ایجاد کرده بود با اینهمه فیلیپ درین شهر هم طرفدار داشت . بعضی که توانائی جنگ در آتن نمیدیدند هواخواه صلح و سازش گردیدند مانند فوسیون(۱) که مردی عفیف امّا بدبین ومحزون بود مثلاً روزی دید مردم ازاو تمجید میکنند فی‌الفور گفت آیا ابلهانه کلمه‌ای گفته‌ام .

برخی نیز صلح را ترجیح میدادند تا بآسودگی بر تموّل خود بیفزایند . این دسته بیشتر مردمانی بودند که کار و زندگی داشتند مانند صنعتکاران و تجار و ناطقشان اِشین(۲) بود که محقّقاً ازفیلیپ اجرة میگرفت .

گروهی از اینجهت هوا خواه پادشاه مقدونیّه شدند که او را مرد قابلی شناخته‌درخور آن میدانستند که‌مردم یونان بسرپرستی وی بجنگ‌ایرانیان بروند . این‌فکر را ایزوکرات (۳) در نطقهای خود میآورد .

امّا فیلیپ در آتن دشمنانی هم داشت که مقدّم بر همه دِموستن بود . خلقت دِموستن باتسلیم نمیساخت زیرا ازعهد صغر عادت کرده بود بهر مانعی غالب آید . دِموستن درکودکی‌یتیم شد . اولیاء وی اموالش را تفریط کردند . بعلاوه در زبانش نیزلکنتی بود که کار تکلّم را بر او مشکل مینمود . امّا دِموستن ببرکت سعی و عمل تمام اشکالات را برداشت وخطیبی شد که مردم گفته اش را از جان و دل

(۱) - PHOCION (۲) - ESCHINE (۳) - ISOCRATE

خریدار گردیدند. بیان دِموستن در قوّت و استدلال و دلنشینی بآنجا رسید که همه بزرگترین خطبای ازمنهٔ قدیمه اش دانسته اند.

دِموستن از کسانی بود که کمال مطلوب اجداد خود را درنظر داشت و هرگز راضی نمیشد وطن او در حوزهٔ قیمومت دیگران درآید و از آنجا که فیلیپ را دشمن شوکت آتن و آزادی یونان میشمرد صلاح کاررا در آن میدید که سخت باوی داخل مبارزه شوند. از سر تحقیر فیلیپ را «یك وحشی که از مقدونیّه برخاسته سرزمینی که غلام خوب هم از آنجا بر نمیخیزد».

پیشرفت فیلیپ بسمت دریا

فیلیپ باوجود جاه طلبی پرحوصله بود وچون سنجیده اقدام میکرد وبانتظار فرصت می‌نشست در راه اجرای مقاصد خود بیست ویکسال صرف نمود. فیلیپ ابتدا درصدد برآمد که خاك مقدونیّه را تادریا بسط دهد زیرا چندین آبادی یونانی مانند آمفیپولیس (درمصب سْتریمون) و اُلَنت(۱) وپوتی‌دِه(۲) (درکالسیدیك) ومتون (نزدیك خلیج ترامیك) راه ویرابدریا سدّکرده بودند. چون دوشهراخیر بآتن تعلّق‌داشت و فیلیپ نمیخواست اعتماد مردم این شهر را از خود سلب کند متشبّث بحیله شده اعلام نمود که در نظر دارد آمفیپولیس را تسخیر کرده بآتن وابگذارد و چیزی در عوض بستاند ولی چون آنرا گرفت در دست خود نگاهداشت وبعدها پوتی‌دِه و متون را نیز بتصرف آورد (۳۵۶).

اُلنت که شهری معتبر بود مدّتها باقیماند زیرا فیلیپ دربدو امر چنین وانمود میکرد که هوا دار اُلَنت میباشد ولی همینکه موقع را مقتضی دید حمله ای برد و آنرا متصرّف شد (۳۴۸) و برای ترساندن دشمنان خود بمغلوبین رحم نکرده تمام مردم اُلَنت را به بندگی گرفت.

اوّلین جنگ مقدّس

درین اثنا فیلیپ برای داخل کردن خویش بیونان وسیلهٔ خوبی پیدا کرد. چون مردم فُسید در یکی از مزارع آپولون بکشت پرداخته بودند مجمع آمفیکتیون جنگ مقدّسی بر ضدّ

(۱) - OLYNTHE (۲) - POTIDÉE

ایشان اعلام نمود . مقدونیّه در شورای آمفیکتیون نماینده نداشت ولی اهل تب فیلیپ را بجنگ بامردم فُسید دعوت کردند . فیلیپ که دنبال چنین فرصتی میگشت قوای خود را فی‌الفور به تسالی فرستاد . سربازان مقدونی چون راهی شدند کلاه خود را با برگ درخت غار مزیّن کردند چنانکه گوئی باجرای مأموریّت مذهبی میروند . مردم فُسید سخت مقاومت کردند ولی عاقبت مغلوب شدند . اسرا را بدریا انداختند و رئیسشان را چون مرتدّ مصلوب نمودند (۳۲۵) .

فیلیپ صاحب اختیار تسالی گردید . ترموپیل را نیز که کلید یونان مرکزی است چیزی نمانده بود بدست آورد ولی از آنجا که قوای وی دیر رسیدند و قشون آتن پیش دستی کرد فیلیپ درینکار اصراری بخرج نداد .

نطقهای دِموسْتِنْ

هرقدمی که فیلیپ بجلو میگذاشت دموستن از روی جاه‌طلبی مقدونیّه و خطری که از اینروی متوجّه آتن میگردید پرده برمیداشت . بیاناتی که درین دوره کرده فی‌لی‌پیك اوّل و سه اُلنتی نامیده میشود .

دموستن که میخواست مردم را از تنبلی بیرون آورد در ضمن نطقهای خود میگفت : « ای مردم آتن . کی بوظیفهٔ خود قیام خواهید کرد ؟ چرا نشسته اید ؟ منتظر سانحه‌ای میباشید یاوقت ضرورت را انتظار میکشید ؟ پس درباب حوادث امروز چه میگوئید ؟ بنظر من برای مردم آزاد ضرورتی مبرم تر از فضیحت عمومی نیست . بگوئید به بینم . آیا میخواهید این رویّه را دوام بدهید که راه بیفتید و از یکدیگر بپرسید خبر تازه چه هست ؟ بسیار خوب . از این خبر تازه تر چیست که یك نفر از مقدونیّه بر آتن فایق آید و بدلخواه خویش امور یونان را اداره کند ؟ یکی میپرسد آیا فیلیپ مرده است ؟ دیگری میگوید نه . فقط ناخوش است . اصلاً این مطلب چه تفاوتی بحال شما میکند . برفرض اینکه فیلیپ بمصیبتی گرفتار آید با این نظر که شما بامور مینگرید طولی نمیکشد که با دست خود فیلیپ دیگری خواهید ساخت . شأن و شوکت فیلیپ از قوّت او نیست بلکه از اهمال و غفلت شماست » .

مساعی دموستن بکلّی بی‌نتیجه نماند باین معنی که چون آتن ترموپیل رابتصرّف آورد فیلیپ نتوانست دست روی آن بیندازد. بعلاوه مردم آتن درنجات اُلنت هم کوشیدند ولی کمکی که فرستادند کافی نبود ازاین جهت خود دموستن چنین صلاح دانست که با فیلیپ پیمانی بکنند. لذا سفارتی تحت ریاست فیلوکرات (۱) از آتن به پلا رفته عهدی گذاشت که موسوم بصلح فیلوکرات شد.

فتوحات تازهٔ فیلیپ

در حقیقت این صلح جز متارکه ای نبود زیرا فیلیپ جز پیشرفت چیزی در خاطر نمیگذراند و مقصود خود را گاه با اسلحه و گاه با اسباب چینی انجام میداد. دموستن نیز همشهریان را بتدارك جنگ محتوم دعوت میکرد عاقبت آتن باحساس مستقیم خود دانست که اقدامات فیلیپ مستقیماً وی را تهدید میکند زیرا فیلیپ تراس را گرفته شهری در آنجا ساخت که تا امروز نیز باسم او به فیلیپوپولی (۲) معروف میباشد و از آنجا بسمت بغاز ها رانده بمحاصرهٔ بیزانس پرداخت. این اقدام آتن راسخت درمخاطره میانداخت. زیرا استیلای فیلیپ بربغاز ها رابطهٔ آتن را با دریای سیاه قطع مینمود وحال آنکه آذوقهٔ آتن ازآن راه میآمد. لذا مردم آتن بصلای دموستن میز مرمری را که عهد صلح روی آن نقر شده بود واژگون کردند و بحریّه ای بسمت بیزانس فرستاده شهر را نجات دادند (۳٤۰).

ازآن پس فیلیپ متوجّه یونان مرکزی گردیده مثل دورهٔ قبل ازبیراهه بمقصد خود عزیمت نمود وچون بعد از صلح فیلوکرات دو رأئی را که سابقاً فسید در شوری داشت باو واگذاشته بودند این بار زحمتش کمتر بود. باری در سال ۳۳۹ شورای آمفیکتیون برضدّ ملّت کوچك لوکر که بهتك احترام مذهب متّهم گردید جنگ مقدّسی اعلام نموده فیلیپ را مأمور اجرای حکم نمود. فیلیپ فی‌الفور وارد یونان مرکزی شد ولی بجای حمله برمردم لوکر بناگاه الاته(۳) را بتصرّف آورد. الاته براهی مشرف بود که بآتن و تب میرود. دموستن در نطقی که بعد ها ایراد

(۱) _ PHILOCRATE (۲) _ PHILIPPOPOLI (۳) _ ELATÉE

نمود رسانید که تصرّف این نقطه در مردم آتن چه اثری بخشید.

« درپایان روز مردی آمده باولیای امور خبرداد که الاتِه ازدست رفت. بعضی فی الفور از سر میز بر میخیزند. کسبه را از میدان عمومی میرانند. چادر آنها را میسوزانند. برخی سرداران را احضار مینمایند وشیپورچیرا میخواهند. شهرپر ازولوله وغوغاست. فردای آن روز اولیای امور اوّل صبح شوریرا دعوت کردند. شما نیز بمحضر عمومی شتافتید. پیش ازاینکه شوری تصمیمی بگیرد مردم سرجای خودنشسته بودند. بزودی اعضای شوری میرسند. اولیای امور خبررا اعلام میدارند. و مخبر را حاضر مینمایند. منادی ندا میکند کی اجازه نطق میخواهد. هیچکس بر نمیخیزد. چند بار دیگر جار میزنند. هیچکس نیست. در صورتیکه سرداران وخطبا همه حاضراند. وطن یك مرد میخواست که برای نجات وی نطق بکند. زیرا وقتی منادی بامر قانون بانگ برمیآورد آواز او آواز وطن است. درین موقع چه کسی میبایست خود را معرّفی کند؟ آیا کسانی که بقای جمهوری را طالب اند؟ درین صورت شما و کلّیّهٔ افراد ذیحقوق آتن بایستی بلند شده خود را معرّفی میکردید زیرا من یقین دارم که شما همه بقای جمهوری را طالب هستید... امّا آن روز وآن لحظه مردی میخواست که امور را ازمنشأ آن دنبال کرده بکنه مقاصد فیلیپ پی برده باشد... مردی که آن روز می طلبید. من بودم برخاستم وبکرسی نطق رفتم... »

جنگ کرونه دموستن نه تنها مردم آتن بلکه مردم تب را نیز بر انگیخت که معاً بجنگ برخیزند. قشون متّحدین سعی کرد که راه را بر فیلیپ به بندد ولی در جلگه بئوسی در کرونه شکست سختی خورد (۳۳۸).

فیلیپ با مغلوبین بالسّویّه معامله نکرد بلکه با مردم تب بسختی رفتار نموده بادای سربها وادارشان ساخت وهم ساخلوی از قشون مقدونیّه درآنجا گذاشت ولی دربارهٔ مردم آتن که مهیّای مقاومت بودند گذشتی بخرج داده از ایشان بیش از این نخواست که کرونز را در تراس واگذار کنند وبا وی دست اتّحاد بدهند.

اهالی آتن باوجود شکست ازدموستن برنگشتند وتاجی ازطلا باو دادند. اشین خصم دموستن مدّعی شد که حکمی که درباب اعطای تاج صادر شده قانونی نیست. از این جا محاکمهٔ تاج درگرفته مدّتی بطول انجامید و عاقبت در سال ۳۳۰ بنفع دموستن خاتمه یافت. بعضی از قسمتهای عالی آخرین لایحه ای که درین باب آورد از این قرار است:

«گرفتم که عاقبت کار هویدا وبر همه کس پیدا بود. اشین. گرفتم که شخص تو که اصلاً دهان بکلام نگشودی عاقبت کار را بیان کرده بصوت بلند اعلام نمودی. ولی شهر ما هرچند بفکر شرافت خویش و اجداد و اعقاب خود نبود چاره ای جز آنچه کرد نداشت... اشین میخواهد تاجی را که افتخار آن یك لحظه است از من برباید وملتفت نیست که مدح وثنای چندین صدسالهٔ شما را پایمال مینماید! زیرا نقض حکم (اعطای تاج) بیان این معنی میکند که صلاح اندیشی من در نظر شما مردود آمده و از این جا همچو برمیآید که شما از قیام بوظیفه قصور ورزیده‌اید نه اینکه دچار طالع بد گردیده اید ولی مطلب غیر از اینست. ای اهل آتن. قسم به اجداد شما که در ماراتن و پلاته و سالامین و آرتمیزیون جنگیده اند و هم بسایر مردانی که در مزار عمومی خوابیده اند. شما که برای بقا و آزادی یونان خطر را بچیزی نشمرده اید در مقابل وظیفه قصور نکرده اید. اشین بشنو. آتن همه را سزاوار این افتخار دانسته نه تنها اشخاص خوشبخت وفاتح را زیرا آنچه برعهدهٔ افراد ذیحقوق رشید قرار گرفته همه انجام داده‌اند. منتهی نصیب هریك آن شده که خدایان مقرّر کرده اند.»

نقشهٔ فیلیپ. مرگ او. جبران شکست کرونه امکان نداشت. بساط استقلال بلاد یونان در آنجا برچیده شد و یونان مغلوب گردیده در قید قیمومت پادشاه مقدونیّه قرار گرفت وباستثنای اسپارت که ازقسمت مهمّ خاك خودمحروم گردید کلّیّهٔ بلادیونان به فیلیپ دست اتّحاد دادند آنوقت فیلیپ نقشهٔ خود را بمیان گذاشت وآن چنان بود که کلّیّهٔ قوای یونان را حرکت دهد و

در نتیجهٔ فتوحات تازه پیوند مقدونیّه و یونان را محکم کنند.

چنانکه در سال ۱۸۷۰ مسیحی پادشاه پروس نیز بهمین نظر در رأس دول متّحدهٔ آلمان قرار گرفته بجنگ بر ضدّ فرانسه اقدام کرد.

این فکر دریونان رواج کامل یافت. ایزوکرات مورّخ آتنی درسال ۳۸۰ در ضمن بازیهای اُلمپی نطقی کرده گفت:

« من آمده‌ام شما را دلالت کنم که رشتهٔ وداد را درمیان قوم هِلن محکم کرده باوحشیان جنگ کنید. کسانی هستند که ازشوکت وجاه پادشاه ایران درحیرت‌اند وچون انقلاباتی را که شاهنشاه در یونان راه انداخته ازمدّ نظر میگذرانند قدرت او را زوال پذیر نمی‌پندارند. در صورتیکه این اشتباه است » مگر نبود که قشون ده هزارنفره از مملکت شاهنشاهی ایران عبور کرد؟ « مامردم تاتمام قوای خودرا بر ضدّ وحشیان جمع نیاوریم ازصلح بادوامی برخوردار نخواهیم شد و تا با هم راه نیفتیم و در نتیجهٔ غلبه مال و منالی نیندوزیم نمیتوانیم اقوام هِلن را با هم صلح وسازش دهیم و چون اینکار کردیم ممکن نیست که غمخوار یکدیگر نباشیم ... »

نمایندگان تمام بلاد یونان باستثنای اسپارت در کُرِنت جمع آمدند و فیلیپ را سپهسالار خود خواندند امّا فیلیپ مجالی نیافت که نقشهٔ خود را اجرا کند زیرا یکی ازنجبا زادگان مقدونیّه درضمن مجالس جشن وسرور پادشاه را بکشت. علّت این قتل وهنی بود که فیلیپ بقاتل وارد کرده بود. مجالس جشن وسرور بمناسبت عروسی دختر پادشاه ترتیب یافته بود (۳۳۶).

فصل بیست و سوم

اسکندر. فتح آسیا.

اسکندر پسر فیلیپ نقشهٔ پدر را انجام داده در ضمن اردوکشیهای خود از آن نیز در گذشت. اسکندر سرداری با جربزه ومتهوّر بود وبر کلّیهٔ کشورستانان ازمنهٔ قدیمه پیشی گرفت. چون در ایسّوس (۳۳۳) و آربل (۳۳۱) غلبه یافت

مملکت پهناور ایران ویرا مسلّم گردید. سپس از بیابانهای ترسناك و کوه های بلند گذشته وارد هندوستان شد.

اسکندر علاوه بر جهانگیری از حسن اداره نیز بهره مند بود. فیمابین غالب و مغلوب هیچگونه فرقی نگذاشته باتّحاد اهل یونان و ایران کمر بست تا از این مجموع یك ملّت بوجود آید.

اسکندر

اسکندر پسر فیلیپ بود ودر حین مرگ پدر بیست سال بیش نداشت. جوانی بودزیبا پراز تندی و شدّت. بورزشهای بدنی شوقی تمام و در اسب سواری شهرتی بسزا داشت در جوانی بوسفال (۱) نام اسبی را رام کرد که بهیچکس رکاب نمیداد.

بتحصیل نیز بسیار راغب بود. فیلیپ بزرگترین دانشمندان عصر یعنی ارسطو را بمعلّمی اوبر گزید. ارسطو علم اخلاق وجهانداری وطبّ را بوی آموخت اسکندر ایلیاد را بعشق میخواند و آن را با شمشیری همیشه در زیر بالین خود میگذاشت و خواب و خیالش همه آن بود که با آشیل پهلوان برابر شود. سرشت بیباك وی نیز همین اقتضا مینمود. غالباً در حال مستی سخت غضب میکرد. از مرگ دوستانش بینهایت متأسّلم شده چنان نومیدی براو دست میبافت که بهیچ چیز تسلیت نمیپذیرفت. آنی راحت نداشت مثلاً هروقت سخنی ازپیشرفتهای فیلیپ میرفت ازتشویش خاطر رنگش می پرید و بدوستان خود میگفت « مگر پدر من همه جا را خواهد گرفت و کار بزرگی نخواهد گذاشت تا من باتّفاق شما انجام بدهم »

تازه بسلطنت رسیده بود که مصمّم شد مملکت ایران را مسخّر نماید این نقشهٔ بزرگ فیلیپ ووطن پرستان یونان بود.

اسکندر سپهسالار قشون یونان

درآغاز امر اسکندر بمردم مقدونیّه ویونان ثابت کرد که قدرت کامله در دست او است. چون زن دوّم فیلیپ مدّعی مقام وی گردید اسکندر این زن و پسر ویرا بکشت و همینکه از مردم مقدونیّه مطمئن شد روانهٔ یونان گردید. چون اسکندر با

(۱) _ BUCÉPHALE

قشونی قوی پیدا شد جوششها را آرام کرد و نمایندگان بلاد یونان که به کرنت دعوت شده بودند ناچار او را به سپهسالاری برداشتند.

اسکندر پس از مراجعت بمقدونیه بتأدیب و تنکیل بعضی طوایف وحشی که حدود شمالی را تهدید مینمودند مبادرت نمود. در نقطهٔ دوردستی مشغول زدوخورد بود که خبر مرگش دریونان منتشر شد و موجب عصیانی در تب گردید و دشمنان مقدونیّه که از همه کاری تر دموستن بود ائتلافی ساختند. امّا اسکندر بسرعت برق خطر را دفع کرده هفت روزه ازتراس به تب رسید. مردم تب مغلوب شدند شهر با خاك یکسان گردید و مردمش را به بندگی فروختند. این مجازات و تنبیه اقوام دیگر یونانرا که آتن نیز ازآنجمله بود عبرتی‌شد وآنهارا مطیع کرد. اسکندر بدواً تسلیم دموستن و هشت نفر دیگر را مطالبه نمود ولی بعد از آن سختگیری و حدّت افتاد و مانند فیلیپ صلاح در آن دید که‌رعایت جانب شهری را که درعالم یونان صاحب شأن ومکانت است بکند (۳۳۵).

قشون مقدونیّه و ایران اسکندر چون بر یونان مستولی شد بتدارکات اردوکشی آسیا پرداخت و قشونی جرّار که به ۳۵ هزار نفر میرسید جمع آوری‌کرد. این قشون برای تسخیر چنان مملکت باعظمت بس قلیل مینمود ولی مرکّب از افواج نخبه وسربازان کارکشتهٔ فیلیپ و مزدوران و متّحدین یونانی بود این قشون درمقابل سی هزار پیاده پنجهزار سوار داشت. مجهّز بتمام آلات جنگ که با انتظام کامل اداره میشد. اسکندر تا میتوانست بار و بنه را کم کرد تادر حرکت چابك تر باشد. درجات عالی کلّیّةً مخصوص نجبا زادگان مقدونی بود.

داریوش سوّم شاهنشاه ایران برای دفع این هجوم قشونی تهیّه دید شبیه بآنچه ایران در جنگهای مدی آورده بود یعنی عدّه‌ای فزون از شمار امّا بدون جاذبه و ارتباط. از این‌رو پیشرفت اسکندر جزبحمله احتیاج نداشت جنگهای مقدونیه و وایران تقریباً همیشه بیك طور شروع شده خاتمه میپذیرفت. قشون سنگین اسلحهٔ

مقدونی در برابر تیر دشمن دوام آورده جلو میرفت و پیاده نظام سبك اسلحه از جناحین وی را کمك میداد. اسکندر که باقسمت عمدهٔ سوارنظام مقدونی در میمنه قرار داشت بجای اینکه تیر و زوبین بیندازد بقلب لشگر میزد. این حرکت البتّه خطر داشت زیرا سواران چون رکاب نداشتند نمیتوانستند با قوّت تمام نیزه فرو کنند و نه جلو اسب را بگیرند ولی با وصف این همیشه فایق میشدند وچون قلب لشگر میشکافت شکست بهمهٔ قشون سرایت میکرد. مشکلات واقعی این اقدام نه ازمقاومت قشون ایران بود نه ازایستادگی اقوام زیرا ملل مزبور مکرّر دیده بودند که ساتراپها عصیان میورزند و بحال ایشان تفاوتی نمیکرد که زمام حکومت بدست کیست. اشکال عمده اینکار موانع طبیعی بود یعنی عظمت و وسعت خاك و نواحی غیر معروف و گردنه های سخت و بیابانهای بی آب و علف و از این گذشته تردید قشون یونان که نمیخواست از وطن خود بسیار دور بشود.

تسخیر سواحل آسیائی بحرالرّوم

اسکندر در طیّ اردو کشیهای خود که از ۳۳۴ تا ۳۳۲ طول کشید کلّیّهٔ ایالات ایران‌را که در جوار بحرالرّوم قرار داشت بتصرّف آورده رابطهٔ خویش را بایونان مستقر ومتّصل ساخت. زیرا دشمن دیگر نمیتوانست راه را کج کرده باو بتازد یاازپشت‌سر مورد حمله اش قرار دهد.

دربهار سال ۳۳۴ اسکندر نزدیك محل تروآی قدیم پیاده شد. پیش ازهرکار بافتخار آشیل پهلوان قربانی داد. یکنفر یونانی موسوم به ممنن که ازاهل رُدُس ودر خدمت ایران بود بایرانیان نصیحت کرد که بدفاع قناعت کنند و جلوی دشمن نروند ولی‌ساتراپها بهتر چنان میدانستند که‌بجنگ پردازند لذا نزدیك رود گرانیك منتظر اسکندر شدند. جنك هولناکی درگرفت و چیزی نمانده بود که اسکندر بشخصه تلف شود ولی بالاخره راه‌را باز کرد وقوای ایران را شکست داد و غنائم جنگ را با این کتیبه بیونان فرستاد: « اسکندر واقوام هلن باستثنای مردم اسپارت از وحشیان آسیا بغنیمت گرفته اند ».

در نتیجهٔ این فتح سارد و تمام سواحل آسیای صغیر از دست ایران بدر رفت (۳۳٤) . اسکندر برای تقویت فتوحات خود تا فریژی (۱) (آسیای‌صغیر) پیش رفت وقشون خودرا درگوردیون(۲) جمع آورد زیرا این شهر هم بمقدونیّه دسترس داشت وهم سرشاهراهی بود که بشوش میرفت . درگوردیون ارّابه‌ای وجود داشت که مال بند آنرا با گرهٔ کوری بسته شده وهاتفی خبر داده بود که مملکت آسیا ازآن کسیست که این گره را بگشاید . اسکندر بایك گردش شمشیر گره را برید . اسکندر از گوردیون به‌سمت توروس (۳) رفت و در سر چهار راه شامات و بین النّهرین و آسیای صغیر در جلگهٔ کوچك ایسّوس که در کنار رودی واقع شده باز بقشونی چهارصد هزارنفره ازایران برخورد که داریوش شخصاً فرمان‌میداد . چون جنگ درگرفت قشون ایران متلاشی شد وداریوش مادر وزن ودختران خود راجا گذاشته بگریخت (۳۳۳) پلوتارك مینویسد : « چادرشاهنشاه ایران‌را که پرازاسباب واثاثیّهٔ قیمتی بودبرای اسکندر ترتیب دادند . اسکندرچون برسید اسلحه از خودبرگرفت که شست و شوئی کند وگفت : برویم عرق جنگ را در حمّام داریوش بشوئیم . خزینه ها و گرمابه ها و ظروف و عطر دانها و اوانی جملیه را بدید و بوی خوش عطر وعبیری که فضارا معطّر کرده بود بشنید . پس از آن بچادر رفته ازبلندی و بزرگی آن و شکوه فرش ومیز وغذا حیرت کرد . آنگاه نظری بدوستان خود کرده گفت : « سلطنت را چنین می پنداشته‌اند ! »

اسکندر در مصر

اسکندر بجای اینکه داریوش را دنبال کند به تسخیر نواحی ساحلی و فنیقیّه (مقرّ بحریّهٔ ایران) ومصر پرداخت . صور که در جزیره ای قرار گرفته و مقام خود را محکم میدید از تسلیم شدن سرباز زد ولی اسکندر پس از هفت ماه محاصره آنرا بیورش گرفت (۳۳۲) . از آنجا که مردم مصر ایرانیان را نمی‌پسندیدند مقدم اسکندر را گرامی

(۱) - PHRYGIE (۲) - GORDION (۳) - TAURUS

داشتند. اسکندر درساحل یسار دلتا شهر اسکندریه را بنانهاد واز وسط بیابانهای شن زار بی آبادی ردّ شده باستخاره نزد هاتف عالیمقام آمن رفت و از کهنه لقب پسر آمن که سابقاً فراعنه داشتند بگرفت.

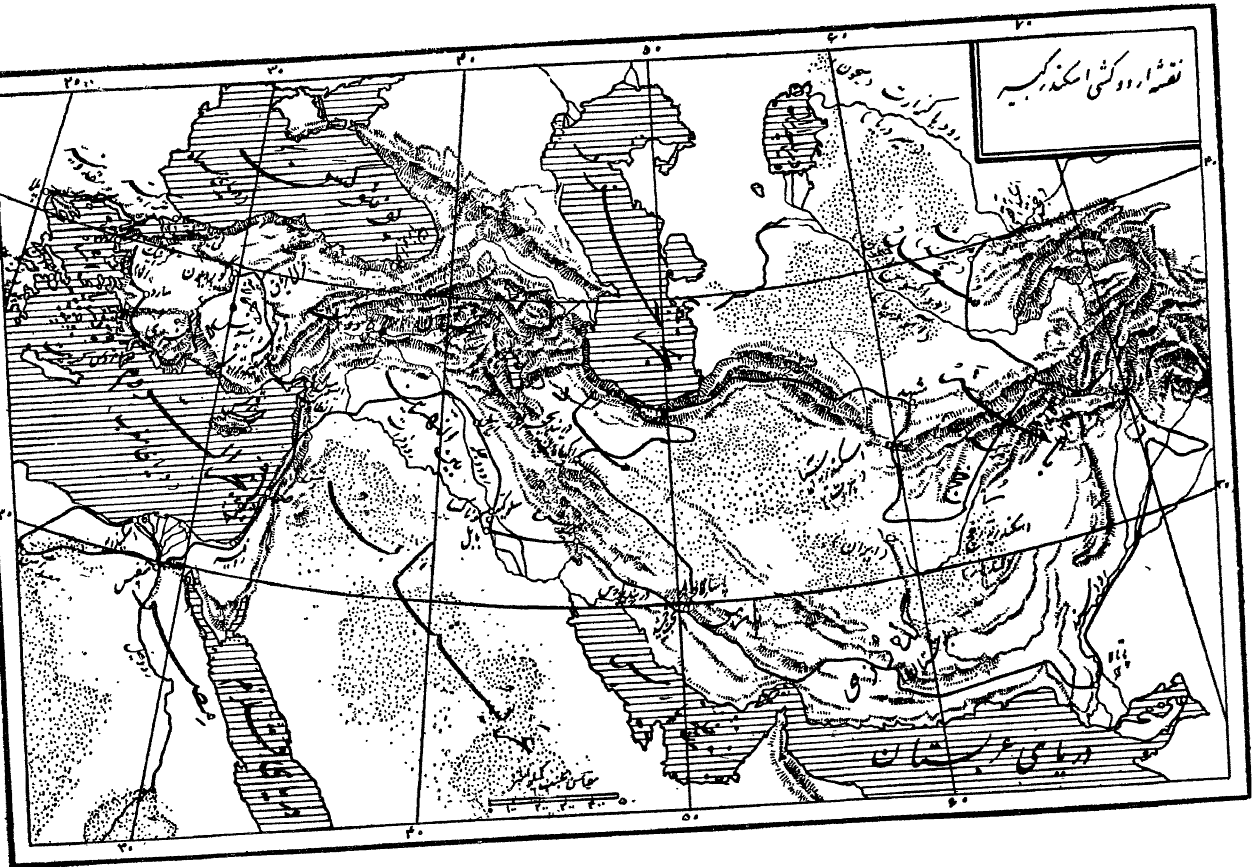
زوال شاهنشاهی ایران

چون این قسمت انجام یافت اسکندر عزم کرد بقلب مملکت ایران زده جای داریوش را بگیرد و رتبهٔ شاهنشاهی یابد. اردوکشی دوّم ازاینجا شروع شد (۳۳۰–۳۳۱). داریوش بوحشت افتاده پیشنهاد کرد مملکت را با او قسمت کند. پارمنیون (۱) یکی از صاحب‌منصبان اسکندر گفت من اگرجای اسکندربودم میپذیرفتم اسکندر جوابداد که من نیز اگر پارمنیون بودم قبول میکردم.

اورنگ و اریکهٔ شاهنشاهی ایران با یك جنگ اسکندر را مسلّم آمد باین ترتیب که اسکندر ازفرات بالا رفته ازدجله گذشت ودر جلگهٔ آربل واقع درآشور بداریوش حمله آورده (۳۳۱) چهل هزار پیاده و هفت هزار سوار را با عدّه ای که تقریباً یك میلیون نفربودند بجنگ انداخت کسان اسکندر اصراری داشتندکه شبیخون بزنند تا اردوی ایران دست و پای خودرا گم کنند لکن اسکندر گفت «من نیامده ام پیروزی را بدزدی ببرم». خلاصه یکبار دیگر حملات بی باکانه‌وی سدّ دشمن را شکست. خود داریوش نیز چیزی نمانده بود بدست اسکندر گرفتار شود ولی فرصتی کرده از ارّابه برجست و براسبی افسار گسسته بنشست و بگریخت. ولی ازآن پس جز مردی گریز پا چیزی نبود. پایتخت های وی با ذخائر فزون‌از قیاس یکایك بدست اسکندر افتاد. اسکندر بابل و شوش و تخت جمشید و مشهد مرغاب را گرفت وقصور تخت جمشید هخامنشی را سوزانید تا درست معلوم بشود که دوران آن سلسله بپایان آمده است.

سپس بسمت شمال‌توجّه کرده داریوش را دنبال نمود وچون نزدیك‌وی رسید شنیدکه ساتراپی ـ بسّوس (۲) نام اورا دستگیر کرده واز پایش درآورده است. اسکندر

(۱) – PARMÉNION (۲) – BESSOS


نقشهٔ اردوکشی اسکندر کبیر
دریای عربستان
مصر
رود نیل
مقیاس

احتراماتی را که لایق مقام سلطنت است بالنّسبه بجنازهٔ داریوش مرعی داشت امّا بسوس را بعد ها بگرفت و بکشت.

تسخیر آسیای شمالی از آن ببعد اسکندر خودرا جانشین شاهنشاهان ایران دانست و هم رفتار ایشان را پیشه کرد ولی کاری که درجلو داشت این بود که نیمهٔ دیگر مملکت شهنشاهی را نیز بتصرّف آورد زیرا بسیاری ازساتراپهای شمالی موقع را غنیمت دانسته ممالکی مستقل ترتیب داده بودند. بنا بر این اسکندر چندین بار لشگر کشید تا تمام آسیای مرکزی را مطیع ساخت و حدود مملکت خودرا از جانب مشرق هرچه توانست بسط داد (۳۳۰_۳۲۴)

اردوکشی باین نقاط دور دست بصعوبت تمام انجام گرفت چنانکه سربازان یونانی گمان کردند عملیّات پهلوانان داستانی خودرا تجدید نموده اند وعلاوه براین سلسلهٔ هندوکش را در شمال ایران دنبالهٔ قفقاز دانسته و در دامنهٔ آن غاری پیدا کردند که درآنجا هراکلس پرُمتهْ را خلاص کرده بود درخاك افغانستان (آراگوآری) از گرمای سخت و برف سنگین و مقاومت وحشیانهٔ اهالی صدمه کشیدند وعین این زحمات پس از بیست و دوقرن در همان حدود برسر انگلیسها آمد.

اسکندر وارد باختر (ترکستان) شده تاسیر دریا (یاکزارت) رانده دو سال درآنجاماند وسه بار اردوکشید تادرین ناحیه جایگیر شد وآنرا سدّ اقوام زردپوست قرارداد وهم چندین شهر باسم خود ساخت و آنکه از همه دورتر بود اسکندریهٔ اقصی (آلکساندریا اِسچاتا) نام داشت که خُجند امروز باشد.

اردوکشی بهند در ۳۲۷ اسکندر کمر به تسخیر هندوستان بست. لذا باقشونی که بصد هزار نفر میرسید و افواجی آسیائی نیز درآن بودند از گردنه‌های سند گذرکرد. حریف معتبر اسکندر درهند پوروس (۱) نامی علی رغم فیلهائی که درمحاربه بکار میبرد اسکندر اورا شکست دادوبزندان کردوچون ازاو پرسید که چگونه مایلی باتو رفتار کنم پروس جوابداد همچنانکه باپادشاهان رفتارمیکنی. اسکندرممالك وی را باو بازپس دادواورادرزمرهٔ دوستان خویش آورد.

---

(۱) - POROS

اسکندر از سند رد شد و خیال داشت از گنگ نیز بگذرد ولی اینجا سربازان زیر بار نرفتند زیرا از بس راه رفته و جنگیده بودند رمق نداشتند. اسکندر سخت غضب کرد و سه روز از چادر بیرون نیامد ولی عاقبت در برابر رضای سربازان سر فرود آورده فرمان معاودت داد (۳۲۰).

رجعت

این گردش دنباله‌دار باز دو سال دیگر طول کشید (۳۲۴_۳۲۵) قشون ابتدا بمصب رود سند واقع در ساحل اوقیانوس هند رسید از آنجا بحریهٔ اسکندر بفرماندهی نه‌آرك(۱) ساحل را گرفته دریا را تا انتهای خلیج فارس پیمود. قشون که در تحت ریاست خود اسکندر از جنوب ایران گذشت هنگام عبور از بیابان مصائب سختی دید و از ناخوشی و گرسنگی و تشنگی سه ربعش تلف شد.

عاقبت اسکندر بدشت مرغاب و شوشتر رسید و باین ترتیب سخت ترین مسافرتهائی را که در تاریخ آمده بانجام رسانید (۳۲۴).

سیاحت

عظمت مقام اسکندر تنها بواسطهٔ محاربات و فتوحات او نیست بلکه این مرد هوشی تند و ذهنی روشن و کنجکاو و در پی بردن بحقایق سری پرشور داشته است. اردوکشی اسکندر را سیاحت با تیغ و نیزه نامیده‌اند زیرا یك دسته از علماء را انتخاب کرده با خود همراه داشت و در نتیجه تاریخ و جغرافی و تاریخ طبیعی ممالکی که عبور میکرد بر مردم یونان مکشوف میگردید. بعدها عین این اقدام را ناپلئون در موقع اردو کشی بمصر انجام داد.

بالجمله ملاحان یونان در خلیج فارس چیزهائی دیدند که آنها را بعجب میآورد از قبیل جزر و مد دریا که در بحر الروم نمودی ندارد و باد موسمی که با هر یك از فصول سال تغییر جهت میدهد ماهی بال که منظر آن عمله کشتی را بوحشت انداخت و بصدای اسلحه آنها را تاراندند.

سیاست خلطه

در اداره و تدبیر اسکندر بسیار زیرك و هوشیار بود. معلم ایام طفولیتش ارسطو بوی نصیحت کرده بود که « با یونانیان مثل یك رئیس رفتار کند و با وحشیان باستبداد اولیها را

(۱) _ NÉARQUE

دوست بداند و دوّمیها را مانند حیوانات و نباتات بشمارد » .

علی‌رغم این دستور اسکندر میدانست که تاملل مغلوب باو مانند کسی می‌نگرند که دررأس قشونی اجنبی بدانجا تاخته است تسلّط وی دوامی نخواهد داشت بنا براین بر خلاف گفتهٔ ارسطو سیاستی پیش گرفته بدین فکر افتاد که هیچگونه امتیازی فیمابین مردم یونان واهالی آسیا نگذارده با همه یکسان رفتار نماید واز تمام رعایای این ممالك شاسعه ملّت واحدی بسازد .

پلوتارك میگوید : « چون اسکندر بگمان خود فرستادهٔ خدایان بود تا فیمابین عموم ناس حَکَم گردد و آنها را بهم بربندد میخواست ابناء بشر همهٔ دنیا را وطن مشترك خود بدانند و من بعد از حیث طرز لباس و سلاح امتیازی فیمابین مردم یونان وآسیا دیده نشود . هرآدم خوب را یونانی بشمارند وهر شریری را وحشی ... مشخّصات تمام اقوام در یك قدح مخلوط گردد . همه ازآن جام نوشیدند وخصومت قدیم و ناتوانی خود را فراموش کردند » .

تشکیل دولت شاهنشاهی

این اصل بنیان کلّیّهٔ عملیّات اسکندر گردید . در ادارهٔ این مملکت پر وسعت ایرانیان نیز همپای اهل یونان دست اندرکار گردیدند . بعض ساتراپها از مقدونیّه و برخی ایرانی بودند . بعلاوه سواره نظام سبك اسلحهٔ بومی و هم قشون سی هزار نفره‌ای از نجبازادگان جوان ایران تشکیل یافت که بسبك مقدونیّه مشق میکردند وهمانطور مسلّح بودند . اسکندر ایرانیان را جزء قراولان مخصوص خود نیز وارد کرد . اهتمامی داشت که اختلاط وامتزاج اقوام صورت پذیر گردد . بلادی متعدّد ساخت یا ازنو آباد کرد و سربازان مقدونیّه و تجّار یونانی را با اهل محلّ در آنجا ساکن نمود .

سربازان خود را ترغیب میکرد که زنان ایرانی بخواهند وخود دراینکار پیشقدم شد . باین معنی که خود درشوش دراثناء جشنهای باشکوه آئین تزویج دختر داریوش را اجراء و هشتاد نفر از صاحبمنصبان را با دختران خانوادهای نجیب ایرانی بمزاوجت وادار کرد ودرینکار بیش ازده هزارنفر ازاهل مقدونیّه باوتأسّی کردند .

را بکار بگمارند . . . ۲۴ تب خیلی زیاداست وقتیکه سرداران داخل میشوند چیزی نمیگویند . ۲۶ حال شاه بوضع سابق است . مردم مقدونیّه که اورا مرده می پنداشتند جلوی درآمده بفریاد و تهدید راه را باز میکنند . درها باز میشود و یکان یکان از جلوی تخت او میگذرند در حالتی که قبائی بیشتر در بر ندارند همانروز پیطوس و سلوکوس را بمعبد سراپیس میفرستند که بپرسند اسکندر را بدانجا نقل بدهند یا نه . خداجواب میدهد همانجا که هست بگذارند بماند . ۲۸ ماه بعد از ظهر شاه میمیرد »

فصل بیست و چهارم

عالم یونان بعد از اسکندر

رواج آداب و سنن قوم هلن در مشرق زمین

سرداران اسکندر مملکت وسیع اورا فیمابین خود قسمت کردند و پس از جنگهای سخت چندین دولت تشکیل دادند که مهمّترین آن مقدونیّه و شام و مصر بود . مشرق زمین چون فرماندهان یونانی یافت زبان و تمدّن یونان را پذیرفت .

خصوصیّات تمدّن هلن درین سر زمین وسیع رونقی بیشتر گرفت . بلاد تازه که بکثرت تموّل آتن را تحت الشّعاع قرار دادند هنروران و ادباء را جلب کردند و از این جمله از همه معروفتر اسکندریّه بود در مصر و پرگام (۱) در آسیای صغیر و آنطاکیه (۲) در شام .

I

تجزیهٔ مملکت اسکندر

دورهٔ تمدّن هلنستیک (۳)

دورهٔ تمدّن هلنستیک بعصری اطلاق میشود که از مرگ اسکندر (۳۲۳) تااستیلای قشون روم بر مصر (۳۰ قبل از میلاد) طول کشیده است . دونکتهٔ اصلی مشخّص این دوره میباشد :

(۱) ـ PERGAME (۲) ـ ANTIOCHE (۳) ـ HELLÉNISTIQUE

تجزیهٔ ممالك اسکندر بچندین دولت وبسط تمدّن یونان درسرزمینی پروسعت.
تمدّن هلن (hellénique) چون در مجاورت مدنیّت های شرقی قرار یافت تمدّن هلنستیك نام گرفت.

علل تجزیهٔ ممالك اسکندر مملکت پروسعتی که اسکندر تشکیل داد پس از مرگ وی کارش بتفرقه وتجزیه انجامید زیرا تازه ببابل رسیده بود که مرد ومجالی نیافت تاآنچه را که بزور شمشیر گرفته به تدبیر قوامی بدهد. حتّی وارث تخت وتاج را نیز معیّن نکرده بود وازخانواده‌اش کسی آن شأن وشوکت نداشت که دیگران را مطیع نماید. بعلاوه قلمرو اسکندر ازاقوام مختلفه ساخته شده وهیچیك را آن استطاعت نبود که سایرین را مطیع خود سازد. مقدونیّه ازمرکز دورافتاده کسی را نداشت ونمیتوانست درمقامی که فیلیپ واسکندر اورا جای داده بودند باقی ماندهٔ مکانت خود راحفظ نمایند. بااینهمه تجزیه فی‌الفور صورت نگرفت بلکه چندین مرحله پیمود. چندین سال بود که سرداران اسکندر ایالات را قسمت کرده بودند لکن ظاهراً وحدت سلطنت را حفظ میکردند امّا ازسال ۳۰۶ ببعد هریك رسماً بتخت سلطنت نشستند وتجزیه راصورت قطعی دادند. بمجرّد تقسیم جنگهای سخت درگرفت ودریونان نیز شورشهائي بوقوع پیوست.

وحدت موقّتی حکایت میکنند که اسکندر درحال نزع گفت: «سرداران من بامراسم خونین بکفن ودفن من خواهند پرداخت» وفي‌الواقع ازساعت مرگ او خون ریخته‌شد وآتش جنك دراشتعال بود. معذلك سرداران مقدونی باتّفاق آریده(۱) برادر ابله اسکندر و پسر خردسال اسکندر آیگوس(۲) را بسلطنت برداشتند. یکی ازسرداران موسوم به پردیکاس(۳) که اسکندر درحین وفات خاتم سلطنت را باو سپرده بود نایب‌السّلطنه شد و دیگر سرداران هریك ولایتی را گرفتند مثلاً مصر به بطلمیوس رسید و تراس نصیب لزیماك(٤) گردید. مقدونیّه ویونان به آنتی پاتر(۵) افتاد. یك قسمت آسیای صغیر

---

(۱) ـ ARRHIDÉE
(۲) ـ ALEXANDRE AIGOS
(۳) ـ PERDICCAS
(٤) ـ LYSIMAQUE
(۵) ـ ANTIPATER

بنام آنتی گون درآمد. لکن چیزی نگذشت که شعلهٔ جنگ فیمابین نایب‌السّلطنه و سرداران زبانه کشید درطیّ این جنگها پردیکاس بقتل رسید وخانوادهٔ اسکندر دو تیره شد وآریده و اسکندر آیگوس باندك فاصله‌ای هردوکشته شدند.

مرگ دِموستِن یونان نیز باخون ریزی در تشییع جنازهٔ اسکندر حاضرشد. بدین معنی که وطن‌پرستان آتن موقع‌را برای شکستن قید رقیّت مقدونیّه مناسب دیده تمام مردم یونان‌را بشورش دعوت کردند (۳۲۳) آنتی‌پاتر بدواً شکست خورد ولی‌عاقبت شورش‌را خاموش کرد (۳۲۲) وساخلوی ازافواج مقدونیّه درآتن گذاشت و رؤسای معتبر وطن‌پرستان را که دِموستِن نیز از ایشان بودمطالبه کرد. امّا دموستن چون نمیخواست زنده بدست دشمن گرفتارشودخودرا مسموم کرد.

پلوتارك مینویسدکه دِموستن بمعبدی ازپوزئیدون واقع درجزیرهٔ کالوری پناه برد که بست شمرده میشد. کهنه بازیگری آرکیاس نام که مأمور آنتی پاتر بود گاه بتهدید وگاه به تحبیب سعی کرد او را از آنجا بیرون بکشد. دموستن باو گفت: « اندکی صبر کن تادستوری‌را که باید بکسان خود بفرستم » این بگفت وبدرون‌معبد رفت‌والواحی بیرون آورد تاچیزی بنویسد قلم‌را چنانکه عادت اوبود بدهان گرفت و چندی نگاهداشت سپس جامه‌را بخود پیچید و سررا خم کرد. سربازانی که دم در معبد ایستاده بودند استهزاء کرده اورا ترسو وبیدل خواندند. آرکیاس نزدیك وی آمده مواعید خودرا تکرار کرده گفت برخیز برویم. دموستن که میدانست سمّ دررگهای‌وی دویده‌وکارخودرا کرده‌سربرآوردوچشم‌را بآرکیاس دوخته گفت: « حالا میتوانی رول کرئون (۱) را درتراژدی (۲) بازی کنی و این جسد را بی کفن و دفن بگذاری. ای‌پوزئیدون‌محبوب‌من‌ازحرم‌توزنده بیرون‌میروم ولی آنتی پاتر و مردم مقدونیّه معبدتورا بمعاصی‌خودآلوده کردند. درتلفّظ این‌کلمات ارزشی‌در خوددید.

---

(۱) - CRÉON

(۲) اشاره به تراژدی آنتی گون است

زانوهایش سست شد وچون ازبرابر مذبح خداوندمیگذشت افتاد وآه سردی کشیده جان سپرد. »

عاقبت تجزیه سرداران اسکندر که مورّخین آنهارا ورثه نامیده‌اند در بدو امر جرأت نکرده بودند خودرا پادشاه بخوانند ولی چون از نایب السّلطنه وخانوادهٔ سلطنت کسی نماند تقیه وتردید آنان برطرف شد. در سال ۳۰۶ یکی ازایشان موسوم به آنتی گون(۱) که ازهمه مقتدر تربود نام سلطنت برخود نهاد سایر ورثه نیز فی‌الفور باو تأسّی جستند تاعقب نمانده باشند.

آنتی گون وپسرش دِمتریوس(۲) خیالاتی بلند درسر داشتند ومیخواستند حوزهٔ قلمرو خودرا باز بوسعت ممالك اسکندر برسانند. سایر سرداران این نقشه‌رابضرر خود دیده با یکدیگر هم پیمان شدند. پس از چندین سال کشمکش تلاقی فریقین درایپسوس(۳) واقع درفریژی دست داد (۳۰۱). دمتریوس باسلوب اسکندر خودرا بقلب سپاه زد امّا خیلی جلورفت وپدر پیرش آنتی گون که سرتاپا زخم برداشته بود بانتظار مراجعت پسر در میان پیاده نظام خویش قرار گرفت. پسر چون برگشت آنتی را کشته وجنگ را باخته دید.

فتح ایپسوس هم تجزیهٔ ممالك اسکندر را صورت قطعی نداد بلکه بیست سال دیگر نیز جنگ سختی درکاربود. دمتریوس ازآسیا رانده‌شد ولی دریونان زدوبندی کرده پسرش آنتی گون دوّم بپادشاهی مقدونیّه شناخته شد.

چون درحدود سال ۲۸۰ جنگ بکلّی خاتمه پذیرفت سه سلطنت بزرگ وجود داشت:

مقدونیّه که سلسلهٔ آنتی گون درآنجا سلطنت میکرد.

مصر که به بطالسه رسیده بود.

شام که درتحت حکومت سلسلهٔ سلوکید قرار گرفت.

---

(۱) - ANTIGONE (۲) - DÉMÉTRIOS (۳) - IPSOS

سلطنت بطالسه در مصر

و مخصوصاً در اوان سلطنت سه پادشاه اوّل مصر رونقی یافت وبدان میماند که روزگار توتمس ورامسس برگشته است. زیرا بحریّهٔ مصر قبرس را مطیع نمود وقشون وی در نوبه وشام فتوحاتی کرد. بطلمیوس سوّم بتقلید فراعنهٔ مصر شرح این فتوحات را به هیرگلیف روی دیوارهای معبدی که در اسنه(۱) ساخت نوشت.

تئوکریت شاعر که درمائهٔ سوّم میزیسته شوکت ممدوح خود بطلمیوس دوّم را چنین ذکر میکند: « هیچ خاکی دربرکت بپای مصر که زمینش پست است نمیرسد. چون نیل طغیان میکند مزارع نرم شده را فرا میگیرد. دست بشر در هیچ خاکی این اندازه بلاد معظم و کار های سحر آسا نساخته است.. بطلمیوس بر تمام این بلاد سلطنت دارد. یك قسمت ازفنیقیّه وعربستان ولیبی و نوبه را نیز بامردم سیاه پوست آن براین خاك افزوده. پامفیلی وسیلیسی و جنگیان لیسی وکاری را مطیع خود ساخته. باکشتیهای مخوف خویش جزایر سیکلاد را مسخر نموده.. ذخایر فراوان دارد و هر روز هم بر مقدار آن میافزاید چنانکه تمام سلاطین روی زمین را میتواند از اموال خود ممنون وخشنود نماید ».

اواخر دوران بطالسه که سلاطین عشرت طلب و بیکاره بودند دولت مصر رو بضعف رفت و تاریخ این سلسله با سلطنت زنی موسوم به کلئوپاتر (۲) خاتمه پذیرفته قشون روم مصر را متصرّف شد (۳۰ قبل از میلاد)

سلسلهٔ سلوکید در آسیا

سلوکوس که ازجنگ ایپسوس غالب درآمده بود دولت مقتدری ساخت که بنام دولت شام تقریباً تمام ایالات آسیائی اسکندر را از بحر الرّوم گرفته تا سند شامل گردید.

سلوکوس و جانشینان وی برای حفظ استیلای خود بر ... سیاست اسکندرو شاهنشاهان ایران رفتند. بلادمتعدّد ساختند وراه های بزرگ دائر نمودند. چاپار

(۱) _ ESNEH (۲) _ CLÉOPATRE

راه انداختند. سلوکوس انطاکیّه‌را در کنار رود اُرُنت (شام) و سلوسی را در کنار دجله و مقابل بابل ساخت. شاهراهی از انطاکیّه تا بابل (کنار فرات) و سلوسی آمده از آنجا دو شعبه شده یکی بترکستان و دیگری بشوش وجنوب ایران و از آنجا به سند میرفت. مِگاسْتی نام منشی‌سلوکوس که مأموریتی بهند داشت از این خطّ رفت و چون بازگشت شرحی درباب هندوستان نوشت که مدّتها مأخذ اصلی هرگونه اطّلاعی درین باب شمرده میشد.

قطعه قطعه شدن آسیا

سلسلهٔ سلوکید باهمهٔ جدّ وجهد نتوانست کلّیّهٔ قلمرو آسیائی اسکندر را نگهدار باشد و عاقبت یك قسمت از خاکش در سمت آسیای صغیر و آسیای مرکزی تجزیه شد. در طیّ مائهٔ سوّم سرکردگان بومی یاساتراپهای ایرانی یا مردمی یونانی چندین دولت مستقلّ درآسیای صغیر تأسیس کردند که درسواحل عبارت بود ازدولت پون(۱) وبیتینی(۲) و پرگام(۳) و در داخل دولت کاپادُس(٤) و آرمن(٥). در مجاورت کاپادس دولت گالاتی(٦) تشکیل یافت. مردم این ناحیه که قومی سلحشور وخشن بوده وازاروپا آمده بودند گالات یا گلوآ نام داشتند(۷) ولایات بعیدهٔ مشرق نیز زود جدا شد. درباختر دولتی یونانی تشکیل گردید که ازآسیای مرکزی تاهندوستان کشیده‌میشد. سوارانی چادرنشین که ازدشتهای شمالی آمده بودند ابتدا در جنوب بحرخزر دولت پارت را ساخته وعاقبت تمام خاك ایران را تا بین‌النّهرین زیرقدرت خود آوردند.

II

تمدن هلنستیك

انبساط تمدّن هِلِن

اگر در ممالك اسکندر وحدت سیاسی وجود نداشت درنتیجهٔ انتشار تمدّن یونان نوعی‌وحدت معنوی‌درآنجا حکمفرما گردید. این تمدّن درمائهٔ چهارم‌هم رونقی‌بسیار داشته وهنرورانی

(۱) - PONT (۲) - BITHYNIE (۳) - PERGAME (٤) - CAPPADOCE
(٥) - ARMÉNIE (٦) - GALATIE

(۷) - در حدود ۲۷۵ - ۲۸۰ دسته های بسیاری از قوم گلوآ بمشرق زمین حمله بردند یونان نیز از این حمله بی نصیب نماند. دسته های گلوآ تا دلف آمده معبد آپولون را غارت کردند.

مانند پراکزیتل (۱) آتنی ونویسندگانی بزرگ مانند افلاطون و ارسطو و دموستن دارا بود. دولتهائی که بعدها در قلمرو اسکندر ظهور کرد هر یك کانونی از تمدّن هلن گردید. از آنجا که سلاطین و دربار و مأمورین دولت و افواج مزدور یونانی بودند اخلاق و زبان و سنن ادبی و صنعتی یونان در تمام مشرق زمین پر آکنده شد و مشرق بوجهی رنگ تمدّن هلن گرفت و دولت باختر معرفت یونان را در هندهم نفاذ داد.

امّا دنبالهٔ تمدّن یونان چون بمشرق کشیده شد برنگ دیگر در آمد و از بیخ وبن برگشت بدین‌معنی که تموّل وسلیقه وذوق تجمّل فزونی گرفت امّا حسّ وطن پرستی و عشق بآزادی و ایمان مذهبی رو بضعف گذاشت. هنروران و دانشمندان ناگزیر بودند برای اعاشهٔ خود در سلك درباریان یااطرافیان اعاظم منسلك گردند.

از آنجا که هنروران این دوره برای یك شهر کار نمیکردند بلکه میل محافل تربیت شدهٔ پایتختها را رعایت مینمودند آثارشان جمال عالی و نجیب و سادهٔ شاهکار های قرن پنجم را فاقد میباشد و فقط هنری است که بیشتر صفا یافته و تعلیم گرفته است. آتن درین دوره نیز مرکز هنر و مخصوصاً مرکز تحقیقات فلسفی بود ولی‌بلاد دیگری باتموّل واهمیّت سیاسی وتجارتی‌خود آنرا تحت‌الشعاع قرارداد. نمایان ترین کانون تمدّن هلنستیك سه شهراسکندریّه وپرگام وانطاکیّه بود.

اسکندریّه این شهر که اسکندر ساخته بود پایتخت سلسلهٔ بطالسه شداز حیث رونق تجارت وفکر بر تمام بلاد دیگر یونان پیشی گرفت.

اسکندریّه که درمشرق دلتای نیل قرارداشت زبانهٔ خاکی را گرفته بود که بحرالرّوم را از دریاچهٔ مارئوتیس (۲) جدا نگاه میداشت. چندین نهر این دریاچه را بشطّ مربوط مینمود. بواسطهٔ یك شبه جزیره و یك سدّ که جزیرهٔ کوچك فارُس را بساحل متّصل میکرد بندر آن بسه‌حوضه منقسم بود و بندرگاه مرکزی اسکله و بورس و محلّ تعمیر سفاین و کارخانهٔ کشتی سازی را دارا بود. در انتهای جزیرهٔ فارُس سوْسترات (۳) معمار کنیدی باسم فارْ (٤) برجی از مرمر ساخته بود که

(۱) - PRAXITELE (۲) - MARÉOTIS (۳) - SOSTRATE (٤) - PHARE

چون شب فرا میرسید آتشی در نوك آن بر میافروختند تا راهنمای کشتی باشد.

طولی نکشید که شهر سیصد هزار نفر جمعیّت از یونانی و مصر و شرقی پیدا کرد. خیابانهای وسیع داشت چنانکه ارّابه ها و اسبها از آنجا راحت ردّ میشدند. دو خیابان که از سایرین وسیع تر بود یکدیگر را عموداً در وسط شهر قطع مینمود.

سلاطین بطالسه هریك آثاری ساختند وشهررا تزیین کردند. در محلّهٔ بومی‌نشین معبد سراپئون بود که به پرستش خداوند اموات (سراپیس یا اُزیریس ـ آپی) اختصاص داشت. پرستش سراپیس که عبادتی نیمه یونانی و نیمه مصری بود عاقبت در تمام حوزهٔ بحرالرّوم معتقدین فراوان پیدا کرد. محلّهٔ یونانی نشین قصورسلطنتی و باغهای ملّی بزرگ و میدان اسب دوانی و زورخانه و موزه داشت.

موزه

موزه بنائی وسیع بود که بطالسه مختصّ ادب وعلوم و هنر ساخته بسیاری از دانشمندان و ادبا و هنروران را بآنجا طلبیده و هرگونه اسباب راحت را بجهة ایشان فراهم آورده بودند.

موزه کتابخانه‌ای داشت که عدّه کتب آن به ۷۰۰ هزار جلد رسید هر کتابی که بمصر وارد میشد بایستی بآنجا بدهند. استنساخ کنندگان ازآن نسخه برمیداشتند و نسخه ای هم بصاحب کتاب میدادند.

باغ گیاه شناسی، باغ وحشی از حیوانات کمیاب و رصد خانه ای برای نجوم و اطاقهای تشریح برای اطبّا و مجالسی برای مباحثهٔ علما و اطاقهای درس وخطابه ازمنضمّات موزه بود. هزاران طلبه برای تحصیل دراسکندریّه جمع شدند. هرگاه مؤسّسات مختلفهٔ امروز پاریس را از کتابخانهٔ ملّی و موزئوم ورصد خانه‌وانستیتو دار العلم طبّ و سُربُن درذهن خود بیاوریم میتوانیم موزهٔ اسکندریّه راپیش خود تصویر نمائیم.

نویسندگان اسکندریّه

درین دوره اسکندریّه با این کتابخانهٔ خود پایتخت واقعی عالم یونان گردید. عموم علمای مشهور یا در اسکندریّه مقیم بوده اند یا متوقّف. از قبیل اراسطوتن که جامع جمیع

علوم بود ازفلسفه وتاریخ وشعر وصرف و نحو وبخصوص نجوم وجغرافی. اقلیدس ریاضی دان و آریستارك(۱) عالم صرف ونحو. ادباء نیز فراوان بودند و نام ادبیّات اسکندری که باثار ادبی این دوره داده شده ازهمین جا برخاسته است. بهترین شعرای این دوره تئوکریت(۲) میباشد که درسیسیل بدنیا آمده و همانجا نیز وفات نمود ولی مدّتی طولانی در اسکندریّه توقّف داشت.

تئوکریت بیشتر قطعاتی کوتاه بنظم میآورد که بوضعی دلفریب وپرمغز زندگی روستائی وشهری را مجسّم مینمود. مثلاً شرح ذیل را درباب اسکندریّه آورده است:

دوزن جوان بقصر سلطنتی میروند تاجشنی را که بافتخار آدُنیس خداوند گرفته شده تماشا کنند. پراکسینوآ(۳) میگوید: «خداوندا! چه ازدحامی است! چطور میشود ازاین جا عبور کرد! انگار لانهٔ مورچه است... گورگو جان چه کنیم؟ ارّابه‌های جنگی شاه آمد. (خطاب بیکی ازسواران) دوست مرا له نکنی! این اسب آتشی رنگ روی پاهایش بلند میشود. چقدر سرکش است! الان است که سوارش را میکشد! چقدر خوب شد بچه‌ام را درخانه گذاشتم.

– (گورگو بزن پیری میگوید) مادر. ازقصر میآئی؟

– (پیرزن). آری. فرزند

– میشود رفت؟

– دخترجان. قوم آکئوس کوشیدتاواردتروآشد. آدم با کوشش بهمه جا میرسد.

– پیرزن رفت وسروشی ازاو ماند... به بین پراکسینوآ چه ازدحامی اطراف در را گرفته است.

– (پراکسینوآ) معرکه‌است! گورگو. دستترا بمن بدهبههم واردشویم. اونا. ما را درست نگهدار. آه! چه مصیبتی است! گورگو. روبند من دو نیم شد! ای خارجی! اگرمیخواهی خیر به‌بینی تو را بزئوس ملتفت جامهٔ من باش.

– (خارجی) راستش را بگویم دست من نیست ولی مواظب خواهم بود...»

(۱) – ARISTARQUE (۲) – THÉOCRITE (۳) – PRAXINOA

عاقبت تماشاچیان کنجکاو وارد تالار پرتشریفات شدند.

« (گورگو) پراکسینوآ. بیا اینجا این قلاّب دوزیها را به بین. چقدر سبک و دلفریب است! مثل اینکه لباس خداست.

– (پراکسینوآ) این نقاشیها را چقدر جاندار کشیده‌اند. واقعاً انسان خیلی قابل است. آدُنیس که روی تخت سیمین خود خوابیده چقدر زیباست با این ریش تازه دمیده.

– (یک نفر خارجی) ساکت شوید بدبختان پرگو... همیشه دهانشان بازاست.

– (گورگو) ای زمین که مارا پرورش داده‌ای. این مرد ازکجا آمده‌است؟ بتوچه که ماپرگوئی میکنیم؟ بکسانی که متعلّق بتو هستند حکم کن نه‌بزنان سیراکوز... ما بزبان پلوپونز گفتگو میکنیم. بگمان من هرکه ازقوم دروس میباشد حق دارد بزبان خود سخن بگوید. »

خوشبختانه مراسم درین اثنا بمیان میآید ومجادله میخوابد.

پرگام پرگام پایتخت دولت کوچکی در آسیای صغیربود ودرسرزمینی که سابقاً إئولید(۱) نامیده میشد روی بلندی مستحکمی جای داشت. پادشاه پرگام موسوم به آتال(۲) بتقلید بطالسه کتابخانه‌ای بزرگ دائرکرد که با کتابخانهٔ اسکندریه همسری مینمود. اهالی پرگام برای اینکه به پاپیروس مصر احتیاج نداشته باشند از پوست گوسفند کاغذ ساختند. کاغذ پرگام که پارشمن نام داشت تا زمانیکه از کهنه کاغذ ساختند استعمال میشد. پرگام مرکز صنعت و هنر نیز شد. پادشاهان آن مخصوصاً اومن (۳) دوّم درمائه دوّم ابنیهٔ پایندهٔ باشکوهی ساختند. بردامنهٔ جنوبی تپهٔ پرگام زورخانهٔ بزرگ سه‌طبقه ساخته بودندکه یکی بجهة اطفال ویکی برای محصلین مدرسه نظام یکی برای شاگردان قدیم وبزرگان شهر. بالاتر ازآن مذبح عظیمی بنام زئوس قرارداشت که حکایت جنگ خدایان را باغولان بطور برجسته برقاعدهٔ آن کشیده بودند واین کنایه‌ای بود ازغلبهٔ سلاطین پرگام برقوم

(۱) – EOLIDE (۲) – ATTALE (۳) – EUMÈNE II

گلوآ . ازآن بالاتر معبد آتنه بود و کتابخانه و قصر سلطنتی . بردامنهٔ غربی تپّه نماشاخانه‌ای ساخته بودند که بکوه های مقابل و نهرآب مشرف بود .

در محل پرگام حجّاریهای چندی پیدا کرده‌اند که از آنجمله قطعات مذبح بزرگ زئوس میباشد ونتیجهٔ یك صنعت قوی وسرکش وناراحت است .

انطاکیّه

انطاکیّه در شامات شمالی وکنار رود اُرنت قرار گرفته بود ومقامی غیر از دو شهر سابق داشت . نویسنده ای گفتهٔ است « سروهای انطاکیّه زبانی گویاتر از بشر دارند » .

انطاکیّه بر خلاف اسکندریّه یا پرگام میعاد علما و هنروران نبود امّا از حیث بنا هیچ شهری بپای آن نمیرسید . خیابانهای با شکوه و عریض تا چشم کار میکرد کشیده میشد و دو طرف آنرا محوّطه های ستون دار میگرفت . از حیث وسایل نظافت وروشنائی تالی نداشت . حومهٔ شهر یکپارچه باغ و بوستان بود . خلاصه انطاکیّه برای خوشگذرانی و تفریح خاطر ساخته شده بود و ساکنهٔ آن زندگی مرفّه وآسوده داشته‌اند بعلاوه انطاکیّه شهری بین‌المللی بود [illegible] خارجیان را از هر گوشه‌آورده در آنجا جمع کرد .

یکی از کسانیکه ویرژیل (۱) شاعر لاتن در تآتر خود آورده چنین میگوید «من اهل شام هستم بسیارخوب ولی آیاما همه اهل یك وطن [illegible] شد؟

احساسات عالم هلنستیك همه از این قبیل بوده و [illegible] شور وطن آزادی که درعصر جنگهای مدی باعث عظمت آتن گردید [illegible] خلاف [illegible] شده است

فصل بیست و پنجم

خاتمهٔ استقلال یونان . غلبهٔ روم

یونان یادگار عظمت گذشتهٔ خودرا فراموش [illegible]

(۱) . VIRGIL

بلاد آنرا بکلّی مغشوش نموده وماده‌آن نیز رفته رفته غلیظ‌تر میشد. اتحادیه‌های تازه‌ای موسوم با تحاد اتولی وآکائی روی کارآمد ولی هیچکدام نتوانست یونان را از استیلای مقدونیّه نجات بدهد یونان که راه زوال می پیمود از زیر بار مقدونیّه بیرون نیامده ربقهٔ اطاعت روم را بگردن گرفت در حالتی که استیلای روم سخت تر وسنگین تر بود.

یونان در مائهٔ سوّم و دوّم قبل از میلاد

در میان ممالکی که اسکندر تسخیر نمود یونان را موقعی مهمّ وقدری بلندبود از مرگ دموستن (۳۲۲) تاغلبهٔ روم (۱٤٦) اهل این مملکت کوشیدند که بازاستقلال خود را بدست آورند ولی با وجود مساعی چند نفر از وطن پرستان این اقدامات به نتیجه نرسید و یونان در حکم طعمه‌ای بود که قشون مقدونیّه و شام و روم بر سر آن منازعه داشتند.

زوال سریع ملّت یونان را علّت اصلی دردهائی بود که از مدّتی مدید بر پیکر این مملکت زورآور شده آنی اقوام معتبر آنرا راحت نمیگذاشت ودو چیز باعث این انحطاط سریع بود: منازعهٔ احزاب درداخلهٔ بلاد ورقابت دائم التّزاید میان طبقات مهمّهٔ یونان.

کشمکش اغنیا و فقراء

شدید ترین اغتشاشات هر بلده وقتی بود که اغنیا وفقرا بجان یکدیگر میافتادند. تقریباً در کلّیّهٔ بلاد تموّل انحصار بچند خانوادهٔ معدود داشت که همه چیز را خاصّ خود کرده بودند از زمین و کارخانه و صرّافخانه و کشتیهای تجارتی و تمام سرچشمه های عایدی. مثلاً دراسپارت که کوئی سنن قدیمه بکلّی متروك مانده‌عدّهٔ ملاّکین بصد نفر نمیرسید وبنابگفتهٔ پلوتارك «بقیّهٔ مردم که‌جماعتی محتاج وبیکاره بودند بپریشانی عمر میگذاشتند وبدلسردی بادشمن خارجی میجنگیدند ومدام انتظار تغییر یاانقلابی رامیکشیدند» فقرا در تحصیل مؤنهٔ روزانهٔ خود نیز معطّل بودند زیرا اغنیا آنها را بکار کردن نمیپذیرفتند وبندگان را برایشان ترجیح میدادند. بنا براین فقرا برای خلاصی

از چنگال فقر یك وسیله بیشتر نداشتند وآن این بود که انقلابی برپا کرده دارائی اغنیا را از دستشان بگیرند و میان خود قسمت کنند. باین ترتیب اغنیا و فقرا بدشمنی بهم مینگریستند و بسختی با یکدیگر میجنگیدند.

هراکلیددوپن(۱) مینویسد: « در میله فیمابین اغنیا وفقرا جنگی درگرفت. دربدو کارفقرا پیش بردند واغنیا ازشهر گریختند ولی بعد فقرا افسوس میخوردند که چرا آنهارا نکشتند لذا اطفال ایشان را آورده درانبارها زیر پای گاو انداخته خرد وخمیر نمودند. پس از چندی اغنیا دوباره بشهر برگشته اختیارات را بدست گرفتند و اطفال فقرا را آورده با صمغ اندودند و زنده آتش زدند ».

بنا بقول پولیب(۲) فقرای بسیاری از بلاد اختیارات را در کف طغاة مینهادند وطغاة نیز باغنیا صدمه وارد میآوردند مثلاً نابیس (۳) در اسپارت «دستگاهی بشکل زن ساخته و لباس مجلّلی بوی پوشانده بود. دست و بازو و سینهٔ این زن تیغهای آهنی داشت که زیر لباس مخفی میشد. هربار که از افراد ذیحقوق یکی را میطلبید و از او پول میخواست در اوّل وهله بملایمت و درستی سخن میگفت... امّا اگر جواب ردّ می‌شنید میگفت شاید از من بر نمیآید که شما را متقاعد سازم ولی گمان‌میکنم که آپگا(۴) باین مقصد نایل آید. بنابراین دستگاه را فی‌الفور میآوردند و آن بیچاره را بدانسو میراندند. مجسّمه او را در بغل گرفته فشار میداد تا جان بدهد ».

اتّحادیّه های اِتولی و آکائی

در خلال جنگهائی که سرداران با یکدیگر داشتند استیلای مقدونیّه دریونان استقراری نداشت ولی اختلاف چندان گریبان گیر بلاد معظم یونان شده بود که ازموقع استفاده نکردند. در آتن همه‌کس بادب وهنر رغبت داشت و در تب بخوشگذرانی.

درین موقع مردم اِتولی و آکائی که تا آنوقت اسمی نداشتند از سمت مغرب آمده نفوذی در یونان بهم زدند.

(۱) - HERACLIDE DE PONT (۲) - POLYBE (۳) - NABIS (٤) - APÉGA

ٳتولی که در شمال غربی خلیج کُرنت واقع شده ناحیه‌ایست کوهستانی ورسیدن بآنجا مشکل میباشد. مردم آن مخصوصاً از تربیت مواشی وراهزنی معاش میکردند.
آکائی در ساحل جنوبی خلیج کُرنت درخاك پلوپونز قرارداشت. هیچیك از این دوخطّه بلاد معتبری دارا نبودند ولی بلاد کوچکشان از سابق دورهم جمعشده اعیاد مذهبی را با هم میگرفتند.

در اوایل مائهٔ سوّم اتّحادیهٔ ٳتولی وآکائی بوضعی مشابه یکدیگر سروصورت تازه گرفت اتّحادیه دائم بود. محضر عمومیش سالی یك یا دوبار تشکیل شده اصول سیاست را معیّن میکرد. شورایش در تحت ریاست فرماندهٔ قشون منعقد میگردید.
در بدو امر قدرت اتّحادیهٔ ٳتولی بیشتر بسط یافت چنانکه از ۳۰۰ تا ۲۵۰ دلف و تقریبا تمام یونان مرکزی وممالکت الید را درپلوپونز جمع آورد ولی ازآنجا که مردم اتولی غارتگری حریص بیش نبودند همّشان تنها مصروف غنیمت گرفتن شد. اتّحادیهٔ آکائی که درحدود ۲۸۰ تأسیس گردید بحسن ادارهٔ مردمانی عالیقدر مقامی عالیتر و مهمّتر یافت.

آراتوس (۱) در اواسط مائهٔ سوّم در سیسیون (۲) که درهمسایگی آکائی قرار داشت مردی پیدا شد آراتوس نام که رشید و با حزم بود و در کمین کردن مهارتی بخرج میداد.
آراتوس طاغی شهر سیسیون را بحیله براند (۲۵۱) وچون حکمران بلد شد آنرا در اتّحادیهٔ آکائی داخل کرد و چیزی نگذشت که بسمت فرماندهٔ قشون اتّحادیه انتخاب گشت (۲٤۵).

آراتوس میدانست که استقلال یونان بدون اتّحاد بلاد آن صورت پذیر نیست لذا درصدد برآمد که تمام بلاد پلوپونز را در اتّحادیهٔ آکائی جمع آورد. برای این مقصود بانهایت تهوّر چندین ضرب شست نشان داده چند شهر را که آرگوس نیز ازآنجمله بود از زیر فشار طغاة بدرآورد وچندین بلده را مانند کُرنت ازدست ساخلو مقدونیّه

(۱) ـ ARATOS (۲) ـ SICYON

نجات داد. بلاد مزبور که شامل کُرنت و مگار و اپیدُر و مگالوپولیس و آرگوس میشد همه درزیرلوای اتحادیهٔ آکائی جمع آمده درواقع اتحادیهٔ پلوپونز را ساختند. مردم اِتولی ابتدا بامردم آکائی جنگ کردند ولی بعد سرسازش پیش آورده عهد صلح و اتحاد بستند.

رقابت اهالی آکائی و اسپارت

آراتوس نزدیك بود بمقصود برسد که درخود پلوپونز بدشمنی قوی که کله ئومن(۱) پادشاه اسپارت باشد مصادف گردید. کله ئومن جوانی بودتند وجاه‌طلب وازتنزّل وطنش اندوهناك. خیال داشت قوانین لیکورگ را زنده کند واقتدار اسپارت را برگرداند. یکی از افراد ذیحقوق اسپارت که نفی بلد شده بود به آراتوس گفت: «اگر میخواهی قدمی برضدّ مردم اسپارت برداری بایستی پیش از آنکه سیخك های این خروس جوان بیرون بیاید دست بکار شوی». عاقبت کله ئومن بمردم آکائی حمله آورده آنهارا شکست داد (۲۲۷) وازآن پس انقلابی حقیقی در اسپارت برپا کرد.

قوانین لیکورگ را برگرداند. به بسیاری ازسکنه که متعاقب فتح حق سیاسی خود را از دست داده بودند اجازه داد از حقوق مردم اسپارت بهره مند شوند. اراضی را ازنو قسمت کرد. آنوقت در تمام بلاد فقرا هواخواه اسپارت گردیدند در صورتیکه اغنیا آراتوس واتحادیهٔ آکائی را ترجیح میدادند.

آراتوس از پیشرفتهای کله ئومن بوحشت افتاده و چون درخود قوّهٔ مغلوب کردن اورا ندید ازپادشاه مقدونیه آنتی گون دوزون(۲) کمك خواست. دشمن مقدونیه از تنگهٔ کُرنت گذشته قشون اسپارت را در سلازی(۳) (لاکونی) شکست داد (۲۲۲) کله ئومن چون مغلوب شد بمصر گریخت و [illegible] سعی میکرد اسکندریّه را بشوراند بقتل رسید.

نتیجهٔ جنگ سلازی این بود که مقدونیه [illegible] ساخلوی در کُرنت گذاشت واین نتیجهٔ رقابت بلاد یونان [illegible] اجتماعی وازاسپارت بیم داشت بدست خود [illegible]

(۱) - CLEOMENE (۲) - ANTIGONE DOSON (۳) - SELLASIE

مأمور پادشاه مقدونیّه بوده است. پادشاه مقدونیّه نیز آراتوس را گرفته بحبس انداخت (۲۱۳).

مداخلهٔ اوّل روم

درین موقع جنگ بزرگی میان ملّت روم وقشون کارتاژ در خاك ایطالیا در گرفته بود. در سال ۲۰۷ یکی از اهل یونان در مجمعی به هموطنان خود میگفت: «بجانب مغرب نظر انداخته به بینید چه افواج موحشی درحرکت اند. چه روم پیش ببرد وچه کارتاژ هیچیك بایطالیا و سیسیل قناعت نخواهد کرد. از ابری که ازاین سمت پدیدار شده بترسید مبادا خود را روی یونان بیندازد...» طولی نکشید که این پیشگوئی تحقّق پیدا کرد. روم پس از جنگ سختی برحریف خود کارتاژ غلبه کرد وکار آنرا ساخت.

پادشاه مقدونیّه که درینموقع فیلیپ پنجم بود وکلّه‌ای پرباد داشت بگمان اینکه فرمان تسخیر دنیا را آورده است باکارتاژ هم پیمان شده بود. علیهذا روم چون از کارتاژ فارغ شد بجانب مقدونیّه متوّجه گردید سربازان روم در میدان جنگ سینوسفال(۱) واقع درتسالی قشون مقدونیّه راشکستی سخت دادند (۱۹۷) وفیلیپ ناگزیر بشرایط قشون غالب گردن نهاده پس از خلع سلاح و پرداختن غرامت بسیار سنگین دست اتّحاد بروم داد.

اعلان استقلال یونان

سرنوشت یونان چگونه بود؟ کنکتیوس فلامینیوس(۲) سردار رومی که فریفتهٔ تمدن یونان بود خیال میکرد بلادیونان چون ازیکدیگر مجزّا باشند ازین‌سو خطری متوّجهٔ روم نخواهد گردید. بنابراین درضمن بازیهای تنگه‌ای که نزدیك کرنت بوقوع پیوست رسماً آزادی یونان را اعلام داشت.

پولیب مینویسد «مردم همه درشک بودند. همینکه جماعت برای تماشا درمیدان جمع شد منادی جلو آمده با صدای شیپور اشاره بسکوت نموده باآواز بلند گفت: «سنای روم و تیتوس کنکتیوس قنسول پس از مغلوب کردن فیلیپ و مقدونیّه

(۱) - CYNOSCÉPHALE (۲) - QUINCTIUS FLAMINIUS

اهالی کرنت و فسه و لوکر و اوبه و آکائی و ماگنت و تسالی و پرهب (۱) را آزاد میکنند. ساخلو در آنجا نمیگذارند. خراج نمیخواهند بلکه اختیارشان را بخودشان واگذار مینمایند. منادی کلام خود را تمام نکرده بود که ولوله افتاد و بعضی انتهای کلام او را نشنیدند... یکی فریاد بر آورد منادی دوباره بیاید وحکم سنای روم را ازنو اعلام دارد. منادی دوباره آمد. شیپور زده شد. خبر رادوباره گفت. هلهلهٔ شادی ازسر شروع شد... پس از نمایش مردم بقنسول نزدیك شدند که ازاو تشکّر نمایند. هرکس میخواست صورت او را به بیند و بمنجی خود سلامی بدهد وبدستش دست بزند. تاج و گل بود که برای او می‌پراندند. خلاصه چیزی نمانده بود قنسول تلف شود».

دخالت ثانوی روم

صلحی که فلامینیوس برقرار کرده بود دوامی نداشت و مخصوصاً مردم اتولی را ناراضی نمود زیرا ایشان لاف زده میگفتند فتح در واقع بدست ایشان انجام گرفته و بپاداش آن حقّ این بود که قسمتی ازنواحی یونان را بایشان واگذار کنند. بنا براین چون توهّم کردند که بروم میتوانند فایق بیایند درسال ۱۹۲ بوی اعلان جنگ دادند و آنطیوکوس پادشاه شام را بکمك طلبیدند آنطیوکوس یکبار در ترموپیل و یکبار در مانیزی (آسیای صغیر) مغلوب شد (۱۹۰). مردم اتولی ناچار صلحی را پذیرفتند که معنی آن از دست دادن آزادی بود ومتّحد مطیع روم گردیدند (۱۸۹).

فیلوپمن (۲)

رئیس قشون اتّحادیهٔ آکائی فیلوپمن نامی بود از شهر مگالوپولیس که اپامی‌ننداس را سرمشق خود قرار داده در سادگی اخلاق وبیغرضی وتقوای نظامی ازاو تقلید مینمود. بهمین جهت فیلوپمن را آخرین یونانی لقب داده اند پلوتارك مینویسد که سادگی لباس او بآن درجه بود که اسباب خفّت وی میشد مثلاً زنی از مگار خبر رسید که حکمران مردم آکائی بخانهٔ وی میآید. چون شوهرش علی الغفله بیرون رفته بود زن مضطرب شده

(۱) - این اقوام و بلاد سابقاً ربقهٔ اطاعت فیلیپ را بگردن داشتند

(۲) - PHILOPOEMEN

بترتیب ماحضری پرداخت درین اثنا فیلوپمن در رسید وحال آنکه قبائی بیشتر در بر نداشت زن بگمان اینکه او نوکر یا شاطری است از او خواهش کرد که با وی کمك کند فیلوپمن فی الفور قبا را انداخت و بهیزم شکنی مشغول شد. میزبان در رسید او را چنان دیده پرسید فیلوپمن این چه حال است. فیلوپمن در جواب گفت: « هیچ زحمتی است که در نتیجهٔ سر و وضع بمن رسیده ».

فیلوپمن برخلاف اهالی اتولی درجهٔ اقتدار روم را دریافته بود ولی میخواست حتّی المقدور بر عمر استقلال یونان بیفزاید بنا بر این بوجهی که با روم مواجهه نکند قوای نظامی اتّحادیهٔ آکائی را تکمیل نمود ودرین کار از سلف خود آراتوس بیشتر توفیق یافته تمام بلاد پلوپونز را بضمیمهٔ اسپارت وارد اتّحادیهٔ آکائی کرد. روم چون میخواست یونان چندین قسمت باشد هرچه درقوّه داشت بعمل آورد تا این منظور بانجام نرسد لذا در نتیجهٔ وی مسنی بیرق مخالفت برافراشت و فیلوپمن هنگامی که مشغول خاموش کردن طغیان بود گرفتار شده بقتل رسید (۱۸۳). مردم آکائی باتشریفات بسیار مراسم تدفین فیلوپمن را بعمل آوردند وبتلافی این فاجعه خاك مسنی را بآتش وخون کشیدند امّا اتّحادیه دیگر سرپرست قابل پیدا نکرد و مقام فرماندهی قشون بکسانی مانند کالیکراتس (۱) رسید که سرّاً از روم مواجب میگرفتند.

زوال دولت مقدونیّه

روم چون ازحال یونان بیشتر آگهی یافت دیگر قدر و منزلتی بدان نگذاشت ومن بعد ملاحظه را بکلّی کنار نهاد. بنا برین بسیاری از مردم یونان که از وجد و حال روز اوّل برگشته بودند امید خود را باز بجانب مقدونیّه برگرداندند و فیلیپ نیز تهیّه میدید که شکست سینوسفالیرا تلافی کند لکن در ۱۷۹ مرد وکار انتقام را به پسرش پرسه (۲) واگذاشت.

پرسه بهمه جا دست انداخت تا متّحدینی برضدّ روم تهیّه کند. سنای روم که از

---

(۱) - CALLICRATÈS (۲) - PERSÉE

اقدامات وی بیخبر نبود تا بهانه پیدا کرد اعلان جنگ داد (۱۷۲) . قشون روم پس از سه سال مبارزه بفرماندهی پول امیل[۱] وارد مقدونیّه گردید و در جلگهٔ پیدنا[۲] که فیمابین کوهستان ودریاواقع شده بفتح قطعی نائل شد . پرسه گریخت ولی چون شنید که خائنی فرزندان وی را باردوی دشمن برده برگشت و تسلیم شد (۱۶۸) . روم مقدونیّه را ضمیمهٔ ملك خود ننمود بلکه آنرا بچهار دولت خراجگذار قسمت کرده مقرّر داشت که با یکدیگر هیچگونه رابطه‌ای نداشته باشند .

مردم یونان باستثناء معدود قلیل جرئت نکرده بودند که علناً خود را طرفدار پرسه قلم دهند امّا چون رویّه‌ای مردّد داشتند معامله‌ای باایشان شد که از آنچه بعد ازجنگ سینوسفال بوقوع پیوست شدیدتر بود .

اپیر[۳] چون بکمك پرسه برخاسته بود بغارت رفت و مردمش را بغلامی فروختند تمام دول یونان حتّی مردم آکائی ناچار گروکان بروم فرستادند و تنها اتّحادیهٔ آکائی هزار نفر از نجبا زادگان خود داد که پولیب مورّخ نیز جزء ایشان بود .

آخرین مبارزه

بااینکه استقلال مقدونیّه و یونان ظاهراً محفوظ مانده بود استیلای روم رفته رفته سخت تر میشد . اگرچه روم زمام امور بلاد یونان را مستقیماً در دست نداشت ولی آنرا در کف هواخواهان یا مأمورین وظیفه خوار خود (مانند کالیکراتس) گذاشته و همه جا در برابر ضعفا از اشراف حمایت مینمود .

مردم یونان از این سیاست کینهٔ روم را سخت بدل گرفتند در سال ۱۴۹ در مقدونیّه قیام ملّی پدید آمد . اندریسکوس[۴] نامی که خود را پسر ارشد پرسه قلمداد میکرد بسلطنت برداشته شده دربدو امر قشون روم را مغلوب کرد ولی سال بعد مغلوب و دستگیر گردید (۱۴۸) . مقدونیّه آرام نگرفته بود که یونان بطغیان برخاست . کار شورش این بار دردست اتّحادیهٔ آکائی ودرواقع زمام امور اتّحادیه بدست فرقهٔ عامّه بود که بروم

(۱) - PAUL EMILI (۲) - PYDNA (۳) - ÉPIRE (۴) - ANDRISCOS

دشمنی داشتند و درمیان ایشان چندین نفر از قبیل دیائوس (۱) و کریتولائوس (۲)
پیدا شدند که سابقاً جزءِ گروگانان رفته پس از هفده سال تبعید از ایطالیا بر گشته
بودند. بهرحال فیمابین اتّحادیه واسپارت اختلافی برخاست. روم خواست میانجی
شود. مردم آکائی ردّ کردند و اسلحه برداشتند (۱۴۶) و هم قسمتی از اقوام
دیگر یونان را ازقبیل مردم بئوسی وکالسید و کُرَنت باخود همدست نمودند ولی
این اقدام جسارتی دیوانه وار بود کریتولائوس مغلوب و کشته شد. دیائوس که
بفرماندهی قشون منتخب گردید دوازده هزار بنده را آزادی بخشیده زیر اسلحه
برد ولی این اقدام ثمری نداده درلوکوپترا (۳) واقع درمدخل تنگهٔ کُرَنت شکست
سختی خورده خود را کشت تا بدست دشمن گرفتار نشود.

زوال یونان

شکست لوکوپترا به تنکیل وخسارت سخت منجر گردید که قصّهٔ مهمّ آن خرابی کُرَنت میباشد. مومیوس (٤) سردار رومی این شهرپر ثروت را بسربازان خود تسلیم کرد و ایشان آنرا پس از غارت آتش زدند.

پولیب حکایت میکند که « پس از تصرّف شهرسربازان رومی درخیابان روی
پرده های نقّاشی گرانبها دراز کشیده نرد می باختند بیم و هراس سرتاسر یونان را
گرفته بود و زوال این ملك بدلسوز ترین وجهی در انظار جلوه مینمود. چنانکه
بقول پولیب بعضی خود را کشتند. برخی بوحشت افتاده فرار اختیار کردند. در
صورتیکه نمیدانستند کجا میروند. جمعی بعنوان اینکه مخالف بوده اند یکدیگر را
بقشون دشمن تسلیم می نمودند. گروهی بدون اینکه مجبور باشند اسرار هموطنان
خود را بروز میدادند. دسته ای خود بخود آمده بحال تضرّع میگفتند ما مرتکب
گناه شده عهود را نقض کرده ایم اکنون عقوبت مارا بگوئید. مردمی دیوانه وار
خود را بچاهها میانداختند یا از بلندی بزیر پرتاب میکردند. خلاصه وضع یونان
طوری بود که دل دشمن هم بحال وی میسوخت. »

(۱) - DIAEOS (۲) - CRITOLAOS (۳) - LEUCOPETRA (٤) - MUMMIUS

استیلای روم

روم تا آن روز باین مقدار اکتفا کرده بود که ملل مغلوب را تحت حمایت خود قرار دهد ولی از آن ببعد صلاح خود را چنان دید که اراضی مفتوحه را بخاك خویش ملحق نماید. از آن بهره بردارد و متموّل شود. مقدونیّه پس از طغیان آندریسکوس ایالتی از روم شد (۱۴۸). یونان پس ازشکست لوکو-پترا در تحت نظر فرمانفرمای رومی مقدونیّه قرار گرفته جزء ایالت مقدونیّه بشمار آمد لکن پس از مدّتی باسم ایالت آکائی نامش علیحدّه جزء متصرّفات روم به ثبت رسید.

تأثیر تمدّن یونان

بنابرآنچه گذشت استقلال یونان درسال ۱۴۶ یعنی دراواسط مائهٔ دوّم قبل ازمیلاد خاتمه پذیرفت وازآن ببعد ملّت یونان جزء ملل مطیعهٔ روم قرارگرفت. مردم این مملکت از آنجا که در ادارهٔ قلمروی وسیع مهارت‌نداشتند ناچارجزء امپراطوری باعظمت روم شدند ولی بااینهمه موقع یونان با استقلال وی از میان نرفت بلکه درخشندگی و مکانت تمدّنش بحدّی بود که ملّت غالب را فریفتهٔ خود ساخت.

بدیهی‌است که ایطالیا بدرجهٔ مصر ومشرق زمین رنگ تمدّن هلن نگرفت ولی در مقابل هنر و ادب و علم یونان بحیرت آمده آنرا سر مشق قرار داده بتقلید وی پرداخت. جوانان روم همیشه درمدارس آتن واسکندریه درس میخواندند چنانکه تمدّن لاتن یا تمدّن روم عکسی از تمدّن یونان گردید. هراس (۱) شاعر لاتن که در مائهٔ بعد میزیسته این مطلب را باین عبارت بیان کرده است که: « یونان مغلوب برغالب وحشی مستولی شد».

یونان روم را تربیت کرد وبواسطهٔ او مربّی عالم غرب یعنی اروپای امروز گردید. تمدّن یونان با صفوف قشون مقدونیّه راه افتاده آسیا را تسخیر کرد و بقشون روم اروپا را فرا گرفت.

بنابراین تمدّن جدید اروپا پروردهٔ تمدّن‌یونان است وملّت فرانسه درصراحت و اندازه شناسی خود را ریزه خوار خوان مرده یونان میداند.

(۱) - HORACE

خلاصه

I

ازمنهٔ ماقبل تاریخ

زمین هزاران سال مسکن مردمانی بوده که گذارش احوالشان امروز برما مستور میباشد ولی از حربه و دست افزار و استخوان ایشان آنچه بر جای مانده ما را بوجودشان واقف ساخته است .

ازمنهٔ ماقبل تاریخ را بسه قسمت منقسم نموده اند :

۱ ــ عهد سنگ تراشیده

۲ ــ عهد سنگ صیقلی

۳ ــ عهد فلزّات

عهد فلزّ نیز درجاتی داشته : عصر مس . عصر مفرغ . عصر آهن . تاریخ ملل مشرق از عهد مس شروع میشود .

II

ملل مشرق

مردم مصر

از آنجا که زمین ببرکت طغیانهای متناوب نیل حاصل فراوان میداده نهال تمدّن در آن سرزمین زود به ثمر نشسته است . مردم مصر در کشت و زرع وصناعت پشتکار داشته مطبع وبسیار متدّین بوده اند . حیوانات ومخصوصاً گاو آپی را بمقام قدس رسانیده میپرستیده اند . اموات را حنوط کرده بشکل مومیائی درمیآوردند و در قبور محکمی که « خانهٔ ابدی » اموات بود قرار میدادند .

دربدو امر چندین دولت درسرزمین مصر حکومت مینمود . درحوالی ۳۳۰۰ سال قبل ازمیلاد اوّلین فرعون مصر ـ منس کلّیّهٔ دول مصر رادرتحت لوای واحد آورد

پایتخت دولت قدیم مصر شهر منفیس واقع در مصر سفلی بود . فراعنهٔ سلسلهٔ چهارم درجوار این شهر در حدود ۲۸۰۰ و ۲۷۰۰ قبل از میلاد اهرام ثلاثه را بنا نهاده اند . حجّاران مصری که درین عهد قبور و معابدرا تزیین کرده‌اند آثار دیدنی ازخود گذاشته اند .

مدّتی باغتشاش گذشت لکن درعهد دولت وسطی باز مصر بشوکت و عمران رسید . درین موقع تب پایتخت بود (در حوالی ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد) فراعنهٔ تب قلمرو مملکت را وسعت دادند وبکارهای مهم دست زدند مثلاً وضع دریاچهٔ مریس را سر وصورت دادند و لابیرنت معروف را ساختند (درحدود ۱۸۵۰ قبل از میلاد) . دسته های بیابان گرد هیکسس درحوالی سال ۱۷۰۰ مصر را غارت کردند وبحیطهٔ اختیار خود درآوردند ولی در ۱۵۸۰ مصر استقلال از دست رفته رادوباره تحصیل نمود وبعهد دولت جدید تب بمنتهای حشمت وقدرت نایل آمد . توتمس سوم (۱۵۰۱-۱۴٤۷) ورامسس دوّم (۱۳۰۰-۱۲۳٤) درآسیا بجنگهای بزرگ اقدام نموده فتوحاتی کرده‌اند . شاهکارهای معماری مصر که شامل معابد عظیم کرناك والاقصر وایپسامبول میباشد ازاین دوره مانده است .

ازآن ببعد مصر تجزیه شد و ضعف برآن مستولی گردید لکن مدنیّت مصر باز مدّتی متمادی بشکوه سابق باقی بود . از ٦٥٥ یعنی ٥٢٥ یعنی بروزگار فراعنهٔ سائیس (پسامتیك اوّل . نخائو . آمازیس) که هوا خواه اهل یونان بودند مصر از نو شأن ومقامی بهمزد امّا در ٥٢٥ بدست ایرانیان افتاد .

بنابراین تاریخ مصر سه هزارسال را شامل میشود و کیفیّت آن ازوقتی که شامپولیون عالم فرانسوی مفتاح هیروگلیف را بدست داد بخوبی آشکار گردیده است .

اقوام کلده وآشور

خطّهٔ حاصلخیز بین‌النّهرین ومخصوصاً کلده خیلی زود مهد تمدّن گردیده است . مردم کلده تهیّهٔ وسایل آب یاری اراضی را باستادی انجام داده اند . پ‌بند اوهام بوده به سحره وجادوگران وعلمای احکام اعتقادی داشته اند .

خاك کلده درحوالی سه هزار سال قبل ازمیلاد بدو ناحیهٔ ممتاز شومیر و اکّد منقسم شده و هرچند گاهی قلمرو شهریاران یکی ازاین دو ناحیه یا پادشاه عیلام بوده است. بلاد کلده معابد معتبر و مجسّمهٔ فراوان داشته . درحوالی(۲۳۰۰ـ۲۲۰۰)ملوك بابل قدرت خود را تاشام و ایران بسط دادند حمورابی که مقتدر ترین پادشاه بابل بوده(۲۱۲۳ـ۲۰۸۱)درجهانگیری وقانون گذاری هردو مقامی بلند داشته ولی هجوم اقوام کاسیت وهی تیت که از شمال سرازیر شدند موجب زوال مملکت وی گردید .

درحوالی ۱۲۵۰ سال قبل ازمیلاد پادشاهان آشور صاحب اختیار گردیدند قوم آشور جنگجو وخون آشام بودند و براثر تکمیل فنّ جنگ درطیّ چندین قرن مشرق را مرعوب خود ساختند و در میان کشورستانان آشور سنّا خریب (۷۰۵ـ۶۸۰) وآسوربانی پال (۶۶۹ـ۶۲۶) بیش ازسایرین شهرت یافتند و در پایتخت خود نینوا قصور بزرگ ساخته بوضعی تجمّل آمیز زینت کردند .

اقوامی چند خاك آشور را مورد تاخت وتاز قرار دادند واقتدار آنرا از میان بردند . آنگاه بابل باز برخاسته بعهد نبوکدنزر (۶۰۴ـ۵۶۱) مرکز دولت وسیعی شد . باروی رفیع وبروج ملوّن وحدایق معلّقه بابل را عروس بلاد مشرق کردانید ولی در ۵۳۹ بتصرّف ایرانیان درآمد . خطوط میخی که برالواح آجری نوشته شده چگونگی تاریخ کلده وآشور را روشن مینماید .

ملت یهود

یهود یک ملت کوچکی بوده و اصلا از خاك کلده برخاسته دولت مقتدری نداشته ولی دینی آورده است که بنیانش بر توحید بوده . تاریخ ملت یهود در کتاب مقدّسش موسوم به توریة آمده

ملت یهود مدتها بدبیابان گردی گذرانده وبسر پرستی شیوخ از کلده بفلسطین رفته و از آنجا رهسپار بمصر گردیده اند .

چون از مصر رانده شدند بصحاری شبه جزیرهٔ سینا آمدند و موسی قوانینی مدنی ومذهبی بجهة ایشان گذاشت. بقبایلی چند منقسم بودند وبهدایت رؤسای خویش که قضاة نام داشتند بتسخیر فلسطین که ارض میعادش میگفتند پرداخته لشکر میکشیدند ولی اغلب شکست میخوردند. عاقبت پادشاهی اختیار کردند و دولت یهود بروزگار داود وسلیمان (درحوالی ۱۰۰۰ـ۹۳۰) سر وسامانی داشت ولی ازآن پس بدولت اسرائیل و یهودا تقسیم شد. دولت اسرائیل در ۷۲۲ بدست آشور ودولت یهودا در ۵۸۶ بدست کلده منقرض گردید. امّا ملّت یهود بهمّت پیغمبران مذهب خودرا بامعبد اصلی آن که اورشلیم بود ازدست نداد.

مردم فنیقیه

مردم فنیقیّه مانند ملّت یهود شاخه‌ای از بنی سام بوده‌اند. قومی بدریانوردی وسوداگری پرداخته‌اند مردم فنیقیّه ساحل شمالی شام را خوش کرده در بنادری چندجای گرفتند که مهمترین آن صیدا (ازمائه ۱۵ تا ۱۳) وصور (ازمائه ۱۰ تا ۶) میباشد. ملاّحان فنیقیّه در سواحل بحرالرّوم اراضی بسیاری عمارت کرده اند. مهمترین آبادیهای ایشان کارتاژ واقع در افریقا بود که صاحب دولت مهمّی گردید. دریانوردان مشهور فنیقی درسواحل افریقا واروپای غربی بسیاحت پرداخته‌اند. مردم فنیقیّه درصناعت نیزدستی داشته اند ودرساختن شیشهٔ شفاف ورنگ ارغوانی پارچه بی نظیر بوده‌اند. اختراع خطّ را نیز بدیشان نسبت داده‌اند.

ایرانیان

تمدّن ازمملکت عیلام نیزکه درحاشیهٔ فلات ایران واقع‌شده زودسر برده شوش که پایتخت این مملکت بوده درشکوه بابابل ونینوا همسری میکرده. آسوربانی‌پال درسال ۶۴۵ آنرا خراب نموده است. درهمین اوان اقوام تازه‌ای موسوم بمدو پرس از فلات ایران سرازیر شدند. این اقوام بزبان آرین تکلّم میکردند. آتش را مورد ستایش خود قرار میدادند. جانب قانون را از دست نمیدادند. سربازانی رشید بودند. عادات و رسوم بیگانه بسهولت میپذیرفتند. بسرپرستی کوروش (۵۵۰ـ۵۲۹)

تقریباً تمام خاك شرق را مسخّر نمودند.

دولت شاهنشاهی ایران را داریوش (۵۲۱ـ۴۸۵) نظم و نسق بخشیده بچندین ساتراپ نشین قسمت کرد. تخت جمشید و شوش پایتخت ایران بوده و قصور باشکوه داشت. این نخستین بار بود که خاك مشرق آرام یافت و بوضعی منظّم اداره شد. امّا ایرانیان چون غلبه کردند و تموّلی بدست آوردند سلحشوری خودرا ازدست دادند.

III

مردم یونان

تمدن کریت

حوزهٔ بحر اژه نیز زود آباد شد وبخصوص تمدّن کریت از ۲۴۰۰ تا ۱۴۰۰ قبل از میلاد رونقی تمام داشت.

مردم کریت نیز مانند اهالی فنیقیّه دریانورد وصناعت پیشه وسوداگر بودند. اسلحهٔ مفرغی و اوانی ظریف وبدیع میساختند. بموسیقی ورقص وبازی رغبت داشتند. قصر واقع درشهر کنس شکیل بوده ولی بیشتر از حیث سلیقه ای که دروضع آن بکار رفته دیدن دارد.

پادشاهان کریت شالودهٔ دولت معظم بحری ریختند که درحوالی ۱۴۰۰ بهجومی فرو ریخت.

قوم هلن در آغاز

هجوم ها بیقین از طرف اقوام آرین نژاد هلن بوده که ازشمال دسته دسته بیونان آمده‌اند. قوم آکئوس قبل ازدیگران وارد شده آداب تمدّن را ازمردم کریت آموخت. میسن معروفترین بلاد قوم میسن بوده (درحوالی ۱۵۰۰) در مائهٔ ۱۲ قوم دروس که بحال وحشیگری مانده بودند خاك یونان و جزایر اطراف آنرا گرفتند و تمدّن میسن را برانداختند. قسمتی از سکنهٔ آن صفحات بآسیای صغیر مهاجرت کردند. تمدّنی که خاصّةً بنام مدنیّت یونان شناخته میشود در مائهٔ نهم قبل از میلاد در

آسیای صغیر بوجود آمده است ،

انبساط و انکشاف یونان

مردم یونان علاوه بر آنکه در جنوب شبه جزیرهٔ بالکان و جزایر و سواحل بحر اژه رحل اقامت افکندند در کلیّهٔ سواحل بحرالرّوم نیز مانند اهالی فنیقیّه بنای آبادی گذاشتند. باین ترتیب علاوه بر یونان خاص آسیا قسمتی یونانی نشین داشت و ایطالیای جنوبی و سیسیل نیز یونان کبیر نامیده میشد. حوزهٔ یونانی‌نشین آسیا بسه ناحیهٔ اِئولید و ایونی ودُرید منقسم میشد. مهمترین آبادی یونان در حوزهٔ غربی بحرالرّوم مارسی بود که اهالی فُسه در ۶۰۰ قبل از میلاد بنا نهاده اند هر آبادی تازه بلده ای مستقل بود. مردم یونان که آزادی را بر همه چیز رجحان میدادند در تحت لوای دولت واحد نرفته بلکه بلادی مستقل و مجزّی ساختند.

مقامات مذهبی

اشتراك مذهب وحدتی در کار اهل یونان میآورد. این مردم خدایان خود را صورت انسان میدادند ولی درقوّت ووجاهت ایشان را مافوق جنس بشر میدانستند بعلاوه اجداد بنام خود را نیز پهلوان نامیده میپرستیدند. در عالم یونان چندین بقعه وجود داشت که محل هاتف خدایان شمرده میشد واز این جمله مشهورتر حرم آپولون در دِلف بود. جشنهای بزرگی بافتخار خدایان میگرفتند وعموم اهل یونان بدانجا دعوت داشتند. بازیهای اُلمپی ازدیگران بیشترجمعیّت داشت. بعض ملل یونان بنام آنفیکتیونی مجامعی ترتیب دادند. آنفیکتیونی دلف از همه معروفتر بود. باوجود این علایق مذهبی مردم یونان مدام درحال جنك ومخاصمه بسر میبردند.

اسپارت وآتن

اسپارت و آتن مهمترین بلاد یونان بشمار میآمدند: اسپارت مقرّ قوم جنگاور دروس ومبنای آن برزندگانی نظامی بود. قوانین لیکورگ اصول سختی درزندگی مردم اسپارت قائل شد. اسپارت مسنی و آرگس را مغلوب کرده در مائهٔ ششم

مقتدرترین بلاد پلوپونز گردید. اهالی آتن مخلوطی از مردم مختلف بودند ولی عنصر غالب آن را قوم ایونی تشکیل میداد. این شهر از زراعت و صناعت و تجارت بحری ثروتی اندوخت ودر نتیجهٔ اصلاحات سولون (٥٩٤) و طغیان پیزیسترات (٥٦٠ـ٥٢٧) و اصلاحات کلیستن (٥٠٧) آتن حکومت عامّه یافت و در قدرت همپایهٔ اسپارت شد.

جنگهای مدی

داریوش شاهنشاه ایران چون شورش قسمت یونانی نشین آسیا را خاموش کرد (٤٩٩ ـ ٤٩٣) در آغاز مائهٔ پنجم اردوئی بآتن فرستاد زیرا این شهر شورشیان را کمك رسانده بود. قشون آتن بفرماندهی میلسیاد در ماراتن جنگیده فاتح بیرون آمد (٤٩٠) جانشین داریوش خشایارشا قوّه جرّاری تهیّه دید تاانتقام خود را بگیرد و یونان را بتصرّف آورد. قسمتی از مردم یونان پای جسارت پیش نهاده بریاست اسپارت وارد کارزار شد لئونیداس در ترموپیل مردانه جنگید ولی ایرانیان عاقبت سدّ را شکستند و آتن را گرفتند لکن بهمّت تمیستوکل و بحریّهٔ آتن مردم یونان در سالامین ضربت کاری به بحریّهٔ ایران وارد آوردند (٤٨٠) و از آن پس در پلاته ومیکال نیز فتحی کردند (٤٧٩).

چون اسپارت از جنگ کناره گرفت آریستید آتنی عهد دُلس را ترتیب داد (٤٧٧). سیمون ایرانیان را بکلّی از دریای اژه راند وعهد دُلس را مبدّل بفرمانروائی آتن کردانید. پس از مرگ سیمون صلح کالیاس جنگهای مدی را خاتمه داد (٤٤٨).

ادارهٔ پریکلس

پس ازجنگهای مدی آتن درتحت ادارهٔ پریکلس قرار گرفت (٤٤٩ـ٤٢٩) و رونقی عدیم النّظیر یافت.

پریکلس اراضی مهمّهٔ خارج آتیك را حیازت کرد وباین وسیله اساس فرمانروائی بحری آتن را استوار ساخت بجهة اعضای شورای پانصد نفره وقضاة اجرتی مقرّر کرد

و بالنّتیجه کلّیهٔ افراد ذیحقوق توانستند دراداره امور جمهور شرکت نمایند.

برای تزیین آتن دست باقدامات مهمّه زده درآکروپول ابنیهٔ دیدنی ساخت که از آنجمله پارتنون میباشد (۴۴۷ـ۴۳۸).

اعیاد آتنه و دیونیزوس را باشکوه تر گرفت. بزرگترین نویسندگان و هنروران ازقبیل سُفکل وفیدیاس درین عصر در آتن میزیسته‌اند.

رقابت بلاد یونان

رقابت میان بلاد یونان شیوع یافت وآنها را عموماً ضعیف نمود آتن بکمك بحریّهٔ خود ابتدا شکستی درکار اسپارت وارد کرد ولی آلسیبیاد مسبّب اردوکشی مصیبت آمیز سیسیل گردید (۴۱۵ـ۴۱۳). شکست اِگوس پوتاموس آتن را ناچار نمود که تسلیم شود واز قلمرو وسیع خود دست بکشد (۴۰۴).

اردوکشی ده‌هزار نفره ضعف شاهنشاهی ایران را ظاهر کرد (۴۰۰) ایزاندر موقع را غنیمت شمرده در صدد برآمد جنگ را بآسیا بیندازد امّا جنگ تازه‌ای در یونان رخ نمود. با وجود عهد نامهٔ شرم انگیز آنتالسیداس (۳۸۷) که قسمت یونانی‌نشین آسیا را تسلیم شاهنشاه مینمود استیلای اسپارت دوامی نکرد وبضربت اِپامی نُنداس در جنگ لوکتر (۳۷۱) فرو ریخت مرگ اِپامی نُنداس (۳۶۲) استیلای زودگذر تب را نیز خاتمه بخشید.

فیلیپ مقدونیه

درشمال یونان خاکی بود نیمه یونانی موسوم به مقدونیّه.

فیلیپ (۳۶۰ـ۳۳۶) پادشاه این مملکت برآن شد که ازضعف بلاد یونان استفاده کند واین مملکت را تسخیر نماید. آتن که درین موقع اززیر بار شکست بیرون آمده بود بصلای دِموستن خطیب معروف درصدد مخالفت بانقشهٔ فیلیپ برآمد امّا فیلیپ ببهانهٔ جنگ مقدّس در امور یونان دخالت کرد وقشون آتن و تب را در شِرونه مضمحل ساخت. فیلیپ چون در کُرنت بسپهسالاری یونان بر داشته شد تدارك جنگی برضدّ ایرانیان میدید که در ۳۳۶ بقتل رسید.

فتوحات اسکندر

اسکندر نقشهٔ مهم پدر و وطن‌پرستان یونان را بانجام رسانیده ایران را مسخّر نمود.

اسکندر شهر تب را که بشورش آمده بود بسختی تنبیه کرد و از آن پس عازم آسیا گردید (۳۳۴) چون در جنگهای گرانیك و ایسّوس غلبه کرد آسیای صغیر و شام و مصر او را مسلّم شد (۳۳۴–۳۳۲). فتح آربل (۳۳۱) تخت شاهنشاهی ایران را یکباره واژگون ساخت اسکندر آسیای مرکزی را بالتّمام مطیع کرد و تا هند رفت (۳۲۶) برای ادارهٔ این مملکت وسیع حسن سیاست بخرج داده غالب و مغلوب را بیك نظر نگریست ولی در بابل بستری شد و مرد (۳۲۳).

ممالك هلنستیك

پس از مرگ اسکندر سرداران او بنای رقابت را گذاشته بجان یکدیگر افتادند.

در یونان نیز شورشهائی ظهور کرد ولی صاحب اختیار مقدونیّه همه را خوابانید (۳۲۲).

سرداران اسکندر مملکت او را قسمت کردند و در ۳۰۶ همه عنوان سلطنت اختیار نمودند یکی از ایشان موسوم به آنتی‌گون بخیال افتاد ممالك اسکندر را بحیطهٔ اختیار خود در آورد ولی در ایپسوس مغلوب و کشته شد (۳۰۱). عاقبت ممالك اسکندر بکلّی قطعه قطعه شده مقدونیّه و شام و مصر مهمترین قسمت آن گردید.

این ممالك سخت رنك تمدّن هلن گرفته مدنیّت خاصّی بوجود آورد که مراکز اصلی آن اسکندریّه (مصر) و پرگام (آسیای صغیر) وانطاکیّه (شام) گردید.

خاتمهٔ استقلال یونان

کشمکش فرق و رقابت بلاد همچنان در یونان دوام داشت از آغاز مائهٔ سوّم بلاد مقتدر یونان اتّحادیهٔ اتولی و آکائی بود نه آتن و تب.

پادشاه مقدونیّه رقابت آراتوس فرماندهٔ اتّحادیهٔ آکائی و کلئومن پادشاه اسپارت را غنیمت شمرده دوباره یونان را دست نشانده خود کرد (۲۲۲) امّا قشون روم در رسیده در سینوسفال (۱۹۷) و پیدنا (۱۶۸) اقتدار مقدونیّه را از بین برد.

یونان گمان داشت که باز باستقلال خود رسیده است (۱۹۶) ولی در واقع در تحت ولایت روم قرار گرفت وروز بروز زنجیر اسارتش محکمتر گردید. آخرین بار در سال ۱۴۰ در راه استرداد و استقلال خود جانفشانی کرد لکن نتیجه ای نبرد و از آن ببعد یکی از ایالات روم بشمار آمد. چیزیکه بود تمدّن یونان باقیماند و سرمشق تمدّن لاتن گردید.



جدول اعصار مهمّه

مائهٔ ۲۹ تا ۲۷ قبل از میلاد (۴۷۰۰ سال قبل)	مصر	کِئُوپْس و کِفْرِنْ و می کِرینوسْ فراعنهٔ منفیس سلطنت داشته و اهرام ثلاثه را ساخته اند .
مائهٔ ۲۲ تا ۲۱ قبل از میلاد	کلده	حَمورابی (۲۱۲۳-۲۰۸۱) پادشاه بابل در جهانگیری و قانون گذاری هردو مشهور شده است .
مائهٔ ۱۳ قبل از میلاد	مصر	رامسِیْس دوّم (۱۳۰۰ - ۱۲۳۴) که از فراعنهٔ تب بوده جنگهای نمایان کرده و معابد باشکوه بنا نهاده .
مائهٔ ۱۰ قبل از میلاد	فلسطین	سلیمان (۹۶۰-۹۳۰) در اورشلیم سلطنت داشته و مسجد اقصی را ساخته .
	فنیقیه	حیرام در صور پادشاهی داشته و این شهر در صناعت و تجارت رونقی گرفته .
مائهٔ ۷ قبل از میلاد	آشور	آسوربانی پال پادشاه نینوا (۶۶۹-۶۲۶) کشورستانی خون آشام بوده و قصور عالی ساخته .
مائهٔ ۶ قبل از میلاد	کلده	نبوکَدْنُزُر (۶۰۴ - ۵۶۱) پادشاه بابل فلسطین و فنیقیه را مسخّر نموده و حدائق معلّقه را ساخته .
	ایران	کوروش (۵۵۰-۵۲۰) بر شوش و اکباتان پادشاهی نموده و تمام آسیای غربی را از ایران تا آسیای صغیر مسخر کرده .
مائهٔ ۵ قبل از میلاد	یونان	پریکلِس (۴۴۹-۴۲۹) فرماندهٔ قشون آتن قلمرو آتن را در بحر اژه وسعت داده و پارتنون را ساخته .
مائهٔ ٤ قبل از میلاد	مقدونیه	اسکندر (۳۳۶-۳۲۳) پادشاه مقدونیه و سپهسالار اقوام یونان مملکت شاهنشاهی ایران را گرفته .

جدول حوادث تاریخی مصر

دولت قدیم

در حوالی ۳۳۰۰ قبل از میلاد	منسْ پادشاه تی‌ینْسْ تمام دولتهای مصر را در تحت لوای واحد در آورد.
۲۹۰۰	درعهد سلسله سوّم فراعنه منفیس پایتخت مصر شد.
۲۸۰۰ - ۲۷۰۰	کِئوپسْ و کِفْرِنْ ومی‌کِرینُوسْ فراعنهٔ سلسلهٔ چهارم اهرام عظیمه ساختند. هنر بسط یافت. شاهکارهای حجّاری مصر از این دوره مانده.
۲۵۰۰	پِپْی اوّل از سلسلهٔ ششم سلطنت داشته. بفلسطین لشگر کشیده اند. اوان اغتشاش در رسیده. دولت منفیس خاتمه میپذیرد.

دولت وسطی

در حوالی ۲۲۰۰ قبل‌ازمیلاد	تب درعهد سلسلهٔ یازدهم پایتخت مصر میشود.
۲۰۰۰	در عهد سلسلهٔ دوازدهم خاك مصر بسط می یابد و حدود و ثغور مملکت مستحکم میشود. مصر روبتعالی میرود و مدنیّت توسعه پیدا میکند (نقاشیهای مقابر زیرزمینی بنی حسن).
۱۸۵۰	دورهٔ آمْنِمهائیت سوّم است. دریاچهٔ بزرگ مُریس سر وصورت میگیرد و لابیرَنْت ساخته میشود.
۱۷۰۰	قوم‌هیکْسُسْ‌هجوم‌میآورد. دولت‌وسطی‌منقرض‌میگردد.

دولت جدید

درحوالی ۱۵۸۰ قبل‌از میلاد	پادشاهان تب قوم هیکْسُسْ را میرانند. بعهد سلسلهٔ هجدهم قدرت و وسعت خاك مصر تجدید میشود. بآسیا اردو میکشند و تا فرات میرسند.
۱۵۰۱ - ۱۴۴۷	توتْمِسْ‌سوّم درمازدّ وفتحی‌میکند. کادِشْ و کار کمیش را میگیرد. شام تحت حمایت مصر درمیآید. در تب ساختمانهای زیادی ازمعابدوقصورزیرزمینی بعمل میآید.
۱۴۰۰	حشمت مصر بمنتهای خود میرسد ولی اغتشاشات مذهبی درگرفته آنرا ضعیف میسازد. شامرا از دست میدهد.
۱۳۱۹ - ۱۳۰۰	سِتی‌اوّل ازسلسلهٔ نوزدهم درشام باقوم هی‌تیت میجنگد.

جدول حوادث تاریخی مصر

۱۴۰۰ - ۱۲۳۴	رامسیس دوم در کادش جنگی میکند (۱۲۹۵) بتقسیم شام رضایت میدهد و باقوم هی‌تیت عهد اتحاد میگذارد (۱۲۷۹) در تب وایپسامبول ابنیهٔ مهمه ساخته‌میشود. تمدن مصر شکوه بی‌اندازه دارد.
۱۲۰۰	هجوم « اقوام شمالی و بحری » شروع میشود.
۱۲۰۰ - ۱۱۵۰	رامسیس سوم از سلسلهٔ بیستم هجوم تازهٔ اقوام را دفع میکند. دولت تب رو بضعف میرود.

دورهٔ هرج و مرج

در حوالی ۱۱۰۰ قبل از میلاد	مصر تجزیه میشود و ضعف بر آن مستولی میگردد. کهنهٔ آمون ابتداء در مصر علیا وبعد در ناپاتا واقع در نوبه سلطنت میکنند. فراعنه درتانیس یا بوباستیس یا سائیس (مصر سفلی) سلطنت دارند گاهگاه تمام خاك مصر در تحت اقتدار یك سلطان است.
۹۲۵	ششنگ اول در فلسطین جنگی میکند. اورشلیم را گرفته بتاراج میدهد.
۷۱۵	ساباکن پادشاه ناپاتا مصر را مسخر میکند و با قشون آشور میجنگد.
۶۷۱	قشون آشور منفیس را متصرف میشود.
۶۶۴	تب را قشون آشور بتصرف میآورد.

دولت سائیس

۶۵۵	پسامتیك اول از سلسلهٔ بیست و چهارم بکمك مزدوران یونانی از نو دولت مصر را باقتدار اول خود میرساند ومعابد را مرمت مینماید.
۶۰۹ - ۵۹۵	نخائوی دوم بآسیا اردو میکشد ودر کارکمیش شکست میخورد (۶۰۴) بحفر ترعهٔ بحر احمر دست میزند و تهیهٔ دور زدن افریقا را می بیند.
۵۶۹ - ۵۲۶	در عهد آمازیس مصر باز روی ترقی می‌بیند و مردم یونان مورد الطاف ملوکانه میشوند ودردلتا دارالتجارهٔ نوکراتیس را دائر مینمایند.
۵۲۵	پسامتیك سوم در پلوز شکست میخورد. ایرانیان غالب میشوند و استقلال مصر خاتمه میپذیرد.

جدول حوادث تاریخی کلده و آشور

شومیر و اکد

در حوالی ۲۸۵۰ ـ ۲۷۰۰	شهریاران آگد بر همکنان استیلا می یابند . سارْگُنْ و نارامْسَنْ در آکادِه سلطنت داشته اند .
۲۴۰۰	شهریاران شومیر استیلا پیدا میکنند . گودِئا شهریار لاگاشْ معابدی ساخته مجسّمه ها در آن قرار میدهد .

دولت قدیم بابل

۲۲۰۰ ـ ۲۱۰۰	ملوك بابل شومیر و اکّد را متصرّف میشوند .
۲۱۲۳ ـ ۲۰۸۱	حَمورابی دولت واحد معتبری تشکیل میدهد و مجموعهٔ قانونی میگذارد .
۲۰۰۰	اقوام هی‌تیت و کاسیت حمله میآورند .
۱۹۲۵	قوم هی‌تیت بابل را خراب میکنند .
۱۷۵۰	سلسله ای ازقوم کاسیت در بابل بسلطنت میپردازد .

کشور ستانان آشور

در حوالی ۱۲۵۰	پادشاه آشور بر ملك بابل غلبه میکند .
۱۱۰۰	تِگلاثْ فالازاڑاوّل کارْکِمیشْ راازچنگ قوم‌هی‌تیت بیرون میآورد و فتوحات خود را تا بحر الرّوم بسط میدهد ولی جانشینان او از عهدهٔ نگاهداری ملك وی بر نمیآیند .
۸۸۴ ـ ۸۶۰	آسورْنازیرْبال فتوحاتی میکند .
۷۲۲ ـ ۷۰۵	سارْگُنْ دوّم دولت اسرائیل وبابل را برهم زد وقصر دورسارّوکَنْ (خُرْساباڈ) را بساخت .
۷۰۵ ـ ۶۸۱	سِنّاخِریبْ فنیقیّه و فلسطین و کلده را مطیع میکند و بمصر لشکر میکشد ولی بلائی نازل شده کار جنگ را معوّق میگذارد . شهر نینوا زینت میشود .
۶۸۱ ـ ۶۶۹	آسارْهادُّنْ بمصر هجوم میبرد و مَنْفیسْ رامیگیرد(۶۷۱).
۶۶۹ ـ ۶۲۶	آسور بانی‌پال مصر و کلده وعیلام را مسخّر مینماید . بناهای بزرگی در نینوا ترتیب میدهد.

جدول حوادث تاریخی کلده و آشور

۶۲۵	قوم سیت هجوم میآورد و نابوپلاسار در بابل طغیان میکند.
۶۱۲	قوم مِد وقشون کلده نینوا را متصرّف میشود ودولت آشور را منقرض میسازد.

دولت جدید کلده

۶۲۵ ـ ۶۰۴	نابُوپلاسار دولت بابل را تشکیل نمود و با قشون مصر مصاف داده مصر را از شام راند.
۶۰۴ ـ ۵۶۱	نابُوکُدُنُزُر اورشلیم را متصرّف گردید (۵۸۶) وصور را نیز بگرفت (۵۷۳). شهر بابل زینت شد وحدائق معلّقه سرافتاد.
۵۵۳ ـ ۵۳۹	در عهد نابُونید تنزّل دولت بابل شروع شد.
۵۳۹	کوروش بابل را مسخّر نمود.

جدول حوادث تاریخی یونان

آغاز تاریخ

در حوالی ۲۴۰۰ ـ ۱۴۰۰	مدنیّت کِریتْ . قصرکِنُسْ .
۲۰۰۰ ـ ۱۷۰۰	هجوم قوم آکِئوسْ به یونان .
۱۵۰۰	اقتدار سلاطین میسِنّ .
۱۴۰۰	خرابی کِنُسْ . انقراض دولت کِریتْ .
۱۱۰۰	هجوم قوم دِزوسْ بیونان . مهاجرت قوم آکِئوسْ بآسیای صغیر .
۹۰۰	لیکورْگُ دولت اسپارت را تشکیل میدهد .
۶۵۰	اسپارت مِسِنی را ضمیمهٔ خاك خود مینماید .
۵۹۴	اصلاحات سُولُونْ (در آتن)
۵۶۰ ـ ۵۲۷	طغیان پیزیستْرِاتْ (در آتن)
۵۱۰	سقوط طغیان (در آتن)
۵۰۷	اصلاحات کِلیسْتِنْ (در آتن)

جنگهای مدی و قلمرو وسیع آتن

۴۹۹ ـ ۴۹۳	شورش آسیای یونانی نشین برضدّ ایرانیان .
۴۹۰	غلبهٔ میلسیادْ در ماراتُنْ .
۴۸۰	مرگ لِئونیداسْ در تِرمُوپیلْ . فتح بحری سالامینْ .
۴۷۹	غلبه در پلاتِهْ و میکالْ .
۴۷۷	تأسیس عهد دِلُسْ باقدام آریسْتیدْ .
۴۶۵	غلبهٔ سیمون در اُریمِدُنْ .
۴۶۲	اصلاح آرئوپاژْ باقدام اِفیالْتْ .
۴۴۸	صلح کالْیاسْ فیمابین آتن و دولت ایران .
۴۴۹ ـ ۴۲۹	ادارهٔ پریکْلِسْ در آتن .
۴۴۷ ـ ۴۳۸	ساختمان پارْتِنُونْ بدستور فیدیاسْ .

جدول حوادث تاریخی یونان

جنگ بلاد یونان برسر فرمانروائی

۴۳۱ ـ ۴۰۴	جنگ پلوپونز .
۴۲۵	واقعهٔ اِسفاکتِری .
۴۲۱	صلح نیسیاس .
۴۱۵ ـ ۴۱۳	اردوکشی سیسیل و روگرداندن آلسیبیادْ .
۴۰۵	غلبهٔ لیزانْدْرْ در اِگوسْ پتامُوسْ .
۴۰۴	تسلیم آتن .
۴۰۴ ـ ۴۰۳	تیرانهای سی گانه در آتن .
۴۰۰	رجعت قشون ده هزار نفره .
۳۹۹	محاکمه و مرگ سقراط .
۳۹۶ ـ ۳۹۴	اردو کشی آژزیلاسْ بر ضدّ ایرانیان .
۳۸۷	عهد آنْتالسیداسْ .
۳۷۹	استخلاص تب باقدام پلوپیداس .
۳۷۱	غلبهٔ اِپامی نُنْداسْ در لوکْتْرْ .
۳۶۲	جنگ مانْتینهْ . مرگ اِپامی نُنْداسْ .

استیلای مقدونیه و تسخیر آسیا

۳۶۰	جلوس فیلیپ پادشاه مقدونیه .
۳۵۲	دخالت فیلیپ در جنگ مقدّس اوّل .
۳۴۸	تصرّف اُلنْتْ .
۳۴۰	شکست فیلیپ در پشت بیزانْسْ .
۳۳۹	جنگ مقدّس دوّم . تصرّف اِلاتِهْ .
۳۳۸	غلبهٔ فیلیپ در کِرونهْ .
۳۳۷	مجمع کُرَنت . سپهسالاری فیلیپ .
۳۳۶	قتل فیلیپ . جلوس اسکندر .

۳۳۵	طغیان و خرابی تب .
۳۳٤	اسکندر در آسیا . فتح گرانیك .
۳۳۳	فتح ایسّوسْ .
۳۳۲	تصرّف صور و تسخیر مصر .
۳۳۱	فتح آرْبِلْ .
۳۲٦	اردوکشی هند .
۳۲۳	مرگ اسکندر .

ممالك هلنستیك و خاتمهٔ استقلال یونان

۳۲۳ ـ ۳۲۲	طغیان یونان . مرگ دِموسْتِنْ .
۳۰٦ ـ ۳۰٥	سرداران اسکندر عنوان سلطنت اختیار میکنند .
۳۰۱	شکست و مرگ آنْتیگونْ در ایپسوسْ .
۲۸۰	تشکیل اتّحادیهٔ آکائی .
۲۸۰ ـ ۲۷۸	هجوم قوم گلوآ بیونان و آسیای صغیر .
۲۲۲	شکست کْلِوئومِنْ در سِلازی .
۱۹۷	غلبهٔ قشون روم درسینوسِفال بفلیپ پنجم پادشاه مقدونیّه .
۱۹٦	فلامی‌نیوسْ استقلال یونان را اعلام میدارد .
۱۸۳	فیلوپِمِنْ بقتل میرسد .
۱٦۸	شکست پِرْسِهْ در پیدْنا .
۱٤۸	مقدونیّه یکی از ایالات روم شد .
۱٤٦	شکست دیه‌ئوسْ در لوکوپِتْرا و خرابی کُرَنْتْ . یونان ضمیمهٔ ایالت مقدونیّه گردید .

مقارنهٔ حوادث مهمّهٔ مشرق زمین و یونان

مائة قبل از میلاد	مصر	بین النهرین کلده و آشور	شام یهود وفنیقیه	ایران عیلام و مد و پارس	یونان کِریتْ. اقوام هِلِنْ
۳۴	مِینِسْ در حوالی ۳۳۰۰ مصر رادر تحت لوای واحد درمیآورد	کلده بدو ناحیه شومیر و اگد منقسم است	. . . . . .	مردم عیلام امارتی دارند	. . . . . .
۲۸	سلسلهٔ چهارم فراعنه . آهرام	سارُگُنْ ونارامْسِنْ شهرباران آگاده	. . . . . .	شهرباران شوش جنگ با مردم کلده	. . . . . .
۲۲	دولت وسطی	ملوك بابل (حمورابی)	شیوخ. ابراهیم	. . . . . .	بسط تمدّن در کریتْ
۲ ۱۹	سلسلهٔ دوازدهم . لابیرنْتْ	هجوم اقوام هی‌تیت و کاسیت	. . . . . .	. . . . . .	قصر کِنُسْسْ
۱۸	هجوم قوم هیکسس	استقرارقوم کاسیت در بابل	استقرار یهود در مصر	. . . . . .	هجوم قوم آکِئوسْ بیونان
۱۶	طرد قوم هیکسس	. . . . . .	. . . . . .	. . . . . .	ملوك میسِنْ
۱۵	فتوحات فراعنه . توتمس سوّم	. . . . . .	توسعهٔ تجارت فنیقیه	. . . . . .	خرابی کِنُسْسْ
۱۲	شکوه آبادی تب . رامسس دوّم	تصرّف بابل بدست پادشاه آشور	دورهٔ صیدا	. . . . . .	. . . . . .
۱۱	هجوم اقوام بحری	تگلات فالازار	منازعهٔ فلسطیان وبنی اسرائیل در فلسطین	زینت شوش . منتهای شکوه هنر عیلام	هجوم قوم دروسْ مهاجرت قوم آکِئوسْ بآسیای صغیر

مقارنهٔ حوادث مهمّهٔ مشرق زمین و یونان

مائهٔ قبل از میلاد	مصر	بین النهرین کلده و آشور	شام یهود وفنیقیّه	ایران عیلام و مد و پارس	یونان کریت. اقوام هلن
۱۰	قطعه قطعه شدن مصر	. . . . . .	دولت یهود. داود وسلیمان دولت صور. حیرام.	. . . . . .	بسط تمدن یونان در آسیای صغیر
۹	. . . . . .	آسور نازیربال	بنای کارتاژ بدست مردم صور. (۸۱۴)	. . . . . .	قوانین لیکورگ در اسپارت
۸	سلاطین اتیوپی. ساباکن	کشورستانان بزرگ آشور. سارگن اول	تصرّف شومرون بدست قشون آشور	. . . . . .	جنگهای مسنی
۷	قشون آشور در منفیس وتب	سناخریب و آسوربانی پال		تصرّف شوش بدست قشون آشور و خاتمهٔ دولت عیلام	
	پسامتیک اوّل. اعادهٔ اقتدار مصر بعهد فراعنهٔ سائیس	هجوم قوم سیت. طغیان بابل و تصرّف نینوا	دولت یهود باجگذار آشور گردید	بسط دولت مد. سیاکزار	اسپارت مسنی را ضمیمهٔ خاک خود مینماید
۶	نخائو. آمازیس.	نبوکدنزر	تصرّف اورشلیم وصور بدست نبوکدنزر		
	غلبهٔ ایرانیان	غلبهٔ ایرانیان	غلبهٔ ایرانیان	کوروش پادشاه مد و پارس	سولون و پیزیستْرات در آتن غلبهٔ ایرانیان برقسمت یونانی نشین آسیا

مقارنهٔ حوادث مهمهٔ مشرق زمین و یونان

مائهٔ قبل از میلاد	مصر	بین النهرین کلده و آشور	شام یهود و فنیقیه	ایران عیلام و مد و پارس	یونان کریت اقوام هلین
۵	. . . . . .	. . . .	. . . . . .	داریوش خشایارشا	جنگهای مدیك ماراتن سالامین
	. . . . . .	. . . .	. . . . . .	خشایارشای دوم رجعت قشون ده هزار نفره	. . . . . .
٤	. . . .	. . . .	. . . .	. . . .	صلح آنتالسیداس فیلیپ مقدونیه
	غلبهٔ اسکندر بنای اسکندریه بطلمیوس اول پادشاه مصر (۳۰۵ ـ ۲۸۳)	غلبهٔ اسکندر	غلبهٔ اسکندر	داریوش سوم غلبهٔ اسکندر	اسکندر مقدونی
		سلوکوس اول پادشاه شام (۳۰۶ ـ ۲۸۰)			



مقادیر واوزان ونقود متداوله در آتن

طول

	متر
یك پا = ١٦ انگشت =	٠/٢٩
یك انگشت =	٠/٠١٨
یك ذراع = ١ پا و $\frac{1}{2}$ =	٠/٤٤
یك پِلِتْرْ = ١٠٠ پا =	٣٠/٥٧
یك اِستادْ = ٦٠٠ پا =	١٧٧/٤٠

سطح

	متر
یك پای مربّع =	٠/٠٨٣٠
یك پلِتْرْ مربّع =	٨/٧٥ آر

حجم (جامدات)

	لیتر
یك مِدیمْنْ = ٦ هِکْتوسْ =	٥١/٨٤
یك هِکْتوسْ = ٨ شِنیسْ =	٨/٦٤
یك شِنیسْ =	١/٠٨

حجم (مایعات)

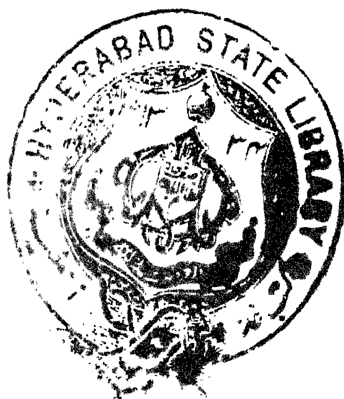
	لیتر
یك مِتْرِت = ١٢ شو =	٣٨/٨٨
یك شو = ١٢ کوتیل =	٣/٢٤
یك کوتیل =	٠/٢٧

اوزان

	گرم
یك تالان = ٦٠ مینْ =	٢٥٩٢٠
یك مینْ = ١٠٠ دِرْهَم =	٤٣٢
یك دِرْهَم = ٦ اُبُلْ =	٤/٣٢
یك اُبُلْ =	٠/٧٢

نقود

یك تالان نقره =	٥٨٩٠ فرانك (وزنا)
یك مین =	٩٧ »
یك درهم =	٠/٩٧ »
یك اُبُل =	٠/١٦ »



غلط نامه

از خوانندگان محترم تمنا است غلط های ذیل را اصلاح نمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۹	آغاز	آثار
۶	۱۴	بیعه و خنجر	تیغهٔ خنجر
۱۱	۱۰	اسمال سلسله حسان	اسمال را سلسله حسان
۱۴	۱۵	ارحی	نواریحی
۳۵	۳	مسخر	منجر
۶۳	۳	گوش	گوشتی
۶۴	۱	سیر	سر
۶۷	۶	شوکت	برکت
۷۹	۶	کنیه	کیمه
۸۷	۲	فلسطیبیان	فلسطیان
۱۰۱	۲۳	مواقع	مواقع ضرورت
۱۰۲	۱۲	اریون کاس	اریون کار
۱۱۲	۲۳	[illegible]	تربیت
۱۱۹	۲۱	معارح	مجارح
۱۳۰	۶	درن	اران
۱۳۲	۱۹	[illegible]	مرد
۱۳۶	۲	[illegible]	[illegible]
۱۳۸	۱۶	هم	هم‌ه
۱۵۴	۷	[illegible]	[illegible]
۱۵۷	۸	[illegible]	[illegible]
۱۵۷	۱۴	[illegible]	[illegible]
۱۵۸	۹	[illegible]	[illegible]
۱۶۷	۲۲	[illegible]	[illegible]
۱۶۸	۱۵	[illegible]	[illegible]
۱۷۰	۱۹	[illegible]	[illegible]

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸۳	۸	عادات	عادات
۱۹۰	۲	خداوندان	خداوند
۱۹۴	۱۲	تساوی	مساوی
۲۰۲	۵	بطی	سطی
۲۰۷	۲۱	را	زیاد است
۲۲۷	۲	گردید	گردد
۲۲۷	۲۳	عامه	عالیه
۲۴۰	۱۷	معال	نعال
۲۴۷	۳	خود	خود را
۲۵۹	۸	زنان نار	و زنان نار
۲۶۵	۱۶	عالمانه	عامیانه
۲۷۱	۱۳	ناحی	منحی
۲۷۵	پاورقی	تعیلم	علیم
۲۷۸	۱۶	غالیب	غلبه
۲۸۸	۶	وحشی	وحشی می نامید
۲۸۸	۷	سرزمدی	یعنی سرزمینی
۲۹۷	۵	آن را	آن
۲۹۹	۲۲	امی	نامی بود که
۳۰۱	۱۱	گردد	گردید
۳۱۵	۱۴	طبقات	اقوام
۳۲۱	۱۱	دجهٔ وی	[illegible]
۳۲۱	۱۷	او	[illegible]
۳۲۶	۱۶	۵۲۵	۵۲۵۱
۳۲۸	۱۰	قومی	زیاد است
۳۲۸	۱۹	[illegible]	برده